



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اسلام

دین صلح و گفتگو با ادیان



«جلد دوم»

محمد امینی گلستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام دين صلح و گفتگو با اديان

نويسنده:

محمد اميني گلستاني

ناشر چاپي:

سپهر آدين

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان جلد ۲
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	فهرست موضوعات
۱۷	بخش ۷ - اسلام و قرآن
۱۷	اشاره
۱۷	۱ - رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله جهانی و برای همه مردم دنیاست
۲۲	۲ - ظهور معجزات انبیاء سلف بادت رسولخدا صلی الله علیه و آله
۲۵	۳ - اگر یکی از بت پرستان از تو در خواست پناهندگی کند به او پناه ده
۲۶	۴ - محورهای گفت وگویی پیروان ادیان با مسلمانان
۲۷	۵ - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان راه به
۳۵	۶ - سخنان ۱۲۴ نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره اسلام و قرآن
۸۱	۷ - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران
۸۴	۸ - اولین قانون اساسی جهان
۸۷	۹ - پیمان نامه سیاسی مدینه
۹۵	۱۰ - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه
۹۷	۱۱ - ترجمه قانون اساسی و متن پیمان مدینه
۱۰۴	۱۲ - فرق اسلام و ایمان
۱۰۷	۱۳ - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا
۱۰۹	۱۴ - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام)
۱۳۸	۱۶ - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد امام حسین (علیه السلام) و عاشورا
۱۵۰	۱۷ - سخنان تعدادی از سایر بزرگان غیر شیعی
۱۵۴	۱۸ - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم علیهماالسلام

- ۱۶۹ ----- ۱۹ - احادیث زیبا برای تیجن وتیزک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله).
- ۱۹۴ ----- بخش ۸ - برخورد و رفتار پیامبر اسلام با مشرکین و بت
- ۱۹۴ ----- اشاره
- ۱۹۴ ----- ۱ - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان
- ۱۹۸ ----- ۲ - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام
- ۲۰۷ ----- ۳ - رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش:
- ۲۱۰ ----- ۴ - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش برمسلمانان
- ۲۱۳ ----- ۵ - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (با مشرکان مکه)
- ۲۱۵ ----- ۶ - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی
- ۲۱۷ ----- ۷ - شدت عمل توأم با نرمش!
- ۲۱۹ ----- ۸ - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین و بت
- ۲۳۳ ----- ۹ - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش
- ۲۴۸ ----- بخش ۹ - از احتجاجات ۱۴ معصوم علیهم السلام
- ۲۴۸ ----- اشاره
- ۲۴۸ ----- بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام
- ۲۶۷ ----- احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس و رئیس صابئین
- ۲۹۵ ----- بخش ۱۰ - گروه منافقین و چند مطالب دیگر
- ۲۹۵ ----- اشاره
- ۳۰۷ ----- مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین
- ۳۱۰ ----- پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی
- ۳۱۰ ----- اشاره
- ۳۱۱ ----- - شفقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر غلامان
- ۳۱۲ ----- - رحم و مهربانی سرور کائنات بر حیوانات
- ۳۱۳ ----- برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید.
- ۳۱۴ ----- ادیان غیر آسمانی بودائی و هندوئی و شینتو و سیکادیان
- ۳۱۴ ----- تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئییزم:

۳۱۵	تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین‌هایی همچون آیین شینتو و سیکادایان
۳۱۶	تقدم دعوت بر جنگ:
۳۱۸	مکانیزم‌های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
۳۲۶	بخش ۱۱ - نامه‌های پیامبر به زمامداران جهان
۳۲۶	سیره تبلیغی رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۲۷	نامه‌های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
۳۳۱	آغاز نامه‌ها و نگارش آنها
۳۳۲	آموزه‌های دینی در نامه‌ها
۳۳۳	اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت
۳۳۵	بخش ۱۲ - پیمان نامه و (عهدنامه) های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۳۳۵	اشاره
۳۳۶	صلح حدیبیه و گزایشات جهان شمول
۳۳۸	۱ - سفیر پیامبر در دربار ایران
۳۴۴	۲ - پیک اسلام در سرزمین روم (قیصر)
۳۴۴	اشاره
۳۴۶	قیصر از حالات پیامبر تحقیق می‌کند
۳۴۸	تأثیر نامه پیامبر در قیصر
۳۴۹	۳ - پیک اسلام در سرزمین خاطره‌ها «حبشه»
۳۴۹	اشاره
۳۵۳	نامه نجاشی به پیامبر
۳۵۶	۴ - پیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس)
۳۶۳	۵ - نامه به حارث بن ابی شمر غسانی
۳۶۵	۶ - ششمین سفیر در سرزمین یمامه
۳۸۴	بخش ۱۳ نوشته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بعنوان
۳۸۴	اشاره
۳۸۶	پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه

- ۳۸۸ ----- متن عربی پیمان مدینه: -----
- ۳۹۳ ----- ترجمه پیمان مدینه -----
- ۴۰۰ ----- متن پیمان ۵۲ و ۵۹ ماده ای در روایت دیگر -----
- ۴۲۸ ----- بخش ۱۴ - دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام -----
- ۴۲۸ ----- اشاره -----
- ۴۶۲ ----- مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب -----
- ۴۶۵ ----- تالیفات چاپ شده از مؤلف. -----
- ۴۶۵ ----- خواب سیده سکینه خانم طباطبائی -----
- ۴۶۸ ----- کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف -----
- ۴۷۱ ----- منابع کتاب -----
- ۵۱۸ ----- درباره مرکز -----

اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی ، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان [کتاب] / محمد امینی گلستانی اردبیلی، با همکاری طاهر امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: سپهر آذین، 1396 -

مشخصات ظاهری: 2ج.

شابک: 350000 ریال : ج. 1 : 3-31-6920-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: اسلام و ادیان دیگر

موضوع: Islam -- Relations

موضوع: صلح -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: Peace -- Religious aspects -- Islam

شناسه افزوده: امینی گلستانی، طاهر، 1349 -

رده بندی کنگره: 722PB / الف 57 الف 5 6931

رده بندی دیویی: 74/792

شماره کتابشناسی ملی: 4711231

ص: 1

اشاره

نام: اسلام دين صلح و گفتگو با اديان.

مؤلف: محمد اميني گلستاني.

ناشر: مؤلف.

تلفن مؤلف: همراه (09123793915)

نوبت چاپ: اول.

تاريخ چاپ:

قطع وزيري.

تيراژ: 2000.

قيمت.

چاپخانه: قم.

حقوق طبع شرعاً، قانوناً، اخلاقاً، مخصوص مؤلف است.

ص: 2

اسلام دین صلح و گفتگو 1

با ادیان 1

ج 12

محمد امینی گلستانی اردبیلی 1

باهمکاری: حجه الاسلام دکتر حاج طاهر امینی گلستانی 1

1 - رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله جهانی 7

و برای همه مردم دنیاست. 7

2 - ظهور معجزات انبیاء سلف بادت رسول خدا صلی الله علیه و آله. 12

3 - اگر یکی از بت پرستان از تو در خواست پناهندگی کند به او 15

پناه ده تا سخن خدا را بشنود 15

4 - محورهای گفت وگویی پیروان ادیان با مسلمانان، 16

5 - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان را، 17

به خشونت و جنگ طلبی. 17

6 - سخنان 124 نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره 25

اسلام و قرآن 25

7 - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران 71

9 - پیمان نامه سیاسی مدینه 77

10 - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه. 85

11 - ترجمه قانون اساسی و متن پیمان مدینه 86

12 - فرق اسلام و ایمان 94

13 - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا 97

14 - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) 99

16 - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد 128

امام حسین (علیه السلام) و عاشورا 128

17 - سخنان تعدادی از سایر بزرگان غیر شیعی 139

ص:3

18 - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم 144

عليهما السلام 144

19 - احادیث زیبا برای تیمن و تبرک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله). 159

1 - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان 180

2 - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام 184

3 - رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش: 193

4 - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش بر مسلمانان 196

5 - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 199

(با مشرکان مکه) 199

6 - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی 201

7 - شدت عمل توأم با نرمش! 203

8 - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین 205

و بت پرستان 205

9 - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش 219

بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام 234

احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر أهل کتاب و مجوس و رئیس 253

صائبین و بر دیگر از مخالفان. 253

مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین 293

پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی 296

برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید. 299

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئیزم: 300

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین‌هایی همچون آیین شینتو و 301

سیکادیان 301

مکانیزم‌های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله 304

سیره تبلیغی رسول خدا صلی الله علیه و آله 311

نامه‌های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله 312

آغاز نامه‌ها و نگارش آنها 316

ص: 4

- آموزه های دینی در نامه ها 317
- اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت 318
- صلح حدیبیه و گرایشات جهان شمول 321
- 1 - سفیر پیامبر در دربار ایران 323
- 2 - پیک اسلام در سرزمین روم (قیصر) 329
- قیصر از حالات پیامبر تحقیق می کند 331
- تأثیر نامه پیامبر در قیصر 333
- 3 - پیک اسلام در سرزمین خاطره ها «حبشه» 334
- نامه نجاشی به پیامبر 338
- 4 - پیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس) 341
- 5 - نامه به حارث بن ابی شمر غسانی 348
- 6 - ششمین سفیر در سرزمین یمامه 350
- پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه 371
- متن عربی پیمان مدینه: 373
- ترجمه پیمان مدینه 378
- متن پیمان 52 و 59 ماده ای در روایت دیگر 385
- مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 445
- تالیفات چاپ شده از مؤلف. 448
- خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 448
- کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 451
- منابع کتاب 454

افرادی از یهود و نصارا می گویند: رسالت محمد (صلی الله علیه وآله). قومی و منطقه ای بود نه جهانی، با این اظهار نظرها، علاوه بر اینکه عظمت دین آن بزرگوار را، کوچک می نمایند، می خواهند خود را از زیر تبلیغات و مسؤولیتهای اسلام، کنار کشیده و رهائی بخشند.

اینان باکمال بی انصافی دین اسلام را زیر سؤال برده و پیامبران خود را بالاتر از اسلام و پیامبر آن، قلمداد می نمایند.

لطفاً به مطالب این بخش، دقت نموده و منصفانه قضاوت نمایند.

1 - رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله جهانی و برای همه مردم دنیاست

و در اسلام اصالت با همزیستی مسالمت آمیز و دعوت به

اصول مشترک است.

آن حضرت، از همان روزهای نخست بعثت، اعلام کرده بود که به زودی رسالت او در همه جا گسترش خواهد یافت و گنج های قیصر و کسری به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد. (نک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم)، قم: در راه حق، 66)، ص 217

(رابرت ا. هیوم) که خود یک مسیحی متعصب است، اسلام و مسیحیت را ادیان جهانی می داند:

«مسیحیت، تنها دین عالم است که هر یک از افراد بشر را به صورت فرزند یک «خدای پدر» به حساب می آورد، و مسیحیت تنها دینی است که به دنبال رستگاری فردی و اجتماعی از طریق خدمت اشتراکی است از لحاظ جهانی بودن نیز، اسلام یکی از سه دین جهانی عالم است، که دو دین دیگر، بودایی و مسیحیت می باشند در میان یازده دین زنده جهان، اسلام نیز مانند مسیحیت، تنها ادیانی هستند که هر سه خصوصیت جهانی بودن، توحیدی بودن و بنیانگذاری خاص را دارا می باشند

رابرت ا. هیوم)، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1369 ش، 294.

برنارد لوئیس: نویسنده کتاب «برخورد تمدنها» اسلام را از لحاظ تمدنی مورد بحث قرار داده و آن را اولین دین و تمدنی به حساب می آورد که جهانی می باشد.

بر خلاف تمدن هایی که از نظر قومی به حوزه خاص منحصر بودند، اسلام، چه از نظر معتقدات و چه از نظر بینش و جاه طلبی، دین جهانی محسوب می شد، تمدن اسلامی بر خلاف تمدن های مشابه دیگر اولین تمدنی است که می توان نام جهانی روی آن گذاشت؛ زیرا در سه قاره دنیا مردم مختلف و فرهنگها و نژادهای مختلف را در بر می گرفت تمدن اسلامی نژادهای مختلف را از سیاه و سفید، سرخ پوست و زردپوست را یکجا در بر می گرفت و از نظر جغرافیایی مرزهای آن از جنوب اروپا تا قلب آفریقا و در آسیا تا ماورای سرحدات هند و چین توسعه یافته بود. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 8.

وی درباره محدودیت دین مسیحیت با صراحت می نویسد:

با اینکه اهداف و ادعاهای مسیحیت جهانی بود، اما اساساً یک دین اروپایی باقی مانده بود، و حتی جنگهای صلیبی نیز برای بازستاندن و دفاع از قلمرو مسیحیان درگرفته مسیحیت خلاصه می شد به دینی متعلق به یک نقطه نسبتاً کوچک دنیا که ساکنان آن از یک نژاد و یک فرهنگ بودند و به یک قوم به هم پیوسته تعلق داشتند. (برنارد لوئیس، برخورد تمدنها، ترجمه بهمن دخت اویسی، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 9).

میدانیم که اسلام به حقوق ادیان آسمانی اعتراف دارد و آنان را به رسمیت می شناسد. البته این نوع اعتراف، هرگز منافاتی با تحقیق و جستجو از آیین حق و تطبیق مفاهیم و تعالیم ادیان و پیروی از بهترین آن ندارد. به عبارت بهتر، قلمرو پژوهش و بررسی از آیین، غیر از حوزه حقوقی و قوانین مدنی است، که اولی مورد دقت، فحص و بررسی و دومی محل مسامحه، اهمال و سهل گیری است.

آنچه از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بحث قرار می گیرد، مربوط به حوزه حقوقی، روابط و مناسبات با غیر مسلمانان است که پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله در برخورد با پیروان ادیان، جانب قانون و رفتار نیکو را در پیش می گرفتند. در عین حال اعلام می کردند که رستگاری در گرو اعتقاد به اسلام و عمل صالح است.

(نک: ثقفی، سیدمحمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت، 76) ص 253

با این وجود، دین اسلام جدا و بدون ارتباط با ادیان گذشته نیست. رسالت اسلام مشتمل بر مبادی و اصول ادیان پیشین بوده و آن چیزی است که بشر کنونی تا روز قیامت بدان نیاز دارد. از اصول اساسی اسلام تصدیق ادیان الهی و تمام پیروان پیشین است. (نک: شلبی، دکتر احمد، مقارنه الادیان، الاسلام، قاهره: مکتبه النهضه المصریه، 1989 الطبعه الثامنه، ج 3، ص 116

در دو آیه مبارکه ذیل، تکلیف، را روشن کرده.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ... (آل عمران 19):3

دین در نزد خدا اسلام و (تسلیم بودن در برابر حق) است.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آل عمران 85):3

«و هرکس جز اسلام (و تسلیم در برابر حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوا العزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می نماید.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ... (شوری 13):42

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو و حی می فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم...»

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت ها و ادیان

دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

با توجه به نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. در بیشتر نامه هایی که به وسیله پیامبر برای پادشاهان جهان، که دارای اعتقاد الهی بوده اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اللَّهُ يَهْدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ آل عمران (664:3)؛ ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگوئید شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.

در آیه دیگر از تحقیر یا تکذیب اشخاص، نهی و منع می نماید.

نساء: 94 یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام می زنید، تحقیق کنید! و بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید).

پس، تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است. (نساء 94:4)

بنابراین، نامه هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت آمیز دعوت او حکایت می کند. حدود 185 نامه، از متون نامه های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. (برای ملاحظه نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنید):

مکاتیب الرسول صلی الله علیه وآله، نوشته علی الاحمدی المیانجی و نیز: الوثائق السیاسیه، نوشته محمد حمید الله حیدر آبادی.

پیمان نامه های بسیاری که در دوران حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت با ملت های مختلف امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بوده اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض نمی کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است. (نک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. اسلام و حقوق بین الملل عمومی) تهران، سمت، ... (ج 1، ص 399)

در اندیشه سیاسی اسلام، صلح و همزیستی به عنوان اساسی ترین اصل در مناسبات بین المللی منظور گردیده و به همین دلیل در حقوق اسلامی بهره برداری از فرصت های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان های صلح در روابط خارجی جامعه اسلامی پیش بینی شده است. اسلام برای تحقق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری های خونین، نه تنها برای قراردادهای و معاهدات بین المللی ارزش حقوقی فوق العاده قائل شده، بلکه اصولاً ملت ها و گروه های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان های صلح دعوت کرده و به جامعه اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ نمایند و از امکانات خویش برای تحقق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند و در بسیاری از موارد، این توصیه به حد تکلیف و وظیفه الزامی رسیده و عقد قراردادهای صلح از وظایف دولت های مسؤول و صلاحیت دار اسلامی به شمار رفته است و این وظیفه در مواردی که تمایلی از طرف دول و گروه های غیر مسلمان نسبت به عقد قراردادهای صلح احساس می شود، تأکید بیشتری می یابد. (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (ج 3، ص 505)

در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می خواهند به آیین حق بگردند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند.

2 - ظهور معجزات انبیاء سلف بادست رسول خدا صلی الله علیه و آله

از امام عسکریّ علیه السّلام نقل است که از حضرت علیّ (علیه السلام) سؤال شد:

ای امیر مؤمنان آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه ای چون معجزه حضرت موسی علیه السلام - بلند کردن کوه و نگه داشتن آن در بالای سر مخالفین - بوده است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری، قسم بخدایی که او را به پیامبری مبعوث فرمود؛ هیچ معجزه ای برای پیامبری از پیامبران گذشته تا امروز نبوده است مگر اینکه نظیر همان و بالاتر از آن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر شده است. هنگامی که پیامبر گرامی در مکه دعوت خود را اظهار نموده و خواسته خداوند را آشکار ساخت، اعراب او را با سخت ترین عداوت و انواع نیرنگ متهم ساخت، در همان ایام روزی قصد آن بزرگوار را کردم - زیرا من نخستین مسلمان بودم، پیامبر در روز دو شنبه مبعوث شد و من فردای همان روز سه شنبه پشت سر آن حضرت نماز خواندم، و تا هفت سال پیوسته با او نماز می خواندم، تا اینکه گروهی دیگر مسلمان شدند، پس از آن خداوند دین او را تایید فرمود - مشرکان نزد آن حضرت آمده و گفتند: ای محمد، تو خیال می کنی فرستاده پروردگار جهانیانی، و به این مقدار بسنده نکرده می پنداری از تمام پیامبران افضل و برتری؟! اگر چنین است تو نیز معجزه ای روکن، و بنا به گفته خودت انبیای گذشته نیز همه دارای آیت و معجزه ای بوده اند. مانند نوح نبی که مخالفینش در آب غرق، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند. و آتش برای ابراهیم سرد و سلامت شد. و کوه بالای سر قوم موسی نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفین در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند. و عیسی که مردم را از آنچه در خانه هایشان می خوردند و پنهان می ساختند خبر می داد.

در این هنگام مشرکان چهار گروه شدند، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمود.

پیامبر فرمود: وظیفه من فقط انذار و بشارت آشکار شمامست. و برای اثبات دعوی خود، معجزه ای آشکار همچون قرآن را آورده ام، و با اینکه به زبان خود

شماست همه نوع بشر از عرب و غیر عرب از ایستادگی و مخالفت در برابر آن عاجز و ناتوانید، و بهمین خاطر قرآن حجّتی آشکار بر شماست. و پس از آن هیچ سفارشی به خدا نمی کنم، و بر پیامبر جز رساندن آشکار پیام به معترفین به حجّت صدق و آیت حقّ او نیست، و پس از اتمام حجّت، دیگر رسول حقّ ندارد بدلخواه دیگران و مطابق هوی و هوس مردم از خداوند معجزات دیگری بخواهد، و در راه اثبات دعوی خود از مخالفین تبعیت کند.

در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شده و گفت: ای محمّد! خداوند والا مقام پس از ابلاغ سلام می فرماید: من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می کنم، تا جای هیچ عذر و بهانه ای باقی نماند، اگر چه اینها - جز گروهی که خودم حفظشان کنم - بر کفر و عناد خود باقی خواهند ماند.

پس به درخواست کنندگان معجزه نوح بگو: به جانب کوه ابو قبیس روید، و در دامنه همان کوه، معجزه را خواهند دید، و هنگام رسیدن مرگ دست بدامن این و دو کودکی که روبرویش هستند شوید. و به طالبان معجزه ابراهیم علیه السلام بگو به هر سمت از اطراف شهر مکه که خواستند، بروند، در همان جا معجزه ابراهیم و آتش را خواهید دید، و هنگام اصابت بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از رویندش را رها نموده. پس به آن چنگ زنید تا شما را از مرگ نجات داده و آتش را از شما دور سازد.

و به گروه سوم که از تو معجزه موسی را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شونید، در آنجا معجزه موسی را خواهند دید، و در همان جا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد.

و به گروه چهارم - به سرکردگی ابو جهل - بگو: ای ابو جهل نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود، زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می باشد.

پس ابو جهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکانها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته محمّد برایتان آشکار و واضح شود.

پس به همان ترتیب گروه اول به کوه ابو قیس، و گروه دوم به صحرای لم یزرع، و گروه سوم به سوی سایه کعبه رفتند، و همان را که خداوند با عزّت و جلال وعده داده بود دیدند، و همگی مؤمن به سوی رسول خدا بازگشتند، و هر کدام از آنان که

مشاهداتش را بازگو می کرد، او را به اعتراف و ایمان به خدا ملزم می ساخت.

در اینجا ابو جهل تا رسیدن گروه آخر از پیامبر مهلت خواست.

وقتی گروه سوم آمدند و مشاهدات عینی خود را باز گفتند، همگی به خدا و رسول مؤمن شدند، در این حال پیامبر به ابو جهل فرمود:

این هم گروه سوم، اکنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطلع نمودند.

ابو جهل گفت: من که از راست و دروغ بودن سخنشان مطمئن نیستم، آیا مشاهداتشان واقعی بوده یا به خیالشان آمده؟ و من فقط زمانی ایمان خواهم آورد که معجزات عیسی را مشاهده نمایم، و گر نه هیچ الزامی به تصدیق این گروهها نخواهم داشت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل، اگر تو در پذیرش این جماعت انبوه، که در راه بدست آوردن مشاهداتشان رنج بسیار برده اند هیچ الزامی نداری، چگونه نقل افتخارات اجداد و معایب دشمنان گذشته ات را پذیرفته و آنها را باور می کنی؟

و چگونه اخبار منقول از چین و عراق و شام را تصدیق می نمایی؟ و آیا ناقلان آن

اخبار به هر شکلی پایین تر از این جماعتی نیستند که مشاهداتشان را از آن معجزات برایت باز گفتند؟ همان گروهی که برای اثبات باطلی، متوسل به دروغ نمی شوند، مگر اینکه در برابرشان کسی باشد که دروغ تحویلشان دهد، و مطالبی مخالف اخبارشان بگوید.

آگاه باشید هر گروهی به آنچه مشاهده نموده قانع شده است، و تو ای ابو جهل از کسی که دیده و مشاهده نموده، شنیدی و قانع شدی.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی علیه السلام، از اینکه در خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده، و زنده کردن پرنده بریان شده - به دست با عظمت خداوند -، و بزبان آوردن همان پرنده که ابو جهل با آن چه کرده، همه و همه را به انجام رسانید. ولی ابو جهل هیچ یک از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت، بلکه تمام سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب و انکار نمود، تا آنجا که دست آخر پیامبر به او فرمود: ای ابو جهل، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی.

و ابو جهل در جواب گفت: من گمان می کنم که تمام آنها خیالات و اوهام بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا هیچ فرقی بین مشاهدات و شنوایی خود از مرغ بریانی که خداوند متعال بزبانش آورد و آنچه خود و دیگران از گروه قریش و اعراب دیدند و کلام آنان را شنیدی قائل نیستی؟ گفت: نه.

فرمود: پس از کجا در می یابی تمام آنچه که با حواست درک کرده ای خیال و اوهام نبوده؟ گفت: آنها تصوّر و اوهام نبوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنها خیال و اوهام نبوده، و گر نه چگونه به مشاهدات خود در جهان اعتماد می نمودی.

3 - اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده

تا سخن خدا را بشنود

در این آیه با دستور دیگری تردیدی باقی نمی گذارد که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمین های دیگران، و می گوید: اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ).

یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آنها را بپذیرند.

بعد اضافه می کند که او را پس از پایان مدت مطالعه (مبادا در وسط راه رهایش کنی) به جایگاه امن و امانش برسان تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد. (ثُمَّ أبلغه مأمنه).

و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند که: این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ).

بنابر این اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید میرود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود

علم و دانش است گام بگذارند.

در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای پیمان آنها، به علی علیه السلام گفت: ای فرزند ابوطالب اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟! علی علیه السلام فرمود آری، زیرا خداوند فرموده **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ...** و به این ترتیب سختگیری فوق العاده ای که از آیه قبل از آن استفاده می شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته، تعدیل می گردد، و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجون شفا بخش بسازند.

نتیجه بحثهای گذشته:

اینکه اسلام با خشونت و سختگیری و الزام به پذیرش سخن و اجبار به قبول گفتار مخالف، و با گفتگوی مؤدبانه و برخورد موقرانه و محترمانه، موافق می باشد.

4 - محورهای گفت و گوی پیروان ادیان با مسلمانان،

در گفت و گوهایی پیروان ادیان با مسلمانان، موارد مختلف مورد بحث و مذاکره قرار می گرفته است، که عمده ترین این محورها عبارتند از:

1 - توحید و یگانگی مبدأ هستی

با توجه به شرک و چندگانه پرستی پیروان ادیان دیگر، عمده ترین محور گفت و گوها بین آنان و مسلمانان، مسأله توحید و یگانگی مبدأ هستی بوده است. در آیات فراوانی این مجادله ها بیان شده است.

2 - نبوت و ایمان به پیامبران

از جمله موارد مطرح شده در گفت و گوهایی آنان، مسأله ایمان آوردن به پیامبران الهی، به ویژه رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله است، که پیروان ادیان با گفتار بدون دلیل و برهان از این امر سرباز زده و در این باره با پیامبر اکرم به مجادله می

ص: 15

3 - معاد و روز رستاخیز

با توجه به معتقد بودن پیروان ادیان دیگر به روز قیامت، و اینکه انسانها در آن روز مورد بازخواست قرار گرفته و به کیفر اعمال خود خواهند رسید، در این باره آنها خود را به خدا منتسب نموده و بدین سان ادعاهای بی دلیل را مطرح نموده و به پندارهای باطل دل خوش کرده در این زمینه ها به مجادله و گفت و گو می پرداختند.

4 - امتیازات و ملاکهای فضیلت

یکی دیگر از محورهای گفت و گو، تکیه و تأکید پیروان ادیان دیگر بر امتیازات مادی و موقعیتهای اجتماعی بود؛ آنان داشتن مال و فرزند را مایه سعادت دنیایی و آخرتی خودشان می دانستند و از این رو تمامی ارزشهای معنوی و الهی را از این زاویه محاسبه کرده، ثروت و سرمایه دنیایی را وسیله نجات و سعادت‌مندی شان در آخرت می پنداشتند.

5 - مسائل فقهی و کلامی

از جمله محورهای گفت و گوها مسائل فقهی و کلامی بوده است. در این زمینه آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که خود عزیزان به قرآن کریم و تفسیر آن، مراجعه نمایند.

5 - یکی از عجایب روزگار معرفی شخصیت رحمت برجهانیان را، به

خشونت و جنگ طلبی.

در کشورهای غربی، افرادی با اندیشه های متفاوت وجود دارند، که در بهترین صورت، حضرت محمد صلی الله علیه وآله را پیامبری از جانب خدا می دانند ولی برای مردم عرب جاهلی حجاز، نه برای تمام عالم.

و می گویند اسلام دین عرب جاهلیت است. اسلام، برآمده از فرهنگ جاهلی است. اسلام دین خشونت است. پیامبر آن هم، مختص عرب حجاز و عصر

جاهلیت است. پیامبر اسلام، پیامبر خشن است و....

البته این عبارات، معرف دیدگاهی است که امروزه جهان سکولار و حتی جهان مسیحی غرب بسیار آن را تبلیغ می کنند. معرفی نبی اعظم صلی الله علیه وآله به عنوان پیامبر شبه جزیره حجاز و نه تمام عالم، و پیامبری بر اساس تعالیم عصر جاهلی، نه مبعوث از جانب خداوند، و تهمت‌های مترتب بر آن، امروزه در جهان غرب امری عادی تلقی شده و امروزه بسیاری از مردم، بخصوص در غرب، بر همین اساس حضرت محمد صلی الله علیه وآله را می شناسند.

«خشونت طلب و گسترش دین اسلام با شمشیر» را تبلیغ و در میان مردم، اشاعه می دهند،

آنچه امروزه در کتاب ها، مقالات، فیلم ها، رسانه ها و حتی در گفت وگوهای غربی ها به دست می آید، معرفی حضرت محمد صلی الله علیه وآله را به عنوان مردی برآمده از فرهنگ جاهلیت و متأثر از آداب آن است.

این تهمت ها بعد از پیروزی های بزرگ اسلام در اروپا، و اغلب توسط مسیحیان و اروپاییان در جهان نشر یافت.

ولی در پاسخ اینها می گوئیم، شکی نیست که اسلام، در هند و آسیای جنوب شرقی و خیلی از جاهای دیگر، با شمشیر و خشونت رشد نیافته، بلکه عرفان و معنویت اسلام، مردم را به سوی اسلامیت کشیده است.

باید به این نکته هم توجه داشت که بررسی زندگی سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که برگرفته از اصول اساسی اسلام است می تواند بهترین ترازوی سنجش صحت و سقم این ادعا باشد.

در این کتاب بنا به وظایفی که احساس می شود، مطالب و بحث‌هایی مطرح می گردد، صرفاً برای آگاهی دادن و اطلاع رسانی، به ملیت ها و پیروانان مذاهب مختلف جهان، بر پوچی گفته های این تهمت زنان و خلاف واقع بودن ادعای آنها نه برای غرض ورزی یا خدای نکرده، توهین به شخص یا ملیت و گروهی بوده باشد.

در این جابحث ما، دفاع در برابر کسانی مانند (کاردینال راتزینگر، پاپ بندکیت شانزدهم و امثال او) است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله را یک فرد جنگجو و خشن به دنیا قلمداد و معرفی می نمایند است.

البته بحث ما صرفاً در ارتباط با زمان خود رسول خدا صلی الله علیه وآله است نه زمان خلفاء و زمامداران بعد از رحلت آن حضرت (جز امیر مؤمنان علیه السلام)، که در باره آنها، گفتنی های زیاد وجود دارد و نبود فرصت و زمینه.

پس برای فهم مسیر این مطلب، به چند نکته، توجه داشته باشیم.

1 - بنا بر اصل عصمت و ممتاز بودن تمام فرستادگان الهی، خدای متعال، آنحضرت را، رحمت بر عالمیان و جهانیان فرستاده است و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء (107:21) ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

در مورد رحمت بودن آن وجود مقدس، نمونه های زیاد از آن شخصیت درجه یک جهان آفرینش، دیده شد که برای اثبات ادعای ما، کفایت، مانند بهترین فرصت گرفتن انتقام از دشمنان روز فتح مکه بود.

زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله قدرت هر نوع اعمال خشونت بر قریش و دشمنانش داشت اما آن وجود «رحمه للعالمین» بر خلاف انتظار لشکریان و مردم، با صدور یک فرمان عفو عمومی، همه آنها را نجات داد و آرامش روح، عطا نمود.

قریشی که مدت طولانی، به آن حضرت ناسزا گفتند، تهدید کردند، بر سر راه ایشان خار افکندند، بر بدن مبارک نجاست انداختند، سنگ زدند به القاب بد نسبت می دادند، گاهی جادوگر گفتند، گاهی دیوانه و گاهی شاعر، اما پیامبر رحمت در روز فتح مسالمت آمیز و بدون خونریزی مکه، شنید شخصی این جمله را تکرار می کرد که:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ.»

«امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست.»

پیامبر رحمت، در برابر و در ردّ این شعار، این جمله را فرمود:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ «؟» امروز روز رحمت و مهربانی است.»

بدین ترتیب، آن حضرت، جلو هرگونه خشونت و تندی در مقابل مخالفان اسلام را گرفته، نگرانی و ترس مشرکین قریش را برطرف ساخت و رو به قریش کرد و فرمود: یا معشر قریش (ما) ترون ائی فاعل بکم ای گروه قریش نظر شما چیست من با شما چگونه رفتار خواهم کرد. قریش در حالی که بهت زده، حیران و بیمناک بودند، گفتند: «خیراً أخ کریم و ابن أخ کریم» ما از شما انتظار خیر و نیکی داریم چون شما را

برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم. حضرت فرمودند: انی اقول لکم کما قال یوسف لاخوته لا تثریب علیکم الیوم اذهبوا فانتم الطلقاء من همان جمله ای را که یوسف به برادرانش گفت به شما می گویم امروز بر شما هیچ ملامت و مواخذه ای نیست بروید شما آزاد هستید. (زاد المعاد، ج 1، ص 424 و ابی جعفر محمدبن الجریر الطبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، بی تا، ج 3، ص 56)

رحمت و مهر او، به گونه ای فراگیر بود، با کسانی که سال ها با او دشمنی کرده بودند؛ با گذشت برخورد کرد.

پس آن حضرت پیام آور رحمت و محبت بود خدای تعالی، آن رسول گرامی اسلام را، رحمتی فراگیر و همگانی معرفی کرد، که در این فتح و پیروزی علاوه بر فرمان عمومی، خانه ابوسفیان دشمن شماره یک را، با داشتن قدرت همه جانبه بر انتقام گرفتن از او، پناهگاه قرار داد! همچنین برخوردهای اخلاقی و محبت آمیز آنحضرت، با دشمنان با سابقه اش، مانند قاتل عمویش حمزه سیدالشهداء (وحشی) با اینکه او را مهدور الدم اعلام کرده بود. با یک کلمه شهادتین ظاهری گفتن، او را بخشید و از مجازات او چشم پوشی نمود.

یا در برابر در خواست شتر شدن آنحضرت برای بچه ها هنگام رفتن به نماز و عدم برخورد خشن، برای خواسته آنها، تن در داده و سوار شدن آنها به پشت او و آمدن اصحاب و فرمودنش، به آنهاکه خشونت نشان ندهند و فرمودنش مرا از این بچه ها بخريد و فروخته شدن به ثمن بخس (5 درهم)، و فرمودنش، خدا رحمت کند برادرم یوسف را که اوگراتر از من (به هفت درهم) فروخته شد.

و نظایر زیاد این جریانها که در زمان حیات آنحضرت به منصفه ظهور رسید و در تاریخ ثبت و ضبط گردیده، (که این مختصر گنجایش آوردن فهرست آن را ندارد).

این جریانها، سیمای واقعی «رحمه للعالمین» بودن آن شخصیت بزرگوار را، به اثبات می رساند..

آری، پیامبر صلی الله علیه وآله، رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. خداوند رحمان، در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار به تمام بشر فرموده است:

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء (3):26)

«گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند.»

... فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ فَاطِر: 8.

پس جانت را به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نبر؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!

می بینیم که تأسف، دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به کفار و منکران حق و علاقه مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان، تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده است که خدای تعالی او را تسلیت داده و از وی دلجویی کرده است تا مبادا از شدت اندوه و اهتمام به حال آن ها، قالب تهی کند؛ زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایت همه شان را می خواست و چون می دید که به راه گمراهی و هلاکت می روند، سخت اندوهگین می شد، همان گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندانش دچار اندوه می گردد.

پیامبر صلی الله علیه وآله، خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی شناسانده، می فرماید:

إنما بعثت رحمه؛ همانا من، رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده ام.

قسمتی از مطالب فوق از کتاب سیره نبوی مصطفی دلشاد تهرانی، ج 3، ص 75؛ از: الوفاء بأحوال المصطفی، ج 2، صص 421 و 439).

سیره پیامبر صلی الله علیه وآله، سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت در برترین و کامل ترین جلوه اش، در رفتار ائمه هدی علیهم السلام که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد، تجلی پیدا کرده بود.

2 - خداوند اخلاق حسنه آنحضرت را تمجید می نماید: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (قلم: 4) (و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ آل عمران: 159) به (برکت) (رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.

پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

در این آیه مبارکه، خدای مهربان به رسول گرامیش چندتا دستور رحمت می دهد 1 - فَاعْفُ عَنْهُمْ پس آنها را ببخش، 2 - وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و برای آنها آموزش بطلب!، 3 - وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و در کارها، با آنان مشورت کن! 4 - فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وقتی تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (توبه 128) همانا رسولی از جنس شما برای هدایت شما آمد که فقر و پریشانی و جهل شما بر او سخت است و بر هدایت شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و رحیم است.

پیروزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در پیش برد اسلام، اگر چه با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وا می داشت، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت.

بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بنامیم اغراق نگفته ایم یکی از نمونه های معجزه اخلاقی آنحضرت در فتح مکه نمایان گشت:

مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به کار گرفتند، ولی هنگامی که در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق *يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فوج فوج مسلمان شوند.

در باره حسن خلق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) داستانهای

زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که آوردن همه آنها، بیرون از توان ما است ولی همینقدر باید بگوئیم: که در حدیثی از حسین بن علی (علیهما السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره ویژگیهای زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اخلاق او سؤال کردم، پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با همشینانش چنین بود که دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت: سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن در می آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق *لَا تَقْضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ* همه پراکنده می شدند.

و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه چه در باره شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

و چه در باره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم:

1 - در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همین تکمیل اخلاق فضیله است.

2 - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: انما المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم اللیل و صائم النهار: مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزه دار است.

3 - و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شیء أنقل فی المیزان من خلق حسن: چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست 4 - و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: أحبکم الی الله أحسنکم أخلاقا الموطون أکنافا، الذین یألفون و یؤلفون، و أبغضکم الی الله المشاؤون بالنمیمه، المفرقون بین الاخوان، الملتمسون للبرءاء العثرات: از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوض تر نزد خدا افراد سخنی چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند.

5 - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: أكثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق: بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است.

6 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا: از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد.

7 - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علیکم بحسن الخلق، فان حسن الخلق فی الجنة لامحاله، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحاله:

بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است.

از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت،

وسيله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و همطراز عبادت‌های شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

6 - سخنان 124 نفر از دانشمندان و بزرگان عالم در باره اسلام و قرآن

دانشمندان غیرمسلمان نظرات جالب و تأمل برانگیزی درباره حق و حقیقت دین اسلام و عظمت و فصاحت و بلاغت قرآن دارند که برای هر شخص منصف و با وجدان، حجت را تمام می کند و توجه به سوی آن را الزام و واجب مینماید که شماری از آن را در زیر از کتاب (اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان) از تألیفات خود اینجانب را از نظر عزیزان می گذرانم و بخاطر اختصار از اظهار نظر و توضیح آنها، صرف نظر می نمایم.

1 - گوته، شاعر و نویسنده بزرگ آلمانی

که در زمینه اسلام و قرآن کریم و مضامین آن مطالعاتی داشته است، می گوید: ما اول، از قرآن رویگردان بودیم، ولی طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب نمود و به حیرت در آورد و بالاخره مجبور شدیم اصول و قواعد آن را بزرگ بشماریم و در مطابقت الفاظ با معانی بکوشیم. مرام و مقصد این کتاب بی اندازه قوی و محکم و مبانی آن بلند است و از این نظر ما را بیشتر به اهمیت و علو مقام خود جذب می نماید. با این وصف به زودی بزرگترین تأثیر خود را در تمام جهان نموده، نتیجه مهمی از خود به جا خواهد گذاشت و باز می گوید: به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن)، عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در دانش جهان نهاد و در نتیجه جهانمدار گردد.

به راستی قرآن را زیبایی خیره کننده ایست که زبان از تقریر و خامه از تحریر آن عاجز است. زیبایی، گیرایی، شیرینی و نظم صحیح که تأثیر آن را هیچ کتابی ندارد. این کتاب از بسیار خواندن کهنه نمی شود و کلمات وزنی صحیح دارد. ولی در آن سجع وزنی پیدا نیست. شیرین تر از شعر است و این اعجاز فقط از آن قرآن است.

شاعر نویسنده معروف آلمانی که تاثیر عمیقی بر ادبیات آلمان و جهان بجای گذاشته در کتاب دیوان شرقی و غربی می گوید: مندرجات کتاب قرآن ما را مجذوب می کند و به شگفت می آورد و سرانجام به تعظیم و احترام بر می انگیزد.

اسلام دین محمد (صلی الله علیه و آله) است. در هیچ دین و ملتی به اندازه اسلام و مسلمانان در کارها به علم محوری تشویق نشده است. باید قبول کرد که کلیه علوم اعم از فیزیک، هیأت، نجوم، فلسفه و ریاضیات که از قرن دهم به بعد در اروپا رونق گرفت، در اصل از مدارس اسلامی گرفته شده است و مسلمانان اسپانیا را باید از هر جهت پدران فلسفه اروپا دانست. اروپای جدید، شکفتن اولین غنچه تصورات شعری و تخیلات رمان نویسی را به مسلمانان مدیون است. اتهام سوزاندن کتاب یا کتب خانه ها توسط مسلمانان بی پایه است به دلایل زیاد... اسلام تعلیم و تربیت را کانون اساسی تاکید خود قرار داده است.

اسلام عاری از روحانیون حکومتی و درباری است که دین را بر طبق هوی و هوس خود تفسیر می کنند. اسلام براساس اصل عقلی و استدلال به این که هرچه برخیزد، فرو می نشیند و هرچه فاسد شود، ضایع و نابود می گردد، استوار است و مخالف بت پرستی، آدم پرستی و ستاره پرستی است. اسلام دینی است منزله از تضاد و اختلاف که هیچ رمز و رازی را با زور و اجبار بر عقل و استدلال تحمیل نمی کند و اجازه نمی دهد که مردم با تصور و توهم در عین احساسات آتشین و تعصبات کورکورانه که به شدت شخص را از فهم درست خارج می کند، زندگی کنند. من مردمی را بشردوست تر از مسلمانان نمی شناسم، همان مسلمان هایی که در حال حاضر هنوز ما رفتاری را با آن ها می کنیم که با وحشیان داریم.

(ولفگانگ گوته، شاعر معروف آلمانی).

گوته فیلسوف آلمانی

سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر! ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده ی آن (محمد) دور نگه داشته اند اما هر قدر که ما قدم در جاده ی علم و دانش گذاریم پرده ی جهل و تعصب نابه جا را دریده ایم و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تاثیر عمیقی در علم

ودانش جهان گذاشته و عاقبت محور افکار مردم جهان گردد.

پروفسور واندره وون متخصص روان شناسی از کشف تأثیر مثبت «ذکر نام جلاله خداوند» و «قرائت قرآن کریم» در سلامتی انسان خبر داد. این دانشمند هلندی خبر فوق را پس از تحقیقات مستمری اعلام کرد که سه سال به طول انجامیده است.

وی گفت: این بررسی ها نشان می دهد که قرائت منظم قرآن کریم، از انسان در مقابل تمامی مشکلات روانی دفاع می کند و نیز نقش مهمی در معالجه بیماری های روانی ایفا می کند.

دکتر یوهان ولفگانگ فون گوته VON GOETHE .DR YOHN WOLFGANG ریاضی دان، شاعر و نویسنده (1749-1832 م .)

قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارات آن خواننده در ابتدای امر رمیده می شود، و سپس مفتون جاذبه آن و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های بی پایان آن می گردد.

(طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 171 / پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص 211).

چطور ما به آن (قرآن مجید) باز می گردیم و رجوع می کنیم، هر چند که در ابتدا تکرار به نظر می رسد اما به زودی انسان را جلب می نماید متعجب می سازد انشاء آن هم آهنگ با محتویات و هدف بزرگش محکم، قوی و بسیار عالی است.

این کتاب در تمام ازمنه بشریت، بزرگترین نفوذ را خواهد داشت.

منبع: پنجگام، ص 203.

سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگهداشتند. اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش به پیش گذارده و پرده های جهل و تعصب نابجا را دریده ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که قرآن، مجموعه آنست بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نموده است و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان نموده و محور افکار مردم جهان می گردد.

منبع: اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، ص 49 / نظریه دانشمندان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 20 /

ص: 26

تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 295 / قرآن و دیگران، ص 37 / پاسخ به مشکلات جوانان، ج 2، ص 168 / پنجگام، ص 200 / تاریخ قرآن زنجانی، ص 159

2 - دکتر گوستاولوبون و قرآن

گوستاولوبون میگوید: زور شمشیر نیز موجب پیشرفت قرآن نگشت، زیرا رسم اعراب (مسلمانان) این بود که هر کجا را فتح می کردند مردم آنجا را، در دین خود، آزاد می گذاردند. و اینکه مردم مسیحی از دین خود دست برمی داشتند و به دین اسلام می گرویدند، و زبان عرب را بر زبان مادری خود، انتخاب می کردند، بدان جهت بود، که عدل و دادی که از آن عرب های فاتح (مسلمین) می دیدند مانندش را از زمامداران پیشین (مسیحی) خود ندیده بودند اسلام از آن مطالبی که خرد و عقل سالم از پذیرفتن آن خودداری می کند، و در ادیان دیگر نمونه های آن بسیار است (مانند سه خدایی و تثلیث) کاملاً تهی است...

گوستاولوبون

مورّخ و اسلام شناس فرانسوی

احکام و تعالیم اخلاقی قرآن، بسیار برجسته و عالی است. خیرات، نیکی کردن، مهمان نوازی، اعتدال در خواهش های نفسانی، وفای به عهد، اکرام والدین، اعانت و سرپرستی از بیوه و یتیم و نیکی کردن در مقابل بدی - که در موارد عدیده از آن تأکید به عمل آمده - از جمله صفات و خصایل حمیده تعلیم داده شده توسط قرآن کریم می باشد... تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است. (طبقات مفسرین شیعه، جلد 1، صفحه 176)

گوستاولوبون، فرانسوی (1841 1931)

اسلام قوانین طبیعت را آنچنان تنظیم می کند که هر کدام از آن قوانین به طبیعت بشر القا گردد بی شک آن را با کمال میل می پذیرد و بر پایه همین اصل اگر از قرآن تعبیر به راهنما شده است تعبیری صحیح و بجاست. زیرا قرآن بشر را به بهترین روش زندگی رهبری می کند و او را به نیکوترین هدف ها دعوت می نماید.

دکتر گوستاولوبون، عالم فرانسوی و استاد متتبع علوم و آثار شرقی در تاریخ اسلامی می گوید: قرآن که کتاب آسمانی مسلمین است تنها منحصر به تعالیم و

ص: 27

دستورهای مذهبی نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج شده است. تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است.

- گوستاولوبون

مورخ و اسلام شناس فرانسوی

احکام و تعالیم اخلاقی قرآن، بسیار برجسته و عالی است. خیرات، نیکی کردن، مهمان نوازی، اعتدال در خواهش های نفسانی، وفای به عهد، اکرام والدین، اعانت و سرپرستی از بیوه و یتیم و نیکی کردن در مقابل بدی - که در موارد عدیده از آن تأکید به عمل آمده - از جمله صفات و خصایل حمیده تعلیم داده شده توسط قرآن کریم می باشد... تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است. (طبقات مفسرین شیعه، جلد 1، صفحه 176)

گوستاولوبون: «زور شمشیر»، موجب پیشرفت قرآن نگشت، زیرا رسم اعراب «مسلمان» این بود که هر کجا را که فتح می کردند، مردم آن جا را در دین خود آزاد می گذاردند. این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود برمی گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی که از آن عرب های فاتح می دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند.

3 - برتراند راسل - توحید اسلام

فیلسوف و ریاضیدان معروف قرن بیستم یعنی برتراند راسل (م: 1970) که از فرهنگ اسلام، با عنوان فرهنگ متمایز دنیای اسلام یاد می کند، می گوید: دین محمد وحدانیت ساده ای بود، که با معضلات کلامی تثلیث (سه خدایی) و حلول، پیچیده و بغرنج نگشته بود. پیامبر ادعای الوهیت نداشت و پیروانش نیز چنین ادعایی در حق او نداشتند... ولتر می گوید: هیچ کشیشی نیست که در برابر یک مرد شریف مسلمان، از شرم سر بیزیر نیفکند. و نیز: همه کتابهایی را که مسیحیان تاکنون درباره مسلمانان نوشته اند باید بر آتش افکنند. و این قضاوت های بر حق که مانند آن در گفتار غربیان به عبارات مختلف تند و ملایم، مکرر

ص: 28

می توان دید از آنجاست، که هرچه داشتند و دارند از مسلمانان و ترجمه کتابهای مهم دانشمندان اهل قبله دارند.

4 - می سارتون

نویسنده آمریکایی بلژیکی تبار، با اشاره به اسلام گفته است: خلق یک تمدن جدید با دامنه بین المللی و جامع امری است که می توان آن را توصیف کرد اما توضیح کامل آن دشوار است؛ چرا که این دوران خلاقانه ترین جنبش های قرون وسطی را شکل داد.

اسلام از تفکر آزاد حمایت کرد و شیوه های تجربی عقلانی را که بنیاد علوم مدرن و فلسفه است بسط داد. پیش از رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مردم جرأت انجام تجارب عملی را به علت واهمه از انتقام ارواح شریر به خود نداده بودند.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به خرافه ها و عناصر وحشت آنها خاتمه داد و به آماده شدن جامعه بشری برای تحقیقات علمی کمک کرد.

5 - دکتر خواکین کاستا،

شرق شناس اسپانیایی می گوید: اگر نبود اندلس اسلامی، تکنولوژی جهان به این مرحله نمی رسید؛ امریکا کشف نمی شد و ریاضیات به این درجه ممتاز دست پیدا نمی کرد.

6 - برنارد شاو،

فیلسوف برجسته بریتانیایی در مقدمه کتاب (حیرت پزشکان)، می نویسد: استعمار انگلیس پس از اشغال جزایر سندونش در اولین اقدام دین ساکنان این جزیره را تغییر داد و پس از مدتی ساکنان این جزایر به بیماری های مهلکی دچار شدند که ناشی از ترک عادات اسلامی که از آنها می خواست پاکی و طهارت را رعایت کنند، بود.

7 - ناپلئون بناپارت

قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است.

ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه: امیدوارم آن زمان دور نباشد که من

ص: 29

بتوانم همه دانشمندان جهان را با یکدیگر متحد کنم تا نظامی یکنواخت، فقط براساس اصول قرآن مجید که اصالت و حقیقت دارد و می تواند مردم را به سعادت برساند، ترسیم کنم. قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است.

«ناپلئون بناپارت» می گوید:

قرآن به تنهایی عهده دار سعادت بشر است. (فرهنگ برلیان، صفحه 106)

در جای دیگر می گوید: امیدوارم آن زمان چندان دور نباشد که من بتوانم همه مردمان خردمند و تحصیل کرده را از تمام دنیا به هم گرد آورم و یک رژیم یکنواخت برقرار کنم که مبتنی بر تعلیمات قرآن مجید باشد، زیرا فقط این تعلیمات است که درست و صحیح است و بشریت را به سوی خوشبختی سوق می دهد. (نقش اسلام در اروپا، صفحه 134).

ناپلئون بنا پارت

با اینکه قرآن در سراسر جهان اسلام بارها خوانده می شود، خواندن آن با این همه تکرار در پیروانش ایجاد خستگی نمی کند بلکه به عکس در ضمن خواندن مکرر هر روز عزیزتر می شود. در خواندن یا شنیدن قرآن در ذهن خواننده یا شنونده حسن تعظیم و تکریمی بر می انگیزد. متن قرآن در طول اعصار و قرون تاریخ نزول آن تا امروز به همان صورت باقی مانده و تا وقتی که خدا بخواهد و تا جهان ادامه داشته باشد باقی خواهد ماند.

8 - ارنست رنان فرانسوی:

نویسنده، مورخ و متفکر بزرگ فرانسوی که علاوه بر بسیاری از فعالیت های علمی و تاریخی، تألیفاتی در خصوص زبان های سامی دارد. می گوید:

در کتابخانه شخصی من هزاران جلد کتاب سیاسی، اجتماعی، ادبی و غیره وجود دارد که همه آنها را بیشتر از یک بار مطالعه نکرده ام و چه بسا کتابهایی که فقط زینت کتابخانه من می باشند ولی یک جلد کتاب است که همیشه مونس من است و هر وقت خسته می شوم و می خواهم درهایی از معانی و کمال بر روی من باز شود آن را مطالعه می کنم و از مطالعه زیاد آن خسته و ملول نمی شوم.

این کتاب، «قرآن کتاب آسمانی مسلمین است»

ص: 30

9 - هربرت جرج ونو نویسنده انگلیسی،

وقتی یکی از مجله های اروپا عقیده و رأی او را درباره بزرگ ترین کتابی که از آغاز تاریخ بشر تاکنون بیشتر از سایر کتب در دنیا تأثیر گذارد و مهم تر از همه به شمار آمده است، پرسید او در جواب نام چند کتاب را برد و در پایان آن چنین نگاشت: اما کتاب چهارم که مهم ترین کتاب دنیاست قرآن است، زیرا تأثیری که این کتاب آسمانی در دنیا بر جای نهاده نظیر آن را هیچ کتابی نداشته است.

10 - تنورد، خاورشناس آلمانی

تنورد، خاورشناس و محقق و اندیشمند آلمانی که در زمینه مسائل قرآنی و اسلامی تحقیقات زیادی داشته است، می گوید:

قرآن با نیروی برهان خود شنونده را مجذوب و شیفته خود می سازد و قلوب را تسخیر می کند. همین قرآن بود که ملت عرب را معلم جهانیان کرد.

11 - ه. ج. ولز دانشمند و مورخ انگلیسی (1866 1946)

در قرآن بهترین عبارات و عالی ترین جملات نازل گردیده و اسلوب فصاحت و بلاغت آن به حدی زیباست که عقول عقلا را حیران ساخته است. قرآن کتابی است ابدی و جهانی.

12 - ژول لابوم، خاورشناس و متفکر فرانسوی

در مقدمه فهرست قرآن می نویسد: قرآن برای همیشه زنده است و هر کس از مردم جهان به قدر درک و استعداد خود از آن بهره برمی دارد.

سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم. تا اینکه حقیقت را در اسلام یافتم.

پس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. او بود که تمام سوالات مرا جواب گفت. قرآن ابهت و ترس را به انسان الهام می کند و با این حال ثابت می نماید که هر چه می فرماید راست است.

13 - راکستون، اسکاتلندی

ص: 31

قرآن کتاب علمی، دینی، اجتماعی، تهذیبی، اخلاقی و تاریخی است. مقررات و قوانین و احکام آن با احوال و قوانین و مقررات دنیای امروزی هماهنگ و برای همیشه کتاب پیروی و عمل است. هر کس بخواهد دینی اختیار کند که سیر آن با تمدن بشر پیشرفت داشته باشد باید اسلام را اختیار کند. و اگر بخواهد معنی این دین را بیابد باید به قرآن مراجعه کند.

راکستون، خاورشناس و محقق اسکاتلندی که در زمینه مسائل قرآنی مطالعاتی داشته است، می نویسد: سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم تا اینکه حقیقت را در اسلام یافتم. پس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. او بود که تمام سؤالات مرا جواب گفت. قرآن ابهت و ترس در انسان ایجاد می کند و با این روش ثابت می کند که هر چه می فرماید راست است.

راکستون محقق اسکاتلندی.

سالیان درازی در جستجوی حقیقت بودم تا این که حقیقت را در اسلام یافتم، سپس قرآن مقدس را دیدم و شروع به خواندن آن کردم. این کتاب بود که تمام سؤالات مرا جواب گفت: قرآن ابهت و ترس به انسان الهام می کند و در عین حال ثابت می نماید که هر چه می فرماید: راست است. (اسلام شناسی غرب، صفحه 60، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 37، قرآن و دیگران، صفحه 29)

14 - هربرت جورج ونو، نویسنده انگلیسی

جمعی از دانشمندان حقوقدان و اهل نظر که در «لاسه» (پایتخت هلند) به منظور شرکت در کنفرانس جهانی ادیان گرد آمده بودند، پس از تحقیق و بررسی های لازم درباره حقوق و قوانین اسلام چنین اظهار نظر کردند که: آیین اسلام و قوانین مندرج در قرآن به موجب برخورداری از عناصر کافی پیوسته با احتیاجات زمانی و ایدئولوژی های اجتماعی در حال تطور است و همیشه جوابگوی مسائل و مقتضیات زمان خواهد بود.

امیدوارم آن زمان چندان دور نباشد که من بتوانم همه مردمان خردمند و تحصیل کرده را از تمام دنیا به هم گرد آورم تا یک رژیم یک نواخت برقرار کنیم که مبنی بر تعلیمات قرآن مجید باشد. زیرا فقط این تعلیمات است که درست و صحیح

ص: 32

است و بشریت را به سوی خوشبختی سوق می دهد. (به امید آتروز مؤلف).

15 - آدام متز: « کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسد بخشی از سرزمینی دیگر هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشتند.

16 - دکتر گرینه فرانسوی

خاورشناس و پژوهشگر فرانسوی که تلاش ها و تحقیقات فراوانی در زمینه علوم اسلامی و قرآن دارد می گوید:

من آیات قرآن را که به علوم پزشکی و بهداشتی و طبیعی ارتباط داشت دنبال کردم و از کودکی آنها را فراگرفتم و کاملاً به آن آگاه بودم. بنابراین دریافتم که این آیات از هر نظر با معارف و علوم جهانی منطبق است... هر کس دست اندرکار هنر یا علم باشد و آیات قرآن را با هنر و علمی که آموخته است مقایسه کند به همان صورت که من مقایسه کردم بدون تردید به اسلام خواهد گروید، البته اگر صاحب عقلی سلیم و بی غرض باشد.

17 - بانو واگلیری، دانشمند ایتالیایی

و پروفیسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا

آشنایی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن بپیش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکر را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده... در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره برداری از لذایذ این دنیا و حمایت آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

- بانو لورا واکسیا واگلیری Laura Waccia Vagliry

استاد دانشگاه ناپل ایتالیا

کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است. قرآن کتابی است که نمی توان از آن

ص: 33

تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد.

تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و حال آن که ما معتقدیم محمد (صلی الله علیه و آله) یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و اندوخته هائی از علوم را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است، و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست باید در مقابل قرآن زانوی عجز و ناتوانی به زمین بزنند. با این که قرآن در سراسر جهان اسلام به کرات خوانده می شود با این وجود خواندن آن با این همه تکرار در پیروانش ایجاد خستگی نمی کند بلکه بالعکس در ضمن خواندن مکرر هر روز عزیزتر می شود. خواندن یا شنیدن قرآن در ذهن خواننده یا شنونده حس تعظیم و تکریمی بر می انگیزد. متن قرآن در طول اعصار و قرون در تاریخ نزول آن تا امروز به همان صورت اولیه باقی مانده و تا وقتی که خدا بخواهد و تا جهان ادامه داشته باقی خواهد بود.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص 306؛ اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 69؛

نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 22؛ طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 175؛

قرآن و دیگران، ص 15 / پیشرفت سریع اسلام، ص 52

بانو» واگلیری «دانشمند ایتالیایی

قرآن کتابی است آکنده از دلایل سرشار منطقی و مسائل بی شمار علمی آن بلندترین گفتار با براهین کامل قطعی درباره وجود خداوند راهنمایی بر عظمت آفریننده بی همتا با ما سخن آغاز می کند. قوانین قضائی و حقوقی، دستورهای حیاتی و زندگی، مقررات مذهبی و دینی طوری در آن با عبارات روان تنظیم شده که خواننده را تحت تأثیر سحرآوری قرار می دهد.

بانو» واگلیری «دانشمند ایتالیایی

قرآن کتابی است آکنده از دلایل سرشار منطقی و مسائل بی شمار علمی آن بلندترین گفتار با براهین کامل قطعی درباره وجود خداوند راهنمایی بر عظمت آفریننده بی همتا با ما سخن آغاز می کند. قوانین قضائی و حقوقی، دستورهای حیاتی و زندگی، مقررات مذهبی و دینی طوری در آن با عبارات روان تنظیم شده که

خواننده را تحت تأثیر سحرآوری قرار می دهد.

دکتورا واکسیا واگلیری،

بانو دکتر لورا واکسیا واگلیری، پرفسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا رساله ای به نام پیشرفت سریع تعالیم اسلام نوشته که در قسمتی از آن چنین آمده است: در این کتاب (قرآن) گنجینه هایی از دانش را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاسی است. بانو واگلیری، دانشمند و محقق ایتالیایی که در زمینه قرآن کریم نیز مطالعاتی داشته است می نویسد: کتاب آسمانی اسلام، نمونه ای از اعجاز است.

قرآن، کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد. تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (صلی الله علیه و آله) باشد و حال آنکه معتقدیم محمد (صلی الله علیه و آله) یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است... قویترین سیاست باید در مقابل قرآن زانوی ناتوانی به زمین بزند.

رساله ای به نام پیشرفت سریع تعالیم اسلام نوشته که در قسمتی از آن چنین آمده است: ما در این کتاب (قرآن) گنجینه هایی از دانش را می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاسی است.

دانشمند معروف آنتروپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسلوانیا

خانم واگلیری

دانشمند ایتالیایی

ما در این قرآن، ذخایر و اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست، باید در مقابل قرآن، زانوی عجز و ناتوانی بزنند. (تابش اسلام در اروپا، صفحه 132)

ص: 35

دانشمند ایتالیایی:

در ابتداء به عللی الزاماً کتاب هایی که بیگانگان در زمینه اسلام و قرآن نوشته بودند مورد مطالعه قرار دادم، با وجودی که نوشته های آنان درباره آئین جاودانی اسلام با غرض ورزی و بدگوئی توأم است، در عین حال می توان از لابلاي سخنان ایشان حقایق تابناک اسلام را دریافت و حدود نفوذ و اتقان مطالب قرآن را به دست آورد. آشنائی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بینش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده!! مسلمانان به حکم کتاب آسمانی قرآن، پیامبر عالی مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و رهنمائی انسان ها برگزیده است. در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 34؛ قرآن و دیگران، ص 30؛

درسهائی از مکتب اسلام، سال 14، ش 4

قرآن که کتاب آسمانی مسلمین است تنها منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی نیست و بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

تعلیمات اخلاقی قرآن به مراتب بالاتر از تعلیمات اخلاقی انجیل است.

بانو مایل آنجلو ایتالیایی: در ابتداء به عللی الزاماً کتاب هایی که بیگانگان در زمینه اسلام و قرآن نوشته بودند مورد مطالعه قرار دادم، با وجودی که نوشته های آنان درباره آئین جاودانی اسلام با غرض ورزی و بدگوئی توأم است، در عین حال می توان از لابلاي سخنان ایشان حقایق تابناک اسلام را دریافت و حدود نفوذ و اتقان مطالب قرآن را به دست آورد. آشنائی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بینش جدید و عمیقی در من به وجود آورد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که

تعلیمات اسلام بر خلاف تعالیم مسیحیت، انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده!! مسلمانان به حکم کتاب آسمانی قرآن پیامبر عالی مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و رهنمائی انسان ها برگزیده است. در این کتاب دستور زندگی و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

مایکل آنجلو دانشمند ایتالیایی:

آشنایی من با تعالیم حیات بخش و معارف درخشان اسلام و قرآن، بیش جدید و عمیقی در من ایجاد کرد و طرز فکرم را درباره جهان آفرینش و فلسفه وجود به کلی دگرگون ساخت و احساس کردم که تعلیمات اسلام برخلاف تعالیم مسیحیت انسان را موجودی شریف و با شخصیت می شناسد نه موجودی کثیف و ذاتاً آلوده، مسلمانان به حکم کتاب آسمانی خود قرآن پیامبر والا مقام خود را انسانی مانند انسان های دیگر می دانند که خداوند او را برای تبلیغ و رسالت و راهنمایی انسان ها برگزیده است در این کتاب دستور و نحوه بهره گیری از لذایذ این دنیا و حیات آن، به طرز جالب و خردمندانه بیان شده است.

19 - کوئت هانری دی کاستری: این نویسنده فرانسوی، بقای نسل یهود را معلول مدارای دول اسلامی با آنان می داند: «اگر از جنس یهودی تا به حال کسی در این جهان به جای مانده است، بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطا آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که اگر نصارا همچنان به حال قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند، نسل یهود را از جهان برمی داشتند.»

20 - فونس ایتین دینیه، مستشرق فرانسوی (1861-1929)

در عظمت و جلال قرآن همین بس که گذشت چهارده قرن از نزول آن نتوانسته کوچک ترین خللی در آن ایجاد کند. اسلوب بیان و کلمات قرآن چنان تازه و شیرین است که گویی دیروز پیدا شده است.

ص: 37

عده ای می خواستند بعضی از سوره های قرآن را برایشان ترجمه کنم، من هم سوره کوتاهی را انتخاب کردم که از یگانگی خداوند می گوید، سوره توحید را. این سوره و موسیقی آن آنچنان زیبا بود که برای من شاعر بسیار مهم بود. همچنین سوره فاتحه الکتاب را که درباره جهانی بودن خداوند است ترجمه کردم. به این ترتیب بود که جهانی بودن و یگانگی خداوند مرا به این نتیجه رساند که این دین مردمی ترین و منطقی ترین دین برای از بین بردن ناآرامی ها و مشکلات جوانان امروزی است.

22 - آلوارو ماچوردوم کومینز،

شاعر، نویسنده، روزنامه نگار و محقق اسپانیایی

دانش جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمده و مسلمین علوم را از قرآن که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند.

آلوارو ماچوردوم کومینز، شاعر، نویسنده، روزنامه نگار و محقق اسپانیایی: عده ای از من خواستند بعضی از سوره های قرآن را برایشان ترجمه کنم، من هم سوره کوتاهی را انتخاب نمودم سوره توحید را که از یگانگی خداوند می گوید. این سوره و موسیقی آن آنچنان زیبا بود که برای من شاعر بسیار مهم بود.

همچنین سوره فاتحه الکتاب را که درباره جهانی بودن خداوند است ترجمه کردم.

به این ترتیب بود که جهانی بودن و یگانگی خداوند مرا به این نتیجه رساند که این دین مردمی ترین و منطقی ترین دین برای از بین بردن ناآرامی ها و مشکلات امروزی است.

23 - ژول لابوم، فرانسوی، کتاب تفصیل الآیات

هر دینی که با مدنیت و تمدن در هر دوره و زمان سیر نکند، آن را بی پروا به دیوار بزنید. برای آنکه دینی که پهلوی به پهلوی با تمدن سیر نکند برای پیروان خود، لهو و شر و اباطیل است و آنها را به سوی تباهی می کشاند و دین حقی که با تمدن همگام است، اسلام است و هر کس بخواهد این معنی را دریابد به قرآن و محتوای آن از لحاظ علم و قانون و نظام اجتماعی مراجعه کند. پس (قرآن) کتاب دینی و

علمی اجتماعی و اخلاقی و تاریخی است و اگر کسی به من بگوید که اسلام را تعریف کن، می گویم اسلام یعنی تمدن واقعی بشر.

24 - ولیز، (از بزرگ ترین نویسندگان انگلیسی)

اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا قرآن بود که آفتاب علم رادر اروپا طلوع داد.

25 - رود ویل، نویسنده انگلیسی

قرآن اثری است که خواننده در ابتدای امر به موجب سنگینی عبارات آن رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبایی های بی پایان آن می گردد.

26 - لادین کوبولد، انگلیسی در کتاب (به سوی خدا)

اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصایص اسرار وجود طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می شود، و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود.

بلی خواندن بعضی از کتابها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می گذارد. ولی هرگز با تأثیر قرآن در خور مقایسه نیست.

27 - توماس کارلایل، دانشمند معروف و مورخ مشهور اسکاتلندی درباره قرآن

محتوای این کتاب آسمانی کاملاً با خرد و فطرت بشری مطابقت دارد و از مطالب زننده و خلاف عقل به کلی پاک است. قرآن درباره زنان داوری عادلانه ای دارد و برخلاف برخی از مرام ها و ادیان که جنس زن را تا به سر حد بردگی تنزل داده اند و ارزشی برای او قائل نیستند، وی را از مزایا و حقوق انسانی برخوردار

ص: 39

ساخته و مقام شامخی برای او منظور داشته است.

توماس کارلایل،

می گوید: اسلامیت طرح خیلی جدید و در عین حال، طرز غیر مخدوش و بسیار عالی توحید می باشد.

توماس کارلایل

نویسنده ی معروف انگلیسی

بعضی از مخالفین در مقام طعن و ایراد بر اسلام این را می گویند محمد آیین خود را به شمشیر و نوک نیزه نثر داد یعنی اگر شمشیر نبود این دین منتشر نمی شد

گویندگان این حرف چقدر از حقیقت دور و در خطا هستند زیرا باید نیک تدبیر کنند که آن قوه ای که این شمشیر را در جزیره العرب از غلاف بیرون کرده و برق آن را در قله کوه های فرانسه و اسپانیا و کنگره ی طاق مداین تا سمرقند و روی اهرام مصر در دست موسی بن نصیر و طارق بن زیاد و... و فاتحین بزرگ ظاهر و نمایان کرد کدام قوه بود بی شک همان قوه آیین محمد بود...

بهداشت در اسلام از زبان دانشمندان بزرگ جهان

28 - بانو، ستان رانی تنس، هلندی

دکتر) «ماردیس» (به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه 63 سوره از قرآن را در مدت نه سال با رنج و زحمت متوالی به زبان فرانسه ترجمه کرد که در سال 1926 منتشر شد. وی در مقدمه اش می نویسد: سبک قرآن بی گمان سبک کلام خداوند است، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد... از کارهای بیهوده و کوشش های بی نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق العاده این نثر بی مانند را به زبان دیگر ادا کند، مخصوصاً به فرانسه که دامنه اش بسیار محدود است. کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است. قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد. نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات عرب سابقه ندارد.

تأثیری که سبک قرآن در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن می باشد. چطور ممکن است این قرآن کار محمد (ص) باشد و حال آنکه معتقدیم محمد (ص) (یک مرد عرب و درس نخوانده بود. ما در این قرآن ذخایر و

ص:40

اندوخته هایی از علوم می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین و متفکرترین اشخاص است. ... قوی ترین سیاست باید در مقابل قرآن زانوی ناتوانی به زمین بزنند. (بلی قرآن جن و انس را تا قیامت دعوت می کند مانند یک سوره آن را بیاورند مؤلف).

بانوستان رانی تنس هلندی: محتوای این کتاب آسمانی کاملاً با عقل و خرد و فطرت بشری مطابقت دارد و از مطالب زننده و خلاف عقل به کلی پاک است.

قرآن درباره زنان، قضاوتی عادلانه دارد و برخلاف بعضی از مرام ها و ادیان که جنس زن را تا به سر حد بردگی تنزل داده اند و ارزشی برای او قائل نیستند، وی را از مزایا و حقوق انسانی برخوردار ساخته و مقام شامخی برای او منظور داشته است.

29 - سر ویلیام موئیس (1819-1891) Sir William Muir (دانشمند و مورخ انگلیسی):

قرآن محمد (صلی الله علیه وآله) کتابی است پر از دلایل واضح و مسائل بی شمار علمی و قوانین قضایی و حقوقی و دستورات عالی که برای حفظ حیات اجتماعی و مدنی در این کتاب مقدس با عبارات ساده و درعین حال محکم و منظم آورده است که خوانندگان را مجذوب می نماید.

سر ویلیام مورخ انگلیسی

این حقیقت را باید شناخت که قرآن شایسته بزرگ ترین مدح و منقبت است.

چرا که فکر خداشناسی را به طرز مناسب و با توجه به قدرت و علم و تقدیر عمومی و وحدت الهی در میان می نهد. اعتماد و اطمینانی که قرآن به خداوند یکتای آسمان و زمین تلقین می کند، عمیق و پر حرارت است. در این کتاب اشتیاق اخلاقی عالی و ژرف و خرد و هوشمندی مغزدار وجود دارد و در عمل به اثبات رسانیده که در آن عوامل و عناصری است که می توان ملل قدرتمند و امپراتوری با عظمت را بر پایه اش بنا نهاد. (رادول، کشیش مسیحی).

30 - میشو:

هنگامی که مسلمانان (در زمانه خلیفه دوم) بیت المقدس را فتح کردند، هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند. ولی برعکس هنگامی که نصاری این شهر را

ص: 41

گرفتند، با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند... باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت انسانی است، ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند.

31 - گلاستون، نخست وزیر متعصب انگلستان

قرآن را به مجلس عوام انگلستان برده و گفت: تا این کتاب (قرآن) باشد سیادت انگلستان در ممالک اسلامی محال است.

32 - جان دیون پورت

در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد: قرآن به اندازه ای از نقایص مبرّا و منزّه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست، و ممکن است از اوّل تا به آخر آن خوانده شود. بدون آنکه انسان کم ترین ناراحتی از آن احساس کند. باز می نویسد: سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (ص) دور نگه داشتند، اما هر قدر که ما قدم در جاده دانش گذاره ایم، پرده های جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جذب کرده و تأثیر عمیقی در علم جهان کرده و عاقبت محور افکار مردم جهان می شود.

واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه ریاضیات که در اروپا رواج گرفت، عموماً از برکت تعلیمات قرآن است. و مامدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.

جان دیون پورت، دانشمند اسلام شناس انگلیسی

زمانی سعی کردم قرآن را از بر کنم. در این کار خیلی پیش نرفتم، اما آنچه فهمیدم این بود که در آنجا انگشت نشانه نیرومندی را می بینید که چون عقربه ای راه را به سوی آسمان و خدا نشان می دهد. خدایی که به طور جاودانی در حال طلوع است، در مشرق زمینی که هرگز از توان نخواهد افتاد. خدایی که محمد نشانمان داد.

تمامی حقوق این سایت برای این سازمان محفوظ می باشد.

ص: 42

قرآن با منطق علمی و روش اطمینان بخش وقانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داد و آنها را طرف خطاب قرار می دهد.

همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوندد. فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است. این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعلیم و تربیت دنیای خویش را بر عهده گرفتند.

34 - نولدکه دانشمند و خاورشناس مشهور آلمانی و نویسنده کتاب (تاریخ قرآن)

قرآن مجموعه ای است که از آداب و حکم چیزی را فروگذار نکرده است.

اساس این کتاب مقدس بر عدل و احسان و حکمت قرار گرفته و جامعه بشری را به سوی فضایل انسانیت و کمال، راهنمایی می کند. معارف درخشان اسلام و احکام قرآن موجب سرشکستگی بلکه کوری چشم عیب جویان و دشمنان اوست. در عظمت این کتاب مقدس و آورنده آن همین قدر کافی است که بگوییم اعراب بادیه نشین را با نداشتن هیچ گونه امتیاز به درجه سعادت بلکه در ردیف معلمین بشریت در آورده است.

نولدکه، دانشمند و خاورشناس مشهور آلمانی که در زبان سامی و لغات شرقی تخصص یافته و شهرت کسب کرده است و مهمترین اثر او تاریخ قرآن است که بعد از تألیف آن به دریافت جایزه آکادمی فرانسه نائل شد. می نویسد: قرآن با منطق علمی و روش اطمینان بخش و قانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داده و آنها را طرف خطاب قرار می دهد. همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوندد.

فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است. این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعلیم و تربیت دنیای خویش را بر عهده گرفتند.

محققاً قرآن بهترین و برترین کتابی است که قلم صنع و دست هنر ازلی برای بشر ظاهر ساخته است.

دکتر «موریس» فرانسوی پروفیسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا بانو

36 -- پروفیسور واندرهون -

که روانپزشکی غیر مسلمان است - افزود: بسیاری از بیمارانی که با روش من تحت درمان قرار گرفتند، غیر مسلمان هستند و بیشتر آنها نمی توانند به زبان عربی تکلم کنند؛ لذا ما به آنها کیفیت تلفظ صحیح لفظ جلاله» الله «را آموزش دادیم. پس از تمرین و فراگیری این کلمه، به نتایج شگفت آوری دست یافتیم؛ به ویژه در مورد بیمارانی که از مشکلات روانی و یا فشارهای اجتماعی رنج می بردند.

فردریش دیتریشی 1281-3091 (Dietrichi) (اسلام شناس):

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد همان علومی که سرچشمه آن ها قرآن کریم بود و اروپا از این حیث به اسلام مدیون است.

37 - کارلتون اس کون آمریکایی

در کتاب خود به نام کاروان می نویسد: یکی از مزایای عظیم قرآن بلاغت آن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا نداشته باشد و آن را نفهمد تأثیر شدیدی در او گذاشته در ذهنش جای گیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.

کارلتون اس گون دانشمند معروف آنتروپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسیلوانیا آمریکا در کتاب خود به نام کاروان می نویسد: بلاغت یکی از مزایای عظیم قرآن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا آشنایی نداشته و آن را نفهمد، تأثیر شدید و عمیقی در او گذاشته و در ذهنش جاگیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.

اولین شماره زیبا و باطراوت که نور از قرآن کریم می باراد، عبارت بسم الله الرحمن الرحیم است که دنیایی از معنا است.

39 - واشنگتون ایروینگ،

نویسنده و کنسول امریکا در اسپانیا در کتاب Mohamad and his sucesors میگوید: تمام آیات قرآن محکم و پر معنی میباشد و از روی شعور نوشته شده است.

بنابراین سندی که باعث تسلی قلب خودمان در دست باشد نداریم.

40 - «فیلیپ. ک. جتی» دانشمند معاصر و استاد دانشگاه پرینستون آمریکا

که درباره تاریخ عرب تحقیقات ارزنده ای کرده و چندین کتاب در این زمینه نوشته است، در یکی از کتب خود به نام «تاریخ عرب» می نویسد:

قرآن از تمام معجزات بزرگ تر است و اگر سراسر اهل عالم جمع بشوند بی تردید از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود.

41 - هربرت جرج ولز، نویسنده و محقق انگلیسی

در کتاب سرمایه سخن می گوید: اسلام تنها دینی است که هر بشر شرافتمند می تواند بداشتن آن افتخار ورزد.

42 - ولتر (م 1778)

فیلسوف و نویسنده و نقاد بزرگ فرانسوی - در قرن هجدهم - چه می گوید، با تأمل و حس بیدار شدن بخوانید: در دوران توحش و نادانی پس از سقوط امپراتوری روم، مسیحیان همه چیز را مانند هیئت و شیمی و طب و ریاضیات و غیره را، از مسلمانان آموختند، و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای گرفتن علوم متداوله آن روزگار به سوی آنان (مسلمانان) روی آورند. دین اسلام وجود خود را به کشورگشاییها و جوانمردی های بنیان گذارانش مدیون است در صورتی که مسیحیان به یاری شمشیر و تل آتش آیین خود را به دیگران تحمیل می کنند...

پروردگارا کاش همه ملت‌های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می دادند.

دینی که محمد آورد بیگمان از مسیحیت برتر بود. در آیین او هرگز یک مرد یهود (حضرت عیسی) را به خدایی نگرفتند، و یک زن یهودی (حضرت مریم) را مادر خدا نپنداشتند. و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینه خویش قرار ندادند. در آیین او (حضرت محمد)، هرگز به کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند، و یک خدا را سه خدا، و سه خدا را یک خدا ندانستند. در آیین او هرگز خدای خود را به زیر دندانها خرد نکردند (اشاره به عشاء ربانی (.. ایمان به خدای یگانه «قل هو الله احد؛ بگو اوست خدای یگانه» (توحید/ 1)، تنها اصل بزرگ آیین محمد بود.

دین محمد، دینی است معقول، و جدی، و پاک، و دوستدار بشریت. معقول است، زیرا هرگز به جنون شرک گرفتار نگشت و برای خدا همدست و همانند نساخت و اصول خود را بر پایه اسراری متناقض و دور از عقل استوار نکرد. جدی است زیرا قمار و شراب و وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود. پاک است، زیرا تعدادی بی حد و حصر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسیا می آر میدند، به چهار محدود کرد. دوستدار بشریت است، زیرا زکات و کمک به هممنوع را از سفر حج واجب تر شمرد (زیرا زکات را بعد از نماز قرار داد (اینها همه نشانه های حقیقت اسلام است و فضیلت همزیستی را بر آنها بیفزایید.

43 - ادموند بورگ

شخصیت سیاسی انگلستان

قرآن، قانونی است که شامل تمام طبقات اجتماع گردیده و آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. قانونی است که به عالی ترین نظام قضایی و بهترین روش علمی و بزرگترین رسم قانون گذاری تربیت و تنظیم یافته است. (اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61، تاریخ و علوم قرآن، صفحه 188، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

44 - لئوتولستوی، نویسنده معروف روسی:

هر کس که بخواهد سادگی و بی پیرایگی اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در قرآن قوانین و تعلیمات حقیقی و احکام آسان و ساده

ص: 46

برای عموم بیان شده است. آیات قرآن به خوبی بر مقام عالی اسلام و پاکی روح آورنده اش گواهی می دهد.

45 - پرنس ژيوائی بورگيز، مورخ و تاريخ نويس ايتاليایی

که پيرامون مسائل تاريخی، تحقيقات زيادی داشته است می نويسد: مسلمين همين که در پيروی قرآن و خواندن آن و عمل به قوانين و احكام سستی نشان دادند، نيروی سعادت و فرشته سيادت نيز با اين بی اعتنایی از آنها دور شد و آن همه عزت و قدرت و خرسندی و عظمت از افق حيات آنها رخت بريست و به جایش اهریمن اسارت و بندگی جانشين شد. دشمنان از اين فرصت استفاده کردند و بر آنها تاختند و حلقه وار چون ميکرب های اجتماع آنها را در میان گرفتند و آنها را به روزگار کنونی اسير و مقيد ساختند. آری اين همه بدبختی ها و تيره روزی های مسلمين از مراعات نکردن قوانين قرآن بوده. در اين امر بزرگ هيچ گناهی متوجه اسلام (قرآن) نيست. آيا حقيقتاً چه ايرادی را می شود بر آيين پاک گرفت.

46 - فيليپ. ک دانشمند معاصر و استاد دانشگاه پرينستون آمريکا که درباره تاريخ عرب تحقيقات ارزنده ای کرده و چندین کتاب در اين زمينه نگاشته است، در یکی از کتب خود به نام تاريخ عرب می نويسد: قرآن از تمام معجزات، بزرگتر است و اگر سراسر اهل عالم جمع شوند، بی ترديد از آوردن مثل آن عاجز خواهند ماند.

47 - گيئون: از اقيانوس اطلس تا کنار رود گنگ، قرآن نه فقط قانون فقهی شناخته شده است، بلکه قانون اساسی، شامل رویه قضایی و نظامات مدنی، جزایی و حاوی قوانينی است که تمام عمليات و امور مالی بشر را اداره می کند و همه اين امور که به موجب احكام ثابت و لايتغیري انجام می شود ناشی از اراده خدا است و به عبارت ديگر، قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمانان است.

دستوری است شامل مجموعه قوانين دينی و اجتماعي و مدنی و تجاری و نظامی و قضایی و جنایی و جزایی. همين مجموعه قوانين از تکاليف زندگی روزانه تا تشریفات دينی از ترکیه نفس، تا حفظ بدن و بهداشت و از حقوق عمومی تا حقوق فردی و از منافع فردی تا منافع عمومی و از اخلاقيات تا جنایات و از عذاب تا

مکافات این جهان و جهان آینده همه را در بر دارد.

48 - ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید:

پیدایش تمدن اسلام از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال 81 تا 579 هجری، از نظر نیرو و نظم و بسط قلمرو و اخلاق نیک و تکامل سطح زندگانی و قوانین منصفانه انسانی و ادبیات و تحقیق علمی و علوم و طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.

ویل دورانت Will Durant

دانشمند محقق و مورخ معروف معاصر (متولد 1885 م):

در قرآن قانون و اخلاق یکی است، رفتار دینی در قرآن شامل رفتار دنیوی نیز هست و همه امور آن از جانب خدا و به طریق وحی آمده است.

قرآن شامل مقرراتی در خصوص ادب و تندرستی و ازدواج و طلاق و رفتار با فرزند و برده و حیوان و تجارت و سیاست و ربا و دین و عقود و وصایا و امور صناعت و مال و جریمه و مجازات و جنگ و صلح است.

مدت چهارده قرن، قرآن در حافظه اطفال مسلمان محفوظ مانده و خاطرشان را تحریک کرده، اخلاقشان را فرم داده و قریحه صدها میلیون مرد را صیقلی کرده است.

قرآن در جان های ساده عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می آورد که از رسوم و تشریفات ناروا و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد است، و ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمانان به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنها استوار کرده و به پیروی مقررات بهداشت ترغیبشان کرده و عقولشان را از بسیاری اوهام و خرافات و از ظلم و خشونت رهایی داده.

منبع: تاریخ تمدن ویل دورانت، ج 11، ص 52، 45 / قرآن و دیگران، ص 34 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 179 / پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص 140، 146

ویل دورانت

دانشمند، محقق و مورخ معاصر

در قرآن، قانون و اخلاق یکی است، رفتار دینی در قرآن، شامل رفتار دنیوی نیز

ص: 48

هست، و همه امور آن از جانب خدا و به طریق وحی آمده است. قرآن شامل مقرراتی در خصوص ادب، تندرستی، ازدواج، طلاق، رفتار با فرزند و برده و حیوان، تجارت، سیاست، ربا، امور صناعت، مجازات، جنگ و صلح است... مدت چهارده قرن، قرآن در حافظه اطفال مسلمانان محفوظ مانده خاطرشان را تحریک کرد، اخلاقشان را فرم داده و قریحه صدها میلیون مرد را صیقلی کرده است. (تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد 11، صفحه 54)

ویل دورانت: «اسلام طی پنج قرن از سال 81 تا 700 1200-975 م (از لحاظ نیرو، نظم بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانش علم طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بود)».

هر چند محمد (صلی الله علیه و آله) پیروان دین مسیح را تقبیح می کند، با این همه نسبت به ایشان خوش بین است و خواستار ارتباطی دوستانه بین آنها و پیروان خویش است.

حتی پس از برخوردی که با پیروان دین یهود داشت، با اهل کتاب که همانا یهودیان و مسیحیان بودند، راه مدارا پیش گرفت.

49 - آلبرت اینشتاین که نیازی به معرفی ندارد، می گوید:

قرآن کتاب جبر یا هندسه نیست؛ مجموعه ای از قوانین است که بشر را به راه صحیح، راهی که بزرگ ترین فلاسفه و دانشمندان دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می کند.

آلبرت اینشتاین (1978-1959) (Albert Einstein) (بزرگترین متفکر و فیزیکدان):

قرآن کتاب جبر یا هندسه یا حساب نیست، بلکه مجموعه ای از قوانین است که بشر را به راه راست، راهی که بزرگترین فلاسفه دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می کند.

اینشتین در رساله ی پایانی عمر خود با عنوان «دی ارکلرونگ» (یعنی «بیانیه» که در سال 1954 آن را در آمریکا و به زبان آلمانی نوشته است، اسلام را بر تمامی ادیان جهان ترجیح می دهد. و آن را کامل ترین و معقول ترین دین می داند. این رساله

در واقع همان نامه ی محرمانه ی اینشتین به آیه الله العظمی بروجردی است که استاد اینشتین در این رساله «نظریه ی نسبیت «خود را با آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از نهج البلاغه و بیش از همه بحارالانوار نوشته ی علامه مجلسی، تطبیق داده و نوشته که در هیچ مذهبی چنین احادیث پر مغزی یافت نمی شود.

و تنها این مذهب شیعه است که همچین احادیثی راجع به نسبیت دارد و این را دانشمندان دیگر نفهمیده اند. شاهد نظریه ی نسبیت در مورد معراج آسمانی پیامبر است، که قبل از رفتن به آسمان، پای مبارکشان به ظرف آبی می خورد و آن ظرف واژگون می شود. اما وقتی پیامبر از معراج باز می گردند مشاهده می کنند که هنوز آب آن ظرف در حال ریختن است... و اینشتین شرح فیزیکی مفصلی بر آن می نویسد. هم چنین در این رساله معاد جسمانی را از راه فیزیکی اثبات می کند.) علاوه بر قانون سوم - عمل و عکس العمل (. او فرمول معاد جسمانی را عکس فرمول معروف «نسبیت ماده و انرژی» می داند: M

ص: 50

اسلام شناس معروف فرانسوی، سخن جالبی درباره قرآن دارد. وی می گوید: اگر قرآن خرافی بود و از جانب خداوند نبود، هرگز جرأت نمی کرد که بشر را به علم و تعقل و تفکر دعوت کند. هیچ اندیشه ای به اندازه قرآن محمد (ص) انسان را به دانش فرا نخوانده است تا آن جا که نزدیک به نه صد و پنجاه بار در قرآن، از علم و عقل و فکر سخن رفته است.

52 - مهاتما گاندی، رهبر فقید هند هم اعتقاد داشت: از راه آموختن علم قرآنی، هر کس به اسرار وحی و حکمت های دین، بدون داشتن هیچ خصوصیت ساختگی دیگری پی می برد. در قرآن هیچ اجباری برای تغییر دین و مذهب انسان ها دیده نمی شود. قرآن به راحتی می گوید: هیچ زور و اکراهی در دین وجود ندارد.

مهاتما گاندی

رهبر فقید هند

از راه آموختن دانش قرآن، هر کسی به اسرار وحی و حکمت های دین، بدون داشتن خصوصیات مصنوعی، نایل می شود. در قرآن چیزی دیده نمی شود که اعمال زور را جهت برگرداندن مذهب اشخاص، تجویز کرده باشد. قرآن و دیگران، صفحه 35، اسلام شناسی غرب، صفحه 30)

53 - ژان ژاک روسو، متفکر و روان شناس مشهور فرانسوی، برداشت منحصر به فردی از قرآن دارد؛ او می گوید: بعضی از مردم بعد از آن که مقدار کمی عربی یاد گرفتند، قرآن را خوانده، اما درست درک نمی کنند. اگر می شنیدند که محمد (ص) (با آن کلام فصیح و آهنگ رسای عربی آن را می خواند، هر آینه به سجده می افتادند و ندا می کردند: ای محمد عظیم! دست ما را بگیر و به محلسرف و افتخار برسان. ما به خاطر یاری تو حاضریم که جان خویش را فدا سازیم.

ژان ژاک روسو

نویسنده و متفکر فرانسوی

ص: 51

بعضی از مردم، بعد از آن که مقدار کمی عربی یاد گرفتند، قرآن را خوانده و درست درک نمی کنند؛ و اگر می شنیدند محمد با آن لغت فصیح و آهنگ رسای عرب آن را می خواند، هر آینه به سجده می افتادند و ندا می کردند: ای محمد عظیم! دست ما را بگیر و به محلّ شرف و افتخار برسان. ما به خاطر یاری تو حاضریم جان خویش را فدا سازیم. (قرآن و دیگران، صفحه 18)

54- بلر خاور شناس معروف می گوید: لغت قرآن، فصیح ترین لغات عرب و اسلوب بلاغت آن طوری است که افکار را به سوی خود جذب می کند. قرآن دارای مواعظی است آشکار و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود. هر کس که از این کتاب به خوبی پیروی کند، زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت.

بلر - خاورشناس معروف آلمانی

لغت قرآن، فصیح ترین لغت عرب، و اسلوب بلاغت آن، طوری است که افکار را به سوی خود جذب می کند. قرآن، دارای مواعظی آشکار است و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود. هر کس که از این کتاب به خودبی پیروی کند زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت. (اعترافات دانشمندان بزرگ، صفحه 61)

بلر، (BELLER) (خاور شناس معروف آلمانی):

لغت قرآن فصیح ترین لغات عرب و اسلوب بلاغت آن طوری است که افکار را بسوی خود جذب می کند.

قرآن دارای مواعظی آشکار است و به زودی برای همیشه بی معارض خواهد بود، هر کس که از این کتاب به خوبی پیروی کند زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 62 / نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 26 / تاریخ و علوم قرآن، ص 189 / قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، ص 302

55- پروفیسور رابرسون کشیش اسکاتلندی می گوید: قرآن مقدس در مورد دورویی، کینه، تکبر، غرور، بی عدالتی و انواع آن، بسیار سخت گیر و در مورد

ص: 52

صفات نیک از قبیل صبر، حق شناسی، صداقت و ترس از خدا، بسیار مصر و جدی است.

- پروفیسور رابرتون - کشیش اسکاتلندی.

قرآن مقدس در مورد دورویی، کینه، تکبر، غرور، بی عدالتی و انواع آن، بسیار سخت گیر و در مورد صفات نیک از قبیل صبر، حق شناسی، صداقت و ترس از خدا، بسیار مصر و جدی است. (اسلام شناسی غرب، صفحه 56، قرآن و دیگران، صفحه 12)

56 - دکتر پطروشوفسکی استاد تاریخ شناس روسی: قرآن تعلیمات و احکام و مواعظ و سخنانی است که محمد (ص) در زمان های مختلف به پیروان خویش از طریق وحی که از طرف خداوند در حالت خاص به وسیله روح القدس یا جبرئیل بر وی نازل شده بود، ابلاغ کرد، آیات قرآن توسط مؤمنان بر برگ های خرما و قطعات استخوان و ندرتاً بر پوست نوشته می شده ولی بیشتر از بر می کردند، صحابه پرشور نیز قرآن را از بر کرده و حافظ آن بودند، قرآن برای مسلمانان کتابی است مقدس و پایه دین ایشان است، و همان مقامی را دارد که تورات در نظر یهودیان و انجیل در نظر مسیحیان دارد. از نظرگاه مسلمانان مؤمن قرآن بر خلاف آنچه دانشمندان اروپائی می پندارند، تألیف و پدید آورده محمد پیامبر (ص) نبوده بلکه سخنان اصیل (وحی) خداوند است.

57 - کونت ادوارد گیوجا دانشمند ایتالیایی:

من در پیرامون ادیان قدیم و جدید، تحقیق فراوان نموده و آن ها را با دقت مورد مطالعه قرار دادم تا در نتیجه به دست آوردم که یگانه آئین آسمانی و حقیقی اسلام است، و کتاب آسمانی این دین، یعنی قرآن مجید، تمام نیازمندی های مادی و معنوی بشر را تضمین کرده و او را به کمالات اخلاقی و روحی، سوق می دهد و رهبری می نماید.

58 - ربوا دانشمند فرانسوی: قرآن منطق و زیبایی دارد، به زور به کسی تحمیل نمی شود، بلکه لطیف است و در مقام اقناع به نیروی منطق مجهز است.

ص: 53

قرآن کریم آکنده از دلایل منطقی، علمی، قضایی، حقوقی، مدنی و مهم تر از همه لطافت است که در کتب آسمانی بی نظیر است.

ویلیام انگلیسی

در مورد قرآن کریم گفته است: قرآن محمد (ص) (کتابی است پر از دلایل روشن و منطقی و مسائل بی شمار علمی و قوانین حقوقی و قضایی و دستورات عالی برای حفظ حیات مدنی و اجتماعی که با عبارات ساده و در عین حال محکم و منظم آمده و خواننده را مجذوب خود می نماید).

Weblog Themes By .:

از منابع گوناگون مانند اتحادیه بین المللی زنان پیرو ادیان توحیدی و قدس آنلاین پایگاه خبری و تحلیلی و نجوای قرآن و جز اینها که طولانی نشود.

تمامی حقوق این وبلاگ محفوظ است | طراحی: هادی علیزاده کارشناس

سرکو ویلیام - شخصیت مشهور انگلیسی.

به گفته تمام خاورشناسان دنیا، قرآن به منتهای درجه فصاحت و بلاغت نازل گشته؛ و سبک و اصول انشاء آن، به پایه اعجاز رسیده است. (اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 56)

60 - گلا دستون

نخست وزیر اسبق انگلستان در آغاز استعمار

موقعی می توانیم در کشورهای اسلامی نفوذ کنیم که قرآن را از آنها جدا کنیم و آن را بسوزانیم. (علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، صفحه 154)

61 - سدیو دانشمند فرانسوی

نیز معتقد بود در قرآن که اوج زیبایی سخن ها است، چیزی از مقررات اجتماعی فروگذاری نشده است.

ص: 54

62 - روبرتسون: تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند، «یک روح سازگار و تسامحی نیز با ادیان دیگر در آنها هست».

63 - دکتر گرینه فرانسوی:

من آیات قرآن را که به علوم پزشکی و بهداشتی و طبیعی ارتباط داشت دنبال کردم و از کودکی آنها را فراگرفتم و کاملاً به آن آگاه بودم. بنابراین دریافتم که این آیات از هر نظر با معارف و علوم جهانی منطبق است... هر کس دست اندرکار هنر یا علم باشد و آیات قرآن را با هنر و علمی که آموخته است مقایسه کند به همان صورت که من مقایسه کردم بدون تردید به اسلام خواهد گروید، البته اگر صاحب عقلی سلیم و بی غرض باشد.

64 - هنری لامنس دانشمند و خاورشناس بلژیکی

قرآن نه تنها توانست اعراب را به سوی اسلام جذب نماید، بلکه ملت های مختلف و گوناگونی را مسلمان کرده است و شعاع آن، هر روز گسترده تر می شود و بیشترین مسیحی، ناظر این وضع هستند، اما برای جلوگیری، از آن کاری از دست آنها ساخته نیست. تاریخ و علوم قرآن، صفحه 188، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

65 - دکتر «ماردیس»

به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه 63 سوره از قرآن را در مدت نُه سال با رنج و زحمت متوالی به زبان فرانسه ترجمه کرد که در سال 1926 منتشر شد. وی در مقدمه اش می نویسد:

سبک قرآن بی گمان سبک کلام خداوند است، زیرا این سبک که مشتمل بر کنه وجودی است که از آن صادر شده، محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد... از کارهای بیهوده و کوشش های بی نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق العاده این نثر بی مانند را به زبان دیگر ادا کند، مخصوصاً به فرانسه که دامنه اش بسیار محدود است.

دانشمند معروف آنترپولوژی (انسان شناسی)، استاد دانشگاه ایالت پنسلوانیا 66 - «کارلتون اس کون» آمریکایی

ص: 55

در کتاب خود به نام کاروان می نویسد:

یکی از مزایای عظیم قرآن بلاغت آن است. قرآن هنگامی که درست تلاوت شود چه شنونده و به لغت عرب آشنایی داشته باشد و آن را بفهمد یا نداشته باشد و آن را نفهمد تأثیر شدیدی در او گذاشته در ذهنش جاگیر می شود. این مزیت بلاغتی قرآن ترجمه شدنی نیست.

67 - نون گرونوم NON GUNBEAUM استاد معاصر (1971 - 1909 م):

قرآن معجزه بدیهی محمد (صلی الله علیه و آله) است، اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می کند. پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلائی انشاء آن.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

68 - ژوزف هور دویچ (Gosef hordvich) (دانشمند و خاورشناس):

قرآن، عامل بسیار شگرفی در بالا بردن فکر مسلمانان بود. قرآن، آنان را به تحقیقات علمی و پدید آوردن اندیشه ها سوق داد. قرآن، موجب و انگیزه پیشروی مسلمانان، در سرزمین های اروپا گردید.

در آنجا هنگامی که تاریکی ها همه جا را فرا گرفته بود اینان مشعل های انسانیت را بر افروختند و به آستان علم، خدماتی شایان کردند. علوم گذشتگان را دگر بار نیرو بخشیدند و به شرق و غرب، فلسفه، پزشکی، ستاره شناسی و معماری آموختند و ما را در مسیر نهضت جدید علمی قرار دادند.

از این رو ما هر بار که سقوط غرناطه) پایتخت مسلمانان اسپانیا (را به خاطر می آوریم، نمی توانیم از ریختن اشک، خودداری کنیم...

منبع: اسلام شناسی غرب، ص 80 / اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص 46

69 - کونت ادوارد گیوجا Giunt Edward gioga

دانشمند ایتالیایی

من در پیرامون ادیان قدیم و جدید، تحقیق فراوان نموده و آن ها را با دقت مورد مطالعه قرار دادم تا در نتیجه به دست آوردم که یگانه آئین آسمانی و حقیقی اسلام

ص: 56

است، و کتاب آسمانی این دین، یعنی قرآن مجید، تمام نیازمندی های مادی و معنوی بشر را تضمین کرده و او را به کمالات اخلاقی و روحی، سوق می دهد و رهبری می نماید.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 19؛

راه تکامل، ج 5، ص 215

70 - پرنس ژیوایی بورگیز PRINCE BOORGUIS

مورخ ایتالیایی:

مسلمانان همین که در پیروی قرآن و خواندن آن و عمل به قوانین و احکامش سستی و بی حالی نشان دادند نیروی سعادت و فرشته سیادت نیز با این بی اعتنائی از آن ها دور شد و آن همه عزت و قدرت و خرسندی و عظمت از افق حیات آن ها رخ بر بست و به جایش اهریمن اسارت و بندگی جانشین شد. دشمنان از این فرصت بر آن ها تاختند، و حلقه وار چون میکروب های اجتماع آن ها را در میان گرفتند و آن ها را به روزگار کنونی اسیر و مقید ساختند آری این همه بدبختی ها و تیره روزی های مسلمانان از مراعات نکردن قوانین قرآن بوده، در این امر بزرگ هیچ گناهی متوجه اسلام) و قرآن (نیست آیا حقیقتاً چه ایرادی را می شود بر این آئین پاک گرفت. وجداناً ایرادی به آئین پاک اسلام نمی توان گرفت هنگامی، سعادت و نیک بختی مسلمانان را ترک کرد به روی قرائت و فهم قرآن در بستند و در نگهداری و عمل به آن سستی ورزیدند.

منبع: حقیقت اسلام در نظر دیگران، ص 37؛ نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 39؛ قرآن و دیگران، ص 40؛ تمدن و علوم اسلام، ص 18.

71 - غوسطن کرستا ghoosten Keresta

دانشمند و نویسنده ایتالیایی (1840-1897 م)

در هر جای از قرآن که پیامبر، محمد (صلی الله علیه و آله) آورده، انسان در می یابد آیاتی را که، بر فعل خیر انسان را بر می انگیزد.

منبع: نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 49؛

ص: 57

در هر جایی از قرآن، انسان آیاتی را می یابد که او را بر کار خیر بر می انگیزاند. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 49، قرآن و دیگران، صفحه 21)

72 - مسترگریگوری Mr. Gregory

کشیش ایتالیائی (1017-1085 م)

روزی شخصی که صاحب رأی و دانشمند بود، از من پرسید: آیا این قرآن می تواند بشر را به سوی یک عقیده صحیح و شایسته هدایت کند؟ جوابش را مثبت داده، تصدیقش کردم.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، ص 598

73 - تئودور نولدکه Theodor Noeldke

دانشمند و خاورشناس (1836-1930 م)

قرآن با منطقی علمی و روش اطمینان بخش و قانع کننده ای که دارد دل های شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داده و آنها را طرف خطاب قرار می دهد، و همواره بر دل های کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود می پیوند.

فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود به اوج کمال رسیده است.

این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعالیم و تربیت دنیای خویش را برعهده گرفتند.

منبع: تاریخ قرآن، ص 159 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 294 / تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 59 / نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله) ص 21 / دائره المعارف شیعه، ص 749 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 182 / قرآن و دیگران، ص 45.

چطور ما به آن قرآن مجید (باز می گردیم و رجوع می کنیم، هر چند که در ابتدا تکرار به نظر می رسد اما به زودی انسان را جلب می نماید متعجب می سازد انشاء

آن هم آهنگ با محتویات و هدف بزرگش محکم، قوی و بسیار عالی است.

این کتاب در تمام ازمنه بشریت، بزرگترین نفوذ را خواهد داشت.

منبع: پنجگام، ص 203.

سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگهداشتند. اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش به پیش گذارده و پرده های جهل و تعصب نابجا را دریده ایم، عظمت احکام مقدس اسلام که قرآن، مجموعه آنست بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نموده است و عنقریب است که این کتاب توصیف ناپذیر عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان نموده و محور افکار مردم جهان می گردد.

منبع: اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، ص 49 / نظریه دانشمندان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)، ص 20 / تاریخ و علوم قرآن، ص 185 / قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، ص 295 / قرآن و دیگران، ص 37 / پاسخ به مشکلات جوانان، ج 2، ص 168 / پنجگام، ص 200 / تاریخ قرآن زنجانی، ص 159

74 - فریدریش دیتربیشی Dieterici .

اسلام شناس (1821-1903 م)

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد، همان علومی است که سرچشمه آنها قرآن کریم بود و اروپا از این حیث به اسلام مدیون است.

منبع: اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص 4 / اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

75 - ودن هامر (Wooden Hammer)

دانشمند آلمانی

ما قرآن را به عنوان کتاب محمد (صلی الله علیه و آله) با همان عظمت و اطمینانی می نگریم که مسلمین آن را کتاب خدا می دانند.

منبع: سالنامه کشور ایران، سال 1335

76 - لومانس (Lomans) (دانشمند آمریکایی):

ص: 59

اول شرارهای که نور آن از قرآن کریم تابش می نماید، بسم الله الرحمن الرحيم است.

در کلمه رحمن به مؤمن اشعار می شود که خدای سبحان، خدائی یگانه ایی است که نعمت های خود را بر بندگان خویش در زندگانی دنیا و حیات جاودانی آخرت تکمیل فرموده.

از اینجا ما حقیقتی را که شک و تردید در آن راه ندارد، خواهیم دید که:

این قرآن بزرگ ترین نوری است که آن نور خداست، و آن جز شفقت و مرحمت نخواهد بود.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 65 / طبقات مفسران شیعه، ج 1، ص 174 / تاریخ قرآن، ص 145 / قرآن و دیگران، ص 13

77 - شارلس فرانسیس CHARLS FRANCIS

استاد آمریکایی:

انجیل کتابی است که در آمریکا، کسی او را نمی شناسد، ولی قرآن کتابی است که هر مسلمانی، با آن آشنا است و این ادعا گزاف نیست، بلکه یک واقعیتی است، ولی باید گفت، نشناختن انجیل، از خوش شناسی مذهب مسیحیت است.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 66 / راه تکامل، ج 5، ص 221

78 - نون گرونوم NON GUNBEAUM

استاد معاصر (1909-1971 م)

قرآن معجزه بدیهی محمد (صلی الله علیه و آله) است، اعجاز و انحصار کتاب از جهات مختلفی جلوه می کند. پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلاى انشاء آن.

منبع: اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، ص 61

79 - پروفیسور واشنگتن ایرونیک

خاورشناس بزرگ آفریقایی.

ص: 60

قرآن کتابی است که از حدود اقیانوس اطلس تا نهر کاشمر، مردم را در زیر سایه همایون فر خود، سعادت‌مند نگه داشته است. قرآن حاوی، بالاترین مبادی و با ارج و سودمندترین آنها است.) دایره‌المعارف شیعه، صفحه 747، طبقات مفسران شیعه، جلد 1 صفحه 176)

80 - دیس ری بلانسیه

محمد کتابی را آورده و به تمام بشر اعلان کرده که اگر کسی توان دارد یک سوره همانند آن را بیاورد. همه مخالفین در مقابل آن ناتوان شده از مقابله، مأیوس شده‌اند. آری همه در بن بست عجز، بهت زده گیر کرده، تمام درهای امید به رویشان بسته شده است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 596)

81 - روبرستن سمیث - مستشرق اسکاتلندی

از بهترین لذت‌ها، تنها این است که پیامبر با قرآنش آمد، در حالی که این کتاب، نشانه‌ای از بلاغت و دستوری بر شرایع، نماز و دین در آن واحد است.) نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 32، و قرآن و دیگران، صفحه 42)

82 - دکتر رشاد خلیفه

دانشمند مسلمان مصری

با تمام وجود و با فریادی بلند به امت اسلامی می‌گویم: ای امت اسلامی قرآن را بخوانید و عمل کنید که سعادت بشر در آن نهفته است.) جزوه قرآن و کامپیوتر، صفحه 8)

83 - مر مادوک - محقق انگلیسی

آیات و کلمات قرآن در قلب و زبان ما جای گرفته و با گوشت و خون و استخوان ما و آن چه در وجود ماست در آمیخته است.) قرآن و دیگران، صفحه 36، طبقات مفسران شیعه، جلد 1، صفحه 180)

84 - تولستوی - فیلسوف بزرگ روسی

قرآن، مشتمل بر تعلیمات و حقایق روشن، آشکار و سهل است که عموم افراد

ص: 61

بشر از هر طبقه ای می توانند از آن بهره مند گردند.) پیشرفت سریع اسلام، صفحه 52)

85 - لیون - دانشمند فرانسوی.

در عظمت و جلال قرآن، همین بس که گذشت چهارده قرن از نزول آن، نتوانسته کوچکترین خللی در آن ایجاد کند. اسلوب بیان و کلمات قرآن، چنان تازه و شیرین است که گویی دیروز پیدا شده است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 608)

86 - مستر گریگوری - کشیش ایتالیایی

روزی شخص دانشمند و صاحب رأی از من پرسید: آیا این قرآن می تواند بشر را به سوی یک عقیده صحیح و شایسته هدایت کند؟ جوابش را مثبت داده تصدیقش کردم.) اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 598)

87 - ون هامر - دانشمند آلمانی.

ما قرآن را به عنوان کتاب محمد، با همان عظمت و اطمینانی می نگریم، که مسلمین آن را کتاب خدا می دانند.) سالنامه کشور ایران، سال 1335، به نقل از قرآن از دیدگاه 114 دانشمند جهان، صفحه 17)

88 - فریدریش دیتربیشی

همین علوم و معارف مسلمین بود که اروپا را در قرن دهم میلادی جلو برد، و سرچشمه این علوم، قرآن کریم بود؛ و اروپا از این جهت به اسلام مدیون است.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61)

89 - نون گرونوم

قرآن، معجزه بدیهی پیامبر اسلام است. اعجاز و انحصار کتاب، از جهات مختلفی جلوه می کند: پیش بینی آینده، اطلاعات درباره وقایع مجهول گذشته، ناتوانی مردم از آوردن مشابه آن با وجود مبارزه طلبی های مکرر و بالاخره زیبایی بی سابقه و فصاحت مافوق اعلائی انشاء آن.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 61)

ص: 62

انجیل، کتابی است که در آمریکا، کسی او را نمی شناسد، ولی قرآن، کتابی است که هر مسلمانی، با آن آشنا است و این ادعا گزاف نیست، بلکه یک واقعیتی است و باید گفت، نشناختن انجیل، از خوش شانسی مذهب مسیحیت است. (راه تکامل، جلد 5، صفحه 221)

ولی در نامه ای که به علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطا نوشته، می گوید:

شما می گوئید قرآن اعجاز می کند و این سخن صحیح است... دوران اقامت در لندن و نیویورک، زیاد اتفاق می افتاد که من قرآن را با همان لغت عربی، تلاوت می کردم و نغمه های دلربای آن، همسایگانم را از خود بی خود کرده و عقل از سرشان به در می کرد. (قرآن بر فراز آسمانها، صفحه 66، محمد و قرآن، صفحه 184)

شبلی شمیل، شاگرد ویژه داروین، در نامه ای که به سیّد محمد رشید رضا، مؤلف کتاب المنار، نوشته است، سخت تحت تأثیر بلاغت قرآن قرار گرفته و اشعاری دارد که ترجمه آن چنین است: پیامبر اسلام، مدبر عالی و حکیم عالی مقام است. او خدای فصاحت و تمام کلمات او برجسته و برگزیده است. یا بلاغت قرآن، عقول بشر را متوجه خودش ساخت؛ و آنها را در برابر کتاب خویش از خود بی خود کرد؛ و در برابر دشمنان به قدرت شمشیر خویش، تکیه کرد. (اعتراف دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 78)

ای محمد قسم به دین عیسی بن مریم و قسم به چوبه های دار مسیح، ما در این محیط عربی چشم های خود را به تو دوخته ایم و افکار ایمانی در انجیل مسیح، چشمان ما را به قرآن دوخته است. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 605)

قرآن، با احادیث قطعی و عملی پیغمبر، سر منشأ دستورات عملی زندگانی مسلمانان است. عقاید آنها، همان توحید آسان و واضحی است که با پیچیدگی موجود در یهودیت و مسیحیت، فرق دارد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان، صفحه 323)

95 - ادوار جیبون

دین محمد خالی از همه انواع شک و ظن است و قرآن علاوه بر آن که پیغمبر را از عبادت بت ها و ستارگان نهی می کند، بزرگ ترین راهنما بر وحدانیت خداست.

این دین، بزرگتر از آن است که عقل های امروز ما، اسرار شگفت آور آن را درک کند.

(آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

96 - جیمس متشنر

شاید قرآن بیشتر از هر کتابی در جهان، قرائت شود؛ و قطعاً آسان ترین کتابی است برای حفظ کردن و مؤثرترین کتابی است در روش زندگی پیروان آن، قرآن با اسلوب بسیار بدیعش، قلب ها را خاشع و رام کرده است. همه تعالیم آن، عملی است و همین عملی بودن دستورات زندگی در سایه ایمان و پرستش خدای یگانه، آن کتابی بی نظیر و فرید در جهان معرفی کرده است. (نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن محمد، صفحه 61)

97 - ار، اف بودلی

خاورشناس و نویسنده سویسی

قرآن از نظر اصل و سالم ماندن از حوادث تاریخی، بی نظیر است، کسی قدرت تشکیک در صحت و بقای آن به همان نحوی که نازل شده است، ندارد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 199)

98 - گولیت - دانشمندان اروپایی

قرآن با زیبایی های جاذبش، خوانندگانی را مجذوب خود می سازد؛ و با

فصاحت و بلاغتی که دارد، رغبت زایدالوصفی در خواننده خود، ایجاد می کند.) آن چه باید از قرآن بدانیم، صفحه 64)

99 - ه. ا. ر. گیب

اگر قرآن انشاء خود پیغمبر بود، سایر مردم هم می توانستند رقابت کنند. بگذار ده آیه نظیر قرآن بیاورند، اگر نتوانستند [و روشن است که نمی توانند] اجازه بدهید آن را به عنوان معجزه مستدل و برجسته ای بپذیرند.) قرآن در نظر اروپاییان، صفحه 57)

100 - مراشی

اگر در آیات قرآن، تأمل کنیم، اساس اسلام را توحید و دو قطب آن را برادری و اصلاح شئون زندگی، به وسیله علم، می بینیم.) راه تکامل، جلد 3، صفحه 62)

101 - مستر بیکتول

قرآن، عرب را به فتح عالم واداشت و آنها را برای تشکیل یک امپراطوری بزرگ، که از حیث وسعت، آبادی تمدن و دوام، بر امپراطوری اسکندر و امپراطوری رُم برتری داشت، مهیا ساخت. (راه تکامل، جلد 3 صفحه 61)

102 - رنپورت - دانشمند اروپایی

واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی، فلکی، فلسفه و ریاضیات که از اروپا اوج گرفت، عموماً از قرآن اقتباس شده است، پس اروپا، شهری برای اسلام است.

(قرآن و دیگران، صفحه 22)

103 - بلاذری

مدینه را قرآن فتح کرد.) فتوح البلدان، به نقل از تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، علی اکبر حسینی، صفحه 153)

104 - بیسانتا کومر بوس

... باید گفت هیچ راهی برای جعل و دخل و تصرف مسلمانان و هواداران در

ص: 65

قرآن وجود ندارد، و همین موضوع است که قرآن را تقریباً از تمام آثار مهم مذهبی تاریخ باستان، امتیاز داده است. خیلی بعید است که شخص درس نخوانده ای، توانسته باشد، بهترین کتاب زبان عرب را، خود انشاء کند. (قرآن در نظر اروپائیان، صفحه 55)

105 - کازیمرسکی - مستشرق لهستانی

قرآن، مجموعه ای است دلچسب، در آن فضایل اخلاقی، نکات حیاتی و مسایل اجتماعی با نظم کامل، جمع آوری شده است. خلقت اسلام در نظر دیگران، صفحه 61، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 301)

106 - هنر پری لاتس - کشیش مسیحی

قرآن نه تنها اعراب وحشی و جاهل را داخل اسلام کرد، بلکه هزاران ملل و طوایف وحشی و بیدادگر را تحت لوای خود جمع کرد. راه تکامل، جلد 6، صفحه 53، قرآن و کتاب های دیگر آسمانی، صفحه 66)

107 - ولیم مپور

قرآن پر است از دلالت های مربوط به کاینات محسوس و دلالت های عقلی بر وجود خدای منزّه و صاحب مُلک. قرآن حقیقت بعثت را با مثال های راست و واقعی و تشبیهاتی شگفت آور بیان می کند. (آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

108 - ایلوس ژرمانوس

تعالیم قرآن، دستورات خدا است و مطالب قرآن برای بشر راهنمای ابدیست.

قرآن کتاب ساده و قابل فهمی است که هر کس بخواهد آن را می فهمد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهانی، صفحه 606)

109 - علی احمد کنود علمبو

نویسنده معروف هلندی

تمام کتاب های آسمانی، دستخوش تحریف شده اند. جز قرآن کریم که از گزند تحریف مصون مانده و در هر عصر و زمانی، می تواند کاروان بشریت را به سوی

ص: 66

سعادت، رهبری فرماید.) راه تکامل، جلد 5، صفحه 214)

خانم کانزجی وان

110 - دانشمند هلندی

قرآن مجید که حاوی وحی و الهام کامل الهی است، منبع نور خدایی است که زیبایی و نور جلوه معنوی را نشان می دهد.) اسلام شناسی غرب، صفحه 26، قرآن و دیگران، صفحه 49)

111 - دیفرچه دانشمند فرانسوی

در قرآن، اصول دینی، اخلاقی و فلسفی و قوانین سیاسی، جنگی و مدنی وجود دارد که روابط میان مردم را در هر چهره ای از چهره های حیات، به طور وسیع، تنظیم می نماید.) آشنایی با علوم قرآنی، صفحه 75)

112 - سر ویلیام مویس

دانشمند و مورخ انگلیسی

قرآن محمّد کتابی است پر از دلایل واضح، منطقی و مسایل بی شمار علمی، قوانین قضایی، حقوقی و دستورات عالی، قرآن برای حفظ حیات اجتماعی و مدنی، عبارات ساده و در عین حال محکم و منظم آورده است که خوانندگان را مجذوب می نماید.) اعترافات دانشمندان بزرگ جهان، صفحه 51، پاسخ ما به مشکلات جوانان، جلد 2، صفحه 218)

113 - برسورت اسمیث - عالم انگلیسی

معجزه خالده پیامبر که مدعی آن بود، قرآن است پیامبر با قرآن فرستاده شده است. در حالی که این کتاب، مشتمل بر دستور شرایع و عبارات، اخبار امم، روشن کننده مملکت و حقایق است.) نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد، صفحه 29، قرآن و دیگران، صفحه 46)

114 - استان ی لین پول - دانشمند انگلیسی

پیامبر اسلام یکی از بزرگترین و عالی مقام ترین شخصیت های تاریخ جهان است. کتابش همان قرآنی می باشد که مجموعه ای از وحی های الهی و شاهکار زبان عربی است. بر مبنا و اساس این کتاب، فرهنگ و تمدنی به وجود آمد که مغرب

ص: 67

زمین هم، به آن مدیون است.) اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، صفحه 52)

115 - لئون تولستوی

فیلسوف و نویسنده مشهور روسی

هر کس که بخواهد سادگی و بی‌پیرایه بودن اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در آنجا قوانین و تعلیماتی بر مبنای حقایق روشن و آشکار، به طور آسان و ساده برای عموم بیان شده است. در این کتاب، آیات فراوانی است که به خوبی بر مقام عالی دین اسلام و پاکی روح آورنده آن، گواهی می‌دهد. قرآن و کتاب‌های دیگر آسمانی، صفحه 299، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 41)

116 - دکتر موریس - دکتر فرانسوی

محققاً قرآن، بهترین و بزرگترین کتابی است که با قلم صنع و دست هنر خداوندی، برای بشر، ظاهر شده است. قرآن، برترین کتابی است که با عنایت ازلی به سوی بشر فرستاده و آن کتابی است که هیچ شک و ریبی در آن راه ندارد. بدون کوچکترین اغراق و مبالغه یا تعصب باید بگوییم که: قرآن از همه جهات، معجزه است. آن چه باید از قرآن بدانیم، صفحه 64، نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 19)

117 - هانری کُربن

اسلام شناس معاصر فرانسوی

اگر اندیشه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خرافی بود و اگر قرآن او وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ بشری و هیچ طرز فکری به اندازه محمد و قرآن، نهصد و پنجاه بار از علم و فکر و عقل، سخن به میان آمده است. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 36)

118 - فرانسوا ماری وُلتر

فیلسوف و نویسنده بزرگ فرانسوی

من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیر متدین ارایه دهند، او حتماً

اولی را بر خواهد گزید، زیرا کتاب محمد در ظاهر، افکاری را تعلیم می دهد که به اندازه کافی بر مبنای عقلی منطبق است، شاید هرگز قانونی کامل تر از قوانین قرآن، درباره طلاق وضع نشده باشد. نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، صفحه 44، طبقات مفسران شیعه، جلد 1، صفحه 175)

119 - ژان دوان پورت - دانشمند فرانسوی

قرآن، کتابی است که از آغاز تا پایان، با علم کامل، از پنهانی ها و غیر پنهانی ها سخن می گوید. بیماری های روحی و اجتماعی را مداوا و چاره جویی می نماید و در عین حال از مفاسد اخلاقی، کردارهای زشت و تبه کاری های انسان جلوگیری نموده و او را به کارهای نیک و شایسته، تشویق و ترغیب می نماید. (قرآن و دیگران، صفحه 26)

120 - روزه گارودی

دکتر و نویسنده فرانسوی

پیام اساسی قرآن، عبارت از آن است که در انسان، آگاهی بسیار ژرفی در مورد پیوندهایش با خدا و جهان پدید می آورد. این بینش جهانی، همه ابعاد زندگی انسان را از لحاظ هنر، دانش و کردار در بر می گیرد. (اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان، صفحه 169)

121 - رودویل - نویسنده انگلیسی

اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی است. زیرا قرآن بود که آفتاب علم و دانش را در اروپا طلوع داد. (مجله بشارت، شماره 18 صفحه 14)

122 - دکتر ماردریل - دکتر فرانسوی

اسلوب قرآن، اسلوبي ملكوتی و آسمانی است و مولود فكر بشر و مخلوق زمینی نیست، آن چه را که قرآن دارد، هیچ کتاب دیگری نخواهد داشت. (مجله بشارت، شماره 18، صفحه 14)

123 - پروفیسور مونتگمری وات

ص: 69

این اولین و آخرین کتابی است که موجب بروز انواع هنرها می گردد. (مجله بشارت، شماره 18، صفحه 14)

124 - سنت هیلر - مستشرق فرانسوی

قرآن سرود مذهبی، ستایش ایزدی، قانون مدنی، دعا، مناجات، وعظ، ارشاد راه و رسم جنگ آوری، قصص و تواریخ است. (فایده و لزوم دین، صفحه 287)

7 - قرآن در نگاه سران کفر، دانشمندان و سیاستمداران

دیدگاه سران کفر و الحاد

چهار تن از سران الحاد

هشام بن حکم می گوید: چهار تن از سران کفر و الحاد به نام های 1 - ابن ابی العوجاء، 2 - ابوشاکر، 3 - عبدالله مقفع 4 - عبدالملک بصری

در مسجد الحرام، گرد هم آمدند تا درباره قرآن کریم، تصمیمی بگیرند. عزم آنها بر آن شد که به تحدی قرآن پاسخ داده، کتابی نظیر قرآن بسازند. قرار گذاشتند سال آینده در مسجدالحرام، یکدیگر را ملاقات کنند و هر یک، مقداری از کتاب ساختگی خود را بیاورد تا با کنار هم گذاشتن آنها بتوانند چیزی شبیه به قرآن را به مردم نشان دهند و از این طریق معجزه بودن قرآن را زیر سؤال ببرند. یک سال گذشت موعد مقرر رسید، آن چهار نفر جمع شدند تا نتیجه یک سال تلاش و کوشش خویش را ارایه دهند. ابن ابی العوجاء شروع به سخن کرد و گفت: بلاغت و محاسن این آیه: - پ 1. سوره انبیاء آیه 22. - اگر در آسمانها و زمین، خدایانی جز الله بود، فساد و تباهی سراسر جهان را فرا می گرفت. مرا در این یک سال به خود مشغول داشت. دیگری گفت: شیوایی و جذابیت آیه - پ 2. سوره حج، آیه 73. - ای مردم) مشرک و کافر (، به این مثل گوش فرا دهید. آن بتهایی که خدا می خوانید، هرگز بر خلقت مگسی هر چند همه اجتماع کنند قادر نیستند و اگر مگسی چیزی از آنها بگیرد، قدرت باز گرفتن آن را ندارد) بدانید که (طالب و مطلوب) یعنی بت و بت پرستی (هر دو ناتوانند. مرا شیفته خود ساخت و مرا از اندیشه مبارزه با قرآن، بیرون

ص: 70

آورد. سوّمی گفت: بلاغت آیه: - پ 1. سوره هود، آیه 44. - و گفته شد ای آب خود را فرو بر، و ای آسمان باز گیر، آب کاسته شد و فرمان خدا انجام گرفت و کشتی بر کوه جودی نشست و فرمان هلاک ستمکاران در رسید. مرا از فکر مقابله با قرآن، منصرف ساخت. و بالا-خره چهارمی گفت: من وقتی به آیه: - پ 2 سوره یوسف، آیه 80. - وقتی آنان نومید شدند، برای نجوا و رازگویی به گوشه ای رفتند. رسیدم، به کلی اندیشه مقابله با قرآن را فراموش کردم، و این آیه، مرا ناگزیر به اعتراف به اعجاز این کتاب آسمانی نمود. در همین گفتگو بودند که امام صادق از کنار آنها عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود: - پ 3. سوره اسراء آیه 88. - بگو) ای پیامبر (هرگاه انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند قرآن را بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند، هر چند همدیگر را پشتیبانی کنند. - پ 4. احتجاج جلد طبرسی، جلد 1، صفحه 255. -

5 - ابوجهل، ابوسفیان و اخنس بن شریف

ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریف با تمام دشمنی که با پیامبر داشتند، مخفیانه در گوشه ای می نشستند و به صدای قرآنی که حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، در فاصله های نماز شب می خواند گوش می دادند. - پ 1. دکتر علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی سیاسی اسلام، صفحه 153. -

6 - ولید بن مغیره

ولید بن مغیره مخرومی یکی از زبردست ترین سخن پردازان و حکمای عرب به شمار می رفت، به طوری که گاهی او را حکیم العرب می خواندند. وی برای اظهار نظر، درباره قرآن، دعوت شد. دعوت کنندگان که از مشرکین حجاز بودند، انتظار نداشتند که او در مقابل قرآن از خود عجز و ناتوانی نشان دهد. ولید، نزد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، در حجر اسماعیل آمد و گفت: قدری از اشعارت را برایم بخوان. پیامبر فرمود: آن چه من می گویم شعر نیست، بلکه کلام الهی است که برای هدایت انسان ها فرستاده شده است. سپس پیامبر عظیم الشان سیزده آیه از سوره فصلت را برای او تلاوت کرد، تا به این آیه رسید: - پ 2. سوره فصلت، آیه 13. - اگر [بعد از شنیدن آیات ما] اعتراض کنند، بگو شما را به صاعقه ای مانند صاعقه ای که بر قوم عاد و ثمود وارد شد، بیم می دهم. ولید، بر خود لرزید و در

ص: 71

حالی که سرپای وجودش را بهت و حیرت فرا گرفته بود، پیامبر را ترک کرد. او تا چند روز از خانه خود خارج نشد به طوری که بعضی گمان بردند که ولید به دین نیاکانش پشت کرده و به دین محمد ایمان آورده است. - پ 3. اعلام الوری، صفحه 27-28.

7 - طفیل بن عمر

طفیل بن عمر، شاید بلند آوازه و خردمند عرب که در میان مردم قبیله اش از نفوذ خاصی برخوردار بود، وارد مکه شد. از آنجا که گرایش شخصیتی مانند او، به اسلام برای قریش پیامدهای سنگینی در پی داشت و موجب استحکام جمعیت مسلمان ها می شد، لذا سران قریش دور او را گرفتند و گفتند: این مردم که کنار کعبه نماز می گذارد، با آوردن آیین جدید، اتحاد و اتفاق ما را به هم زده و با سحر بیان خود، سنگ تفرقه میان ما افکنده است، می ترسیم که چنین دو دستگی میان قبیله شما نیز بیفکند، پس با او اصلاً سخنی نگو. طفیل می گوید: سخنان آنها چنان مرا به وحشت انداخت که از ترس تأثیر سحر بیان او تصمیم گرفتم که با او سخن نگویم و سخنش را نشنوم و برای جلوگیری از نفوذ سحر او، هنگام طواف، مقداری پنبه در گوش های خود قرار دادم که مبادا زمزمه قرآن و نماز او به گوش من برسد. با مدادان در حالی که پنبه را در داخل گوش های خود کرده بودم وارد مسجد شدم و هیچ مایل نبودم سخنی از او بشنوم، ولی نمی دانم چه طور شد یک مرتبه کلام و سخن بسیار شیرین و زیبایی به گوشم رسید و پیش از حد احساس لذت نمودم. با خود گفتم: مادرت عزادار شود تو که یک مرد سخن ساز خردمندی هستی، چه مانع دارد سخن این مرد را بشنوی؟ هرگاه نیک باشد بپذیری و اگر زشت باشد آن را رد کنی.

برای این کار آشکارا با آن حضرت تماس نگرفتم، مقداری صبر کردم تا رسول خدا راه خانه خود را پیش گرفت و وارد خانه شد، من نیز اجازه گرفتم و وارد خانه او شدم. جریان را از آغاز تا پایان بازگو کردم و گفتم: قریش درباره شما چنین و چنان می گوید و من در آغاز کار، تصمیم نداشتم با شما ملاقات کنم، ولی حلاوت قرآن شما، مرا مجذوب خود کرد. اکنون می خواهم حقیقت آیین خود را برای من تشریح کنی و مقداری قرآن برای من بخوانی. رسول خدا آیین خود را بر او عرضه داشت و مقداری قرآن خواند. طفیل می گوید: به خدا سوگند، کلامی زیباتر از آن نشنیده و

آیین معتدل تر از آن ندیده بودم. سپس طفیل به حضرتش عرض کرد: من در میان قبيله خود يك فرد نافذ القول هستم، برای نشر آیین شما فعالیت خواهم نمود. - خدا و پیامبر اسلام، به نقل از سیره ابن هاشم، جلد 1، صفحه 410. -

8 - اولین قانون اساسی جهان

یکی از اسنادی که مایه تفاخر کلیه مسلمانان جهان محسوب می شود، قراردادی است که در اولین سال هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، توسط آن بزرگوار تنظیم شده و ضمن آنکه نخستین قانون اساسی مدون جهان به شمار می آید، حکم یک نوع بیمه اجتماعی برای نیازمندان آن شهر را نیز داشته است.

این سند را که توسط یک مورخ آلمانی کشف و شناسایی شده، پروفیسور محمد حمیدالله به انگلیسی برگردانده و طی مقاله ای فاضلانه به تجزیه و تحلیل آن پرداخته و اعتبارش را اثبات کرده است.

وی در شروع مقاله خود متذکر شده است: «اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، که به وسیله رئیس حکومتی تنظیم و تدوین شده باشد، قانونی است که توسط شخصیتی مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله طرح و تنظیم شده و چون یکی از مفاخر عالم اسلام است، جا دارد نسل جدید مسلمانان نیز آن را بشناسد».

وی، با تأکید بر اینکه اولین حلقه قانونگذاری در اسلام، دوران زندگی پیامبر اسلام بوده، ضمن دانستن سند مورد بحث، افزوده است: «تا جایی که معلومات فعلی من حکم می کند چنین متنی در تاریخ جهان نگارش نیافته و هیچ سند مشابهی مقدم بر آن وجود ندارد.»

پروفیسور حمیدالله که در فاصله سال های 1958 تا 1968 ضمن کنفرانس های متعدد در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی استانبول کوشیده در حد امکان به ارزیابی سند پردازد، در پاسخ به کسانی که صحت سند و اعتبار آن را پذیرفته، اما معتقدند با همه اهمیتی که دارد نمی تواند اولین نمونه از نوع خود در جهان باشد، اظهار داشته است: نوشته سولون در شهر آتن را نمی توان قانونی مدون به شمار آورد.

زیرا سولون منصب فرمانروایی یا پادشاهی نداشت. بلکه عضوی از هیأت حاکمه یونان بود که تغییراتی در قانون اساسی کشور را مطرح ساخت و پیشنهادش مورد موافقت قرار گرفت. در حالی که هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند آن تغییرات مکتوب شده است.

قانون اساسی تنظیم شده توسط ارسطو، یا قانون تدوین شده توسط چاندرا گوبتا امپراتور بودایی هند را نیز که معاصر ارسطو بوده، نمی توان همسطح سند مورد بحث به شمار آورد. زیرا هر دو نوشته، بیشتر به (الاحکام السلطانیه)، تألیف ماوردی و ابویعلی شباهت دارد و یا به غیاث الامم، تألیف امام الحرمین جوینی شبیه است تا به قانونی که در آن مصالح مردم لحاظ شده است.

پروفسور حمیدالله، به مجموع قوانین بازمانده از دنیای قدیم، یا قوانینی که نام و مشخصات آنها به روزگار ما رسیده، اشاره کرده و نوشته است: «از میان آنهمه نوشته، فقط رساله ارسطو که در روزگار معاصر کشف شد و در سال 1891 به زبان های مختلف ترجمه و منتشر شد، باقیمانده که آن هم به صورت نصیحت نامه ای برای امرا و شاهزادگان، یا به شکل مباحث تاریخی است و نمی تواند به عنوان قانونی دولتی تلقی شود که توسط هیأت حاکمه جامعه ای تنظیم شده است.

وی افزوده است: در اولین سال هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم طرحی تهیه فرمود که در آن از وظایف، حقوق و تعهدات حاکم و نیز سایر احتیاجات اولیه نیازمندان بحث شده بود.

این طرح، که خوشبختانه ابن اسحاق و ابن عبید آن را کلمه به کلمه در کتاب های خود آورده اند، شامل 52 جمله، یا به اصطلاح قضایی دارای 52 ماده و نمونه بسیار خوبی از زبان قضایی، حقوقی و شیوه نگارش در زمان تنظیم سند است و به نظر می رسد مسیحیان اروپایی، اهمیت آن را بیشتر از مورخان مسلمان درک کرده اند. زیرا بسیاری از محققان آلمانی، هلندی، ایتالیایی و انگلیسی نظیر ویلموزن، مولر، گریم، اشپرنگر، ونسینگ، کیتانی، بوهل و... ضمن آثارشان به آن استناد کرده اند.

به نوشته پروفسور حمیدالله، از همان روزی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم. به پیامبری مبعوث شد و با آشکار ساختن رسالت خود تغییر و تبدل در عقاید

و اعمال نسل معاصرش را به عهده گرفت، رسالتش جنبه عمومی و جهانی داشت اگرچه اقداماتش ابتدا تعجب همشهریان را برانگیخت و سپس باعث بروز بی مهری هایی از جانب آنان شد، طبیعی به نظر می رسید که شریعتش در سراسر جهان معلوم آن روز، مخصوصاً ایران و روم رواج پیدا کند. زیرا آن بزرگوار ضمن دعوت و مواعظ خود، منافع و مصالح عمومی مردم را مطرح می ساخت و پیروزی بر امپراتوران را وعده می فرمود.

جهت مزید اطلاع خوانندگان و برای آنکه مشخص شود تدوین چنین قانونی از سوی پیامبر عظیم الشان اسلام چه ضرورتی داشت، ذکر این نکته ضروری است که وقتی اهل مکه شروع به آزار دادن و اذیت پیامبر و پیروان معدود آن حضرت کردند، مسلمانان که امنیت جانی و مالی و آرامش خود را از دست داده بودند، شروع به ترک شهر و دیار خود و مهاجرت به سوی مدینه کردند و اعراب، چون ترس داشتند مسلمانان مهاجر در خارج از مکه تجهیز شوند و برای انتقام گرفتن به مکه برگردند، به صرافت از میان برداشتن شخص پیامبر، به عنوان مرکز و محور دین جدید افتادند و شبانه اطراف خانه آنحضرت را محاصره کردند و غافل از اینکه علی علیه السلام در بستر او خوابیده و لاجرم برای آن حضرت نیز چاره ای جز مهاجرت به مدینه و پیوستن به مهاجران نماند.

در آن زمان، به گواهی تاریخ، مدینه بین پنج تا ده هزار نفر جمعیت داشت که نصف آنها را ده قبیله از یهودیان تشکیل می داد و بقیه ساکنانش اعرابی بودند که به ده قبیله تقسیم می شدند. درحالی که تعداد مهاجرین حداکثر به چند صد نفر می رسید.

تاریخ این نکته را نیز ثبت کرده که از گذشته های دور، بین قبایل عرب اوس، خزرج و... با یهودیان قبایل بنوقینقاع، بنونضیر، بنوقریظه و... نفاقی شدید وجود داشت و اگر هم بر حسب اتفاق قبایلی از اعراب و یهودیان با همدیگر اتفاق داشتند، علیه قبایل دیگر عرب یا یهودی متحد شده بودند و جنگ های طولانی با همدیگر، آنان را به شدت خسته کرده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه، برای آنکه هر قبیله ای استقلال نداشته باشد و نتواند به طور انفرادی تصمیم بگیرد و تصمیماتش را به مرحله اجرا بگذارد، بلکه تمرکز قدرتی ایجاد شود

که سکنه مدینه در پناه آن بتوانند با آرامش و امنیت خاطر زندگی کنند، 12 شخصیت مسلمان را به عنوان نقیب در میان 12 قبیله گماشت و سرپرستی با عنوان نقیب النقباء برای آنان تعیین کرد و هنگامی که عده ای از مردم مدینه به اسلام گرویدند و به صورت انصار و مهاجرین درآمدند، پیامبر موقع را برای اجرای قصد خود مناسب دید و مبادرت به تنظیم و تدوین قراردادی کرد مشتمل بر:

1 - تعیین وظایف و حقوق خود به عنوان پیامبر خدا

2 - ایجاد تفاهم بین سکنه شهر، بخصوص بین مسلمانان و یهودیان

3 - ایجاد ترتیباتی برای سازمان سیاسی و دفاع نظامی از شهر

4 - ترتیب دادن وضع اسکان مهاجران مکی

5 - تأمین غرامت خسارت های مالی و جانی مهاجران که توسط قریش صورت گرفته بود.

سند مورد اشاره، تاکنون محل جدل و بحث بسیاری از محققان بود ولی تاکنون در ایران، چنانکه باید و شاید مورد ارزیابی قرار نگرفته و تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، فقط یک بار در سال 1357 با ترجمه سیدغلامرضا سعیدی در پنج هزار نسخه انتشار یافته و انتشار آن می تواند وسیله ای برای برانگیختن شوق محققان برای تفسیر و ارزیابی بیشتر آن و همچنین تعیین صحت یا سقم آن باشد.

9 - پیمان نامه سیاسی مدینه

در این منشور، که سند تشکیل حکومت اسلامی در مدینه است، به مباحثی چون: وضعیت حقوقی منشور، عناصر تشکیل دهنده دولت اسلامی، قلمرو دولت

اسلامی، حاکمیت و قدرت، جمعیت و ملت، برادری اسلامی، چگونگی رابطه پیامبرصلی الله علیه و آله با یهود، دشمنان اسلام و با دیگر ملتها پرداخته شده است.

البته، حقوق و آزادیهای منظور شده در منشور مورد اشاره، مطابق با شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حاکم بر زمان خود است. تأمین اجتماعی برای ساکنان مدینه، همبستگی در مسؤولیت جنایتها، حسن همسایگی، آزادی عقیده و اصل برابری مردم در برابر قانون از مواردی هستند که در منشور آمده اند.

اهمیت حقوق بشر در اسلام، دفاع این دین از آزادی عقیده و بیان و اندیشه و نیز برابری مردم در دولت اسلامی در پیمان نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ساکنان مدینه به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

منابع استنادی و تاریخی عهدنامه مدینه عبارتند از: رساله های ابن هشام، ابن اسحاق، ابی عبید القاسم بن سلام، ابن کثیر، البخاری و الطبری. محمد حمید الله یکی از اولین نویسندگان و محققان است که به عهدنامه مدینه از دیدگاه اولین قانون اساسی مکتوب می نگرد.

تشکیل حکومت و به عهده گرفتن زمام اداره امور جامعه از مواردی است که علاوه بر هدایت و نجات انسان ها، نقش قابل تأملی را در جهت حفظ آیات الهی و آرمان های جامعه مسلمین ایفا می کند. از این رو نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از هجرت برای تشکیل حکومت و دولت اسلامی اقدام نمود. این حکومت اسلامی هر چند بعد از ارتحال آن حضرت صلی الله علیه و آله عمرش کوتاه بود، اما نمونه کامل حکومت دینی با ویژگی های خاص خود بود که در این نوشتار بر جسته آن به عنوان شاخصه های آموزنده و سازنده اشاره می شود:

مدینه در زمان هجرت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به آن شهر یک ناحیه پر از اغتشاش و اختلاف از اقوام و طوایف اعراب و یهود بود. دولت و حاکم مرکزی به معنای امروزی نه تنها در آن شهر وجود نداشت بلکه سراسر شبه جزیره عربستان از جمله مدینه فاقد تشکیلات اداری و دولتی پادشاهان و امپراتوری های عصر خود بود. مدیریت و اداره شهرهای مکه و مدینه به دست سران اقوام و طوایف می چرخید که اغلب با هم در کشمکش و جنگ بودند. جمعیت عرب نژاد مدینه به 12 طایفه بزرگ و کوچک تقسیم شده بود و ساکنان یهودی نیز مرکب از 12 طایفه

مختلف بودند که اغلب آنها با یکدیگر اختلاف داشتند. در چنین محیطی وفاداری افراد به طایفه خود بود و هم بستگی بالاتری که محور آن بر جامعه و نظام بزرگتر و متعالی تری باشد وجود نداشت.

نقش حکومت و قانون در پیشگیری از ظهور و بروز اختلاف های اجتماعی، بر کسی پوشیده نیست. از جمله اولین اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای ورود به مدینه، تدوین قانون اساسی بود که در بندهای اولیه آن، به تثبیت جایگاه نظام اسلامی پرداخت و نظام سیاسی «امت» را به جای نظام قبیلگی اعلام کرد: «اتّهم أمّه واحده من دون الناس».

پیامبر صلی الله علیه و آله در نخستین گام برای ایجاد روح برادری و همدلی در جامعه و به منظور پیشگیری از هرگونه اختلاف، در پی حاکمیت بخشیدن به قانون و تعیین مرجع قانونی برای مردم بود.

اصول وفاق اجتماعی در دولت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر چند اصل راهبردی از جمله صلح، سازش، مساوات و عدالت برقرار است.

بارزترین شاهد و نمونه ای که در این زمینه وجود دارد، «منشور مدینه» است که در سال اول هجری تدوین شد و به موجب آن، معاهده ای میان خود مسلمانان و از طرفی میان آنان و یهود اطراف مدینه منعقد گردید.

پیمان مدینه نتیجه کنگره بزرگی از سران و رهبران و نمایندگان سه دین بزرگ ابراهیمی یعنی مسلمانان و یهود و نصارا (اسلام، یهودیت، و مسیحیت) بود که در حضور پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مدینه تشکیل گردید. پیمان مدینه حاوی 52 جمله و سطر و در حقیقت متشکل از 52 ماده و بند است که به زبان حقوقی آن زمان تدوین یافته و اختیارات و تکالیف و مسئولیت شهروندان و گروه های مختلف و ساکن مدینه را در مواردی مانند همگرایی و اتحاد، جنگ و صلح، اقتصاد و رفاه، مالیات، کیفر و قصاص، اقلیت ها، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، و مساوات و عدالت تبیین می کند. پیمان مدینه یا قانون اساسی مدینه بود که شش سال بعد در بهار هجری مطابق با سال 628 میلادی زمینه را برای عقد قرارداد معروف حدیبیه با قریش و اهل مکه فراهم کرد و عاقبت به پیروزی نظام اسلامی انجامید و شهر مکه توسط مسلمانان فتح گردید.

پیمان مدینه که پس از مذاکرات طولانی با اعضای طوایف مختلف از طرف پیامبر اسلام اعلام شد کوشش کرد که در وهله نخست به این اختلاف و کشمکش طوائف خاتمه داده و ساکنان مختلف آن شهر را در لوای یک نظام و یک مکتب معنوی متحد کند.

تعجب نیست که اکثر بندهای پیمان مدینه با حقوق اقوام و طوایف مختلف، با کیفر و قصاص، با امنیت و دفاع و با حاکمیت و مرجعیت رابطه دارد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با مشارکت مردم مدینه و مشورت با آنها بیشترین حضور آنان را در صحنه های تصمیم گیری و صلح و مذاکرات ایجاد کرد. تکیه بر ارزش های معنوی، عدالت اجتماعی فراگیر، تأمین امنیت عمومی و ایجاد برادری و حقوق متقابل به خوبی از متون پیمان مدینه دیده می شود.

در قانون اساسی مدینه عربیت اولویت ندارد و حقوق همه طوایف و اقوام محترم شمرده شده است و اعتقاد و ایمان است که مزیت شهروندی را ارتقا می دهد. حاکمیت، مرجعیت و رهبری در پیمان مدینه به روشنی نوشته شده است.

عهدنامه مدینه نه تنها یک سند حقوقی و قانونی است بلکه بالاتر از همه یک منشور متعالی است و این دقیقاً بزرگترین و مهم ترین بُعد این سند و قانون اساسی را نمایان می سازد. عهدنامه مدینه صریحاً از آزادی، برابری و مساوات دفاع کرده و بدان تأکید می کند، اصولی که پس از 12 قرن در قوانین اساسی انقلاب فرانسه و استقلال آمریکا از آن سخن گفته شده است.

در ادبیات حقوقی و سیاسی غرب توجهی به عهدنامه مدینه و زوایای قانونی و قراردادی آن از جنبه قانون اساسی یک حکومت جدیدالتاسیس دینی و سیاسی نشده است گرچه شرح و متن این قرارداد در کتاب های نوشته شده راجع به زندگی و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ترجمه های مختلف ذکر شده است. با گرایش و تعصباتی که غرب به تاریخ تمدن خود دارد و آغاز هر نوع نواندیشی سیاسی را در رنسانس و روشنگری اروپا و آمریکا جستجو می کند این چشم پوشی شاید طبیعی به نظر برسد. در ادبیات سیاسی معاصر دنیای اسلام نیز متأسفانه کمتر به این منبع و سند بزرگ تاریخی در چارچوب قانون اساسی مدینه توجه شده و از جنبه تطبیقی مورد مطالعه قرار گرفته است، که امید است در آینده جبران شود.

از نظر حقوقی، تأسیس مدینه النبی به دست آن فرزانه الهی، اعلام حاکمیت قانون اسلام و لغو امتیازات و اختلافات عصر جاهلیت، قبول اصل عدالت و تساوی اسلامی و ایجاد عقد اخوت بین مهاجران و انصار، معادل یک جامعه قانونمدار بود.

در نظام سیاسی صدر اسلام در مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی از مشارکت سیاسی بود. اساس حکومت مدینه دین بود و در مواردی که به مسائل اجتماعی مربوط می شد، فرستاده خداوند از مسلمانان نظر می خواست. به این معنی که در اساس احکام و پایه های حکومت، از وحی بهره می جست، اما در پیاده کردن آن به نظرات خود و یارانش که رابطه ای وثیق با آنها داشت، متکی بود. حکومت اسلامی در پرتو دیپلماسی و رفتار سیاسی رهبری مدینه، از روز اول، نقش مردم را مطرح ساخت و به ایجاد ارتباط با اقوام داخل و خارج پرداخت. این تحول بزرگ، علاوه بر نقش مدیریت رسول الهی، ناشی از ماهیت اولین قانون اساسی مکتوب جهان «منشور مدینه» نیز بود. معاهده های (عقبه اول) اولین قانون اساسی اسلام و (عقبه دوم) زیربنای دولت اسلامی که پس از مذاکره با انصار از مردم مدینه در منی انعقاد یافت، نشانگر توجه آن حضرت به جامعه سیاسی در دست تکوین است.

همزمان با تشکیل حکومت در مدینه، سه رکن اساسی حکومت با عناوین دیگری غیر از اسماء امروزی به وجود آمد که عبارت بودند از: قوه تقنین یا گروه برنامه ریز - قوه اجرا یا گروه امر به معروف و ناهی از منکر - قوه قضائیه یا هیئت دادرس. حریم هر یک از نهادهای حکومت بگونه ای طراحی شده بود که ضمن استقلال، در عین حال نظارت و کنترل هریک بر دیگری به منظور مشارکت مردم و اجرای قوانین الهی میسر باشد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر امت نوپای اسلامی، علایق مذهبی را با مقتضیات سیاست (حکومت) ترکیب کرد. در پیمان نامه معروف به منشور مدینه، امت مؤمنان وحدت خود را در برابر دشمنان مشترک اعلام کرده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و داور در میان قبایل رقیب پذیرفتند. رهبری او از طریق وحی الهی مشروعیت یافته بود.

اولین منشور آزادی عقیده: نظریه مترقی بودن قوانین اسلامی، وسعت، انعطاف و جامعیت آن، در این نظام تمامی آزادیهای مدنی ترویج شده است. حتی پیروان سایر مکتبها و مذهبها به هیچ وجه تحت فشار برای ابراز عقیده قرار نخواهند گرفت. آزادی، امنیت و رفاه اقلیتها در چارچوب مقررات پذیرفته شده دین مبین اسلام، مانند سایر افراد تأمین خواهد شد. احترام به شخصیت و حق آزادی در عقاید دینی برای آنها محفوظ خواهد بود.

رفتار حکومتهای اولیه اسلامی با اقلیتهای مذهبی با حروف زرین بر سینه تاریخ ثبت گردیده است.

یکی از افتخارات بزرگ اسلام انعقاد قراردادهای رسمی صلح جویانه با مخالفان و منکران خود است. پیامبر اسلام در دوران حکومتش عهدنامه های مختلفی با منکران خود منعقد نمودند که به موجب مفاد این عهدنامه ها حکومت اسلامی در مقابل دریافت مالیات ویژه از اهل کتاب خود را ملتزم به رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی و امنیت اقلیت های مذهبی می کرد. اولین آنها قرار داد صلح با یهودیان در مدینه است که بنا به نظر پروفیسور «هوستون اسمیت» این قرارداد در حقیقت اولین منشور و فرمان آزادی عقیده در تاریخ بشریت است. مواد تبصره های این معاهده، بسیار مترقی و قرن ها جلوتر از زمان خود است.

ایجاد پیوند میان همه قبائل، جناح ها، دسته ها و جریان های مدینه می توانست تمام امکانات دفاعی شهر را در راستای منافع خود و جامعه هماهنگ سازد و همگان را از آزادی های عقیدتی برخوردار کند. افزون بر این، در پرتو اتحاد مردم، محیطی بسیار مطلوب برای ارتباط فکری منطقی پدید می آمد؛ مشرکان فرصت مطالعه اسلام می یافتند و مسلمانان از امکان گفتگو و دعوت برخوردار می شدند.

بر این اساس به فرمان خدا، منشور مقدسی که بخشی از قانون اساسی حکومت و تأمین کننده مصالح ملی امت اسلام شمرده می شد از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام گردید و مورد تصویب همگان قرار گرفت. این منشور که هر بخش آن دارای ابعاد گوناگون است از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

1. روابط مسلمانان اوس و خزرج میان خودشان و مسئولیت متقابل انصار و مهاجر نسبت به یکدیگر در همان مقطع زمانی خاص؛

2. قرارداد عدم تعرض میان مسلمانان و یهود؛

3. بخش عمومی و جهانی که حافظ وحدت مسلمانان در همه زمان هاست.

این منشور امروز نیز برای از میان بردن مشکلات اجتماعی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مسلمانان سودمند می نماید. دقیقترین ویژگی این قانون، احترام به مخالفان و رسمیت بخشیدن به حقوق اقلیت های دینی است.

باید توجه داشت آنچه در قالب نخستین قانون اساسی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه شد صرفاً نوعی اتحاد سیاسی جهت همزیستی مسالمت آمیز بود و به هیچ روی مؤید عقاید و اندیشه های مشرکان و اهل کتاب نیست. مساله عقاید اهل کتاب موضوعاً خارج است؛ در گامهای بعدی پیامبر به مرزبندی اعتقادی میان مسلمانان و اهل کتاب از جمله یهودیان پرداخت. از یک طرف در پیوند عمیق با انبیای گذشته، همبستگی و اتصال اسلام و پیامبر اسلام با رسالت تحریف نشده انبیای یزرگ پیشین، به ویژه ابراهیم علیه السلام را تصدیق کرد و از طرف دیگر، واقعیت تعیین و تمیز اسلام و امت اسلامی از سایر امت ها را آشکار ساخت.

ایجاد وحدت سیاسی - فرهنگی و پیوندهای اجتماعی میان مسلمانان اعم از مهاجر و انصار؛ ایجاد زمینه ها و تحکیم مقدمات تشکیل حکومت دینی بر محوریت وحی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امنیت عمومی. آسایش روحی و روانی برای کلیه ساکنان مدینه؛ ترسیم خط سیر حرکت های سیاسی و اجتماعی مسلمانان و تبیین مواضع اصولی و مترقی اسلام در برخورد با ستمگران و هم پیمانان، برخی دیگر از اهداف و پیامدهای این منشور تلقی می شود.

در مواد سوم، چهارم، پنجم و ششم، یهودیان طرف قرارداد (به طور مشروح) شناسایی شدند. هم اینان از امتیازاتی بهره مند می شدند و مهمترین آن این بود که «امتی متحد با مسلمانان می شدند؛ «البته نه به معنای این که در زمره امت مسلمانان» باشند.

افزون بر این، یهودیان اجازه می یافتند که همچنان بر دین خود باشند. این ها همگی منوط به این بود که نیرنگ نوزند؛ پیمان شکنی نکنند و هرگز مرتکب

شتم و کاری ناشایست نشوند که در آن هنگام، خود و خاندان خود را تباه می کردند.

یکی دیگر از این معاهده ها قرارداد پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران است که به موجب آن: «محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا ملتزم می شود که جان و مال و اراضی و عقاید و معابد آنها (مسیحیان) از هرگونه گزند مصون خواهد ماند، و هیچ گونه تحمیل و یا تحقیری به آنان روا نخواهد شد. و نیز اراضی آنان به وسیله لشکریان اشغال نخواهد گردید. مادامی که اهالی نجران بدین پیمان وفادار بمانند، هیچ نیرویی متعرض آنان نخواهد بود.

متن عربی و ترجمه فارسی آن در بخش پیمان نامه ها، زیر عنوان (طرح و قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه) خواهد آمد.

قانون اساسی مدینه طوری تدوین شد که پیروان ادیان مختلف بتوانند در آن شهر کنار هم زندگی نمایند و هر یک به وظایف دینی خود عمل کنند بدون اینکه هیچ یک از آنها مزاحم دیگری باشد.

این قانون اساسی در اولین سال هجرت یعنی در سال 623 میلادی که یکسال (یا شش ماه) از هجرت محمد صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه گذشته بود، اعلام شد.

طبق قانون اساسی هر طایفه از سکنه مدینه مجاز بودند که دین خود را حفظ کنند و کسی از آنها بازخواست نمیکرد که چرا به وظایف دینی خویش عمل می نمایند.

هیچ یک از بانیان ادیان گذشته، به اندازه محمد (صلی الله علیه و آله) نسبت به سایر ادیان (در قانون اساسی مدینه) قائل به مدارا نشده است.

محمد صلی الله علیه و آله با یک سعه صدر زیاد موافقت کرد که پیروان سایر ادیان در مدینه، کنار اسلام به آزادی به سر ببرند و به آنها اطمینان داد کسی مزاحمشان نخواهد شد.

چون محمد صلی الله علیه و آله می دانست که دین او که براساس آزادی و مساوات استوار شده، از دینهای دیگر نباید بیم داشته باشد و ممکن است که دین اسلام دین های دیگر را تحت الشعاع قرار بدهد ولی دینهای دیگر نمی توانند اسلام را عقب

10 - بیان دیگر در رابطه با منشور مدینه.

در سالهای اول که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، با مشرکین و بت پرستان و همه اقوام، سعی در رفتار نرمش و زندگی مسالمت آمیز داشت، و آن سالها را سپری کرد.

و زمانی که به مدینه وارد شد، یکی از اولین کارهایش این بود که عناصر غیر متجانس و ستیزه جوئی را که شهر و اطرافش از آنها تشکیل شده بود با نظم به هم پیوند دهد.

با این هدف منشوری برای مردم صادر کرد، که در ضمن آن حقوق و تعهدات مسلمین بین مسلمانان و یهود بوضوح تعریف شده بود، یهودیان که لحظه ای تحت فشار غیر قابل مقاومت این حرکت جدید قرار گرفته بودند با شغف این پیمان را پذیرفتند، این سند چهار صفحه ای که با دقت در کتاب سیره ابن هشام (متوفی 213 هـ) ثبت شده است، عظمت واقعی آن انسان را نشان می دهد، آن کسی که تنها عقل زمان خود، بلکه آن گونه که (پروفسور) «مور» می گوید، عقل همه اعصاب بود.

او که کوشش داشت بافت موجود جامعه را در هم ریزد و نظام جدید پیاده نماید (خیال باف مجنون نبود)، بلکه زمامداری بود که در برابر قدرتش رقیبی وجود نداشت.

کسی که در دوره فساد کامل و چاره ناپذیر، با مواد و مصالح و خط مشی که خداوند در دست او قرار داده بود، شروع به بازسازی ملت و جامعه بر پایه شفقتی عالمگیر کرد و اولین منشور آزادی را به جهانیان اعطا نمود.

تاریخ انعقاد قرارداد صلح:

ظاهراً این پیمان نامه در نخستین ماه های هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله، صورت گرفته است؛ زیرا:

اولاً: ابن اسحاق (متوفی 151 هـ) و ابن هشام (متوفی 213 هـ) (این پیمان را پس از نخستین خطبه پیامبر اسلام در مدینه، آورده اند، حتی قبل از پیمان برادری ذکر کرده اند، که در ماه هشتم (در شوال) واقع شده است.

ثانیاً: پس از اتمام سال اول هجرت از ربیع الاول تا اواخر صفر، فقط چهار قبائل انصار در دین کفر باقی مانده بودند، «خطمه» و «واقف»، «وائل» و «امیه» یعنی اوس بودند، و آنان هم بعد از جنگ بدر، احد و خندق مسلمان شدند. این دلیل قطعی است بر این که معاهده قبل از اتمام سال اول هجرت نوشته شده است؛ زیرا در متن پیمان نامه صلح (متن آن می آید) به یهودی بودن بسیاری از تیره های انصار تصریح شده است، پس احتمالی که دکتر جعفر شهیدی از بعضی از اسلام شناسان نقل کرده است که پیمان نامه زودتر از سال پنجم هجری نوشته نشده، قطعاً نادرست است.

ثالثاً: هرکس که متن پیمان نامه صلح را از نظر سطحی هم مورد مطالعه قرار دهد می فهمد که این پیمان دفاعی بر علیه کسانی بود که از خارج، مدینه را مورد تهدید قرار می دادند، در حالیکه مدینه در معرض خطرات بسیار جدی خارجی بود، نمی توان آن امر حیاتی را به تأخیر انداخت، ماهیت این پیمان خودش شاهد قطعی است که این پیمان در نخستین فرصت مناسب منعقد شده است.

رابعاً: برای هر مصلح یا حاکم، سیاست داخلی از سیاست خارجی در اولویت است؛ اگر در داخل صلح و امنیت نباشد، نمی شود با دشمنان خارجی، روبرو شد.

بدینجهت پیامبر نمی توانست با دشمنان قسم خورده خارجی خود مقابله کند، لذا لازم بود برای رفع اختلافات هواداران خود هم، هر چه زودتر اقدام جدی انجام گیرد، که به صورت عقد مواخاه در تاریخ اسلام بدرخشد، و همین طور برای دفع فتنه داخلی لازم بود که در اسرع وقت با یهود که از قدیم الایام یک ملت بسیار خطرناک شناخته شده است پیمان بسیار جدی و بر مبنای روشن گرفته شود تا مانع از شرارت آنان شود. این مصالح اجازه نمیداد که پیامبر مصالحه را تاخیر اندازد، اگر چه تاریخ دقیق مصالحه، در کتب تاریخ نیامده، ولی ما میتوانیم بطور قطع نتیجه بگیریم که این معاهده هم مانند عقد مواخاه و پیمان برادری از اولین اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله، در مدینه بود و حتماً مصادف با ایام عقد مواخاه در ماه هشتم یا حتی قبل از آن، انجام گرفته باشد.

متن عربی پیمان مدینه در بخش عهدنامه ها خواه آمد.

11 - ترجمه قانون اساسی و متن پیمان مدینه

نوشته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجران و انصار و یهود: که آن قانون اساسی دولت - شهر مدینه بود.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

1 - این، نوشته و پیمان نامه ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [مردم] یثرب (یا قوت حموی 2/4[0101] و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان بپیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند [به اجرا درآید].

2 - آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت اند.

3 - مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند، همانند پیش از اسلام، خونبها می پردازند (ابو مسحل اعرابی، النوادر، ص 40. زمخشری، الفائق، 2/62 و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می سازند.

4 - قبیله بنی عوف (جمهره انساب، ص 4[074]) همانند گذشته خونبها می پردازند؛ و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می سازد.

5 - بنی حارث [بن خزرج (جمهره، ص 47 ج 5[174])] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

6 - بنی ساعده (همان 16[474-274]) چون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می سازد.

ص: 86

7 - بنی جُشم (همان، ص 7) [274] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

8 - بنی نَجَّار (همان) [8] به شیوه گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

9 - بنی عمرو بن عوف (همان، ص 9) [074] همچون گذشته، خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

10 - بنی نَیْت (همان) [01] به شیوه پیش از اسلام، خونبها می پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

11 - بنی اوس (همان، ص 11) [233] همچون گذشته خونبها می پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

12 - پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.

12 ب - هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم پیمان شود.

13 - همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر پیوراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.

14 - هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کافری در برابر

مؤمن، یاری دهد.

15 - پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد (لسان العرب 221/4]551/4] مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

16 - هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.

17 - آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید (زمخشری، الفائق، 26-2/25)

18 - پیکار گرانی (همان 331/2]62/2] که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.

19 - مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه «بوأ»).

20 - بی شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.

20 ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

21 - هر گاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضدّ قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.

22 - هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص 141) [562] را یاری یا پناه دهد، و هر کس که او را یاری یا پناه دهد، بی گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد کشت و توبه و سربهایی (زمخشری، الفائق، 151) [292/2] از وی پذیرفته نخواهد شد.

23 - هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیرامون] آن ر به خدا و محمد صلی الله علیه و آله باز گردانید (؛ راه حل آن را در قرآن و سنت پیامبر بجوید).

24 - تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ با مؤمنان همراه باشند.

25 - یهود بنی عوف، خود و بستگانشان امتی همراه با مسلمانان هستند (زمخشری، الفائق ج 2.2 ج 461 دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند (الفائق، 2/26) و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده اش را تباہ نخواهد ساخت.

26 - یهود بنی نجار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

27 - یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.

28 - یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

29 - یهود بنی جشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

30 - یهود بنی الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

31 - یهود بنی نَعْلَبَه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عَوْف هستند؛ مگر کسی که [با پیمان شکنی] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.

32 - همانا جَفْنَه (جمهره، ص 372 و 171) [133] همچون مردم نَعْلَبَه، تیره ای از نَعْلَبَه هستند.

33 - بی گمان بنی شَطِیْبَه دارای حقوقی همسان با قبیله بینِ عَوْفِ اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست (الفائق، 2/26).

34 - وابستگان قبیله نَعْلَبَه، همچون خود آن قبیله اند.

35 - نزدیکان و رازداران (جوامع الجامع، ذیل آیه 118، آل عمران، ج 181) [891/1]

یهودان، چون خود ایشانند.

36 - هیچ یک از آنان جز به اجازه محمدصلی الله علیه و آله نباید بیرون رود.

36 ب. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی ماند.

هر کس به ناگاه کسی را بکشد (ابن اثیر، النهایه، 3/409)، بی گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی (می پذیرد) (ابن هشام، 2/149 پانوش 3؛ النهایه، 1/17؛ لسان، 4/52).

37 - در پیکار با دشمنان، هزینه یهود بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز

باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی هیچ پیمان شکنی (بند 32 پیمان (میان ایشان استوار باشد.

37 ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم پیمان خویش، پیمان شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستمدیده است. این بند در نسخه بعدی زیر شماره 46 آمده است.

38 - تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.

39 - درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان نامه حرام است (بخاری، 3/25 - معجم البلدان، 15/939/91]157/3].

40 - پناهنده یا هم پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه دهنده و پیماندار است (لسان، 154/1554).

41 - به هیچ یک از افراد خانواده [که دارای سرپرستی است] بی اجازه کسان او، نباید پناه داد.

42 - هر گاه میان متعهدان به این پیمان نامه، قتلی (همین پیمان، بند 22 ش 1 (یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد صلی الله علیه و آله روی آورند؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است (سیره ابن هشام، 2/150، (پانوش 1).

43 - هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

44 - هم پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.

45 - هر گاه هم پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جستند، باید در آن شرکت جویند؛ و هر گاه هم پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است.

45 ب. هزینه هر گروه، [یا هزینه رزمی هر گروه 6 بر عهده خود آن گروه است (ابوعبید، ص 294).]

46 - یهود اُوس، خود و وابستگانشان، با نیکی محض و استواری (النهاییه، 1/117) (بر این پیمان نامه، همان پیمانی را پذیرفته اند که دارندگان این پیمان نامه، بر آن گردن نهاده اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان شکنی است (الفائق، 2/26؛ النهاییه، 1/117) (برّ ()). این پیمان شکن است که خود زیان پیمان شکنی را خواهد دید. خداوند [گواه] راستینی بر این پیمان نامه است و آن را می پذیرد.

47 - پیداست که این نوشته، ستمگر با پیمان شکنی را از کیفر، باز نخواهد داشت (الفائق، همان). نیز روشن است که هر کس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند (ابن هشام 102/2[051]).

برای آگاهی بیشتر از صلحنامه و پیمان نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخش، نامه ها و پیمان نامه، مراجعه شود.

در روایت دیگر اینگونه آمده است.

این پیمان نامه 47 ماده یا 52 بند دارد و در نسخه های دیگر 59 بند من هر دو را تطبیق نمودم، باهم یکیست منتهی در آن نسخه بعض بندها را تقطیع نموده مانند شماره های 12 و 20 و 36 و 45 دوبار تکرار شده و جلوشان (ب) گذاشته شده ولی مطالب متفاوت است و شماره خورده و در این نسخه یکجا آمده فقط در آن نسخه شماره 46 از آنها اضافه است که آن نسخه در بخش پیمان نامه های این کتاب خواهد آمد.

ص: 92

در باره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگیهای هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان ذیلا بحث می شود.

(حجرات 14) قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسَدْنَا لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (14) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ 15 سوره حجرات.

14 - عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است.

15 - مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند، آنها راستگویانند.

جمعی از طایفه بنی اسد در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدم، و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده.

در قرآن کریم آیه قبل از این آیه، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی تقوی در میان بود، و از آنجا که تقوی ثمره شجره ایمان است، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ

کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ایمان پرداخته، چنین می گوید: (اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!).

طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان، در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: الاسلام علانیه، و الایمان فی القلب: اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: الاسلام یحقن به الدم و تودی به الامانه، و تستحل به الفروج، و الثواب علی الایمان: با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است.

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است (الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل).

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث اسلام و ایمان آمده است، فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: ان الایمان یشارک الاسلام، و لا یشارک الاسلام، ان الایمان ما وقر فی القلوب، و الاسلام ما علیه المناکح و الموارث و حقن الدماء: ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح و ارث و

حفظ خون بر طبق آن جاری می شود ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می افزاید: اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چرا که خداوند غفور و رحیم است (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

لا یلتکم از ماده لیت بر وزن ریب (به معنی کم گذاردن حق است).

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال ایمان است، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است.

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هائی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دودلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است.

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است: ایستادگی

و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و

جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید: چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ).

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤمنان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.

در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمردند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟!.

13 - سرعت افزایش روی آوردن به اسلام در سیاهان آمریکا

به گفته کارشناسان، اسلام در میان آفریقایی الاصل های آمریکا که آنان نیز از افزایش سختگیری بر مسلمانان پس از 11 سپتامبر بوده اند، به سرعت در حال افزایش است.

به گزارش سرویس بین الملل «بازتاب» به نقل از «رویترز»، افرادی که جزو جامعه سیاهان بوده و به اسلام گرویده اند، مجذوب قواعد و نظم و عبادت و نماز خواندن، تأکید بر تسلیم به خدا و همبستگی و همدلی با مردمی که تحت ظلم و جور هستند، شده اند.

عده ای از سیاهان نسبت به هشدارهای دولت آمریکا درباره ظهور دشمنان جدید پس از حملات 2001 مشکوکند، چراکه این تفکرات باعث ایجاد خاطرات بدی برای آنهاست؛ روندی که باعث اهریمن نشان دادن رهبرانی مانند (مارتین

لوترکینگ) و (مالکوم ایکس) شد.

در نتیجه، این عده تمایل دارند که به اسلام به عنوان یک جانشین مشروع برای مسیحیت این اکثریت سیاهان آمریکا نگاه کنند.

(لارنس مامیا)، استاد ادیان دانشکده (واسار) و معرف اسلام در میان سیاهان آمریکا می گوید: این دین یکی از پویاترین و پرسرعت ترین دین های در حال افزایش آمریکاست.

او ادامه داد: حدود دو میلیون مسلمان سیاه در آمریکا زندگی می کنند که البته این آمار دقیق نیست. وی اضافه کرد: مقامات آمریکا این روند را یک تهدید نمی دانند، چراکه تعداد فعال- کم است، اما زمانی که جنگ علیه ترور تمام شده و تصورات منفی پاک شود، این گسترش ادامه خواهد داشت.

(آمنه مک کلود)، استاد مطالعات ادیان در دانشگاه (دپل) شیکاگو، می گوید:

آمریکایی های سیاه، نوعا مساجدی جدای از دیگر مهاجران دارند، اما امام جماعت های آتلانتا که مرکز آمریکایی سیاهان مسلمان است، می گویند که آنان کمتر از مسلمانان خاورمیانه و شبه قاره هند مورد توجه و کنترل هستند.

بسیاری از سیاهان در دوره آزادی ها و حقوق مدنی و زمانی که (مالکوم ایکس) به محبوبیت ملل اسلامی کمک زیادی کرده و افرادی مانند (محمدعلی کلی) را به خود جذب کرد، به اسلام گرویدند. اسلام هنوز هم سیاهان معروف را به خود جلب می کند. در مراسم نماز جمعه در مسجدی در گوشه خیابان یکی از حومه های قدیمی شهر، می توان قدرت تاریخ اسلام در آمریکا برای سیاهان را دید.

(ندیم علی)، امام جمعه، داستان هایی را از بردگانی می گوید که از آفریقا به اینجا آورده شده و در برابر مالکان خود، سعی می کردند که همه اعتقاداتشان را حفظ کنند.

او می گوید: اگر بردگان در آن شرایط ایمان خود را نگه داشتند، پس همه باید از آنان پیروی کنند.

وی پس از مراسم در گفت وگویی اظهار داشت: شما از مردمی سخن می گوید که از ریشه های خود جدا شده اند و اسلام بار دیگر آنان را با آفریقا و دیگر نقاط جهان پیوند داده است.

این مسجد، رابطه مستقیمی با تاریخ سیاهان دارد و به دست (رب براون) از اعضای گروه پلنگ های سیاه در دهه 60 ساخته شد. براون در دهه 70 در زندان مسلمان شده و نامش را به (جمیل الامین) تغییر داد.

این مسجد آموزش می دهد که اختلافی بین شیعیان و سنیان نیست و مردم را به کار و دوری از ارتکاب جرم و مواد مخدر و پابندی به خانواده تشویق می کند.

در باره امامان و رهبران عالم تشیع، بزرگان جهان، در طول تاریخ اظهار نظرهایی دارند که ذیلا برای نمونه، به دو مورد آن، اشاره می شود.

14 - سخنان بزرگان دنیا درباره مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام)

سخن گفتن در باره امیر مؤمنان علیه السلام و فضایل و مقام شامخ، آن حضرت، بیرون از عقل و درک مااست، فقط از نظر بشریت و ناسوتی، مابه چیزهایی می رسیم و دست می یابیم که بی حد و حصر است.

این حقیر فقط در دو جلد کتاب (ولایت شرط قبولی اعمال) مطالبی نوشته و چاپ کرده و در اختیار عزیزان قرار داده ام.

در آن دو جلد از قوی ترین دشمنان او، مطالبی آورده ام که واقعا جای تأسف و شرمندگیست است که بابراز آن همه فضایل در باره او، (در) خانه آن حضرت رابستند و خانه نشین کردند و در نهایت باشهادت از دنیا رفت و باجمله (فرت برّب الکعبه) به خدای کعبه سوگند، نجات یافتم (و از غم و غصّه دنیا خلاص شدم) این دار فانی را وداع کرد و به سوی خدا پر کشید و رفت.

در حقیقت باید گفت، سخن گفتن درباره علی علیه السلام، ابرمرد جهان اسلام و انسانیت، کاری است بس دشوار و سنگین که هر کس را توان قلم رسایی و سخن گفتن درباره آن نیست. علی علیه السلام وجودی است چند بعدی و جامع اضداد؛ شجاع است و پرسیلابت، سخنوری است بلیغ و فصیح. در محراب عبادت، عابدی است، گریان و لرزان و زاهدی است خدا ترس. حاکمی است مدیر، سیاستمداری است مدبر و بخشنده، ایثارگری است توانا، رهبری است قاطع،

پیوسته با حق است و حق با او، در اجرای حق پر صلابت و سخت گیر، خصم ظالمان است و یاور مظلومان. او امیرمؤمنان است و سرور عارفان و در عین حال پناهگاه یتیمان و بی سرپرستان و ستم دیدگان، دلی دارد جوشان از عواطف انسانی و ترحم به زیردستان، در عین قدرت و سخاوت، زنده پوشی است کارگر و کشاورز، حکیمی است بصیر و داوری است دادگر و بی گذشت. به راستی که شناخت گوشه ای از این دریای بیکران و ناپیدا و اسوه فضیلت و دانش و تقوا، برای کسی امکان ندارد، مگر خدایی که خالق اوست و پیغمبری که مربی و معلم اوست و اولاد طاهرینش علیهم السلام که پرورش یافتگان مکتب اویند.

امام علی علیه السلام، بنده راستین حق بود که حجاب های نور را در نوردیده و به محبوب خویش پیوسته بود. علی علیه السلام همان شخصی است که پا بر شانه پیامبر گذاشت و بت های جاهلیت را شکست، او همان شیرمردی است که در ليله المبيت در بستر پیامبر خوابید و نقشه شوم کفار را نقش بر آب کرد، او که گنجینه اسرار خدایی است، خود را با فرودست ترین انسان ها یکسان می بیند، با آن ها هم سفره می شود و در کنار تنورشان می نشیند، آتش را به جان می خرد تا برای کودکان یتیم که گمان می کنند علی از یادشان غافل مانده است، نانی تهیه کند، شب هنگام تنها و بی یاور، انبان آذوقه و آرد را بر شانه می گذارد و به صورت ناشناس خانه به خانه درها را به صدا در می آورد تا فقیران با شکم گرسنه سر بر بالین نگذارند.

علی علیه السلام اگر رنگ خدا نمی داشت و مردی الهی نبود، فراموش شده بود.

علی علیه السلام نه تنها با کشته شدنش نمرد، بلکه زنده و زنده تر شد.

مطالبی که ذیلا می آید از بزرگان ادیان و مذاهب خارج از اسلام برای نمونه آورده ام و گرنه آوردن همه آنها، بیرون از توان و قدرت من است.

1 - جورج جرداق مسیحی درباره این بزرگ مرد آقا امیرالمؤمنین

علی علیه السلام

در کتاب پنج جلدی (الامام علی صوت العدالة الانسانیة) خود می گوید:

در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این بزرگ مرد را بشناسی و چه نشناسی زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می دهند که او عنصر بی پایان فضیلت، شهید

و سالار شهیدان ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه شرف است.

ای جهان چه می شد اگر همه نیروهای را درهم می فشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند آقا علی علیه السلام با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می کردی اسلام علی (علیه السلام) مانند اسلام سایر مسلمانان در شرایط خاصی نبود، اسلام او از نهاد قلبش مانند جریان آب از سرچشمه جوشش داشت، نیایش هر یک از مسلمانان آن روز در آغاز برای بت های قریش بود اما نخستین نیایش علی علیه السلام در برابر خدای محمد (صلی الله علیه و آله) برگزار شد آری این است اسلام مردی که آنچنان خواسته شده تا در عشق به نیکی و یاری پیامبر رشد کند و رهبر عدالت خواهان و ناخدای کشتی در اعماق طوفانهای سهمگین و امواج فتنه گردد.

در میان فرزندان آدم و حوا در تاریخ بشریت هیچکس مانند علی علیه السلام و سقراط در راه حق گام برنداشته است از یک اجتماع نوین و نیازمندیهای تازه ای بودند که اصول فرسوده ای را در هم ریختند و بنیادی نو در انداختند ولی مردم به دشمنی آنان برخاستند.

اما آنها هم مانند کوه در راه حق پای استقامت بدامن کشیدند هر کدام از این دو مرد با سرشت انسانی پاک و نیروی خرد و دلگرمی روشنی نهاد و ایمانی که به خیر و نیکی داشت در برابر اشرافیت و سرمایه پرستی و ظلم و قدرتهای حکومت فاسد مقاومت و مبارزه کرد هر یک از این دو مرد بزرگ بر انسانیت میراثی گرانبها بشمار می رود.

(فراموش نشود که جورج جرداق یک مسیحی است و این مقایسه علی و سقراط از لحاظ یک مسیحی چندان قابل سرزنش نمی باشد ولی از لحاظ یک مسلمان این مقایسه مع الفارق است هر چند که سقراط را در هر مرتبه ای هم بشناسند).

چه بزرگ مردی که بشریت او را مقیاس مردی و انسانیت می بیند، آنچنان که اگر کسی به او عشق بورزد و پیرو او باشد، عاشق و جویای نیکی و عدالت و حق و جوانمردی است، و اگر از محبت او برکنار باشد، از نیکی و فضائل بزرگی سرزده است.

آری نام علی علیه السلام در تاریخ اسلام انگیزه آرزوهای هر ستمدیده ای است و

فریادی است که از گلوی هر مظلومی برمی خیزد تا آنجا که نام علی علیه السلام مرادف نهضت و اصطلاحات شده است.

از نقطه آسانی کار هیچ چیز را نمی توان یافت که در اعلامیه حقوق بشر که سازمان ملل متحد آن را انتشار داده وجود داشته و فرزند ابوطالب در قانونش آن را فروگذار کرده باشد بلکه در قانون او چیزهایی خواهید یافت که به مراتب برتر و افزون تر است.

علی (علیه السلام) دریای موجی است که سراسر هستی را فرا گرفته اما از قطره اشک یتیمی طوفانی می شود.

این علی (علیه السلام) است که در جنگ معنی دیگری می دانست غیر آنکه دیگران می دانستند و به قصد دیگر جنگ می کرد غیر آنکه دیگران می کردند. با زهد جهاد را برگزید و زاهدان گوشه انزوا را، مهربانی نسبت به بیچارگان او را به فتح قلعه ها و امیدداشت و در راه محبت به درماندگان کاخ ستمگران را با خاک یکسان کرد چون در مکارم اخلاق به حداعلی رسیده بود.

قرن بیستم می آید و ناگاه می نگریم که معانی و ارزشهایی که از شخصیت فرزند ابوطالب نمودار می شود. همواره در نفوس بزرگ می گردد و اوج می گیرد، و ادب اخلاق دامنه داری را نتیجه می دهد که بدان وسیله وفای انسان مجسم می شود به ارجمندترین کیفیت تجسم وفاء، و همینگونه زمانها به کمک هم برمی خیزند تا همه با هم در آستانه دوستی و بزرگداشت علی (علیه السلام) فرو آیند و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن بیش از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمین ها و شرایط جغرافیائی نابغه معرّه و هنرمندان لبنان بهم می رسند.

نهج البلاغه علی (علیه السلام) از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست می دهد که تا انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری وی پیوند خواهد داشت.

عبارات بهم پیوسته و متناسب جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف بیان شده با شور و شوق واقعیت زیبا و نغز، که زیبایی موضوع و بیان در آن بهم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می شود و متحد می گردد که حرارت با آتش و نور خورشید با هوا، و آدمی در برابر آن چیزی نیست مگر همانند مردی در برابر سیل خروشان و دریای موج و تند بادی که می وزد و تکان می دهد.

یا مانند مردی در مقابل یک پدیده طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر، جریان به آن نحوی باشد که اکنون هست.

با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزاء آن تغییری داده شود وجود آن از بین می رود و تغییر ماهیت می دهد. با بیانی که اگر برای انتقاد سخن گوید. گوئی تندباد خروشان است.

اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پرغرش زبانه می کشد و اگر به استدلال منطقی پردازد عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می دهد، و راه هر دلیل و برهانی را می بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می کند و اگر برای تفکر و دقت دعوت کند حس و عقل را در آدمی همراه می سازد و بسوی آنچه که می خواهد سوق می دهد، و آدمی را با جهان هستی پیوند می دهد و نیرو و قوای انسانی را آنچنان متحد و یگانه می سازد که حقیقت را کشف می کند و اگر پند و اندرز دهد، مهر و عاطفه پدری و وفای انسانی و گرمی محبت بی انتها در آن دیده می شود آنگاه که برای آدمی از ارزش هستی و زیباییهای خلقت و کمالات جهان آفرینش سخن می گوید.

آنها را با قلمی از نور ستارگان در دل قلب می نویسد و ترسیم می کند بیانی که بلاغتی از بلاغت قرآن است، بیانی که در اسباب و اصول بیان عربی به آنچه که بوده و خواهد بود پیوند دارد. تا آنجا که درباره آن گفته اند گفتار او پائین تر از کلام خداوند و بالاتر از سخن مخلوقات است.

انشاء علی (علیه السلام) پس از قرآن عالی ترین نمونه بلاغت است، و بلاغت ادبیات علی (علیه السلام) همیشه در خدمت تمدن و بشریت بوده و خواهد بود.

واقعا سزاوار است که در جهان امروز آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختی ملتها و افراد به سخنان و کلمات قهرمان اندیشه عربی، بزرگمرد وجدان انسانی علی بن ابیطالب (علیه السلام) گوش فرا دهند و آن را حفظ کنند و در مقابل گوینده بزرگ آن سخنان سر تعظیم فرو آورند.... صوت العدالة الانسانیة، ص 7-19.

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

قدرت نمایی و قهرمانی امام، تنها در حدود میدانهای جنگ نبود. او قهرمانی بود در صفای بصیرت، طهارت و جدان، سحر بیان، حرارت ایمان، عمق انسانیت،

بلندی همت، نرمی طبیعت، یاری محروم، نجات مظلوم از دست ظالم و فروتنی برای حق) درهر مظهري که حق برایش تجلی نماید (أ). راستی که بر هر مورخی، هر چند هوشمند و نابغه باشد محال است بتواند تصویر کاملی از عظمتی مانند علی به دست تو دهد گرچه در هزار صفحه باشد. زیرا آنچه را که این قهرمان مرموز عرب، در میان خود و پروردگارش تفکر و تأمل نموده و گفته و عمل کرده، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است. آن بسی بیش از آن چیزهایی است که به دست خود نمودار یا به زبان و قلمش آشکار نموده. پس هر تصویری که از او ترسیم نماییم ناچار صورتی ناقص از آن اصل کامل خواهد بود. علی قهرمانی بی مانند فکر و روح و بیان، درهر زمان و مکان است.

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

آیا سرگذشت آن زمامدار را شنیده ای و با او آشنایی یافته ای: که بر زمین و زمان فرمان می راند و در عین حال با دست خود آسیا می کرد و از دسترنج خود نان خشکی فراهم می آورد آنگاه آن را با زانوی خود می شکست و می خورد، و کفش خود را با دست خویش وصله می زد و از کم و بیش این جهان چیزی ذخیره نکرد؟!

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

واقعا سزاوار است که در جهان امروز، آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختیهای جوامع انسانی، به سخنان قهرمان اندیشه عربی و بزرگمرد وجدان انسانی، سرتعلیم فرود آورند. (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 331).

جرج جرداق / نویسنده و دانشمند مسیحی

علی معجزه پیامبر بود همچون عصا که معجزه موسی و زنده کردن مردگان که معجزه عیسی بود.

جرج جرداق نویسنده ی مسیحی عرب می گوید: «علی بن ابی طالب

(علیه السلام) در منبر، با آرامش خاطر و اعتماد کامل به خویشتن و سخن عادلانه ی خود، می ایستاد و سخن می گفت: او بسیار زیرک و سریع الادراک بود.

و راز دل مردم، هوس ها و خواست های درونی آنان را به خوبی می دانست. دلی داشت مالا مال از مهر، آزادی، انسانیت و فضیلت،...
علی بن ابی طالب (علیه

السلام (با راستی و راست گویی در زندگی شناخته شد و امتیاز یافت .) (9) (9). سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشیدی غروب، ص 333.

«واقعاً سزاوار است که در جهان امروز، آتش افروزان جنگ، عوامل و مسببان بدبختی های ملت ها و افراد، به سخنان و کمک قهرمان اندیشه ی عربی، بزرگ مرد وجدان انسانی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گوش فرا دهند و آن ها را حفظ کنند و در مقابل گوینده ی بزرگ آن سخنان، سر تعظیم فرود آوردند. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی خسرو شاهی، ج 4، ص 468.

علی (علیه السلام) شهید عظمت خود

جرج جرداق در جای دگر کتابش می نویسد:» در نظر من، فرزند ابوطالب

(علیه السلام) نخستین مرد عرب بود که با روح کلی، یار و همنشین بود؛ علی

(علیه السلام) شهید عظمت خود شد؛ او در حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت. تازیان (عرب ها) (قدر و مقام راستین وی را نشناختند تا آن که از همسایگان پارسی آنان مردمانی برخاستند که گوهر و سنگریزه را به خوبی از یکدیگر باز شناختند. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی خسرو شاهی، ج 4، ص 467.

بیدار کننده بردگان

جرج جرداق مسیحی در بحث» بردگی «نظر علی (علیه السلام) و عمر بن خطاب را مقایسه نموده، می گوید:

«عمر گفت: مردم را چرا به بندگی گرفتید؟ و در حال که مادرانشان آنان را آزاده زاده اند. این گفتار متوجه اربابان است و جز نصیحتی بیش نیست. ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) (بردگان را بیدار می کرد و می فرمود:

«بنده ی دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است «بلندی اندیشه را بنگر .» (جرج جرداق، الأمام علی علیه السلام صوت العدالة الأنسانیة، ج 5، ص 1222.

جرج جرداق کلام رسایی درباره عدالت امام علی (علیه السلام) دارد:» قتل فی محرابه لعدالته «علی (علیه السلام) (به خاطر عدالت خویش در محراب نمازش کشته شد. (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه ی هادی

ص: 104

جرج جرداق: «آب های عالم؛ آب حوض، آب استخر، آب دریاچه و آب اقیانوس قابلیت تلاطم را دارد، ولی چیزی که متلاطم نشد، دریای وجود علی

(علیه السلام) بود که هیچ کس و هیچ چیزی نتوانست آن را متلاطم کند.

(مظاهری، حسین، چهارده معصوم، ص 49.

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب، در خرد، یگانه بود، او قطب اسلام و سرچشمه ی معارف و علوم عرب بود، هیچ دانشی در عرب وجود ندارد، مگر آن که اساسش را علی علیه السلام پایه گذاری کرده، یا در وضع آن، سهیم و شریک بوده است.» (مظاهری، حسین، چهارده معصوم، ص 52.

جرج جرداق: «ای دنیا چه می شود اگر تمام نیروهای خود را فشرده سازی، و در هر زمان مردی چون علی را، با خرد و قلب و زبان و ذوالفقارش بیاوری. اگر چه علی (علیه السلام) چون امویان بر مردم حکومت نکرد و رسالتش برای چنان حکومتی نبود، اما حکومت بر دل های مردم پاک سیرت را از دست نداد. ویژگی هایی که او به عنوان یک انسان نمونه و والا داشت، این شایستگی را به وی داد که بر دل ها سلطنت کند.» (جرج جرداق، الأمام علی علیه السلام صوت العدالة الأنسانیة، ج 1، ص 103

جرج جرداق ادیب و نویسنده مشهور لبنانی گوید: «علاقه علی (علیه السلام) نسبت به مردم، و محبت و دوستی مردم نسبت به علی (علیه السلام)، گواه آن است که بزرگوار حقیقی، کسی است که دوستدار نیکی باشد و در راه آن شهید شود، علی (علیه السلام) همان شهید بزرگوار است.» (رهبر، محمد تقی، علی علیه السلام ابر مرد مظلوم، ص 292.

جرج جرداق: «آری علی (علیه السلام) در گذرگاه تاریخ به عنوان امام حق و نیکی، همانند کوهی استوار قرار گرفته، به گونه ای که حوادث کوبنده و بادهای سخت، آن را متزلزل نمی کند. آنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشمنی می کردند هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه ساختند و سرانجام سربه زیر خاک فرو بردند و خاموش شدند و از آن ها نام و نشانی، جز لعن و نفرین اسنان های آگاه باقی نماند.

وجدان پاک انسان ها، آن ها را از بین رفته و ذلیل می شمارد، اگر گناه و زشتی و تبه کاری، در پیشگاه وجدان انسان، ارزش داشته باشد آن ها هم ارزشی دارند.»

(جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسرو شاهی، ج 6، ص 716)

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها، و حرارتی نیروبخش در جان ها، و منطقی شفابخش در عقل ها است. او مستند شناخته و معتقد است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) اسلام وصیت کرده، و حتی از صحابه، قلم و دوات خواسته که حضرت علی (علیه السلام) را به جانشینی خود کتباً منصوب کند. ولتر از اجرا نشدن این وضعیت متأسف است و می گوید:

آخرین اراده ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) اجرا نشد، زیرا او علی (علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کرده بود، و حال آن که پس از مرگش، عده ای ابوبکر را برگزیدند.» (جرج جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه هادی خسرو شاهی، ج 6، ص 717-716..)

جرج جرداق (از برترین نویسندگان مسیحی عرب) می گوید:

نزد حقیقت و تاریخ، یکسان است او را بشناسی یا نشناسی، تاریخ و حقیقت گواهی می دهند که او وجدان بیدار و قهار شهید نامی، پدر و بزرگ شهیدان علی بن ابیطالب، صوت عدالت انسانی، شخصیت جاویدان شرق است.

ای جهان! چه می شد اگر هر چه قدرت و قوه داری به کار می بردی و در هر زمان «علی» ای با آن عقلش، با آن قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش به عالم می بخشیدی؟! (جرج جرداق، امام علی صدای عدالت انسانی، به نقل از کتاب امام علی، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 1، ص 18).

2- بولس سلامه مسیحی می گوید:

آری من یک مسیحی هستم ولی دیده باز دارم و تنگ بین نیستم من یک مسیحی هستم که درباره شخصیت بزرگی صحبت می کنم که مسلمانان درباره او می گویند خدا از او راضی است. صفا با اوست و شاید هم خدا به او احترام می گذارد و مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن گفته از تعلیمات او سرمشق می گیرند و دینداریش را پیروی می نمایند، از آنجا که در آئینه تاریخ مردم پاک و نفس کش

بخوبی نمایان هستند می توان علی علیه السلام را بزرگتر از همه آنها شناخت.

او بطوری از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متأثر و غمگین می گشت که حالت وحشتناکی بخود می گرفت.

ای علی شخصیت تو مرتفع تر از مدار ستارگان است و این خصائص نور است که پاک و منزه باقی مانده گرد و غبار نمی تواند آن را لکه دار و کثیف نماید.

آن کس که از حیث شخصیت ثروتمند و غنی است هرگز نمی تواند فقیر باشد، نجابت و شرافت او با غم دیگران عالی تر و بزرگتر شده است، شهید راه دینداری و ایمان با لبخند و رضایت درد و مشقت را می پذیرد.

ای استاد ادب و سخن شیوه گفتار تو مانند اقیانوس است که در عرصه پهناور آن روح ها بهم می رسند و به یکدیگر می پیوندند.

دکتر بولس سلامه ادیب و حقوق دان بزرگ مسیحی می گوید: «علی (علیه السلام) به مقامی رسیده است که یک دانشمند، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند، و یک نویسنده برجسته، از شیوه نگارش او پیروی می کند، و یک فقیه، همیشه بر تحقیقات و ابتکارات او تکیه دارد. علی (علیه السلام) در قضاوت های خود استثنایی قایل نمی شد، و به طور مساوی آنچه را که شایسته بود حکم می کرد، و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی گذاشت. علی (علیه السلام) همواره از وضع رقت بار یتیمان و فقیران بسیار متأثر و غمگین می شد.»

3 - میخائیل نعیمه مسیحی می گوید:

البته قهرمانیهای علی (علیه السلام) فقط منحصر به میدان کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، شیوایی بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یابوری و هواداری از رنج دیده ها و ستم کشیده ها در قبال جفاکاران و ستم پیشگان، فروتنی در مقابل حق هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بوده و به هر اندازه که از زمان آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادت مندانه و فاصله ای شدید می شود بسوی آن رو می کنیم.

در واقع بر مورخ و نویسنده ای به هر اندازه که با هوش و با شخصیت نکته سنج

نابغه هم باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از علی (علیه السلام) نشان دهد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته ای روشن سازد پس آنچه را که علی (علیه السلام) درباره آن فکر و دقت نموده و آنچه که این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گویی آن را نشنیده و هیچ چشمی آن را ندیده البته آن خیلی بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.

میخائیل نعیمه

که از دانشمندان مسیحی است در مقدمه ای که بر کتاب (صوت العدالة الانسانیة) نوشته درباره حضرت علی (علیه السلام) چنین می گوید: (پهلوانی امام) ع (تنها در میدان جنگ نبود بلکه او در روشن بینی، پاکدلی، بلاغت، سحر بیان، اخلاق فاضله، شور ایمان، بلندی همت، یاری ستمدیدگان و ناامیدان، متابعت حق و راستی و بالجمله در همه صفات پهلوان بود. اگر چه مدت زیادی از حضور او گذشته، اما هر گاه بخواهیم بنیاد زندگی نیکو و سعادت‌مندی را بگذاریم باید به روش او رجوع کرده و دستور و نقشه را از او بگیریم. (جرج جرداق) مسیحی، نویسنده معروف لبنانی در کتاب (صوت العدالة الانسانیة) درباره علی (علیه السلام) چنین می نویسد:

ای دنیا چه می شد اگر همه نیروهایت را در هم می فشردی و دوباره شخصیتی مانند علی با آن عقل، قلب، زبان و شمشیر نمودار می کردی؟"

میخائیل نعیمه، نویسنده صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب:

هیچ مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که از نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند علی (علیه السلام) در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد، ترسیم نماید و دورانی پر از رویدادهای بزرگ مانند دوران او را توضیح بدهد. تفکرات و اندیشه های آن مرد عرب و گفتار و کرداری را که میان خود و پروردگارش انجام داده است، نه گویی شنیده و نه چشمی دیده است. تفکرات، ایده ها و گفتار و کردار او خیلی بیش از آن بوده است که با دست و زبان و قلم وی بروز کرده و در تاریخ ثبت شده است. (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، محمد تقی جعفری، صص 174-175).

ص: 108

؟ اگر این خطیب بزرگ) امام علی (، هم اکنون در عصر ما بر منبر کوفه پا می‌نهد، می‌دیدید که مسجد کوفه با آن پهناوریش از کلاه شاپوهای اروپاییان موج می‌زد. می‌آمدند تا از دریای سرریز دانش او، روحشان را سیراب سازند.

میخائیل نعیمه نویسنده صاحب نظر و متفکر مسیحی عرب

می‌گوید: «قدرت‌نمایی و قهرمانی امام علی (علیه السلام) تنها در حدود میدان‌های جنگ نبود، قهرمانی بود در صفای بصیرت، و طهارت وجدان، و سحر بیان، و حرارت ایمان، و عمق روح انسانیت، و بلندی همت، و نرمی طبیعت، و یاری محروم و رهایی مظلوم از چنگال متجاوز و ظالم، و فروتنی برای حق به هر صورت و مظه‌ری که حق برایش تجلی نماید، این نیروی قهرمانی همیشه محرک و انگیزنده است گر چه روزگارها از آن بگذرد...»

میخائیل نعیمه (نویسنده مسیحی و صاحب نظر و متفکر عرب) می‌گوید:

«هیچ مورخ و نویسنده‌ای، هر اندازه هم که نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی‌تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی (ع) (در مجموعه‌ای که حتی دارای هزار صفحه باشد ترسیم کند و دورانی پر از رویدادهای بزرگ، مانند دوران او را توضیح بدهد و...، (الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ص 7؛ به نقل از شرح نهج البلاغه، محمدتقی جعفری، ج 1، ص 174).

4 - گابریل دانگیری درباره شخصیت علی (علیه السلام) می‌گوید:

شخصیت علی (علیه السلام) دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که در هیچ یک از قهرمانان بزرگ نمی‌توان یافت.

نخست آنکه علی (علیه السلام) در عین حال که عنوان قهرمانی و امام هر دو را دارا بود.

سردار جنگی شکست‌ناپذیر و عالم‌الهی و فصیح‌ترین خطبای صدر اسلام بشمار می‌رفت. آیا ممکن است) رولان (و) بایار (دو قهرمان مشهور تاریخ اروپا را تصور کرد که متون مقدس را استادانه تفسیر نموده و نکات مهم تورات و انجیل را شرح داده و از بالای منبر نطق نموده و بغرنج‌ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا را حل نمایند؟

آیا می توان (سن تماس داکن (و) سن ژان کریز و ستوم (یا) سونه (روحانی بزرگ مذهب را در نظر مجسم کرد که شمشیر بدست به خیل دشمنان هجوم کرده و دیوارهای محکم ترین دژها را فرو ریزند؟

خاصیت دوم علی (علیه السلام) این است که از نظر تمام مذاهب اسلام مورد ستایش و تکریم است و بی آنکه او خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهب اسلامی او را پیشوای خود می شناسند، در صورتی که پیشوایانی از قبیل (نسطوریوس (و) فوسیوس (و) لوتر (فقط مورد احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر طرد شده اند.

علی (علیه السلام) خطیبی زبردست و نویسنده ای توانا و قاضی عالیقدری می باشد و در صف مؤسسين و واضعين مکتب ها مقام اول را دارد، و مکاتبی که او تاسیس نموده از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آنها به ترقی و تجدد امتیاز دارد.

علی (علیه السلام) بلند همتی و نجابت را برآستی از حد گذرانده بود، بلاغت علی (علیه السلام) به پایه ای است که گوئی سخن را مانند جواهر تراشی می دهد.

5 - توماس کارلایل می گوید:

پیامبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را به عالمیان ابلاغ می نمودند و اشراف قریش و حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت می کردند تا اینکه روزی می گفت: آیا کسی به یاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد؟

تنها کسی که دعوت او را اجابت نمودند نوجوانی 16 ساله بنام علی بود که تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او، صاحب دعوت و ناصر، او را مضحکه نمودند و لکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و بازی نیست.

نمی توانیم از ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف القدر و بزرگ منش، سرچشمه رحمت و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این قهرمان مذهبی بشمار می رفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قصاص قاتل گفت و فرمود: اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من و اگر در گذشتم این فسخ عزیمت کرد. کار با

ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که به من وارد آورده است فقط یک ضربت به او بزنید و اگر از او درگذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزگاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.

توماس کارلایل / نویسنده و مورخ انگلیسی

? نزد حقیقت و تاریخ یکسان است که او را بشناسی یا نشناسی. تاریخ و حقیقت گواهی می دهند که او وجدان بیدار، پدر و بزرگ شهیدان، علی بن ابیطالب، صوت عدالت انسانی و شخصیت جاویدان شرق است! ای دنیا، چه می شد اگر هر چه قدرت و قوت داشتی به کار می بردی و در هر زمان یک علی با آن عقلش، با آن قبلش، با آن گفتارش و با آن ذوالفقارش به جهان ارزان می داشتی.

6 - رودلف ژایگر آلمانی می گوید:

در صدر اسلام علی بن ابیطالب (علیه السلام) یکی از دانشمندان معدود اسلام بود و علی (علیه السلام) را در کشورهای خارج بخصوص در ایران خوب می شناختند در صورتیکه مردی جوان بشمار می آمد و کمتر اتفاق می افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند.

یکی از علل ارادت ایرانیان به علی (علیه السلام) معروفیت و احترامی است که وی به عنوان یک دانشمند در ایران داشت.

به همین جهت قبل از سقوط مدائن دانشگاه جندی شاپور) واقع در خوزستان امروزی (از علی (علیه السلام) دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود و علی (علیه السلام) هم می خواست عازم ایران شود ولی جنگ عرب و ایران پیش آمد و علی (علیه السلام) فسخ عزیمت کرد.

7 - استاد فؤاد افرام بستانی مسیحی،

استاد ادبیات عربی در بیروت در کتاب علی بن ابیطالب می نویسد:

علی بن ابیطالب (علیه السلام) دارای شخصیت جذابی است که مورخان و دانشمندان در پیرامون آن قلمفرسائی نموده اند. و عقول نقادان و اشخاص فکور در فهم این شخصیت کوشش کرده اند و سالکان و زاهدان به هدایت او راه پیموده اند و

بسیاری از ادباء در زیر پرچم آن حضرت قد افراشته اند. و اختلاف آراء و نظریات متباین در صدها سال برای افزونی ظهور مقام بلند و عقل نیرومند او بوجود آمده.

شگفتا عظمت این مرد بزرگ تا چه حد است و علو مقام این مجسمه ادب تا چه پایه است؟

علی (علیه السلام) دارای روح بزرگ و اخلاص شدید و ایمان قوی بود.

علی (علیه السلام) در هموار ساختن راه اسلام که دین جدیدی بود و خوشنود کردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پسر عمویش خود را می گذاخت. در آن موقع که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناچار شد به مدینه فرار کند، علی (علیه السلام) بجای آن حضرت قرار گرفت و به خود کوچکترین هراسی راه نداد.

علی (علیه السلام) نیمی از عمر خود را در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بسر برد و بقیه را در احتیاجات و اعتراضات صرف کرد و با مردان و یارانی انیس و جلیس شد که اغلب آنها معنی اخلاص را نمی فهمیدند.

علی (علیه السلام) در آن هنگام که دید نتیجه زحماتش مانند ذرات متلاشی شده دست به گریبان شد و در صلاحیت بشر برای اصلاح شک کرد و وقتی دید حق را نفهمیده. به رایگان از دست می دهند حیات و زندگی را ملامت نمود.

حکمت نزد پسر ابوطالب پر معنی و زیبا است عقل بی درنگ و خالص و بی نشان او حکمت را گرفته و در بوته اندیشه خود فرو گذاخت سپس بصورتی چنان زیبا نشان داد که هستی را به اهتزاز در آورد.

پس علی (علیه السلام) بیش از هر کس حکیم است، او در تمام مواعظ و خطبه های خود فیلسوفی بی مانند است.

جبران خلیل جبران فیلسوف و شاعر بزرگ مسیحی لبنان می گوید:

به عقیده من پسر ابوطالب اولین قدیسی است که با روح کلی ملازم شده و با او همنشینی ها داشته است، و آهنگهای ابدیت را از روح کلی شنیده و در گوش قومی که از این گونه نغمه ها نشنیده بودند. منعکس ساخته است. هر کس از او خوشش آید بر فطرت توحید است و هر کس که با او دشمن است از انبء جاهلیت است.

پسر ابوطالب شهید راه عظمت خود شد. در حالتی از دنیا گذشت که نماز را بر زبان داشت و قلبش از شوق لقای پروردگار سرشار بوده اعراب حقیقت مقام و

موقعیت آن حضرت را نشناختند تا آن زمان که مردانی از ایران ظهور کردند که گوهر را از سنگریزه تشخیص دادند.

8 - بارون کارادیفو می گوید:

علی (علیه السلام) همچون قهرمان شکست ناپذیر دوشادوش پیامبر بیکار و معجزاتی نشان داد و پیامبر به او مهر ورزید و اطمینانی عمیق به وی داشت تا آنجا که یک روز در حالی که به وی اشاره می کرد چنین گفت: هر کس را من سرور و آقایم تو نیز سرور و آقا هستی. علی (علیه السلام) قهرمانی رزمنده و شهسواری پاک نهاد و پاکباز و امامی شهید بود که روحی بس عمیق و آرام داشت که در ژرفای آن اسرار خدائی نهفته بود.

استاد سلیمان کتانی دانشمند و ادیب مسیحی در کتاب) الامام علی نبراس و متراس (یا امام علی (علیه السلام) مشعلی و دژی می گوید:

چه کم اند کسانی که از سرنوشت علی بن ابیطالب (علیه السلام) عبرت گرفته باشند....

زندگی از ایشان مایه بگیرد و برفراز نسل های بشر همچون مشعلی فروزان نهاده باشند تا با سوز و فروز پیوسته ای راه بشریت را روشن سازند.

و یا همه کمی، به ستونهایی می مانند که در میانه پهنه های معبدی به پا ایستاده و سنگین های توانفرسا را بر دوش گرفته باشند تا از فراز بلندی هایش به مناره ها نور افشانند.

بسان کوهسارند، که وزش تند بادهای باران ریز و غرش ابرها را به سینه می گیرد، تا از چشمه ساران دامنه اش جویبارهایی با برکت و لطف و زیبایی بردشت ها روان گردند. در میان همین گروه کم شمار چهره علی بن ابیطالب (علیه السلام) می درخشد.

آن هم در هاله ای از تابش رسالت. در تاریک ترین شبی که طولانی سیاهی اعصار و قرون را با خود داشت، و آدمی را به زیر خوارها ستم و انحراف به گور سرد خاموشی و فراموشی خوابانده بود....

مردی به وجود آمد با گنجینه های گرانبار از مواهب و استعداد و فضائل که نمی شود کسی بدان دست یابد و هم طراز نوابغ و قهرمانان بزرگ نشود.

سخن را به علی بن ابیطالب (علیه السلام) کشاندم، آبی پاک که عطش مرا فرو بنشانند و مایه تسلی خاطر من است. ای سرور من! آیا این روا و سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمت درباره ات اختلاف پیدا کنند؟

ص: 113

با این مناجات، می خواهم رو به آستان علی بن ابیطالب (علیه السلام) آورم و سخن آغاز کنم، و می دانم که در آمدن به آستان وی کم تر از در آمدن به محراب نیست.

آن علی (علیه السلام) که در مکه بزاد و شصت سال بزیست و سپس شهید شد با گذشت چهارده قرن هنوز زنده است و فرسودگی کفن را به خود ندیده است.

هر سخنی درباره علی بن ابیطالب (علیه السلام) گفته شود، که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نخواهد بود. گام هرگز به محراب این سرور بزرگوار نخواهم نهاد، مگر به حالی که سر از تعظیم و ستایش بر درگهش فرو افکنده، و مهر سکوت بر لب، و گوش پند نوش فرا داده باشم.

در دست او شمشیری درخشان و بران و روان بود با دو لبه: لبه ای بر سپرو دیگر لبه بر کاغذ.

و در دو جبهه مبارزه می کرد: جبهه پیکار مسلحانه، و جبهه پیکار اعتقادی، به خاطر برقراری نظم و حق و عدالت.

عفت و راستی در وی چنان محکم و پر صلابت است که سپر و تیغ در دو دستش، پارسایی و بخشندگی دو بالند که او را به سایه خویش گرفته اند: تقوی و ایمان دو احساس صمیم و وفا دارند و دو چشمه پاک که در سینه اش نفوذ کرده و از زبانش جوشیده است، چنان که او را چون شمشیری در برانداختن بت های کعبه به کار می آیند و در همان حال او را قبله اهل اسلام می سازند.

حق و عدالت، دو صفت همراهند و دو گردن بند بی همتا و درخشان... در وجدانش احساسند و در بیانش برهان و در شمشیرش بران. عشق و اخلاص، دو رشته متینی بودند که دل و زبانش را به هم می پیوستند... و بشریت را با همه گروهها و نژادهایش در نظرش یگانه می نمودند.

مواهب و فضائلی در شخصیت علی بن ابیطالب (علیه السلام) شکل گرفت و تبلور یافت که انسان، ارزش خویش را از او می گیرد و به او مدیون است.

از علی بن ابیطالب (علیه السلام) پوزش می خواهم اگر نتوانستم بخوبی از عهده برآیم که او خوب ترین پوزش پذیران است و سرآمد بخشایشگران.

9- کارو شاعر مسیحی معاصر می گوید:

سلام بر تو ای پرچم دار حقانیت انکار ناپذیر حق، ای یکپارچه ترین مردان قرون دیرین..... ای دست خدا..... دست آسمان..... دست زمین.....

سلام بر تو ای امیرالمؤمنین..... ای انسان فناپذیر، انسان جاودانی، تو ای علی ای مرد تکرار ناپذیر تاریخ..... تو شمشیر برهنه بر دست در وحشی ترین ادوار تاریخ زندگی، بخاطر نجات بشر از چنگ ظلمت، بخاطر رهائی بندگان گمنام و بیگناه خدا از سیه چال زندگی، متین و مطمئن و سرافراز سینه بازت را پناهگاه قلب محبت پرور نغمه پردازت را طپش به طپش به پای حقیقت ریختی.

شبها خودت را بخاطر راحت خواب در ماندگان با بیداری های پایان ناپذیر به هم آمیختی... صمیمانه استدعا می کنم، ای شاه مردان، پذیرا باش.

درود بی پایان یکی از بندگان مسیح را که در مقابل عظمت روح تو زانو به زمین زده است. من به همان مسیح که می پرستم سوگند، مطمئنم که اگر مسیح زنده بود با کمال صمیمیت همراه من بر شرافت یکپارچه تو، به عدم نیازت به فکر آفریننده و سپهر پروازت درود می فرستاد.

10 - دکتر شبلی شمیل ماتریالیست معروف میگوید:

علی بزرگ بزرگان جهان و تنها نسخه منحصر بفردی است که در گذشته و حال شرق و غرب جهان نمونه ای مانند او را ندیده است.

شبلی شمیل

دانشمندی است که در سال 1335 هجری درگذشت، وی شاگرد برجسته مکتب داروین بود و نخستین کسی است که نظریه "قوه" را در شرق منتشر کرد سپس برخلاف مکتب استاد خود که فردی الهی بود، به انکار مقدسات و جهان ماوراء طبیعت برخاست و تا لحظه مرگ از مکتب مادیگری پیروی نمود. وی با اصراری که در انکار توحید داشت، در برابر شخصیت علی (ع) (سرتعظیم فرود آورده و در مورد او چنین می گوید: "امام و پیشوای انسان ها علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و یگانه نسخه ای است که با اصل خود" پیامبر) ص «مطابق است هرگز اهل شرق و غرب، سخنرانی نظیر او در گذشته و حال ندیده است.

شبلی شمیل / فیلسوف مادیگرا

ص: 115

از قدرت ما خارج است که علی را دوست نداشته باشیم و به این مرد پاک عشق نورزیم! زیرا او جوانمردی بس عالی قدر و بزرگ منش بود که از سرچشمه وجدانش خیر و نیکی می جوشید و از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد. وی در کوفه غافلگیرانه و از شدت عدالتش کشته شد.

شبلی شمیل از پیشتازان مکتب مادیگری

می گوید: «امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بزرگ بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب، نه در گذشته و نه در امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است.» (جمعی از دبیران، داستان غدیر، ص 293).

11 - فؤاد جرداق مسیحی می گوید:

هر گاه دشواریهای زندگی به من رو می آورد و از رنج روزگار آزرده می شوم به آستان علی (علیه السلام) از اندوه خود پناه می برم زیرا او پناهگاه هر ماتی است، او بر ستمکاران همچون رعد و بر شکست خوردگان یآوری دلسوز و مشفق است

12 - جرجی زیدان مسیحی می گوید:

اگر بگویم مسیح از علی بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد و اگر بگویم علی از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد.

جرجی زیدان نویسنده و دانشمند مسیحی عرب گوید: «

معاویه و دوستانش برای پیشرفت مقاصد فردی خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند، اما علی (علیه السلام) (و همراهان او، هیچ گاه از راه راست، و دفاع از حق و شرافت، تخطی و تجاوز نمی کردند...» (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325).

جرجی زیدان: «اگر بگویم مسیح از علی (علیه السلام) بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد، و اگر بگویم علی (علیه السلام) (از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد.» (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325).

ص: 116

که از علمای بزرگ مسیحیت، مرد هنر و صاحب ذوق بدیعی است لب به ستایش علی گشوده و چنین می گوید: "به عقیده من علی بن ابیطالب) پس از پیامبر (نخستین مرد از قوم عرب است که وجودش، همه فضائل کامل بودن را در قوم خویش دمید و آهنگ آن را به گوش مردمی رسانید که پیش از آن مانند آن را نشنیده بودند و در بین تاریکی های جاهلیت از روش روشن او متحیر ماندند؛ پس کسی که طریق علی را پسندید به فطرت سلیم بازگشت و آن که از باب خصومت وارد شد جاهلیت را ترجیح داد." جبران معتقد بود که: "دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا گروهی از مردم کشور همسایه آنها) ایران (برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند."

جبران اضافه می کند که: "علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر، بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت درحالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران) نویسنده معروف مسیحی (می نویسد:

علی از جهان درگذشت، در حالیکه شهید عظمت خود شد. در حالی که نماز میان دو لبش بود و دلش از شوق پروردگار لبریز بود. عرب حقیقت مقام و قدر علی را نشناخت، تا از میان همسایگان پارسی آنان، مردمی به پا خاستند و بین گوهر و سنگ ریزه را فرق گذاشتند. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

جبران اضافه می کند که: علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر،

جبران معتقد بود که: دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل

و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا گروهی از مردم کشور همسایه آنها (ایران) برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند. "بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت در حالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران یکی از بزرگترین نویسندگان و متفکران مسیحی

عرب می گوید: «من معتقدم که فرزند ابوطالب نخستین عرب بود که با روح کلی، رابطه برقرار کرد. او نخستین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه ی روح کلی را در گوش مردمی طنین انداز نمود که پیش از او نشنیده بودند... او از این دنیا رخت بر بست در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود. او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند، و به مردمی وارد می شدند که شایسته ی آن پیامبران نبودند، و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود دانایتر است.» (جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 1، ص 171).

جبران خلیل جبران که از علمای بزرگ مسیحیت، مرد هنر و صاحب ذوق بدیعی است لب به ستایش علی گشوده و چنین می گوید: (به عقیده من علی بن ابیطالب پس از پیامبر) نخستین مرد از قوم عرب است که وجودش، همه فضائل کامل بودن را در قوم خویش دمید و آهنگ آن را به گوش مردمی رسانید که پیش از آن مانند آن را نشنیده بودند و در بین تاریکی های جاهلیت از روش روشن او متحیر ماندند؛ پس کسی که طریق علی را پسندید به فطرت سلیم بازگشت و آن که از باب خصومت وارد شد جاهلیت را ترجیح داد. "جبران معتقد بود که: "دو طایفه شیفته روش علی بودند یکی خردمندان پاکدل و دیگری نیکو سرشتان با ذوق، علی بن ابیطالب شهید عظمت خویش گشت او از دنیا رفت در حالی که نماز بر زبانش جاری و دلش از شوق خدا لبریز بود. مردم عرب، حقیقت مقام او را درک نکردند تا

گروهی از مردم کشور همسایه آنها (ایران) برخاسته، این گوهر گرانها را از سنگ تشخیص داده و او را شناختند."

جبران اضافه می کند که: "علی (علیه السلام) مانند پیغمبران درگذشت، مقام و شأن او در بصیرت و بینایی چون پیغمبران، مختص شهر، بلد، قوم، زمان و مکان نبوده و شخصیتی بین المللی داشت."

جبران همیشه نام علی (علیه السلام) را در مجالس خاص و عام به زبان می آورد، تعظیم می کرد و می گفت علی از جهان رفت در حالی که هنوز رسالتش را به کمال، تبلیغ نکرده بود.

جبران خلیل جبران (نویسنده پر شور و موج مسیحی)

در مورد امام علی علیه السلام می فرماید:

«به عقیده من فرزند ایطالب اولین عرب بود که ملازمت و مجاورت روح کلی را گزید و با آن دمساز و همراز شب گردید. او نخستین عربی بود که دولتش آهنگ ترانه روح کلی را به گوش مردم منعکس ساخت که پیش از آن این نغمه را نشنیده بودند.

بدین جهت در میانراه های پر فروغ بلاغت او و تاریکی های گذشته خود، حیران ماندند. پس هر کس شیفته و دلداده او گشت، شیفتگی و دلدادگی به رشته های فطرت بسته است و هر کس با او دشمنی نمود، از فرزندان جاهلیت است، (عبدالفتاح عبدالمقصود، الامامعلی بن ایطالب، ج 1، مقدمه.)

14 - کارلایل

فیلسوف انگلیسی، هر گاه به نام علی (علیه السلام) می رسید بزرگی علی چنان او را به وجد می آورد و نیروی عظمت آن حضرت چنان تحریکش می کرد که از بحث علمی بیرون می شد و بی اختیار شروع به مدیحه سرایی او می کرد، او درباره علی چنین می گوید: "مانمی توانیم علی را دوست نداشته باشیم و به وی عشق نورزیم زیرا هر چه خوبی هست که ما آن را دوست داریم همه در علی جمع است. او جوانمرد شریف و بزرگواری بود که دلش سرشار از مهر و عطوفت و دلیری بود، از بشر شجاع تر، اما شجاعتش آمیخته با مهر و عطوفت و لطف و احسان بود. پیش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظر خواستند، فرمود: اگر زنده ماندم خود می دانم

چه کنم و اگر درگذشتم اختیار با شماست، اگر می خواهید او را قصاص کنید یک ضربه بیشتر به او زنید و اگر عفو کنید به تقوا نزدیک تر است.

کارلایل فیلسوف بزرگ انگلیسی

می گوید: « ما را نمی رسد جز آن که علی (علیه السلام) را دوست بداریم و به او عشق بورزیم، چه او جوان مردی است بس عالی قدر و بزرگ نفس، از سرچشمه ی وجدانش خیر و نیکی می جوشید، از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد، شجاع تر از شیر ژیان بود ولی شجاعتی ممزوج با لطف و رحمت و عواطف رقیق و رافت... در کوفه کشته شد، شدت عدلش موجب این جنایت گردید، چنانکه هر کس را مانند خود عادل می دید، پیش از مرگش درباره ی قاتل خود گفت: و اگر زنده ماندم خودم نمی دانم (با ضارب چه کار کنم) و اگر در گذشتم کار به دست شماست، اگر خواستید قصاص نمایید در برابر یک ضربه تنها زنید، اگر در گذرید به تقوا نزدیک تر است. (عبدالفتاح عبدالمقصود، الأمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، مقدمه، ترجمه ی سید محمد مهدی جعفری، ص سیزده.

کارلایل فیلسوف انگلیسی، هر گاه به نام علی (علیه السلام) می رسید بزرگی علی چنان او را به وجد می آورد و نیروی عظمت آن حضرت چنان تحریکش می کرد که از بحث علمی بیرون می شد و بی اختیار شروع به مدیحه سرایی او می کرد، او درباره علی چنین می گوید: " ما نمی توانیم علی را دوست نداشته باشیم و به وی عشق نورزیم زیرا هر چه خوبی هست که ما آن را دوست داریم همه در علی جمع است. او جوانمرد شریف و بزرگواری بود که دلش سرشار از مهر و عطف و دلیری بود، از بشر شجاع تر، اما شجاعتش آمیخته با مهر و عطف و لطف و احسان بود.

پیش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظر خواستند، فرمود: اگر زنده ماندم خود می دانم چه کنم و اگر درگذشتم اختیار با شماست، اگر می خواهید او را قصاص کنید یک ضربه بیشتر به او زنید و اگر عفو کنید به تقوا نزدیکتر است."

15 - لامنس

یک کشیش بلژیکی است که در زبان عربی و تاریخ عرب مهارت داشت. او

ص: 120

درباره علی (علیه السلام) می گوید: "برای عظمت علی این بس که تمام اخبار و تواریخ علمی اسلامی از او سرچشمه می گیرد. او حافظه و قوه شگفت انگیزی داشت. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند که گفتار خود را به علی مستند دارند چرا که گفتار او حجیت قطعی داشت، او باب مدینه علم بود و با روح کلی پیوستگی تام داشت.

لامنس

یک کشیش بلژیکی است که در زبان عربی و تاریخ عرب مهارت داشت. او درباره علی (علیه السلام) می گوید: "برای عظمت علی این بس که تمام اخبار و تواریخ علمی اسلامی از او سرچشمه می گیرد. او حافظه و قوه شگفت انگیزی داشت. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند که گفتار خود را به علی مستند دارند چرا که گفتار او حجیت قطعی داشت، او باب مدینه علم بود و با روح کلی پیوستگی تام داشت." - "مادام دیالافوا"، در مقام تعریف حضرت علی (علیه السلام) چنین می نویسد: "احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتها درجه است و حقاً هم باید این طور باشد زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری هایی که برای پیشرفت اسلام کرد، در دانش، فضائل، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود و نسلی پاک و مقدس نیز از خود باقی گذارد. فرزندانش نیز از او پیروی کردند و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند. علی (علیه السلام) کسی است که در قضاوت به منتها درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت. علی کسی است که اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود، او کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود.

لامنس خاورشناس معروف بلژیکی می گوید:

« برای علی (علیه السلام) (این بس است که تمام اخبار و معارف اسلامی، از او سرچشمه می گیرد، او حافظه و نیروی شگفت انگیزی داشته است. همه علما و دانشمندان، اخبار و احادیث خود را برای وثوق و اعتبار به او می رسانند. علمای اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن، مفتخرند که گفتار خود را به علی (علیه السلام) مستند کنند؛ چه گفتار او حجیت قطعی داشت و او دروازه ی شهر علم بود، و با روح کلی پیوستگی کامل داشت. (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام

16 - مادام دیالافوا سیاح فرانسوی گوید:

در مقام تعریف حضرت علی (علیه السلام) چنین می نویسد: "احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتها درجه است و حقاً هم باید این طور باشد زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری هایی که برای پیشرفت اسلام کرد، در دانش، فضائل، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود و نسلی پاک و مقدس نیز از خود باقی گذارد. فرزندانش نیز از او پیروی کردند و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند.

علی (علیه السلام) کسی است که در قضاوت به منتها درجه عدالت رفتار می کرد و در اجرای قوانین الهی اصرار و پافشاری داشت. علی کسی است که اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود، او کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود.

مادام دیالافوا

در ادامه این بحث می گوید: "چشمان من گریه کنید، اشک های خود را با آه و ناله من مخلوط نمایید و برای اولاد پیامبر که مظلومانه شهید شدند، عزاداری کنید." - "پطروشفسکی" استاد دانشگاه لنینگراد می گوید: علی (علیه السلام) تا سرحد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود... و مقام صفات اولیاءالله در وجودش جمع بود. (اسد علیزاده، اکبر، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، ص 101-100).

17 - بارون کاردیفو) دانشمند فرانسوی (می نویسد:

علی مولود حوادث نبود، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود، اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله خود اوست، پهلوانی بود که درعین دلیری، دلسوز و رقیق القلب، و شهسواری بود که در هنگام رزم آرابی، زاهد از دنیا گذشته بود. به مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت و در حقیقت، جان خود را فدا نمود. روحی بسیار عمیق داشت که ریشه آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی آن را فرا گرفته بود. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

18 - نرسیسان / دانشمند مسیحی و سر دبیر

در توصیف نهج البلاغه: بدون تردید، شما این مقدار از شاهکارهای اندیشه تابناک و منطق استوار را، آن هم با سبک و روش بی نظیری که در نهج البلاغه وجود دارد، در سراسر ادبیات عرب نخواهید یافت.

19 - ژنرال سرپرسی سایکس از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی می گوید: او (علی بن ابیطالب (علیه السلام) از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور، و به غایت مراقب حال زیردستان خود بود. القائنات فرستاده ها و نماینده ها در او تأثیری نداشت. به هدیه های آنان ترتیب اثر نمی داد، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابداً طرف نسبت نبود که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسایل را برای پیشرفت خودش بر می انگیخت. دقت و مراقبت های خیلی سخت او [علی (علیه السلام)] در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند. لیکن صداقت، صحت عمل، دوستی کامل، ریاضت، عبادت از روی صدق، خلوص یا تجرد، وارستگی، آداب و خصایل محموده ی قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی به وی داده بود.

این که اهالی ایران در او مقام ولایت قایل شده و او را به اصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی می دانند واقعاً این قاعده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است. اگر چه مقام و مرتبه ی او خیلی بالاتر از این ها است ». (اسد علیزاده، اکبر، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، ص 102-101).

تنها راه چاره، دوست داشتن علی (علیه السلام)

20 - جانین شاعر آلمانی گوید: علی (علیه السلام) (را جز آن که دوست بداریم و شیفته او باشیم چاره ای نداریم؛ زیرا جوان شریف و بزرگواری بود، وجدان پاکی داشت که از مهربانی و نیکی لبریز بود، و قلبش مملو از یاری و فداکاری بود، و از شیر شکرزه شجاع تر بود، ولی شجاعتی ممزوج با رقت، لطف، دلسوزی، مهر و عاطفه ». (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص

21 - پروفیسور استانسیلانس گوریارد فرانسوی گوید:

معاویہ از بسیاری جهات برخلاف قواعد اسلام رفتار کرده است، چنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین، شجاع ترین، پرهیزگارترین، فاضل ترین، و خطیب ترین افراد عرب به شمار می رفت، در افتاد «. (سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 324.

22 - بارون کاردایفو دانشمند فرانسوی گوید:

علی (علیه السلام) مولود حوادث نبود، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود؛ اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله ی خود اوست؛ پهلوانی بود در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب، و شہسواری بود که هنگام رزم آزمایی، زاهد از دنیا گذشته بود. به مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت، و در حقیقت جان خود را فدا نمود. روحی بسیار عمیق داشت که ریشه ی آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی او را فرا گرفته بود «. (6) (5) 6. کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فرانسوی ادیان، ص 16.

23 - بارون کارادوو مورخ و محقق فرانسوی گوید:

« علی (علیه السلام) آن شجاع هبی همتا و قهرمان یکه تازی بود که پهلوی پهلوی پیامبر می جنگید. و به اعمال برگزیده و معجزه آسایی قیام نمود؛ در معرکه ی بدر، بیست ساله بود که با یک ضرب دست، یکه سوار قریش را دونیم کرد؛ در احد شمشیر پیامبر (ذوالفقار) را به دست گرفت و بر سرها، خود (کلاهخود) می شکافت و بر تن ها جوشن می درید، و در یورش بر قلعه های یهود خیبر، با یک دست دروازه سنگین آهنین را از جای کند، و آن را بالای سر خود سپر ساخت. و اما پیامبر (صلی الله علیه و آله)، او را بسیار دوست می داشت و به او بسی وثوق داشت. روزی به سوی علی (علیه السلام) (اشاره کرد و گفت: « من کنت مولاه فعلی مولاه »).

24 - ایلیا پاولویچ پطروشفسکی مورخ و خاور شناس روسی گوید:

« علی (علیه السلام)، پرورده‌ی محمد (صلی الله علیه و آله) عمیقاً به وی در امر اسلام وفادار بود. علی (علیه السلام) تا سر حد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود. در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود. هم سلحشور بود و هم شاعر، و همه‌ی صفات لازمه‌ی اولیاء الله در وجودش جمع بود...». (7) (7). سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 325

25 - رودلف زیگر محقق و نویسنده آلمانی

می گوید: «در صدر اسلام علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، یکی از دانشمندان بی نظیر اسلام بود. علی (علیه السلام) در کشورهای دیگر به خصوص در ایران به خوبی شناخته می شد در حالی که مردی جوان به شمار می آمد، و کمتر اتفاق می افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خویش معروفیت و احترام پیدا کند». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 20).

26 - ویل دورانت خاورشناس مشهور انگلیسی

می گوید: «علی (علیه السلام) (در جوانی، نمونه کامل تواضع، تقوا، نشاط و اخلاص، در راه دین است. خوش منظر و نیکو خصال، و پر اندیشه و درست پیمان بود». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 23).

27 - نینولدالین نیکلسون محقق و خاورشناس معروف انگلیسی

می گوید: «علی (علیه السلام) برجستگی ها و فضایل بسیار داشت. او هوشیار، دور اندیش، شجاع، صاحب رای، حلیم، وفادار و شریف بود». (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 25).

28 - ابوالفرج اهرن مشهور به ابن العبری مورخ و دانشمند مسیحی

می گوید: «علی (علیه السلام) (بود که در عصر خلفا، خلأ ناشی از فقدان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را جبران نمود. او مبارزات عقیدتی را، پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر عهده داشت. احتجاجات و مناظرات آن

ص: 125

حضرت، در تاریخ گواه این مدعی است.

وجود مقدس حضرتش، در کنار خلفا، خلایی را که از فقدان مقام والای نبوی حاصل شده بود، پر می کرد و کتاب های شیعه و سنی، سرشار است از این گونه مسایل، و نمونه بارزش سخن عمر: «لولا علی لهلك عمر» است؛ که حداقل هفتاد بار آن، در تاریخ ضبط گردیده است. (کریم خانی، صمدانی، علی علیه السلام فراسوی ادیان، ص 27).

29 - واشنگتن ارونیک محقق و نویسنده آمریکایی می گوید:

علی (علیه السلام) از برجسته ترین خانواده های نژاد عرب، یعنی قریش بود.

او دارای سه خصلت بزرگ: شجاعت، فصاحت، و سخاوت بود. روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود، لقبی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او عطا فرمود. (رضایی، عبدالرحمن، در آستانه آفتاب، ص 39).

30 - نویسیان دانشمند مسیحی

می گوید: «اگر امام علی (علیه السلام) (این خطیب با عظمت و این گوینده ی زبر دست، امروز در همین عصر، بر منبر کوفه می نشست، شما می دیدید که مسجد کوفه با آن همه وسعت، از مردم مغرب زمین و دانشمندان جهان برای استفاده از دریای خروشان علم علی (علیه السلام) موج می زد.» (عبدالفتاح عبدالمقصود، الأمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 1، مقدمه، ترجمه ی سید محمد مهدی جعفری، ص 15).

31 - پطروشفسکی استاد دانشگاه لنینگراد می گوید:

علی (علیه السلام) تا سرحد شور و عشق پای بند دین، صادق و راستگو بود... و مقام صفات اولیاءالله در وجودش جمع بود.

32 - شافعی می گوید:

اهل النهی عجزوا عن وصف حیدره و الواصفون له فی کنهه تاهوا

ص: 126

خردمندان از وصف علی راعاجزند * اما کسبیه بوصفش آمدن در دریای عظمتش گم شده اند.

ماذا اقول بمن حطت له قدم في موضع وضع الرحمن يمناه

من چی میگویم بحق کسیکه در جائیکه پناهاده * رحمن بر آنجا را دست خود رانهاد.

ان قلت ذا بشر فالعقل يمنعني واخشى الله من قولي هو الله

اگر او را بشر بگویم عقل مرا منع می‌کرد * و از خدا می‌ترسم اگر او را خدا می‌گویم.

33 - عبدالفتاح عبدالمقصود، (نویسنده و دانشمند مشهور مصری) می‌نویسد:

"پس از محمد (صلی الله علیه و آله) کسی را ندیده‌ام که شایسته باشد پس از او قرار گیرد، یا بتواند در ردیفش بیاید، جز پدر فرزندان پاک و برگزیده پیغمبر (علی بن ابی طالب) و من در این سخن به طرفداری تشیع وارد نشده‌ام، بلکه این رای است که حقایق تاریخ به آن گویاست. او، برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود چون او نژاید، و اوست که هرگاه هدایت طلبان به جستجوی اخبار و گفتارش برآیند، از هر خبری برای آنان شعاعی می‌درخشد، آری او مجسمه‌ای از کمال است که در قالب بشریت ریخته شده است. (مجله شاهد، شماره 307، ص 25).

منابع واقدی / مورخ

16 - سخنان بزرگان از ادیان دیگر در مورد امام حسین (علیه السلام) و عاشورا

imam hussein and ashura

نهضت عظیم و پرصلابت عاشورا و فداکاری یاران با وفای امام حسین علیه السلام، سبب شده که از آغاز تاکنون و تا همیشه تاریخ بشریت چشمه سار آزادی و آزادمردی باقی خواهد ماند و هر انسان طالب حق و حقیقت برای رسیدن به

ص: 127

آزادگی و عدالت باید قدری از معارف این چشمه را درک کند.

نهضت عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام آنچنان نفوذی دارد که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان، در باره نهضت حسینی و حماسه آفرینان عاشورا اظهار نظرهای بسیاری داشته و حتی برخی از نویسندگان غیرمسلمان نیز درباره این واقعه اظهار نظر داشته و کتاب بنویسند.

با توجه به این که بسیاری از پیروان مذاهب و ادیان مختلف مخصوصاً اندیشمندان و فرهیختگان آنان، شیفتگی و علاقه مندی خود را به سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام در بیانات و نوشته های ارزشمند خود اعلام کرده اند و برخی از مصلحان جهان نیز از حرکت و قیام حضرت ابی عبدالله علیه السلام الهام گرفته اند.

نه تنها مسلمانان بلکه تمامی ادیان و مذاهب بر عمق و عظمت این حادثه و معنویت آن معترفند و پیام عاشورا تا پایان دنیا به عنوان ناب ترین شعار عدالت خواهی و آزادگی به هنگام ظلم و بیداد در هر جای این کره خاکی سروده خواهد شد.

اسناد حماسه ساز عاشورا نشانگر این حقیقت است که حسین علیه السلام و یاران آزاده و با وفایش در گذر زمان در برابر استبدادی ددمنش و خونخوار و سپاهی دژخیم در بیابانی خشک و سوزان رو به رو شدند تا به انسان های سرکش و زیاده خواه بفهمانند که ظلم و استبداد مقام و موقعیت و شرف و بلند مرتبگی نمی آورد.

بسیاری از اندیشمندان و بزرگان ادیان مختلف به دنبال سالها پژوهش و تحقیق در زمینه فلسفه قیام عاشورا و نهضت حسینی همگی بر این عقیده اند که قیام امام حسین علیه السلام نشأت گرفته از یک قدرت الهی بود و امام حسین علیه السلام با این حرکت خود قصد داشت تا دین اسلام و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را برای همیشه جاوید سازد تا در گذر ایام دستخوش تحریف و دگرگونی نشود.

- امام حسین (علیه السلام) از نگاه اندیشمندان و بزرگان ادیان

1 - جرج جرداق (دانشمند و ادیب مسیحی)

یاد آور می شود: وقتی یزید، مردم را تشویق به قتل امام حسین (ع) و مأمور به خون ریزی می کرد، آنها می گفتند: چه مبلغی به ما می دهی؟ اما انصار حسین (ع) (به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم.

2 - آنتون بارا (اندیشمند مسیحی)

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی بر می افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری برپا می کردیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت فرا می خواندیم

3 - آنتوان بارا

از جمله پژوهشگران مسیحی است که در کتاب «حسین در اندیشه مسیحیت» خود، حقیقت شخصیت امام حسین علیه السلام را اینگونه بیان کرده است: «من در مورد زندگی و حرکت حسین علیه السلام بیشتر به بعد انقلابی شخصیت ایشان شیفته شده ام. آن حضرت در مرامنامه قیام خود اعلام می کند: «من از روی هوسرانی و خوشگذرانی و برای افساد و ستمگری قیام نکرده ام بلکه قیام من برای اصلاح در امت جدم و برای امر به معروف و نهی از منکر و حرکت براساس سیره جد و پدرم است.» «بعد دیگر شخصیت امام حسین علیه السلام که مرا شیفته خود کرده، تواضع ایشان در کنار روح انقلابی است این دو خصیصه نمی تواند در یک شخص جمع شود. تواضع از صفات و ویژگی های برگزیدگان خداست او در عین احساس عزت و آزادگی و سرافرازی در برابر دشمنان، تواضع خاص خود را دارد. این بعد عظیمی است که از ویژگی امام به شمار می رود».

انتون بارا

این دانشمند مسیحی سوری تبار در کتابش - الحسين في الفكر المسيحي - ضمن پرداختن به اسباب و علل قیام سیدالشهداء (ع) (بارها از شخصیت عظیم و دست ع نیافتنی سید و سالار شهیدان (ع) سخن به میان آورده است. در قسمتی از این کتاب، او ضمن برشمردن اوصافی از شخصیت والای امام حسین (ع) (چنین می نویسد:

ص: 129

« شمع فروزان اسلام: حسین (ع) راه رهایی را برای میلیون‌ها مسلمان روشن کرد مسیر حرکت و گام برداشتن را به آنان شناساند و آنان را از افتادن در گودال ضلالت و سقوط در دام گناه و خفت برحذر داشت. با پرتو نور همیشه درخشان خود، راه حق را پیش چشم آنان آشکار کرد و نشانه‌های ترس و تنهایی را از این راه زدود و از آن پس انسانهای مؤمن، با بهره‌گیری از نور شمعی که او با سوختن خود در سرزمین کربلا برافروخت و تا آنگاه که خداوند اراده کند پرفروغ خواهد ماند، از این راه عبور خواهند کرد.

4- املاس توندون (رئیس سابق کنگره ملی هندوستان)

این فداکاری‌های عالی از قبیل شهادت امام حسین (ع)، سطح فکر آدمی را ارتقاء بخشیده، و شایسته است خاطره آن همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

5- سر فردریک جمس

او نیز در ستایش از مقام رفیع و با عظمت اباعبدالله (ع) چنین نوشته است:

« درس امام حسین (ع) (و هر پهلوان شهید دیگری این است که در دنیا، اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول (عدالت و ترحم و محبت) همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند (در نتیجه قیام علیه ظلم و بی‌عدالتی نیز استمرار خواهد یافت).

فردریک جمس

درس امام حسین و هر قهرمان شهید دیگری این است که در دنیا، اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هر گاه کسی برای این صفات مقاومت کند و در راه آن پافشاری کند، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.

6- چارلز دیکنز (نویسنده معروف انگلیسی)

ص: 130

اگر منظور حسین، جنگ در راه خواسته های دنیایی بود، من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می کند که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد.

7 - نیکلسون (خاورشناس معروف):

بنی امیه، سرکش و مستبد بودند، قوانین اسلامی را نادیده انگاشتند و مسلمین را خوار نمودند... و چون تاریخ را بررسی کنیم، گوید:

دین بر ضد فرمانفرمایی تشریفاتی قیام کرد و حکومت دینی در مقابل امپراتوری

ایستادگی نمود. بنابر این، تاریخ از روی انصاف حکم می کند که خون حسین «ع» به گردن بنی امیه است.

8 - سر پرسی سایکس (خاور شناس انگلیسی):

حقیقتاً آن شجاعت و دلآوری که این عده قلیل از خود بروز دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به

تحسین و آفرین گشود. این یک مشیت مردم دلیر غیرتمند، مانند مدافعان

ترموپیل، نامی بلند غیر قابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

9 - تاملاس توندون (رییس سابق کنگره ملی هندوستان):

این فداکاریهای عالی از قبیل شهادت امام حسین (علیه السلام)، سطح فکر بشریت را ارتقاء، بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند و یادآوری شود.

10 - آنطون بارا مسیحی:

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی برمی افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین (علیه السلام) به مسیحیت فرا می خواندیم.

11 - ل. م. بوید

در طول قرون، افراد بشر همیشه جرأت و پردلی، عظمت روح و بزرگی قلب و

شهامت روانی را دوست داشته اند و به خاطر همین هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی شود. و این بود عظمت امام حسین و من مسرووم که با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می گویند، شرکت کرده ام، هر چند که 1300 سال از آن تاریخ گذشته است.

12 - مهاتما گاندی (رهبر بزرگ هندوستان)

مهاتما گاندی رهبر بزرگ مردم هندوستان در توصیف عظمت و شکوه شخصیت و قیام اباعبدالله الحسین (ع) (چنین سخن به میان آورده است: «من زندگی امام حسین (ع) - آن شهید بزرگ اسلام - را به دقت خوانده ام و به صفحات کربلا توجه کافی نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین (ع) پیروی کند. »

13 - توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی):

بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش به خدا ایمان استوار داشتند.

آنها با عمل خود روشن کردند که تقوُّق عددی در جایی که حق و باطل روبه روی می شوند، اهمیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

14 - توماس ماساریک

تصریح می کند اگر چه کشیشان ما هم از ذکر مصایب حضرت مسیح، مردم را متأثر می سازند، ولی آن شور و هیجانی که در پیروان حسین یافت می شود، در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصایب مسیح در برابر مصایب حسین، پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر.

15 - ادوارد براون (پروفیسور)

حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت، انکار کنند.

آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته به حزن و اندوه نشود؟

17 - واشنگتن ایروینگ (تاریخ نگار آمریکایی)

در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ های تفتیده عراق، روح حسین فنا ناپذیر است.

ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من، ای حسین

18 - واشنگتن ایروینگ مورخ مشهور آمریکایی

براین عقیده است که: برای امام حسین (علیه السلام) ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسئولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد. او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در ریگ های تفتیده عربستان، روح حسین (علیه السلام) فنا ناپذیر است.

19 - موريس دوکبری (اندیشمند فرانسوی):

بیاید ما هم از زیردستی یزیدیان به نوعی خلاصی یابیم و مرگ باعزت را بر زندگی باذلت ترجیح دهیم، زیرا مرگ باعزت و شرافت بهتر از زندگی باذلت است...

حادثه کربلا و قیام حسین بن علی (علیه السلام) بر اندیشه مردم جهان، حتی غیرمسلمانان تاثیر زیادی داشته است. عظمت قیام، اوج فداکاری و ویژگی های دیگر امام و یارانش سبب شده که اظهارنظرهای بسیاری درباره این نهضت و حماسه آفرینان عاشورا وجود داشته باشد. نقل سخنان همه آن افراد در این مقال نمی گنجد به ویژه که برخی از نویسندگان غیرمسلمان درباره این حادثه مطالب زیادی نوشته اند.

موريس دوکبرا

اگر مورخان ما حقیقت روز عاشورا را می دانستند و درک می کردند که عاشورا

چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند؛ زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند و شعار پیشرو و آقای آنها تن به ظلم و ستم ندادن بود.

موریس دو کبری

این دانشمند بزرگ مسیحی پس از تمجید و ستایش شکوه و عظمت روز عاشورا چنین می گوید: «حسین (ع) برای شرف و ناموس و اجرای احکام اسلام و از بین بردن ظلم و ستم و جلوگیری از حیف و میل مسلمین و حمایت از مستضعفین و بینوایان و به خاطر خدا از جان و مال و فرزند گذشت؛ اما زیر بار استعمار نرفت

موریس دو کبری، خاطر نشان می کند: در مجالس عزاداری حسین (علیه السلام) گفته می شود که حسین (علیه السلام)، برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت.

پس بیاید ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده، از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم زیرا مرگ با عزت بهتر از زندگی همراه با ذلت است»..

20 - پروفیسور ماربین (فیلسوف و خاورشناس آلمانی): من معتقدم که رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به خاطر شهید شدن حسین (علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد.

ماربین آلمانی (خاورشناس)،

می گوید: حسین (علیه السلام) با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چه ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پرکاهی بر باد خواهد رفت.

مسیو ماربین

مسیو ماربین - دانشمند و محقق آلمانی - درباره امام حسین (ع) (وقیام جاودانه اش، همچنین علل قیام آن حضرت (ع) (و نتایج آن به طور مفصل سخن

ص: 134

رانده است که خلاصه آن چنین است:

« حسین بن علی (ع) - نوه محمد (ص) ، که از دختر محبوبش فاطمه (س) متولد شده - تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد. در فرزند علی (ع) ، همه اخلاق و صفاتی که در دوران حکومت عرب پسندیده و قابل احترام بود، مشاهده می‌ع شد. حسین (ع) (شجاعت و دلاوری را از پدر خود به ارث برده بود و به احکام و دستورات اسلام تسلطی کامل داشت....

موضوعی را که نمی‌توان نادیده گرفت این است که حسین (ع) (اولین شخص سیاستمداری بود که تا به امروز، احدی سیاستی به مؤثری سیاست او اتخاذ نموده است. زمانی که بنی امیه - دشمن کینه توز اسلام - در مقام هتک حرمت به اسلام برآمدند حسین (ع) (سکوت را جایز ندانسته به طور جدی و علنی علیه بنی ع امیه و حکومت وقت قیام کرد و آل ابی سفیان و یزیدیان را به رسوایی و نابودی کشانید. او علناً و آشکارا می‌گفت: من در راه حق و جهت امر به معروف قیام خواهم کرد و کمترین تردیدی ندارم که در این راه کشته خواهم شد. من قیام خواهم کرد اگر چه جان خود و عزیزانم را در این راه از دست بدهم. او به گفته اش عمل کرد؛ عملی که هیچ‌گاه در دنیا سابقه نداشته و نخواهد داشت که شرحش از حد ایجاز ما خارج است.

تاریخ عاشورا کاملاً نشان می‌دهد که هیچ‌یک از شهیدان کربلا عمداً خود را به کشتن نداده‌اند، بلکه هر یک از کشته شدگان مورد هجوم و تاخت و تاز سپاه دشمن قرار گرفته مظلومانه از پای درآمده‌اند و هر یک از این شهدا به اندازه مظلومیت ع شان بر عظمت و بزرگی اسلام افزوده‌اند؛ ولی شهادت حسین (ع) (از همه مهمتر و از روی دانش و بصیرت و سیاست انجام گرفت و این شهادت و شهامت در تاریخ بشریت نظیر نداشته است.

... چندی نگذشت که حکومت ظلم و جور معاویه و جانشینان او از میان رفت و در کمتر از یک قرن، قدرت از بنی ع امیه سلب گردید. خارج شدن قدرت از دست بنی ع امیه به گونه‌ای انجام شد که امروز نام و نشانی از آنان نمودار نیست و اگر در متن کتابهای تاریخی نامی از این قوم ذکر شده در تعقیب آن هزاران نفرین و ناسزا نوشته شده و این نیست مگر به واسطه قیام حسین (ع) (و یاران باوفای او. »

این مورخ شهیر آمریکایی در تمجید و ستایش از شخصیت و قیام سید و سالار شهیدان (ع) می نویسد: « برای (امام) حسین (ع) (ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد، لیکن مسؤلیت پیشوایی و نهضت نجات ع بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد، لذا خود را برای هر ناراحتی و فداکاری برای رها ساختن اسلام از چنگال بنی ع امیه آماده ساخت. در زیر آفتاب سوزان و روی ریگهای تفتیده عربستان، روح حسین (ع) فنا ناپذیر است. ای رهبر نمونه شجاعت و ای شهسوار من ای حسین (ع) .»

22 - پروفیسور ادوارد براون

پروفیسور ادوارد گرانویل براون مشهور به ادوارد براون، پزشک و مستشرق بزرگ انگلیسی و استادیار زبان فارسی در دانشگاه کمبریج از قیام با عظمت کربلا چنین یاد می کند: « آیا قلبی پیدا می شود که حدیث کربلا را بشنود؛ اما آشفته و محزون نگردد، حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

ادوارد براون (مستشرق معروف انگلیسی)،

عنوان می کند: آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود، آغشته با حزن و الم نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت انکار کنند.

23 - تاملاس توندون (هندو، رئیس سابق کنگره ملی هندوستان)

براین باور است که: این فداکاری های عالی از قبیل شهادت امام حسین (علیه السلام) سطح فکر بشریت را ارتقا بخشیده است و خاطره آن شایسته است همیشه باقی بماند.

24 - سر پرسی سایکس (خاورشناس انگلیسی)،

تاکید می کند: حقیقتا آن شجاعت و دلآوری که این عده قلیل از خود بروز

دادند، به درجه ای بوده است که در تمام این قرون متمادی هر کسی که آن را شنید، بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این یک مشیت مردم دلیر غیرتمند، نامی بلند غیرقابل زوال برای خود تا ابد باقی گذاشتند.

25 - گیبون

این مورخ مشهور نیز می نویسد: «در طی قرون گذشته و در سرزمینهای مختلف، بشریت صحنه های حزن آوری به عظمت قیام حسینی که موجب بیداری قلب خونسردترین خوانندگان خواهد شد به خود ندیده است.»

گیبون (مورخ انگلیسی)

، عنوان می کند: با آنکه مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی که حضرت حسین (علیه السلام) تحمل کرده، احساسات سنگین دل ترین خواننده را برمی انگیزد، چندانکه یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد.

26 - پورشو تامداس (تاملاس) توندون

این اندیشمند هندو در توصیف امام حسین (ع) (وقیام شجاعانه اش می نویسد:

«شهادت امام حسین (ع) از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تأثیر عمیق و حزن آوری داشت. من اهمیت داشتن این خاطره بزرگ تاریخی را می دانم.

فداکاری هایی مانند شهادت امام حسین (ع) (، سطح فرهنگ بشر را ارتقا می بخشد و خاطره آن شایسته است بماند و یادآوری گردد.»

27 - توماس کارلایل (فیلسوف و مورخ انگلیسی)

نیز می گوید: بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین (علیه السلام) و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود و پیروزی حسین (علیه السلام) با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است.

ص: 137

چارلز دیکنز نویسنده مشهور انگلیسی در توصیف و ستایش قیام مقدس ابوالفضل الحسین (ع) چنین می گوید: «اگر منظور امام حسین (ع) جنگ در راه خواسته های دنیایی خود بود من نمی فهمم چرا او خواهران و زنان و اطفالش را به همراه برده بود پس عقل چنین حکم می کند که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد.

29 - بولس سلامه (نویسنده و شاعر مسیحی لبنانی):

شب هایی که بیدار بودم یک بار برای مدتی طولانی به جهت علاقه ای که به آن دو بزرگوار امام علی و امام حسین (علیه السلام) - داشتم، گریستم سپس شعر علی و حسین را سرودم.

30 - گابریل آنگری (نویسنده فرانسوی):

آرامگاه حسین در کربلا بعد از کعبه، بدون تردید دومین زیارتگاه مسلمانان است. جنایت کربلا وحشت انگیز و غیرانسانی بود.

31 - آنتوان بارا (نویسنده مسیحی):

اگر حسین از آن ما بود، در هر سرزمینی برای او بیرقی بر می افراشتیم و در هر

روستایی برای او منبری بر پا می نمودیم و مردم را با نام حسین به مسیحیت

فرا می خواندیم.

32 - از جملات جالب چارلز دیکنز درباره عاشورا تا فراخواندن به مسیحیت با نام حسین (علیه السلام)

عظمت قیام سیدالشهدا و فداکاری یاران با وفای امام حسین (علیه السلام)، سبب شده که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان، در باره نهضت حسینی و حماسه آفرینان عاشورا اظهار نظرهای بسیاری داشته و حتی برخی از نویسندگان غیرمسلمان نیز درباره این واقعه اظهار نظر داشته و کتاب بنویسند.

33 - محمد زغلول پاشا:

حسین (علیه السلام) در این کار، به واجب دینی و سیاسی خود قیام کرده و این گونه مجالس عزاداری، روح شهادت را در مردم پرورش می دهد و مایه قوت اراده آنها در راه حق و حقیقت می گردد.

34 - عبدالرحمن شرقاوی (نویسنده مصری):

حسین (علیه السلام)، شهید راه دین و آزادی است. نه تنها شیعه باید به نام حسین بیابد، بلکه تمام آزادمردان دنیا باید به این نام شریف افتخار کنند.

35 - ابن ابی الحدید (دانشمند و شاعر عراقی):

مانند حسین چه کسی را سراغ دارید به راستی این مرد مافوق بشر کیست که لحظه ای پستی را نمی پذیرد و با اختیار خود در برابر ستمگران سر تعظیم فرود نمی آورد.

ابن ابی الحدید این دانشمند نامدار اهل سنت، می نویسد:

سالار پرشکوه شکست ناپذیران روزگار و قهرمان کسانی که در برابر ذلت و تحقیر سر فرود نیاورده، و به عصرها و نسل ها درس جوانمردی و شرافت و مرگ پر افتخار را زیر سایه شمشیرهای آخته داد، و آن را بر سازش با بیداد و فریب برگزید، پدر یکتاپرستان گیتی، حسین علیه السلام، فرزند رشید علی علیه السلام است.

استبدادگران اموی به آن شخصیت تسخیرناپذیر و یارانش امان دادند، اما او بدان دلیل که نمی خواست در برابر ذلت و بیداد سر خم کند، و نیز بیم آن داشت که اگر با پذیرش امان نامه کشته هم نشود، ذلت بر او و دیگر آزادمنشان رهرو راهش از سوی عبید و دیگر خودکامگان سیاه کار و حقیر تحمیل گردد، مرگ پر عزت و افتخار را بر زندگی ذلیلانه برگزید.

36 - بنت الشاطی (نویسنده معروف مصری) می گوید

زینب، خواهر حسین بن علی، لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت. در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزاننده داشت.

37 - عباس محمود عقّاد (نویسنده و ادیب مصری):

جنبش حسین، یکی از بی نظیرترین جنبش های تاریخی است که تاکنون در زمینه دعوت های دینی یا نهضت های سیاسی پایدار گشته است... دولت اموی پس از این جنبش، به قدر عمر یک انسان طبیعی، دوام نیاورد و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت.

38 - محمد علی جناح (رهبر بزرگ پاکستان)

هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از این که حسین از لحاظ فداکاری و شهامت نشان داد، در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من، تمام مسلمانان باید از این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی کنند

39 - لیاقت علی خان (نخستین نخست وزیر پاکستان)،

تصریح می کند: این روز محرم، برای مسلمانان سراسر جهان معنی بزرگی دارد.

در این روز، یکی از حزن آورترین و تراژدیک ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد، شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) در عین حزن، نشانه فتح نهایی روح واقعی اسلامی بود، زیرا تسلیم کامل به اراده الهی به شمار می رفت. این درس به ما می آموزد که مشکلات و خطرهای هرچه باشد، نبایستی ما پروا کنیم و از حق و عدالت منحرف شویم.

40 - طه حسین (دانشمند و ادیب مصری)،

عنوان می کند: حسین (علیه السلام) برای به دست آوردن فرصت و از سرگرفتن جهاد و دنبال کردن از جایی که پدرش رها کرده بود، در آتش شوق می سوخت. او زبان را درباره معاویه و عمالش آزاد کرد، تا به حدی که معاویه تهدیدش نمود. امام

حسین (علیه السلام)، حزب خود را وادار کرد در طرفداری حق سختگیر باشند.

41 - عبدالحمید جوده السحار (نویسنده مصری):

حسین (علیه السلام) نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن در دهد؛ زیرا در آن صورت، بر فسق و فجور، صحنه می گذاشت و ارکان ظلم و طغیان را محکم می کرد و بفرمانروایی باطل تمکین می نمود. امام حسین به این کارها راضی نمی شد، گرچه اهل و عیالش به اسارت افتند و خود و یارانش کشته شوند.

42 - علامه طنطاوی (دانشمند مصری)،

نیز می گوید: داستان حسینی عشق آزادگان را به فداکاری در راه خدا بر می انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می آورد، چنانکه رای شتاب به قربانگاه، بر یکدیگر پیشی جویند.

43 - شاعر دانشمند (ابونصر سعدی)

از سراینندگان نامدار قرن چهارم در وصف آزادگی و عزتمندی حسین (علیه السلام) از جمله چنین می سراید: حسین (علیه السلام) همان کسی است که مرگ با عزت و آزادگی را زندگی حقیقی می نگرست و زندگی با ذلت و حقارت را مرگ.

44 - احمد محمود صبحی (نویسنده):

اگر چه حسین بن علی (علیه السلام) در میدان نظامی یا سیاسی شکست خورد؛ اما تاریخ، هرگز شکستی را سراغ ندارد که مثل خون حسین (علیه السلام) به نفع شکست خوردگان تمام شده باشد. خون حسین، انقلاب پسر زبیر و خروج مختار و نهضت های دیگر را در پی داشت، تا آن جا که حکومت اموی ساقط شد و ندای خونخواهی حسین (علیه السلام)، فریادی شد که با آن تخت ها و حکومت ها را به لرزه در آورد.

45 - العبیدی (مفتی موصل):

فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره ای است، هم چنان که مسبین آن نیز نادره

اند... حسین بن علی (علیه السلام) سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنا بر فرمان

خداوند در قرآن به زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وظیفه خویش دید و از اقدام به آن

تسامحی نورزید. هستی خود را در آن قربانگاه بزرگ فدا کرد و بدین سبب نزد

پروردگار، (سرور شهیدان) محسوب شد و در تاریخ ایام، (پیشوای اصلاح طلبان) به شمار رفت؛ آری، به آن چه خواسته بود و بلکه برتر از آن، کامیاب گردید.

46 - علامه محمد اقبال لاهوری

علامه اقبال، اندیشمند، عارف و شاعر پرآوازه پاکستانی، و از مفاخر و اندیشمندان اهل سنت در قرون معاصر است.

از میان رهبران اهل سنت، این مصلح بزرگ اسلامی، بیش از دیگران به اهمیت زنده نگه داشتن محرم و عزاداری امام حسین اهتمام ورزید و این موضوع را با قلم و شعر مورد تأکید قرار داد. او در جای جای دیوان شعر خود از امام حسین علیه السلام و عشق او به حقیقت و لزوم پیروی از آن حضرت و آموزش آزادی و آزادگی از قیام وی یاد می کند و سرانجام خود تصریح می کند نه تنها آزادی بلکه:

رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها افروختیم

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا! ای پیک دور افتادگان! اشک ما بر خاک پاک او رسان

علامه اقبال لاهوری، درباره قیام امام حسین (علیه السلام) معتقد است که اگر قصد آن حضرت رسیدن به حکومت بود، عشق را رها می کرد و این چنین عاشقانه بر نمی خاست، بلکه سپاهی فراهم می آورد. قیام او، تنها برای اصلاح امت و احیای دین و محو فاسدان بود که اثرش تا به حال باقی است و تازگی ایمان ما نشأت گرفته از قیام آن حضرت است:

مدعایش سلطنت بودی اگر خود نکردی با چنین سامان سفر

تیغ، بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آیین است و بس

ماسوی الله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونى سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشید

نقشِ الاّ الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت

از دیدگاه اقبال، امام حسین علیه السلام حماسه ستیز عشق با عقل و هوس است:

آن شنیدستی که هنگام نبرد عشق با عقل هوس پرور چه کرد

آن امام عاشقان، پور بتول سرو آزادی زبستان رسول

الله الله بای بسم الله، پدر معنی ذبح عظیم، آمد پسر

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت

خون آن سر، جلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است پس بنای لاله گردیده است

47 - طبری در تاریخ خود می گوید که چون خبر شهادت سیدالشهداء (علیه السلام) به عبدالله بن زبیر رسید، گفت: او مرگ با عزّت را بر زندگی ذلّت بار برگزید. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتلش را خوار بدارد. نفرین خدا بر کسی که فرمان داد او را بکشند و بدین کار رضایت داد.

باتغییراتی از سایت دانا و گروه سرگرمی سیمرخ www.seemorgh.com/Entertainment

و توسط سید، و عسکری، اسلامپور، کریمی، پاسدار اسلام، و دیگر منابع.

18 - امتیازات حضرت فاطمه زهراء نسبت به حضرت مریم علیهما السلام

در میان گروهی مورد بحث است که آیا حضرت مریم علیها السلام با این امتیازاتی خداوند به او داده است، افضل است یا حضرت زهراء علیها السلام، در این مورد بحثها زیاد است که به مختصری از آن توجه نمائید.

1 - زهرا سلام الله علیها حجت الهی بر امامان

حدیث شریفی که مفاد آن حجیت فاطمه زهرا علیها السلام بر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد به عبارات مختلفی از امامان معصوم نقل گردیده که به سه مورد آن اشاره می گردد:

الف: از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علیکم و ائمتنا فاطمه حجه الله علینا» الانتصار، ج 7، للشیخ العاملی، ص 237.

ما حجّت های خدا بر شمائیم و مادر ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما (اهل بیت) است.

ب: از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علی خلقه و جدّتنا فاطمه حجه الله علینا» (الاسرار الفاطمیه، ص 17، للشیخ محمد فاضل المسعودی. ما (اهل بیت) حجّت های خدا بر خلق او هستیم و جدّه ما فاطمه (علیها السلام) حجّت خدا بر ما است.

ج - از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «نحن حجج الله علی الخلائق و ائمتنا فاطمه حجه الله علینا» الاسرار الفاطمیه، ص 99، للشیخ محمد فاضل المسعودی. ما حجّت های خدا بر مردم هستیم و مادر ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما است.

جهت مطالعه بیشتر به. 1 - الاسرار الفاطمیه، محمد فاضل مسعودی.

2 - الانتصار، شیخ حر عاملی، ج 7، مراجعه نمائید.

باید توجه داشت که حجّت اعمّ از نبیّ و رسول و امام می باشد. یعنی هر نبیّ و رسول و امامی حجّت است ولی هر حجّتی لزوماً نبیّ یا رسول یا امام مصطلح نیست. پس اینکه حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نبیّ یا رسول یا امام نبود، نمی تواند مانع از حجّت بودن آن بزرگوار باشد.

قرآن کریم و برهان عقلی، حجّت می باشند در حالی که سه عنوان پیش گفته را به نحو اصطلاحی ندارند. همچنین خداوند متعال از حضرت خضر علیه السلام یاد نمود که قول و فعل او بر موسای پیامبر حجّت بود؛ لذا حقّ اعتراض به وی را نداشت؛ و این در حالی است که نبیّ یا رسول بودن حضرت خضر علیه السلام معلوم

ص: 144

دلایل فراوانی وجود دارد که نشان می دهند آن حضرت در ردیف ائمه اطهار علیها السلام حجت بر خلق بوده اند.

یکی از آن دلایل حدیث ثقلین می باشد که نبی مکرم اسلام در ضمن آن فرمودند: «... فانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین. فقام رجل فقال یا رسول الله و ما الثقلان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاکبر کتاب الله؛ سبب طرفه بید الله و طرفه بآیدیکم فتمسکوا به لم تزالوا و لا- تضلّوا. والاصغر عترتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض و سألت لهما ذلک ربّی فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تعلّموهما فانّهما اعلم منکم. بنگرید که پس از من، با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ مردی برخواست و پرسید: یا رسول الله! دو اثر گرانبهای شما چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست؛ وسیله ای که جانبی از آن در دست خدا می باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ پس به آن چنگ بزنید که نمی لغزید و گمراه نمی شوید؛ و ثقل اصغر عترت من است؛ که همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من هم از پروردگار همین اتحاد و یگانگی را برای آنها درخواست کرده ام.

پس بر این دو پیشی نگیرید که به هلاکت می رسید و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما داناترند. (المعجم الکبیر، الطبرانی، ج 3، ص 66).

طبق این حدیث شریف، عترت رسول خدا حجت بر خلائق می باشند و شکی نیست حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نیز از فرد کامل عترت می باشد. پس آن جناب نیز حجت بر خلق می باشند.

دلیل دوم حدیث سفینه است که نبی خدا فرمودند: إن مثل أهل بیتی فی امتی کمثل سفینه نوح فی قومه من رکبها نجا و من ترکها غرق همانا مثل اهل بیت من در امتم مانند کشتی نوح است در قوم خودش که هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که آن را ترک نمود غرق شد. (الإحتجاج، ج 1، ص 157).

باز روشن است که حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها نیز جزء اهل بیت می باشد.

همچنین طبق آیات و روایات فراوانی آن حضرت معصومه بوده و سخن و فعل

هر معصومی حجّت است. چرا که سخن و فعل معصوم یقیناً حقّ می باشد و هر حقّی از خداست.

دلایل دیگری نیز در این باره وجود دارد که به همین چند مورد بسنده می شود.

اما اینکه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حجّت بر یازده فرزند معصوم خویش نیز می باشد، یقیناً درست است؛ چرا که هر معصومی برای هر کسی حجّت می باشد چه آن کس معصوم باشد یا غیر معصوم. چون سخن و فعل انسان معصوم، یقیناً مطابق حقّ می باشد و هر حقّی از جانب خداست و آنچه یقیناً از جانب خداست، حجّت است. پس تمام معصومین بر همگان و بر یکدیگر حجّت می باشند. بر این اساس اگر حضرت فاطمه سلام الله علیها خبری از جانب خدا برای علی علیه السلام نیز نقل می نمود، آن حضرت چنان خبری را از جانب خدا می دانست و در آن شکّ نمی کرد؛ کما اینکه علی علیه السلام صحیفه ی فاطمیّه را که جبرئیل علیه السلام به حضرت فاطمه سلام الله علیها گزارش داده بود بر خود حجّت می دانست.

همچنین حضرت موسی علیه السلام، حضرت خضر را بر خود حجّت می دانست؛ در حالی که حضرت موسی علیه السلام پیامبر اولوالعزم بود و اطاعت از شریعت او بر همگان و از جمله بر حضرت خضر علیه السلام واجب بود.

پس باید توجه داشت که مسأله ی حجّیت، دایره مدار عصمت است و ربطی به رتبه ی وجودی شخص ندارد. چون هر سخنی از هر معصومی صادر شود کلام خداست و اطاعت از کلام الهی بر همگان لازم می باشد. از اینرو همانطور که سخن حضرت فاطمه سلام الله علیها بر فرزندان حجّت است، سخن آن بزرگواران نیز برای حضرت زهر سلام الله علیها حجّت می باشد.

اما و رای مسأله ی حجّیت، مسأله ی اسوه و الگو بودن مطرح است که در اینجا دیگر صرف عصمت کافی برای اسوه بودن نیست. بلی هر معصومی برای غیر معصوم اسوه است؛ چون رتبه ی وجودی هر معصومی بالاتر از غیر معصوم می باشد، ولی چنین نیست که هر معصومی اسوه ی معصوم دیگر نیز باشد. چرا که اسوه بودن دایره مدار رتبه ی وجودی است نه عصمت. بر این اساس، حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسوه ی جمیع عالمیان است و کسی اسوه ی او نیست جز خدا؛ و بعد از آن جناب، حضرت امیرالمومنین علیه السلام اسوه ی تمام خلایق می

باشد؛ و از برخی روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در رتبه ی سوم قرار دارد. البته این برتری به اعتباری است که جای ذکرش در عرفان نظری است؛ لذا از برخی روایات نیز برابری این انوار قدسی استفاده می شود. بنا بر این، وجود قدسی آن حوریه ی انسیّه، غیر از رسول خدا و علی علیه السلام، اسوه ی تمام خلائق می باشد. پس اگر هم گفته شود که آن بزرگوار حجّت برای یازده امام می باشد منظور همین اسوه بودن در انسائیت است نه حجّت به معنی رایج آن در علم کلام؛ چرا که حجّت به این معنی، در میان دو معصوم، طرفینی است نه یک طرفه. دانشجوئی (معارف).

2- او سرور زنان جهانیان تا قیامت؛ مریم سرور جهان زمان خود

یکی از شبهاتی که نسبت به حضرت زهرا سلام الله علیها و روایات شیعه مطرح می شود، این است که شیعه حضرت زهرا علیها السلام را از همه زنان عالم بالاتر می داند در حالی که طبق آیات قرآن کریم، حضرت مریم علیها السلام برترین زنان است. آیه مورد نظر عبارت است از: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (آل عمران 42. و) یاد کن (هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است)».

در پاسخ به این سؤال باید به چند نکته توجه نمود:

اگر وقتی به کسی گفته شود: (تو به عنوان برترین دانشمند جهان انتخاب شده ای)، آیا این دلیل می شود که در سال های بعد هم، هیچ دانشمندی بالاتر از تو نخواهد بود؟ قطعاً چنین برداشتی اشتباه است. در معنای آیه فوق هم همین اشتباه را برخی مرتکب شده و گفته اند پس در قرون بعد از حضرت مریم علیها السلام هم کسی بالاتر از وی به دنیا نخواهد آمد، در حالی که آیه اصلاً چنین دلالتی ندارد. فلذا در روایات نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ... إنها لسيدة نساء العالمين فقیل یا رسول الله أهي سيدة نساء عالمها فقال ذلك لمریم بنت عمران فأما ابنتی فاطمه فهی سيدة نساء العالمين من الأولين و الآخرين.

شیخ صدوق، الأمالی، ص 487، تهران: انتشارات کتابچی، 1376.

و او (فاطمه) سیده زنان عالمیان است. عرض شد یا رسول الله او سیده زنان عصر خود است؟ فرمود مریم دختر عمران چنین بود، اما دخترم فاطمه بانوی زنان عالم است، از اولین و آخرین.

در موارد دیگری نیز در قرآن کریم، لفظ «عالمین» به معنای (همان عصر خود) به کار رفته است. مثلاً خداوند درباره بنی اسرائیل فرموده است: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ . (البقره 47).

ای فرزندان اسرائیل، از نعمت هایم که بر شما ارزانی داشتم، و (از) اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید. که بدیهی است منظور، برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

روایاتی که حضرت زهرا علیها السلام را سرور زنان بهشتی معرفی نموده است، نیز ثابت می کند، که ایشان از حضرت مریم علیها السلام والاترند. چرا که قطعاً حضرت مریم علیها السلام از زنان بهشتی است و حضرت زهرا علیها السلام، سرور همه آنها.

به عنوان مثال، در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان فرمودند: «... فأنت سیده نساء أهل الجنة و ابناک حسن و حسین سیدا شباب أهل الجنة». (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 1: ص 263، تهران: نشر اسلامی، 1395 ق).

پس تو سرور زنان بهشتی و دو پسر، حسن و حسین سرور جوانان بهشتند.

در قرآن مجید، یک سری از ویژگی ها و امتیازات برای حضرت مریم علیها السلام بیان شده است. این ویژگی ها از اختصاصات حضرت مریم علیها السلام نیست و افراد دیگری نیز در رتبه او و چه بسا بالاتر از او به چنین مقاماتی رسیده اند؛ اما آنچه از اختصاصات حضرت مریم سلام الله علیها است و بدان وصف، بر همه زنان عالم امتیاز یافته است، چگونگی ولادت فرزند وی می باشد.

علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه در تفسیر المیزان می فرماید: (این کلمه) از خصایص وجودی حضرت مریم علیها السلام انگشت روی هیچ خصیصه ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی گذارد. این است که (اصطفاء) از هر جهت نیست؛ بلکه آنگونه فرزند آوردن مراد است. اما غیر از کلمه (اصطفاء) کلمات دیگری که در آیات مربوط به آن حضرت آمده، از قبیل تطهیر، تصدیق به کلمات خدا و کتب

او، قنوت و محدثه بودن همه از اموری است که اختصاص به آن حضرت ندارد.

(طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1: ص 189، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، 1417 ق. (پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب).

در منابع اهل سنت روایات متعددی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که نشان می دهد حضرت فاطمه زهراعلیها السلام از همه زنان عالم برتر و بالاتر بوده، که ما در اینجا به برخی از آن روایات اشاره می کنیم:

1 - ابن شاهین، به سند خود از عمران بن حصین، نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: یا بنیه اما ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین؟) ای دخترم! آیا خشنود نیستی که تو سیده زنان عالم هستی

(فضائل فاطمه لابن شاهین.

2 - طبرانی، از ابو هریره، نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

ان ملک من السماء لم یکن زارنی فاستاذن الله فی زیارتی، فبشّرنی، او قال:

اخبرنی ان فاطمه سیده نساء امتی؟) همانا فرشته ای مرا زیارت نکرده بود و از خداوند برای زیارت من اجازه گرفت، پس بشارت داد که فاطمه سرور زنان امت من است. (مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 1.

3 - مناوی، به سند خود از حضرت فاطمه علیها السلام روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن حضرت فرمود: یا فاطمه اما ترضین ان تأتی یوم القیامه سیده نساء المومنین؟ ای فاطمه! آیا خشنود نیستی که روز قیامتوارد شوی در حالیکه سرور زنان مومنان باشی. (مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 8.

4 - همچنین وی از ابن عباس روایت می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود:

« افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم (؛) برترین زنان بهشتچهار نفرند: خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمدصلی الله علیه وآله، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم. (. (مناوی، اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل، ص 10.

5 - طبری از فاطمه بنت الحسین علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله به آن حضرت فرمود: « انت سیده نساء اهل

الجنة»؛ توبرترین بانوی اهل بهشتی (مناوی، اتحاف السائل بمالفاطمه من الفضائل، ص 12).

6 - بخاری (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: علامات النبوه فی الاسلام. احمد بن حنبل نیز در مسند خود این روایت را ذکر کرده است، با این تفاوت که به جای «بانوی زنان بهشت» آورده: «بانوی زنان این امت». ابن سعد نیز در طبقات، ج 2، ص 04. حدیث را با این تعبیر آورده است: «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان دو عالم». «ابن اثیر نیز در اسدالغابه، ج 5، ص 225 با تعبیر: «بانوی زنان دو عالم» و نسائی در خصائص) ص 43. با عبارت «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان مؤمنین» حدیث را نقل کرده اند.

به نقل از عایشه می نویسد: فاطمه در حالی که همانند رسول خدا راه می رفت، جلو آمد. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: مرحبا به دخترم فاطمه، و او را طرف راست یا چپ خود نشانند. آنگاه آهسته به او سخنی گفت که فاطمه (با شنیدن آن) گریست.

به او گفتم: چرا می گریی؟ او پاسخی نداد. رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم دوباره آهسته کلامی به فاطمه گفت و (این بار) فاطمه خندید.

گفتم: تا امروز خوشحالی ای که اینقدر نزدیک به اندوه باشد، ندیده بودم.

پرسیدم: رسول خدا چه گفت؟ جواب داد: هرگز راز رسول خدا را فاش نخواهم ساخت. تا آنکه رسول خدا رحلت نمود. پس از رحلت آن حضرت دوباره از فاطمه پرسیدم) رسول خدا چه گفت؟ (فاطمه گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله به من فرمود: جبرئیل هر سال فقط یکبار قرآنا بر من عرضه می کرد ولی امسال دوبار قرآن بر من عرضه شد و این را نشانه ی نزدیک شدن اجل خود می دانم و تو در میان اهل بیت اول کسی هستی که به من ملحق می شوی. و من با شنیدن این سخن گریستم، آنگاه فرمود: آیا خشنود نمی شوی به اینکه بانوی زنان بهشت یا بانوی زنان مومنین باشی؟ و من (با شنیدن آن) خندیدم.

7 - ترمذی (صحیح الترمذی، ج 2، ص 306. حاکم نیز این روایت را در مستدرک الصحیحین (مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 151 به اختصار و با دو سند - که دومین آنها را صحیح شمرده - آورده است، حاکم فقط قسمت مربوط به فاطمه علیها السلام را نقل کرده است، این روایت را همچنین احمد بن حنبل،) مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 913 ابونعیم) حلیه الاولیاء، ج 4، ص 091 و ابن اثیر) اسدالغابه، ج 5، ص 475 در کتابهای خود آورده اند و متقی نیز در چهار موضع از کنز العمال

ص: 150

آن را نقل کرده است، در موضع اول (کنزالعمال، ج 6، ص 712 می گوید: رویانی و ابن حیان به نقل از حدیقه این روایت را ذکر کرده اند، در موضع دوم) کنزالعمال، ج 6، ص 812 می نویسد: روایت را ابن عساکر از حدیقه نقل کرده است، و در موضع سوم) کنزالعمال، ج 7، ص 201 آمده است: ابن جریر از حدیقه این حدیث را نقل کرده است، در موضع چهارم) کنزالعمال، ج 7، ص 111 به نقل قسمت مربوط به فاطمه علیها السلام اکتفا می کند و می نویسد: ابن ابی شیبہ آن را نقل کرده است

از حدیقه نقل می کند که: مادرم از من پرسید: آخرین ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه وآله کی بود؟ گفتم: از فلان روز تاکنون ایشان را ندیده ام. مادرم به من پرخاش کرد. گفتم: بگذار تا نزد رسول اکرم صلی الله علیه وآله روم و نماز مغرب را با او بخوانم و از او بخواهم برای من و تو طلب آموزش کند. خدمت رسول گرامی آمدم، با او نماز مغرب را خواندم. حضرتش تا شروع نماز عشا، به نماز خواندن مشغول بود.

پس از خواندن نماز عشا به نوافل پرداخت و من هم همراه او نماز نافله می خواندم، صدایم را شنید و فرمود: کیستی؟ آیا حدیقه ای؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند تو و مادرت را بیامرزد، حاجت چیست؟ و ادامه داد: این فرشته ایست که تاکنون به زمین نیامده بود. از خداوند اجازه خواست تا بر من سلام کند و مژده ام دهد که:

فاطمه بانوی زنان اهل بهشت و حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان اهل بهشت هستید.

8 - حاکم در مستدرک (مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 185.

آورده: عایشه به فاطمه (علیها السلام) گفت: مژده ات ندهم که شنیدم رسول خدای فرمود: سرور زنان اهل بهشت چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر رسول خدا، خدیجه دختر خویلد و آسیه.

9 - متقی در کنزالعمال (کنزالعمال، ج 7، ص 111.

به نقل از علی علیه السلام آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خشنود نیستی سرور بانوی زنان اهل بهشت باشی و دو پسر سروران جوانان اهل بهشت؟

10 - ابونعیم (ذخائرالعقبی، ص 44.

به نقل از ابن عباس روایت کرده: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: چهار زن، بانوان روزگار خود هستند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر

ص: 151

خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله، و برترین ایشان در علم، فاطمه است.

11 - حاکم در مستدرک الصحیحین (مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 497. حاکم در موارد دیگری از کتاب خود این حدیث را با سندهای صحیح از ابن عباس نقل کرده است، همچنین بسیاری از بزرگان حدیث این روایت را در کتابهای خود آورده اند، از جمله: احمد بن حنبل) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 293 و 316 و 223 با چند سند؛ ابن عبدالبر (الاستیعاب، ج 2، ص 027 با دو سند؛ سیوطی) الدر المنثور، ذیل آیه ی 11 سوره ی تحریم. به نقل از طبرانی، ابن اثیر) اسد الغابه، ج 5، ص 734. [7 محب طبرانی) ذخائر العقبی، ص 24 به نقل از احمد و ابوحاتم.

به نقل از ابن عباس آورده است: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) چهار خط کشید، سپس فرمود: می دانید این خطوط چیست؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: همانا برترین زنان اهل بهشت، خدیجه دختر خویدل، فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله)، مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم می باشند...

حاکم اضافه می کند که سند این حدیث صحیح می باشد.

12 - متقی، (کنز العمال، ج 6، ص 712 خطیب بغدادی) تاریخ بغداد، ج 4، ص 913 نیز این حدیث را نقل کرده است.

به نقل از ابن عساکر، از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

بهترین مردان شما علی و بهترین جوانانتان حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه است.

13 - طبری، (تفسیر طبری، ج 3، ص 180. از قتاده، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: برترین زنان دو عالم، مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله هستند.

14 - و نیز طبری، (تفسیر طبری، ج 3، ص 180.

به نقل از ابو موسی اشعری می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از میان مردان، بسیاری کامل شدند، اما از زنان فقط چهار تن به کمال رسیدند: مریم، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویدل، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله.

آفرید، و هنگامی که نور وجود فاطمه سلام الله علیها درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شده و دیدگان فرشتگان از شدت نورش بسته شد و تمام ملائکه، حق تبارک و تعالی را سجده نموده و عرض کردند: ای اله و معبود ما و سرور و مولای ما! این نور چه خصوصیتی دارد که این قدر تابان و روشن است؟ خداوند متعال به آنها وحی فرمود: این نور از نور من است که در آسمان ساکنش کرده ام آن را از عظمت خویش آفریدم، آن را از صلب پیامبری از پیامبران که بر تمام انبیاء برتریش داده ام خارج خواهم ساخت و از این نور پیشوایانی را بیرون می آورم که به امر من قیام می کنند و مردم را به طرف من هدایت می نمایند، این پیشوایان را پس از انقطاع وحی خلفای خود در زمین قرار می دهم. (علل الشرائع، ج 1، ص 180).

5 - آسمانها و زمین از نور فاطمه آفریده شده است

انس بن مالک گفت: یک روز پیامبر اکرم به نماز صبح اشتغال داشت در محراب ایستاد چون ماه تابان؛ عرض کردم اگر صلاح بدانید این آیه را برای ما تفسیر فرمائید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ». «فرمودند: منظور از پیامبران من هستیم، صدیقین علی بن ابی طالب است و اما شهدا عمویم حمزه و اما صالحین دخترم زهرا و فرزندانش حسن و حسین می باشند. عباس) عموی پیامبر (از گوشه مسجد به خدمت پیامبر اکرم آمده گفت: مگر من و شما و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک سرچشمه نیستیم؟ فرمودند: منظورت چیست عمو جان؟ عرض کرد: زیرا مرا نام نبردی و به این مقام مفتخر نکردی. فرمود عمو جان اینکه گفتم من و تو و علی و حسن و حسین از یک سرچشمه هستیم صحیح است ولی خداوند ما را موقعی آفرید که نه آسمان افراشته و نه زمین گسترده و نه عرش و نه بهشت و نه جهنم بود؛ ما او را تسبیح و تقدیس می کردیم هنگامی که تسبیح و تقدیسی وجود نداشت. وقتی خدا اراده کرد ابتدای آفرینش را نور مرا شکافت و از آن عرش را آفرید؛ نور عرش از نور من است و نور من از نور خدا است. سپس نور علی بن ابی طالب را شکافت و از آن ملائکه را آفرید پس نور ملائکه از نور علی بن ابی طالب است و نور پسر ابی طالب از نور خدا

است. نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمانها و زمین را آفرید؛ نور آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است؛ و فاطمه برتر از آسمانها و زمین است. سپس نور حسن را شکافت و از آن خورشید و ماه را آفرید؛ پس نور خورشید و ماه از نور حسن است و نور حسن از نور خدا است و حسن از خورشید و ماه برتر است. آنگاه نور حسین را شکافت و از آن بهشت و حور العین را آفرید؛ پس نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خدا است و حسین از بهشت و حور العین برتر است. سپس خداوند به قدرت خود ظلمت را آفرید و آن را بر پرده‌ی چشمها افشاند؛ ملائکه گفتند: سبوح قدوسی ای پروردگار ما؛ خدایا از وقتی این اشباح را شناخته ایم چیز بدی مشاهده نکردیم تو را سوگند می‌دهم به مقام آنها که این گرفتاری را از ما برطرف فرما! در این موقع خداوند قنديل های رحمت را آفرید و بر سرادق عرش آویخت. گفتند خدایا این فضیلت و نورها از کیست، خطاب نمود این نور کنیزم فاطمه زهرا است به همین جهت او را زهرا) نورانی (نامیدم؛ چون آسمانها و زمین به واسطه‌ی نور او پدیدار شد. او دختر پیامبرم و همسر وصی او و حجت من بر خلق است. شما را گواه می‌گیرم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را به این بانو و شیعیانش دادم تا روز قیامت. در این موقع عباس از جای خود حرکت کرد و پیشانی علی بن ابی طالب را بوسیده و گفت: یا علی خدا تو را حجت بالغه بر مردم قرار داده تا روز قیامت. (بحار الأنوار، ج 25، ص 17)

6 - فاطمه اختر درخشان در میان زنان جهان

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه 35 نور فرمودند: « فی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلِ كَأْسٍ مِّنْ مَّاءٍ فِيهَا حَيَاتٌ مِّمَّا يَحْيِي الْمَيِّتَ وَنُورٌ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ كَرِيءٌ فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِبْرَاهِيمَ عَزِيزِيٍّ لَا عَرَبِيَّةٍ وَلَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا وَ لَوْ لَمْ تَمَسُّهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي اللَّهُ لِلْأَنْبِيَاءِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ : « خدا نور آسمانها و زمین

است، حکایت نور او چون فانوسی است «آن فانوس فاطمه علیها السلام است» که در آن فانوس چراغی است «آن چراغ حسن است» چراغ در آبگینه است «آبگینه حسین است» آبگینه مانند اختر درخشانی است «آن اختر درخشان فاطمه است در میان زنان جهان» از درخت پر برکتی برافروزد «آن درخت حضرت ابراهیم (علیه السلام) است» درخت زیتونی است نه شرقی و نه غربی «یعنی نه یهودی و نه نصرانی» که نزدیک است روغنش برافروزد «نزدیک است علم از آن بجوشد» اگر چه آتشی به او نرسد، نوری است روی نوری «از فاطمه امامی پس از امامی آید» خدا هر که را خواهد به نور خود رهبری کند «هر که را خدا خواهد به امامان رهبری کند» و خدا برای مردم مثلها می زند (الکافی، ج 1، ص: 195)

7 - مریم پدری مانند محمد و شوهری مانند علی ندارد

یکی از امتیازات مهم فاطمه بر مریم علیهما السلام، داشتن پدری مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شوهری چون علی علیه السلام می باشد.

درست او فرزندی بدون پدر به دنیا آورد ولی خلقت آدم علیه السلام از او مهم و جالبتر است ولی اشرف از عیسی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، نیست.

8 - فاطمه علیها السلام مادر حجّتی است که عیسی علیه السلام به او اقتداء می کند

فاطمه مادر 11 حجّت الیهی است که هر کدام مقام والائی در پیشگاه خدای توانا دارد و آخرین فرزندش طبق روایات، مقتدای حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود.

- اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

روایات متعدد، از برگشت و حضور حضرت عیسی علیه السلام در جبهه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف خبر داده اند. حضرت مسیح علیه السلام، حامی و مروج حضرت حجت است که به هدایت مردم به ویژه اهل کتاب می پردازد.

هم چنین هنگام نماز جماعت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا

ص: 156

می کند، چنان که پیامبر اعظم صلی الله علیه واله به این موضوع اشاره فرموده است:

فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه؛ (بحار الانوار، ج 51، ص 17).

پس هنگام ظهور حضرت مهدی عیسی بن مریم فرود می آید و پشت سر او حضرت مهدی نماز می خواند.

روایت نبوی دیگری، حضرت عیسی را حاکم عادل و شکننده صلیب ها در عصر ظهور معرفی می کند:

والذی نفسی بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه؛ (بحار الانوار، ج 52، ص 382؛

صحیح بخاری، ج 2، ص 652).

قسم به کسی که جانم در دست اوست، نزدیک است که در میان شما، پسر مریم (حضرت عیسی (فرود بیاید. او حاکمی عادل است که صلیب را می شکند و خوک را می کشد و جزیه را برمی دارد.

شکستن صلیب، قتل خنزیر) کنایه از حرمت خوردن گوشت آن (ورفع جزیه، از نشانه های نسخ شریعت مسیحیت و ضرورت اقبال به شریعت اسلام است.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح (علیه السلام) احترام نموده و مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست.

در زمان ظهور آن حضرت، مسیح علیه السلام نزول خواهند کرد و در رکاب آن بزرگوار و پشت سر آن بزرگوار اقامه نماز خواهند نمود و این به مفهوم خاتمیت و خاتم الاوصیاء بودن آن بزرگوار است و در روایت آمده که آن بزرگوار به حضرت مسیح علیه السلام احترام نموده و به امامت جماعت، دعوت می کند، مسیح علیه السلام گوید، کسی را نرسد که بر ائمه اهل البیت علیهم السلام تقدم بجوید و حق تقدم با شماست کتاب منتخب الاثر 25 حدیث در این رابطه نقل نموده است. و در بحار الانوار از جابر نقل شده که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بیایید بر ما امامت کنید تعال صل بنا، فیقول الا ان بعضکم

ص: 157

علی بعض امراء تکرمه الله تعالی هذه الامه.

و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است.

آنگاه می گوید این حدیث صحیح و نیکو است که بزرگان نقل نموده اند و دلالت دارد بر اینکه مهدی علیه السلام به جز عیسی علیه السلام است و این به معنی تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و در برابر قرآن و آل البیت علیهم السلام خواهد بود. امتیازات دیگر که به همین اندازه، بسنده می کنیم.

19 - أحادیث زیبا برای تیمن و تبرک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

أحادیث از رحمت للعالمین، پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از آنست که در اینجا آورده شود ولی برای تبرک تعداد 120 کلمات قصار از آن حضرت را ذیلا از منابع مختلف می آوریم.

1 - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ، حُبِرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ، وَ كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. وسائل الشَّيْخِ: ج 4، ص 30، ح 1344]-

پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: نماز را سبک و ناچیز مشمارید، هر کس نسبت به نمازش بی اعتنا باشد و آنرا سبک و ضایع گرداند همنشین قارون و هامان خواهد گشت و حق خداوند است که او را همراه منافقین در آتش داخل نماید.

2 - قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ، فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ، عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ. (عقاب الأعمال: ص 343، س 14، وسائل الشَّيْخِ: ج 5، ص 201، ح 8236) - فرمود: هر کس قدمی به سوی یکی از مساجد خداوند بردارد، برای هر قدم ثواب ده حسنه می باشد تا برگردد به منزل خود، و ده خطا از لغزش هایش پاک می شود، همچنین در پیشگاه خداوند ده درجه ترفیع می یابد.

3 - بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ دَخَلَ

رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي، فَلَمْ يُتِمَّ رُكُوعَهُ وَلَا سُجُودَهُ، فَقَالَ: نَقَرَ كَنْقَرِ الْغُرَابِ، لَيْنُ مَاتَ هَذَا وَهَكَذَا صَلَوْتُهُ لَيْمُوتُنَّ عَلَيَّ غَيْرِ دِينِي. (وسائل الشَّيْخَة: ج 4، ص 31، ح 4344-] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مسجد نشسته بود که شخصی وارد شد و مشغول خواندن نماز شد و رکوع و سجودش را کامل انجام نمی داد و عجله و شتاب می کرد. حضرت فرمود: کار این شخص همانند کلاغی است که منقار بر زمین می زند، اگر با این حالت از دنیا برود بر دین من نمرده است.

4 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنَا رَسُولُ اللَّهِ الْمُبَلَّغُ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَالْمُؤْتَمَّمُ بِهِ، فَلَا نَظِيرَ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا. (تأويل الآيات الظاهرة: ص 549، س 5؛ و تفسیر البرهان: ج 4، ص 184، س 62-] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امام علی (علیه السلام) فرمود: من رسول خدا هستم، که از طرف او تبلیغ و هدایت می نمایم؛ و تو وجه الله می باشی، که امام و مقتدای بندگان خدا (خواهی بود، پس نظیری برای من وجود ندارد مگر تو؛ و همانند تو نیست مگر من.

5 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَبَا ذَرٍّ، الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَمَا أَصْبَحَ فِيهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا وَهُوَ حَزِينٌ، وَكَيْفَ لَا يَحْزَنُ الْمُؤْمِنُ وَ قَدْ أَوْعَدَهُ اللَّهُ أَنَّهُ وَارِدٌ جَهَنَّمَ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 142، بحار الأنوار: ج 74، ص 80، ح 3-] فرمود: ای ابوذر، دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است، مؤمن همیشه محزون و غمگین می باشد، چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند به او - در مقابل گناهان و خطاهایش - وعده مجازات و دخول جهنم را داده است.

6 - وَقَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا عَلِيُّ! افْتَحْ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً، مِنْهَا: الْجُنُونُ وَالْجُدَامُ وَالْبَرَصُ وَوَجَعُ الْحَلْقِ وَالْأَضْرَاسِ وَوَجَعُ الْبَطْنِ (محاسن برقی: ص 593، ح 110، بحار: ج 63، ص 398، ح 102-] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امام علی (علیه السلام) فرمود: غذای خود را با) تناول نمودن کمی (نمک شوع نما، همانا که در آن درمان و شفاء هفتاد نوع بلا و آفت خواهد بود، که دیوانگی، پیسی، جذام، درد و ناراحتی های حلق، دندان ها؛ و شکم و معده از آنها می باشد.

7 - قَالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَشَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ. (من لا يحضره الفقيه: ج 4، ص 353، ح 5762 چاپ جامعه

مدرّسین. - فرمود: بدترین افراد کسی است که آخرت خود را به دنیایش بفروشد و بدتر از او آن کسی خواهد بود که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد.

8 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): ثَلَاثَةٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى امَّتِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مُضِلَّاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 158، بحار الأنوار: ج 10، ص 368، ح 51]- فرمود: در سه چیز برای امت خود احساس خطر می کنم: گمراهی، بعد از آن که هدایت و معرفت پیدا کرده باشند. گمراهی ها و لغزش های به وجود آمده از فتنه ها. مشتبهات شکم، و آرزوهای نفسانی و شهوت پرستی.

9 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجِّلُ عُقُوبَتَهَا وَ لَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ، وَ كُفْرُ الْأَحْسَانِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 13، بحار الأنوار: ج 70، ص 373، ح 7]- فرمود: عقاب و مجازات سه دسته از گناهان زودرس می باشد و به قیامت کشانده نمی شود: ایجاد ناراحتی برای پدر و مادر، ظلم در حق مردم، ناسپاسی در مقابل کارهای نیک دیگران.

10 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ أَعْجَزَ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ، وَ إِنَّ أْبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 87، بحار الأنوار: ج 90، ص 291، ح 11]- فرمود: عاجز و ناتوان ترین افراد کسی است که از دعا و مناجات با خداوند ناتوان و محروم باشد، و بخیل ترین اشخاص کسی خواهد بود که از سلام کردن خودداری نماید.

11 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِذَا تَلَقَيْتُمْ فِتْلَانًا بِالسَّلَامِ وَ التَّصَافُحِ، وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 219، بحار الأنوار: ج 73، ص 4، ح 31]- فرمود: هنگام بر خورد و ملاقات با یکدیگر سلام و مصافحه نمایند و موقع جدا شدن برای همدیگر طلب آمرزش کنید.

12 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): بَكِّرُوا بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الْبَلَاءَ لَا يَتَخَطَّأُهَا.

(أمالی طوسی: ج 1، ص 157، بحار الأنوار: ج 93، ص 177، ح 8]- فرمود: صبحگاهان حرکت و کار خود را با دادن صدقه شروع نمایند چون که بلاها و آفت ها را بر طرف می گرداند.

13 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): يُؤْتَى الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ بِالْعَذَابِ، فَإِذَا اتَى مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ دَفَعَتْهُ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، وَ إِذَا اتَى مِنْ قِبَلِ يَدَيْهِ دَفَعَتْهُ الصَّدَقَةُ، وَ إِذَا اتَى

مِنْ قَبْلِ رَجُلَيْهِ دَفَعَهُ مَشِيئُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ.) مسکن الفؤاد شهید ثانی: ص 50، س 1]- فرمود:

هنگامی که بدن مرده را در قبر قرار دهند، چنانچه عذاب از بالای سر بخواهد وارد شود تلاوت قرآنش مانع عذاب می گردد و چنانچه از مقابل وارد شود صدقه و کارهای نیک مانع آن می باشد. و چنانچه از پائین پا بخواهد وارد گردد، رفتن به سوی مسجد مانع آن خواهد گشت.

14 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: أَنْ يُعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 92، بحار الأنوار: ج 66، ص 375، ح 142]- فرمود: بر شما باد رعایت مکارم اخلاق، که خداوند مرا بر آن ها مبعوث نمود، و بعضی از آن ها عبارتند از: کسی که بر تو ظلم کند به جهت غرض شخصی او را ببخش، کسی که تو را نسبت به چیزی محروم گرداند کمکش نما، با شخصی که با تو قطع دوستی کند رابطه دوستی داشته باش، شخصی که به دیدار تو نیاید به دیدارش برو.

15 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ وَجَدَ كَسْرَةً أَوْ تَمْرَةً فَأَكَلَهَا لَمْ يُفَارِقْ جَوْفَهُ حَتَّى يُغْفِرَ اللَّهُ لَهُ. (أمالی صدوق: ص 246، ح 14، بحار الأنوار: ج 63، ص 430، ح 21]- فرمود: هر کس تکه ای نان یا دانه ای خرما در جایی ببیند، و آن را بردارد و میل کند، مورد رحمت و مغفرت خداوند قرار می گیرد.

16 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ. (أمالی طوسی: ج 1، ص 56، بحار الأنوار: ج 72، ص 120، ح 17]- فرمود: کسی اظهار تواضع و فروتنی نکرده، مگر آن که خداوند متعال او را رفعت و عزت بخشیده است.

17 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا، كَانَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ.

(أعيان الشیعه: ج 1، ص 305، بحار الأنوار: ج 100، ص 151، ح 71]- فرمود: هر کس بدهکار ناتوانی را مهلت دهد برای هر روزش ثواب صدقه در راه خدا می باشد.

18 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَا مِنْ هُدْهُدٍ إِلَّا وَفِي جَنَاحِهِ مَكْتُوبٌ بِالسَّرِّيَانِيَّةِ (أَلْ مُحَمَّدٌ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). (أمالی طوسی: ج 1، ص 360، بحار الأنوار: ج 27، ص 261، ح 2]- فرمود: هیچ پرنده ای به نام هدهد وجود ندارد مگر آن که روی بال هایش به لغت سریانی نوشته شده است: آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين)

بهترین مخلوق روی زمین می باشند.

19 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 92، بحار الأنوار: ج 28، ص 47، ح 9] فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که صبر نمودن در برابر مسائل دین و عمل به دستورات آن همانند در دست گرفتن آتش گداخته است.

20 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذَّنْبِ، إِبْتِلَاهُمْ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ: الْأَوَّلُ: يَرْفَعُ الْبُرْكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَالثَّانِي: سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا، وَالثَّلَاثُ: يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِإِيمَانٍ. (مستدرک الوسائل: ج 11، ص 376، ح 10331]- فرمود: زمانی بر امت من خواهد آمد که مردم از علماء گریزان شوند همان طوری که گوسفند از گرگ گریزان است، خداوند چنین جامعه ای را به سه نوع عذاب مبتلا می گرداند: 1 برکت و رحمت خود را از اموال ایشان برمی دارد. 2 حکمفرمائی ظالم و بی مروت را بر آن ها مسلط می گرداند. 3 هنگام مرگ و جان دادن، بی ایمان از این دنیا خواهند رفت.

21 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى حَيْتَانِ الْبَحْرِ، وَهَوَامُّهُ، وَسَبَاعُ الْبَرِّ وَأَنْعَامُهُ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ، فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَإِنَّ طَلِبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (بحار الأنوار: ج 1، ص 172، ح 52]-

فرمود: دانشمندی که بین گروهی نادان قرار گیرد همانند انسان زنده ای است بین مردگان، و کسی که در حال تحصیل علم باشد تمام موجودات برایش طلب مغفرت و آمرزش می کنند، پس علم را فرا گیرید چون علم وسیله قرب و نزدیکی شما به خداوند است، و فراگیری علم، بر هر فرد مسلمانی فریضه است.

22 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ زَارَ عَالِمًا فَكَانَتْما زَارَنِي، وَمَنْ صَافَحَ عَالِمًا فَكَانَتْما صَافَحَنِي، وَمَنْ جَالَسَ عَالِمًا فَكَانَتْما جَالَسَنِي، وَمَنْ جَالَسَنِي فِي الدُّنْيَا أَجَلَسْتُهُ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (مستدرک الوسائل: ج 17، ص 300، ح 60412]- فرمود:

هر کس به دیدار و زیارت عالم و دانشمندی برود مثل آن است که مرا زیارت کرده، هر که با دانشمندی دست دهد و مصافحه کند مثل آن که با من مصافحه نموده، هر شخصی همشین دانشمندی گردد مثل آن است که با من مجالست کرده، و هر که در

دنیا با من همنشین شود، در آخرت همنشین من خواهد گشت.

23 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ تَزَوَّجَ إِمْرَأَةً لِمَالِهَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِجَمَالِهَا رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ، وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ. (تهذيب الأحكام: ج 7، ص 399، ح - 5 فرمود: هر کس زنی را به جهت ثروتش ازدواج کند خداوند او را به همان واگذار می نماید، و هر که با زنی به جهت زیبایی و جمالش ازدواج کند خوشی نخواهد دید، و کسی که با زنی به جهت دین و ایمانش تزویج نماید خداوند خواسته های او را تأمین می گرداند.

24 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ، صَحَّ بَدَنُهُ، وَ صَدَّ قَلْبُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ طَعَامُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ. (تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص 548، بحار الأنوار: ج 59، ص 268، ح 35]- فرمود: هر که خوراکش کمتر باشد بدنش سالم و قلبش با صفا خواهد بود، و هر کس خوراکش زیاد باشد امراض جسمی بدنش و کدورت، قلبش را فرا خواهد گرفت.

25 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): لَا تُشْبِعُوا، فَيُطْفَأُ نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ.

مستدرک الوسائل: ج 16، ص 218، ح 64691]- فرمود: شکم خود را از خوراک سیر و پر مگردانید، چون که سبب خاموشی نور عرفان و معرفت در افکار و قلب هایتان می گردد.

26 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ تَوَلَّى عَمَلًا وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، فَلْيُتَبَّوْءَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ. (تاریخ الإسلام: ج 120101، ص

582]- فرمود: هر که ریاست و مسئولیتی را بپذیرد و بداند که اهلیت آن را ندارد، در قبر و قیامت جایگاه او پر از آتش خواهد شد.

27 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَ مَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ. (وسائل الشیعه: ج 16، ص 122، ح 93112]-

فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن مؤمنی را که ضعیف و بی دین است، سؤال شد: مؤمن ضعیف و بی دین کیست؟ پاسخ داد: کسی که نهی از منکر و جلوگیری از کارهای زشت نمی کند.

28 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): صَدَقَهُ السِّرُّ تَطْفِيءُ الْخَطِيئَةِ، كَمَا تَطْفِيءُ

الماء النَّارَ، وَتَدْفَعُ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْبَلَاءِ. مستدرک الوسائل: ج 7، ص 184، ح. 4897-]

فرمود: صدقه ای که محرمانه و پنهانی داده شود سبب پاکی گناهان می باشد، همان طوری که آب، آتش را خاموش می کند، همچنین صدقه هفتاد نوع بلا و آفت را بر طرف می نماید.

29 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنُوبِ، مَخَافَةَ النَّارِ. (بحار الأنوار: ج 70، ص 347، ح. 43-]

فرمود: تعجب دارم از کسانی که نسبت به خورد و خوراک خود اهمیتی می دهند تا مبادا مریض شوند ولیکن اهمیتی نسبت به گناهان نمی دهند و باکی از آتش سوزان جهنم ندارند.

30 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ، كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبُقْلَ. (تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص 462-]

فرمود: علاقه نسبت به ریاست و ثروت سبب روئیدن نفاق در قلب و درون خواهد شد، همان طوری که آب و باران سبب روئیدن سبزیجات می باشند.

31 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ أَصَابَ مِنْ إِمْرَأَةٍ نَظْرَةً حَرَامًا، مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَيْهِ نَارًا. مستدرک الوسائل: ج 14، ص 270، ح. 58661-]

فرمود: هرکس نگاه حرامی به زن نامحرمی بیفکند، خداوند چشم های او را پر از آتش می گرداند.

32 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ، وَاطْفُوا جِيرَانَكُمْ، وَأَكْرِمُوا نِسَائِكُمْ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. (أعيان الشیعه: ج 1، ص 103-] فرمود: رفتار و اخلاق خود را نیکو سازید، نسبت به همسایگان با ملاحظت و محبت برخورد نمایید، زنان و همسران خود را گرامی دارید تا بدون حساب وارد بهشت گردید.

33 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِطُ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 132، بحار الأنوار: ج 71، ص 192، ح. 21-]

فرمود: انسان بر روش و اخلاق دوستش پرورش می یابد و شناخته می شود، پس متوجه باشید با چه کسی دوست و همنشین می باشید.

34 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): الصَّدَقَةُ بَعْشَرٌ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ. جامع الأحادیث: ج 3، ص 89، ح 35، مستدرک الوسائل: ج 2،

فرمود: پاداش و ثواب دادن صدقه ده برابر درجه، و دادن قرض الحسنه هیجده درجه، و انجام صله رحم بیست و چهار درجه افزایش خواهد داشت.

35 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): لَا يَمْرُضُ مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ إِلَّا حَطَّ اللَّهُ بِهِ خَطَايَاهُ. (كافي: ج 2، ص 658، ح 3، بحار الأنوار: ج 7، ص 302، ح 35.) -]

فرمود: هیچ مؤمن و مؤمنه ای مریض نمی گردد مگر آن که خطاها و لغزش هایش پاک و بخشوده می شود.

36 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبِهِ فِي الْأَسْلَامِ أَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْ فِرَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثواب الأعمال: ص 211، ح 1، بحار الأنوار: ج 46، ص 100، ح 88.] - فرمود:

هر کس بزرگ سال مسلمانی را گرامی دارد و احترام نماید، خداوند او را در قیامت از سختی ها و مشکلات در امان می دارد.

37 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ:

عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (أمالی طوسی: ج 2، ص 203، بحار الأنوار: ج 68، ص 188، ح 45.) - فرمود:

تمامی چشم ها در روز قیامت گریانند، مگر سه دسته: 1 آن چشمی که به جهت خوف و ترس از عذاب خداوند گریه کرده باشد. 2 چشمی که از گناهان و موارد خلاف بسته و نگاه نکرده باشد. 3 چشمی که شبها در عبادت و بندگی خداوند متعال بیدار بوده باشد.

38 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسَدِيَّةُ، سَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. (أعيان الشَّيْخَةِ: ج 1، ص 302، بحار الأنوار: ج 68، ص 350، ح 1.) - فرمود: سرور و سیّد مردم در دنیا افراد سخاوتمند

خواهند بود، و سیّد و سرور انسان ها در قیامت پرهیزکاران می باشند.

39 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): وَعَظَنِي جِبْرَائِيلُ (عليه السلام): يَا مُحَمَّدُ، أَحَبُّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ. [39] أمالی طوسی: ج 2، ص 203، بحار الأنوار: ج 68، ص 188، ح 45.] - فرمود: جبرئیل مرا موعظه و نصیحت کرد: با هر کس که خواهی دوست باش، بالأخره بین تو و او جدائی خواهد افتاد. هر چه خواهی انجام ده، ولی بدان نتیجه و پاداش آنرا خواهی گرفت.

40 - قَالَ (صلى الله عليه وآله): أَوْصَانِي رَبِّي بِتِسْعٍ: أَوْصَانِي بِالْإِخْلَاصِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدِ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَإِنْ أَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْتَنِي، وَأَعْطَى مَن حَرَمْتَنِي، وَأَصْدَلَ مَن قَطَعْتَنِي، وَإِنْ يَكُونُ صَمْتِي فَكْرًا، وَمُنْطِقِي ذِكْرًا، وَنَظْرِي عِبْرًا. (أعيان الشَّيْخِ، ج 1، ص 300، بحار الأنوار: ج 74، ص 139، ضمن ح 1. فرمود: پروردگار متعال، مرا به 9 چیز سفارش نمود: اخلاص در آشکار و پنهان، دادگری در خوشنودی و خشم، میانه روی در نیاز و توانمندی، بخشیدن کسی که در حق من ستم روا داشته است، کمک به کسی که مرا محروم گردانده، دیدار خویشاوندانی که با من قطع رابطه نموده اند، و این که خاموشیم اندیشه و سخنم، یادآوری خداوند؛ و نگاهم عبرت و پند باشد.

41 - ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ.

نشان منافق سه چیز است: 1 - سخن به دروغ بگوید. 2 - از وعده تخلف کند. 3 - در امانت خیانت نماید.

تحف العقول ص 316.

42 - لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ أَخَّرَ الصَّلَاةَ بَعْدَ وَقْتِهَا.

کسی که نماز را از وقتش تأخیر بیندازد، فردای قیامت (به شفاعت من نخواهد رسید) محاسن ص 80.

43 - أَبْغَضَ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقِ. مَنْفُورَتَيْنِ مِنْ شَيْءٍ حَلَالٍ فِيهِ خِلَافٌ لِلَّهِ. نَهَجُ الْفَصَاحَةِ ص 157، ح 16.

44 - خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ قَلَّ شِقَاقُهُ وَكَثُرَ وِفَاقُهُ.

بهترین یاران کسی است که ناسازگاریش اندک باشد و سازگاریش بسیار

تنبيه الخواطر معروف به مجموعه ورام ج 2، ص 123.

45 - ابن آدم إذا أصبحت معافى فى جسدى آمنافى سربك عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفاء.

فرزند آدم وقتی تن تو سالم است و خاطرت آسوده است و قوت یک روز خویش راداری، جهانگر مباش.

نهج الفصاحه ص 159، ح 23.

ص: 166

46 - ابن آدم عندک ما یکفیک و تطلب ما یطغیک ابن آدم لا بقلیل تقنع و لا بکثیر تشبع. فرزند آدم، آنچه حاجت تو را رفع کند در دسترس خود داری و در پی آنچه تو را به طغیان وا می دارد روز میگذاری، به اندک قناعت نمیکنی و از بسیار سیر نمی شوی. نهج الفصاحه ص 159، ح 24

47 - مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ

هرکس آبروی مؤمنی را حفظ کند، بدون تردید بهشت بر او واجب شود.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص 145 - الجعفریات) الاشعثیات (ص 198

48 - اتق دعوة المظلوم فإني ما يسأل الله تعالى حقه وإن الله تعالى لا يمنع ذا حق حقه. از نفرین مظلوم بپرهیز زیرا وی به دعا حق خویش را از خدا میخواهد و خدا حق را از حق دار دریغ نمی دارد. نهج الفصاحه ص 161، ح 35.

49 - اتقوا الحجر الحرام في البنيان فانه اساس الخراب.

از استعمال سنگ حرام در ساختمان بپرهیزید که مایه ویرانی است.

نهج الفصاحه ص 162، ح 38.

50 - الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا جُزْءٌ طَلَبُ الْحَالَالِ.

عبادت هفتاد جزء است و بالاترین و بزرگترین جزء آن کسب حلال است.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج 13، ص 12، ح 14585.

51 - اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

از فراست مؤمن بترسید که چیزها را با نور خدا می نگرد.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 218، ح 3.

52 - اتَّقُوا الدُّنْيَا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَأَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ.

از دنیا بپرهیزید، قسم به آن کس که جان من در کف اوست که دنیا از هاروت و ماروت سحرتر است. نهج الفصاحه ص 163، ح 44
شبهه این حدیث در مجموعه ورام ج 1، ص 131.

53 - اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَأَنَّهَا شِرَاهُ.

از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان می رود.

نهج الفصاحه ص 163، ح 47.

54 - لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ.

ص: 167

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 4، ص 62.

55 - اثنان يعجلهما الله في الدنيا البغى و عقوق الوالدين.

دو چیز را خداوند در این جهان کیفر میدهد: تعدی، و ناسپاسی پدر و مادر.

نهج الفصاحه ص 165، ح 58.

56 - أجرؤکم علی قسم الجدد أجرؤکم علی النار.

هر کس از شما در خوردن قسم جدیدتر است به جهنم نزدیکتر است.

نهج الفصاحه ص 166، ح 64.

57 - أجملوا فی طلب الدنيا فإن کلا میسر لما خلق له.

در طلب دنیا معتدل باشید و حرص نزنید، زیرا به هر کس هر چه قسمت اوست می رسد. شرح فارسی شهاب الاخبار ص 320، ح 518

58 - هُوَ شَهْرٌ أَوْلُهُ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَ آخِرُهُ الْإِجَابَةُ وَالْعِتْقُ مِنَ النَّارِ. رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 4، ص 67 - بحار الانوار) ط - بیروت (ج 93، ص 342، ح 14.

59 - احب الاعمال الى الله الصلاه لوقتها ثم بر الوالدين ثم الجهاد فى سبيل الله. بهترین کارها در نزد خدا نماز به وقت است، آنگاه نیکی به پدر و مادر، آنگاه جنگ در راه خدا. نهج الفصاحه ص 167، ح 70.

60 - أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْأَتْقِيَاءُ الْأَخْفِيَاءُ.

محبوبترین بندگان در پیش خدا پرهیزگاران گمنامند. مجموعه ورام ج 1، ص 5

61 - إِنَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ .

همانا دینار و درهم پیشینیان شما را به هلاکت رساند و همین دو نیز هلاک کننده شماست. کافی) ط - الاسلامیه (ج 2، ص 316، ح 6.

62 - احب الاعمال الى الله أدومها و ان قل .

محبوبترین کارها در پیش خدا کاریست که دوام آن بیشتر است، اگر چه اندک باشد. نهج الفصاحه ص 167، ح 73.

63 - أحب الأعمال إلى الله من أطعم من جوع أو دفع عنه مغرماً أو كشف

ص: 168

عنه كرها. بهترین کارها در پیش خدا آن است که (سیر کنند، یا قرض او را بپردازند یا زحمتی را از او دفع نمایند. نهج الفصاحه ص 168، ح 76.

64 - لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعُقْلِ.

هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست.

کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 25 و 26، ح 25 - محاسن ص 17 - تحف العقول ص 6.

65 - احب الاعمال الى الله حفظ اللسان بهترین کارها در پیش خدا نگهداری زبان است. نهج الفصاحه ص 168، ح 78.

66 - أَحَبُّ الْجِهَادِ إِلَى اللَّهِ كَلِمَةُ حَقِّ تَقَالٍ لِإِمَامٍ جَائِرٍ.

بهترین جهادها در پیش خدا سخن حقی است که به پیشوای ستمکار گویند.

نهج الفصاحه ص 168، ح 80.

67 - أَحَبُّ الطَّعَامِ إِلَى اللَّهِ مَا كَثُرَتْ عَلَيْهِ الْأَيْدِي.

بهترین غذاها در پیش خدا آن است که گروهی بسیار بر آن بنشینند.

نهج الفصاحه ص 169، ح 82.

68 - احب اللهو الى الله تعالى إجراء الخيل و الرمي.

بهترین بازیها در پیش خدا اسب دوانی و تیراندازی است.

نهج الفصاحه ص 169، ح 83.

69 - طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ.

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا جویندگان علم را دوست دارد. کافی) ط - الاسلامیه (ج 1، ص 30، ح 1

70 - احب الله تعالى عبدا سمحا اذا باع و سمحا اذا اشترى و سمحا اذا قضى و سمحا اذا اقتضى. خداوند بندهای را که به هنگام خرید و هنگام فروش و هنگام دریافت سهلانگار است دوست دارد. نهج الفصاحه ص 169، ح 85.

71 - أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.

از جمله بندگان آن کس پیش خدا محبوبتر است که برای بندگان سودمندتر است. تحف العقول ص 49 - نهج الفصاحه ص 169، ح

72 - أحتوا التراب فى وجوه المداحين. بر چهره ستایشگران، خاک بیفشانید.

نهج الفصاحه ص 170، ح 91.

ص: 169

73 - أَحْزَمُ النَّاسِ أَكْظَمُهُمْ لِلْغَيْظِ . آنکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است، از همه کس دور اندیشتر است. من لا يحضره الفقيه ج 4، ص 396 - امالی) صدوق (ص 21.

74 - اختبروا الناس بأخدانهم، فإن الرجل يخادن من يعجبه.

مردم را از معاشرانشان بشناسید، زیرا کند هم جنس با هم جنس پرواز.

نهج الفصاحه ص 173، ح 106.

75 - اخوف ما أخاف على امتي الهوى و طول الامل. بر امت خویش بیش از هر چیز از هوس و آرزوی دراز بیم دارم. خصال ص 51.

76 - ادْعُوا اللَّهَ وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ لَآهِ . خدا را بخوانید و به اجابت دعای خود یقین داشته باشید و بدانید که خداوند دعا را از قلب غافل بی خبر نمی پذیرد.

بحار الانوار) ط - بیروت (ج 90، ص 321.

77 - ادنى أهل النار عذابا يتعل بنعلين من نار يغلى دماغه من حراره نعليه. از مردم جهنم آنکه عذابش از همه آسانتر است دو کفش آتشین بپا دارد که مغزوی از حرارت کفشهایش به جوش می آید. نهج الفصاحه ص 176، ح 121.

78 - ادنى جذبات الموت بمنزله مائه ضربه بالسيف. آسانترین کشش های مرگ مانند صد ضربت شمشیر است. نهج الفصاحه ص 176، ح 122.

79 - إذا ابتلى أحدكم بالقضاء بين المسلمين فلا يقض و هو غضبان و ليسو بينهم فى النظر و المجلس و الإشارة. اگر یکی از شما به کار قضاوت میان مسلمانان دچار شود باید به هنگام غضب از قضاوت خودداری کند و میان ارباب دعوا در نگاه و نشیمنگاه و اشاره تفاوتی نگذارد. نهج الفصاحه ص 176، ح 125.

80 - إذا أحب الله عبدا حماه الدنيا كما يظل أحدكم يحمى سقيم الماء.

وقتی خداوند بندهای را دوست دارد، دنیا را از او منع میکند چنانکه شما مریض خویش را از نوشیدن آب منع میکنید. نهج الفصاحه ص 179، ح 137.

81 - هدیه برای خانواده:

من دخل السوق فاشترى تحفه فحملها الى عياله كان كحامل صدقه الى قوم محابويع وليبدا بالاناث قبل الذكور فان من فرح ابنته فكانما اعتق رقبة من ولد

اسماعیل ومن اقر بعین ابن فکانما بکی من خشیه الله ومن بکی من خشیه الله ادخله الله جنات النعیم (وسائل الشیعه، ج 15، ص 227)

هر کس به بازار رود و هدیه ای برای خانواده اش بخرد و ببرد، [پاداش او] مانند کسی است که برای نیازمندان صدقه می برد [و هنگامی که هدیه را به خانه می برد] 8 باید قبل از پسران، به دختران بدهد، زیرا کسی که دخترش را شادمان کند، مانند کسی است که یک بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است. و هر کس [با دادن هدیه ای] چشم پسری را روشن کند، گویا از ترس خدا گریسته است و هر کس از ترس خدا بگرید، خداوند او را داخل نعمت های بهشت کند.

است و هر کس از ترس خدا بگرید، خداوند او را داخل نعمت های بهشت کند.

82 - کوچک شمردن نماز:

لاینال شفاعتی من استخف بصلاته و لایرد علی الحوض لا والله. (کافی، ج 6، ص 400، ح 19)

کسی که نمازش را کوچک بشمارد به خدا سوگند از شفاعت من برخوردار نمی شود و در حوض) کوثر (بر من وارد نمی گردد.

83 - سرپرستی از یتیمان:

من کفل یتیمان من المسلمین فادخله الی طعامه و شرابه، ادخله الله الجنه البتہ الا ان یعمل ذنبا لا یغفر. (مستدرک الوسائل، ج 1، ص 148).

کسی که متکفل یتیمی شود، او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک خویش نماید البتہ پاداش او بهشت است مگر آن که گناه غیر قابل بخششی مرتکب شده باشد.

84 - دست نوازش و محبت بر سر یتیم:

من مسح راس یتیم کانت له بکل شعره مرت علیها یده حسنات. (مستدرک الوسائل، ج 2، ص 616). کسی که دست نوازش و محبت به سر یتیمی بکشد به عدد هر موئی که از زیر دستش گذشته خداوند پاداش به او عنایت می فرماید.

85 - یاری برادر مومن:

من مشی فی عون اخیه و منفعته فله ثواب المجاهد فی سبیل الله. (وسائل الشیعه، ج 8، ص 602). کسی که در راه کمک و یاری برادر) مؤمن (خود گام بردارد، اجر

ص: 171

و مزد مجاهدین در راه خدا برای اوست.

86 - اجر پارسایی:

یا اباذر ما زهد عبد فی الدنيا الا انبت الله الحکمه فی قلبه، و انطق بها لسانه، و بصره بعیوب الدنيا و دائها و دوائها، و اخرجہ منها سالما الی دار السلام. (مکارم الاخلاق، ص 463)

ای ابوذر! هیچ بنده ای در دنیا پارسایی نکرد جز آن که خداوند جوانه های حکمت را در دلش رویاند و زیانش را بدان گویا ساخت و او را به زشتیهای دنیا و درد و درمان آن آگاه کرد و او را به سلامت به دارالسلام درآورد.

87 - نماز با حضور قلب:

من صلی رکعتین و لم يحدث فیهما نفسه بشیء من امور الدنيا غفرالله ذنوبه. (عوالی اللالی، ج 1 ص 322، ح 59). هرکس دو رکعت نماز به جا آورد و در اندیشه امور دنیایی نباشد خداوند گناهانش را می بخشد.

88 - ترک خانه و خانواده:

هلک بذی المروه ان بییت الرجل عن منزله بالمصر الذی فیہ اهله 0 وسائل الشیعه، ج 14، ص 122) از جوانمردی دور است که (مردی) در شهری که خانواده اش هستند، باشد ولی در غیر خانه خود بخوابد.

89 - وفای به عهد:

من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد (تحف العقول، ص 45)

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد پس به وعده اش وفا کند.

90 - بهترین عمل:

احب الاعمال الی الله الصلاه لوقتها (کنز العمال، ج 7، حدیث 18897).

محبوب ترین کارها نزد خداوند، نماز در وقت آن (اول وقت) است.

91 - نزدیکترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه و آله):

أقربکم غدا منی فی الموقف اصدقکم للحدیث... و اوفاکم بالعهد و احسنکم خلقا. (امالی طوسی، ص 229، ح 53).

در روز رستاخیز نزدیک ترین شما به من راستگوترین شماست در قول... و وفادارترین شماست در پیمان و نیکوترین شماست در خلق و خو.

إذا نقضوا العهد سلط الله عليهم عدوهم. (علل الشرايع، ص 584، ح 26)

هر گاه مردم عهدهای خود را بشکنند و به آن وفا نکنند خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط خواهد ساخت.

93 - نور دل:

صلاه الرجل نوراً في قلبه فمن شاء فليثور قلبه. (کنز العمال، ج 7، ص 18973)

نماز هر شخصی، نوری در دل اوست، پس هر کس می خواهد، دلش را نورانی کند.

94 - خوش قولی:

حسن العهد من الايمان (کنز العمال، ج 4، ص 365، ح 10937)

خوش قولی از ایمان است.

95 - ضایع کردن نماز:

لاتضيّعوا صلاتکم، فان من ضيّع صلاته حشره الله مع قارون وفرعون و هامان لعنهم الله و اخزاهم و كان حقاً على الله ان يدخله النار مع المنافقين، فالويل لمن لم يحافظ صلاته. (بحار الانوار، ج 82، ص 202).

نماز خودتان را ضایع نکنید، هر کس نماز خویش را ضایع کند خداوند عَزَّ و جَلَّ او را با قارون و فرعون و هامان محشور می کند، خداوند به آنان لعنت کند و آنها را رسوا سازد، و بر خدا لازم است آنها را با منافقین در آتش داخل کند، پس وای بر کسی که مواظب نمازش نباشد.

96 - عدم برتری عرب بر عجم:

ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد کلکم لآدم و آدم من تراب. ان اکرمکم عندالله اتقاکم و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی. (تحف العقول، ص 34) ای مردم همانا خدای شما یکی و پدر شما یکی است، همه شما از آدم، و آدم از خاک است، همانا گرامترین شما نزد خداوند بانقواترین شماست، و عرب را بر عجم فضیلتی نیست جز به تقوا.

97 - یاری مظلوم:

من مشی مع مظلوم حتی یثبت له حقه ثبت الله قدمیه یوم تزل الاقدام. (کنز

العمال، ح 4، 56). کسی که در راه احقاق حق ستمدیده ای گام بردارد، خداوند قدمهای او را در آن روز که همه قدمها بلغزد، استوار خواهد نمود.

98 - ارزش اعمال مجاهدان:

ما اعمال العباد کلهم عند المجاهدین فی سبیل الله الا- کمثل خطاف اخذ بمنقاره من ماء البحر. (کنز العمال، ج 4، ص 316، ح 10680)

اعمال همه بندگان در مقایسه با اعمال مجاهدان در راه خدا همچون پرستویی است که با منقار خود قطره ای از آب دریا می گیرد.

99 - نماز اول وقت:

ما من عبدٍ اهتم بمواقیت الصلاه و مواضع الشمس الا ضمنت له الروح عند الموت و انقطاع الهموم و الاحزان، و التّجاه من النار (امالی مفید، ص 88)

بنده ای نیست که اهتمام به وقتهای نماز و جایگاه خورشید (به همین منظور) داشته باشد جز آن که من (سه چیز را) برای او ضمانت می کنم: راحتی در هنگام مرگ، برطرف شدن غمها و اندوهها و نجات یافتن از آتش دوزخ.

100 - انتقام از ظالم:

يقول الله عز و جل: و عزتی و جلالی لانتقمن من الظالم فی عاجله و آجله، و لانتقمن ممن رای مظلوما فقد ان ينصره و لم ينصره. (کنز العمال، ج 3، ص 505)

خدای متعالی می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که من از ظالم در دنیا و آخرتش انتقام می گیرم و نیز کسی که مظلومی را ببیند و قدرت یاری او را داشته باشد و یاریش نکند کیفر خواهم کرد.

101 - راه کامل شدن جوانمردی:

من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یكذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته و ظهرت عدالته. (بحار الانوار، ج 75، ص 252)

هر کس در رفتارش با مردم ستم نکند و در گفتارش، دروغ نگوید و در وعده اش، تخلف نرزد، مروتش کامل و عدالتش آشکار است.

102 - نظم در نماز جماعت:

سوّا بین صفوفکم و حاذوا بین مناکم لایستحوذ علیکم الشیطان (وسایل الشیعه، ج 5، ص 472) در نماز جماعت صف های خود را منظم کنید و کتف ها را

یدخلن احدا تکرهونه بیوتکم الا باذنکم. (بحار الانوار، ج 76، ص 348)

مردم! زن های شما بر شما حقی دارند و شما هم بر آنان حقی دارید. حق شما بر آنان این است که کسی را که شما رضایت ندارید، بدون اجازه به منزلتان وارد نکنند.

109 - استعمال خوشبوترین عطرها، زیباترین لباس ها و نیکوترین زینت ها:

علیها ان تطیب باطیب طیبهها وتلبس احسن ثیابها وتزین باحسن زینتها.

(الکافی، ج 5، ص 508). بر زن است که (برای شوهرش) خوشبوترین عطرها را بزند و قشنگترین لباس هایش را بپوشد، و از زیباترین زینت هایش استفاده کند.

110 - سیلی به همسر:

فأی رجل لطم امراته لطمه، امرالله عزوجل مالک خازن النیران فیلطمه علی حر وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 250).

هر کس به صورت زنش سیلی بزند، خداوند به آتشبان جهنم دستور می دهد تا در آتش جهنم هفتاد سیلی بر صورت او بزند.

111 - محبت بیشتر به همسر:

کلما ازداد العبد ایمانا ازداد حبا للنساء. بحار الانوار، ج 103، ص 228)

هر چه ایمان بنده زیاد شود، محبت (وی) به زن ها نیز زیاد می شود.

112 - حق زن بر مرد:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به یکی از زنان درباره حق زن بر شوهرش می فرمایند: حَقُّکَ عَلَیْهِ أَنْ یطعمکَ مِمَّا یَاکُلُ وَیکسوکَ مِمَّا یلبسُ وَلَا یلطمُ وَلَا یصیحُ فی وجهک.

(مکارم الاخلاق، ص 218). حق تو بر شوهرت این است که از آنچه خود می خورد به تو غذا دهد، و از آنچه خود می پوشد تو را نیز بپوشاند، و به روی تو سیلی نزند و فریاد نکشد.

113 - حق مرد بر زن:

ان للرجل حقا علی امراته اذا دعاها ترضیه واذ امرها لا تعصیه ولا تجاوبه بالخلاف ولا تخالفه. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 243).

مرد حقی بر زنش دارد (و آن حق این است که) چنانچه او را صدا زند پاسخ دهد، و هنگامی که او را دستوری دهد سرپیچی نکند و پاسخ مخالف ندهد و با او مخالفت نرزد (البته دستورهای شوهر باید مخالف با موازین اسلامی نباشد).

114 - بهترین مردان:

خير الرجال من امتی الذین لا یتطاولون علی اهلهم و یحنون علیهم ولا یظلمونهم. (مکارم الاخلاق، ص 216). بهترین مردان امت من، آن کسانی هستند که نسبت به خانواده خود خشن و متکبر نباشند و بر آنان ترحم و نوازش کنند و به آنان آزار نرسانند.

115 - عطر مهر و محبت:

للرجل علی المراه ان تلزم بیته و تودده و تحبه و تشفقه و تجتنب سخطه و تتبع مرضاته و توفی بعهده و وعده. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 244).

حق مرد بر زن این است که (زن) ملازم خانه او باشد، و به شوهرش دوستی و محبت و دلسوزی کند، و از خشم وی دوری گزیند، و آنچه را مورد رضایت اوست انجام دهد، و به پیمان و وعده وی وفادار باشد.

116 - بهترین زنان:

خير نسائکم الودود الولود المواتیه و شرها اللجوج. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 162). بهترین زنانان زنی است که با محبت، فرزندآور و سازگار باشد، و بدترین آنان زنی است که لجباز باشد.

117 - خوشا به حال زنی که:

طوبی لامراه رضی عنها زوجها. (وسائل الشیعه، ج 14، ص 155).

خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.

118 - برای زن جایز نیست:

لا یحل للمراه ان تتکلف زوجها فوق طاقته. (مستدرک الوسائل، ج 14، ص 242).

برای زن جایز نیست که شوهرش را به بیش از توانایی اش مجبور کند.

119 - استقبال و بدرقه همسر:

مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: همسری دارم که هرگاه وارد خانه می شوم به استقبال می آید، و چون از خانه بیرون می روم بدرقه ام می کند و زمانی که مرا اندوهگین می بیند می گوید: اگر برای رزق و روزی (و مخارج زندگی) غصه می خوری، بدان که خداوند آن را به عهده گرفته است و اگر برای آخرت خود غصه می خوری، خدا اندوهت را زیاد کند (و بیشتر به فکر آخرت باشی) رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ان لله عمالا و هذه من عماله لها نصف اجر الشهيد. وسائل الشیعه، ج 14، ص 17).

برای خدا کارگزارانی [در روی زمین] است و این زن یکی از کارگزاران خداست که پاداش او برابر با نیمی از پاداش شهید است.

120 - ثواب نماز اول وقت:

صلوا صلاتکم فی اول وقتکم فان الله عزوجل یضاعف لکم. (معجم الکبیر، ج 17، ص 370، ح 1013). نماز را در اول وقت بخوانید تا خداوند پاداش شما را دو برابر کند.

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

چون روایتی را شنیدید، آن را بفهمید و عمل کنید، نه اینکه بشنوید و نقل کنید، زیرا راویان علم فراوان، و عمل کنندگان آن اندکند.

نهج البلاغه، حکمت 98.

ص: 178

پرستان و اقوام و ادیان دیگر

1 - نگاه قرآن به کافران، مشرکان و بی دینان

همواره در طول تاریخ کسانی بوده اند که به خدای واحد کفر ورزیده اند و برای خود خدایانی ساخته اند. گروهی بت پرست بوده اند که این بت را از سنگ، چوب، گل و... می ساختند. گروهی آتش پرست بوده اند و آتش را به عنوان نمادی از خدا می پنداشتند. گروهی ستارگان را می پرستیدند و گروهی نیز حیواناتی مثل گاو را خدای خود می دانسته اند. برخی هم ادیان الهی را مورد تحریف و دستبرد خویش قرار داده و بر اساس مطامع دنیوی خویش آن ها را تغییر داده اند و خدا را در وجود انسان ها دانسته اند. قرآن کریم سرنوشت اقوامی را ذکر می کند که بدین صورت بوده اند و از پرستش خداوند واحد جهان آفرین غافل مانده اند. اما این غفلت فقط در زمان های قدیم نبوده است، بلکه در دنیای امروزی هم با پیشرفت وسیع علم چنین چیزهایی وجود دارد. نمونه های آن را می توان در هندوستان کنونی و یا ادیان منحرف شده دیگری که انسانی را پسر خدا دانسته اند، یافت.

در قرآن آیاتی وجود دارد که حاکی از آن است که در زمان های گذشته انسان ها چه چیزهایی را خدا می دانسته اند. این آیات را می توان در چند دسته تقسیم بندی کرد:

دسته اول شامل آیاتی است که بت پرستی را بیان می کند:

1- (إِذْ قَالَ لِأَيُّهِمْ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ) انبیا/ 52.

آن هنگام که (ابراهیم) به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟.

در این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به سرپرستش آزر از بت ها به

عنوان تماثیل (تصاویر و توهمات) یاد کرده است. این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی زیرا آنچه از بتها می بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل و توهم است و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟.

2- (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) عنكبوت/ 17.

شما غیر از خدا فقط بتهایی (از سنگ و چوب) را می پرستید و دروغی به هم می بافید آنهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند؛ روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید که بسوی او بازگشت داده می شوید.

این آیه بیانگر آن است که شرک و بت پرستی، هیچ برهان و منطقی ندارد، زیرا:

أولاً: بت ها، جماداتی بیش نیستند.» اوثاناً

ثانیاً: خود بت پرستان، سازنده ی آنهایند. تخلقون

ثالثاً: هیچ گونه نفعی برای مشرکان و بت پرستان ندارند. لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ

در این آیه، حضرت ابراهیم سه بار مشرکان را مخاطب قرار داد، و این نشانه ی گفتگوی مستقیم با منحرفان است. «تعبدون - تخلقون - تعبدون».

3- (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) اعراف/ 138

و بنی اسرائیل را سالم (از دریا عبور دادیم؛) ناگاه (در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند.) در این هنگام، بنی اسرائیل (به موسی گفتند: برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان) و خدایانی (دارند!) موسی گفت: به درستی که شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!.

آیه می فرماید: ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم (و جاوژنا

اما در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع، اطراف بت‌های خود را گرفته بودند (فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم).

« عاکف » از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می باشد.

افراد جاهل و بیخبر آنچنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و گفتند برای ما هم معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودان دارند! (قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهه).

موسی علیه السلام از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آنها رو کرد و گفت: شما جمعیت جاهل و بی خبری هستید! (قال انکم قوم تجهلون).

از این آیه به خوبی استفاده می شود، که سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است، جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسائی ذات پاک او و اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود می باشد.

آیه ای که گوساله پرستی را بیان می کند:

(فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ) طه / 88

و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (داشت پدید آورد؛ و) به یکدیگر (گفتند: این خدای شما، و خدای موسی است! و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)!

این آیه بیانگر آن است که هنگامی که موسی علیه السلام به کوه طور رفته بود، سامری به جهت مطامع دنیوی و ریاست مجسمه ی گوساله ای را با دستن خود ساخت و در آن دمید چنانچه صدایی از آن برآمد که بسیار شبیه گوساله واقعی بود و عده ای از روی جهل و ناآگاهی (و شاید عناد) حرف او را باور کردند.

آیه ای که بیانگر پرستش خورشید و ماه است:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ . فصلت/ 37

و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آفریننده آن هاست سجده کنید، اگر می خواهید او را پرستید.

در این آیه نخست به نشانه های خداوند و عظمت آن ها مثل خورشید و ماه اشاره کرده است. عده ای از روی جهل و ناآگاهی در برابر عظمت خورشید و ماه سر تعظیم فرود آورده و به پرستش آن ها روی آورده اند در حالی که خدایی که آفریننده آن هاست را فراموش کرده اند.

آیاتی که به پرستش جن اشاره دارد:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (سبا/ 41 و 2)

به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنان را بر می انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟!.

آنها می گویند: «منزهی) از اینکه همتایی داشته باشی (! تنها تولى مائی، نه آن ها) آنها ما را پرستش نمی کردند (بلکه جن را پرستش می نمودند؛ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند «!) برای اطلاعات بیشتر راجع به عده ای که جن را پرستش می کردند اقتباس از تفسیر نمونه، تفسیر آیات.

آیه ای که بیانگر آن است که عده ای از روی ناآگاهی و جهل انسان را پسر خدا می دانند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (توبه/ 30).

یهود گفتند: عزیر پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! این سخنی است که با زبان خود می گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟!.

این آیه به عقیده اشتباه و نادرست مسیحیان و یهودیان در مورد پیامبران خدا عزیر و عیسی است و به علت کرامات و معجزاتی که از خود نشان می دادند عده ای باز از روی جهل و ناآگاهی خدای واحد را فراموش کرده و آن ها را خدای خود می پنداشته اند.

هدف قرآن از بیان آیات ذکر شده تنها یادی از تاریخ نبود. همان طور که دیدیم کسانی که به پرستش غیر از خدای یگانه روی آورده بودند همگی از روی جهل و نادانی و ناآگاهی و بعضاً از روی عناد بوده است. اسلام آیین آگاهی و مکتب معرفت و دین دانش است. به همین دلیل در آیات و روایات بسیاری به فراگیری علم و دانش اشاره شده است که به مانند انسان های گذشته نباشیم و خدای واحد را پروردگار خود بدانیم، اما متاسفانه می بینیم که با پیشرفت علم امروزی هنوز کسانی هستند که به پرستش غیر خدا می پردازند، هنوز کسانی هستند که حضرت عیسی علیه السلام را پسر خدا می دانند و... ناصر آسیابانی

از آیات فوق خلاصه شناخت بت پرستان و مشرکان مشخص گردید، کیانند و چه کسانی هستند حال بینیم، اسلام با این طوایف و اقوام، چه برخورد هائی کرده یا تجویز نموده است.

2 - مسیر و کیفیت رفتار و برخورد با این اقوام

ما موظفیم تبلیغ خود را، با مسیر صحیح و تقابل احترام آمیز بدون تحقیر یا تحریک طرف مقابل، پیش برده تا به نتیجه خوب برسیم که ذیلاً آن مسیر را ترسیم می نمائیم.

نحل: 125 اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

نحل: 126 وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

نحل: 127 وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

نحل: 128 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

نحل: 125 با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

نحل: 126 و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها بمقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.

نحل: 127 صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد! و بخاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو! و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر!

نحل: 128 خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند، و کسانی که نیکوکارند.

خداوند، هنگام اعزام حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام به سوی فرعون به آنان دستور می دهد: «إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » ؛ طه، 44-43.

به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است! اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود، (یا) از خدا (بترسد)!

در برخورد مسلمانان با مشرکان و کافران نرم خوبی و خوش اخلاقی پسندیده است. ولی تا زمانی که ملایمت در آنان اثری سازنده داشته و در هدایت و نجات آنان مؤثر باشد و نرمی گفتار و رفتار ما سبب شود از عقیده باطل یا عمل ناپسند خود دست بردارند و اصلاح شوند. و یا اگر این نتیجه حاصل نمی شود، دست کم موجب تقویت و جرأت یافتن آنان بر مخالفت با دین و آزار و اذیت مسلمانان نگردد، و زشتی انحرافشان را کم رنگ نسازد و گناه و لغزش آنان کوچک شمرده نشود.

خداوند به مؤمنان سفارش می کند تا - در برخی موارد خاص - از رفتار بد کفار چشم پوشی کنند تا خود خدا به حساب اعمالشان برسد.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ...؛ به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله [روز رستاخیز] ندارند مورد عفو قرار دهند.

صحیح نیست؛ چرا که در پایان همین آیه خداوند می فرماید: لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ جاثیه، 14. تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد: «این که خداوند از مؤمنان خواسته است که متعرض کفاری که اعتقادی به قیامت ندارند نشوند، علتش آن است که خداوند به حال آنان رسیدگی خواهد کرد و جزای اعمال آنان را خواهد داد». (طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 163، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، 1417 ق.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ النحل: 82.

اگر آن ها از تو روی گردان شدند، وظیفه ی تو فقط اعلامی آشکار است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ الزمر: 21.

ما این کتاب را برای مردم بحق بر تو نازل کردیم هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد و تو متکفل و وکیل امور آن ها نیستی.

و آیات فراوان دیگر در این باره با تعبیرهای گوناگون.

پس دستور کلی اسلام در مورد برخورد با کفار آن است که تا آنان رفتار ناپسندی نداشتند، مسلمانان حق ندارند رفتار ناپسندی با آنها داشته باشند و حتی اگر با مسلمانان بدرفتاری کردند، تا حد امکان باید آنان را ببخشند مگر آن که چاره ای جز دفاع و جنگ نباشد.

2- جزیه یا مالیات

ص: 185

به آیه 29 سوره توبه ' آیه جزیه ' می گویند: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ؛ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید، تا با (کمال) خواری به دست خود جزیه دهند.

(جزیه) یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر (مالیات سرانه سالانه) است.

(جزیه) قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که (جزیه) گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت 12 یا 8 یا 6 یا 4 درهم مالیات سرانه اخذ می کرد.

فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنا بر این هر گاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند و وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.

از این رو، جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تامین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد.

آنها که جزیه را یک نوع (حق تسخیر) به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد.

و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی

بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است، یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تایید می کند، این است که در عهدنامه هایی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در مقابل، مسلمانان نیز موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

توجه به این نکته نیز لازم است، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی هایی که در زمینه این حکم اسلامی می شود، از میان خواهد رفت، و ثابت می شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است. خلاصه از تفسیر نمونه جلد 7: صفحه (358-350) المیزان فی تفسیر القرآن جلد 9: صفحه

237

3 - زندگی مسالمت آمیز

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ بقره 256.

اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست، چرا که راه هدایت و گمراهی روشن شده است. در قبول و پذیرش دین هیچ اجباری نیست، اما بعد از ورود به دین (مثل هر مرکز و دولتی) باید به قوانین اون ملتزم بود و عمل کرد.

ص: 187

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ، يونس، 99. يونس: 99 و اگر پروردگار تو می خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی به (اجبار) ایمان می آوردند؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!)

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ، كهف، 29.

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سرپرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان میاورند که همچون فلز گداخته صورتها را بریان می کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ، انعام، 107. انعام: 107 اگر خدا می خواست، (همه به اجبار ایمان می آوردند)، و هیچ یک مشرک نمی شدند؛ و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده ایم؛ و وظیفه نداری آنها را (به ایمان) مجبور سازی!

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفْهَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَاهِدٌ ، فصلت، 53. فصلت: 53 به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ، ذاریات، 21-20. ذاریات: 20 و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است،

ذاریات: 21 و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی بینید؟!

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ، آل عمران، 64 آل عمران: 64 بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.» هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگوید: «گواه باشید که ما مسلمانیم!»

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ الْأَنْعَام: 135.

« بگو: ای قوم! با تمام قدرتان انجام دهید، من هم انجام می دهم، به زودی خواهید دانست که سرانجام آن دنیا از آن کیست؟ قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند. »

هود: 93 وَايَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ اِزْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

هود: 93 ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید، من هم کار خود را خواهم کرد؛ و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم مراقبم!»

و آیات فراوان دیگر که به زندگی مسالمت آمیز و صلح جویانه دستور می دهد.

البته در تفسیر این آیات مطالبی زیاد وجود دارد که برای رعایت اختصار از آوردن آنها صرف نظر کردیم.

4 - دفاع یا جنگ

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ التوبة: 29.

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آیین حق را می پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند! »

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (البقره: 193).

و با آنها پیکار کنید! تا فتنه باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر دست برداشتند، تعدی جز بر ستمکاران روا نیست. »

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِنَّا تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه آیه 3).

وقتی ماه های حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بشینید! هر گاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! »

فقط با شرایط خاص با دشمنان بجنگید

1 - أَلَا تَتْلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِدُونِكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی جنگید آیا از آنها می ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس.

در این آیه خداوند متعال اهداف و انگیزه های جنگ رو برای همه رزمندگان بیان می کند که هدف شما از جنگ و جهاد باید این اهداف باشد و اگر هدفی دیگر داشته باشید آن جهاد و جنگ دیگر خدایی نیست.

اهداف و انگیزه های جنگ

1) نَكُتُوا أَيَّمَانَهُمْ : یعنی در صورتی شما اجازه جهاد دارید که دشمنان سوگند و پیمان خود را بشکنند و تا زمانی که پیمان شکنی نکنند مانندبقیه مسلمانان در امن و امان هستند.

2) وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ : در این قسمت یکی دیگر از اهداف جهاد را بیان می کند که دشمنان تا مادامی که نسبت به رهبران شما سوء قصد نداشته باشند می توانند با مسالمت در کنار شما زندگی کنند.

3) وَ هُمْ بِدَوْرِكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ : شما حق تجاوز و حمله به هیچ کسی را ندارید و اگر آنها به شما حمله کردند شما حق دارید از خودتان دفاع کنید و در حقیقت جنگ شما تدافعی است فقط همین

وقتی به این آیه هم نگاه می کنیم می بینیم که این آیه سرشار از صلح و صمیمیت حتی با دشمنان درجه یک اسلام است و به هیچ وجه خداوند متعال اجازه تعرض به آن ها را نمی دهد تا مدامی که پیمان شکنی نکنند و نسبت به رهبران حکومت اسلامی سوء قصد نداشته باشند و آغاز گر جنگ نباشند می توانند در سایه حکومت اسلامی در امنیت کامل به زندگی خود پردازند.

5- اگر در میان جنگ آماده قبول شدند جنگ ترک شود

... فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ توبه آیه 3... هر گاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را پردازند، آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است! »

نساء: 90 إِلَّا الَّذِينَ يَصِدُّونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَدَّ لَطَهُمُ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا

نساء، 90. نساء: 90 مگر آنها که با همپیمانان شما، پیمان بسته اند؛ یا آنها که به سوی شما می آیند، و از پیکار با شما، یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند؛ (نه سر جنگ با شما دارند، و نه توانایی مبارزه با قوم خود.) و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می کند تا با شما پیکار کنند. پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما

پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوید.

پس آنچه که از قرآن و روایات، استفاده می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله اولا دعوت به قبول اسلام، می کرد و ثانيا دادن مالیات (جزیه) برای تأمین زندگی و ثالثا عدم ایجاد اختلال در امنیت کشور رابعادر صورت عدم گردن نهادن به هیچیک از این سه پیشنهاد، آماده جنگ شوند، در صورت پیشنهاد صلح در اثنای جنگ، پذیرفته شود.

تاریخ اسلام، پر از نمونه های زیاد از هر 5 قسمت مذکور در بالاست، گروهی با دعوت دین اسلام را پذیرفته اند و گروه دیگر قبول جزیه و عده ای ایجاد مزاحمت و اختلال در امنیت جامعه و پیش آوردن جنگهای گوناگون، شده اند که در این بخش به تشریح بعضی از این موارد می پردازیم.

3 - رفتار مسالمت آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش:

می دانیم که سرزمین مکه، پایگاه شرک و مشرکان بود. اهل کتاب به دلیل کمی افراد، در این شهر جایگاه نداشتند. اسلام در این پایگاه مقدس ظهور کرد. بنابراین، نخستین تماس و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه مشرکین مکه است. این دعوت که به روش مسالمت آمیز و گفتگو صورت گرفت بر محور «توحید» و «معاد» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دلایل منطقی و با تلاوت آیات قرآن، روح و جان مشرکین را مخاطب قرار می داد و از آنان می خواست که تعقل و تفکر کنند و خود را از زنجیرهای اوهام و عقاید جاهلی نجات دهند.

مقابلا، مشرکین زبان به انکار و سخنان ناشایست گشودند و انواع آزارها و اذیت ها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان اندک او اعمال کردند. به تدریج اسلام در قلب ها جای گرفت و گروندگان به این آیین توحیدی رو به فزونی گذاشت. تلاش سران کفار برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم به جایی نرسید و رویه ملایم و منطقی پیامبر نیز آنان را بیش از پیش خشمگین تر ساخت و بر بدرفتاری و آزار آنان افزود. هر قبیله به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به حبس کردن، زدن،

گرسنگی، تشنگی و غیره شکنجه می دادند. از جمله اعمال کفار قریش، قتل پدر و مادر «عمار» بود.

«سمیه» مادر عمار، نخستین کسی است که در راه اسلام و به وسیله نیزه ابوجهل به شهادت رسید. پدرش یاسر نیز در مکه به شهادت رسید. «امیه بن خلف» از سران کفار، بلال حبشی را در گرمای شدید نیمروز به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به وی می گفت: باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عزی» را پرستی و او در زیر شکنجه هم چنان «احد احد» خدا یکست یکی می گفت. چون پیامبر خدا دید که اصحاب بی پناهش سخت گرفتار و در فشارند و نمی تواند از ایشان حمایت کند، به آنان گفت:

«کاش به کشور حبشه می رفتید؛ چه، در آن جا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی رود و آن جا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد.»

به دنبال آن، جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند، دیار غربت و دوری از وطن را اختیار کردند و رهسپار حبشه شدند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. آنان در سرزمین حبشه هم از آزار قریش در امان نبودند. فرستادگان کفار قریش به حبشه رفتند و از «نجاشی» پادشاه حبشه خواستند تا مسلمانان را به مکه بازگرداند، لیکن نجاشی پاسخ رد به ایشان داد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مدتی در مخفی گاه به سر برد و به شهر طائف پناه برد و بدین ترتیب بت پرستان قریش و مکه بیشتر به هیجان در آمدند و حس کینه توزی و انتقام جویی آنان نسبت به پیغمبر و مسلمانان تشدید گردید. به دلیل فشار روز افزون مشرکین، پیامبر ناگزیر شد که از شهر طائف خارج شود. قریش در جبران شکست های پی در پی، بر آن شدند که پیامبر خدا و یاران او را در تنگنای سخت ترین فشارها بگذارند.

با این انگیزه، 40 تن از سران قریش پیمان (تحریم اقتصادی) را با امضای خود مورد تأکید قرار دادند. در این پیمان، قریش متعهد شدند که از هرگونه داد و ستد و پیوند سببی با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب خودداری کنند. با محاصره سیاسی و اقتصادی قریش، مسلمانان دوره ای سخت را در محل «شعب ابوطالب» گذراندند.

در این دوران آن چه بیش از همه چیز اهمیت داشت، حراست از جان پیامبر خداصلی الله علیه و آله بود. به ویژه ابوطالب در این راه تلاشی ستایش انگیز از خود به یادگار گذاشت. مسلمانان در مدت سه سال محاصره، با زحمات فراوان و با به خطر انداختن جان خویش مخفیانه به تأمین نیازهای ضروری می پرداختند. از دیگر اعمال کفار قریش، تلاش برای قتل پیامبرصلی الله علیه و آله می باشد.

سران قریش، خشمگین از گسترش اسلام و به ویژه نفوذ آن در یثرب، در دارالندوه اجتماع کردند که شمار آنان به 40 تن می رسید. ابوجهل در این جمع پیشنهاد کرد از هر قبیله ای یک شمشیر زن انتخاب شود، آن گاه وی را غافلگیر کنند و خون وی را بریزند. روشن است کسانش که به خون خواهی او نمی توانند شمار زیادی را قصاص کنند. ناگزیر به خون بها بسنده می کنند که پرداختن آن، کار آسانی است. خداوند پیامبرش را از این توطئه شوم آگاه ساخت. در آیه ای از قرآن آمده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بيفکنند، یا به قتل برسانند و یا (از مکه) خارج سازند؛ آن ها چاره می اندیشیدند و (نقشه می کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می کرد و خداوند بهترین چاره جویان و تدبیر کنندگان است!».

پیامبرصلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید و خود شبانه مکه را به قصد یثرب ترک کرد. دوری و جدایی از کعبه و زادگاه، بر آن حضرت بسیار ناگوار و اندوهگین بود. خداوند پیامبرش را دلداری داد و بدو وعده داد که دگر بار به مکه باز خواهد گشت. «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به زادگاهت باز می گرداند!...».

بعد دیگر تلاش مشرکین قریش، جنگ هایی است که آنان با امکانات و تجهیزات فراوان، برای نابودی اسلام و مسلمین انجام دادند که مهم ترین آن ها جنگ های «بدر»، «أحد»، «خندق» و «احزاب» می باشد.

پس از جنگ احزاب و در سال ششم هجری پیامبرصلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش به قصد زیارت کعبه از مدینه به سوی مکه رهسپار شدند. مشرکین مکه که آماده جنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به هر وسیله ممکن از ورود مسلمانان جلوگیری کنند. پیامبرصلی الله علیه و آله با وجود این که نیروی کافی برای سرکوبی بت

پرستان مکه داشت با دشمنان سرسخت خود از در صلح و مسالمت وارد شد. ابتدا نماینده ای پیش سران مکه فرستاد و آنان را دعوت به صلح نمود و یاد آور شد که مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا آمده اند و قصد جنگ و تعرض را ندارند. ابتدا نپذیرفتند و مرکب نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله را پی کردند!

ولی بار دوم به پیشنهاد صلح پیامبر صلی الله علیه و آله تن دادند. مشرکین شرایط سنگینی برای صلح پیشنهاد دادند که پیامبر آن ها را پذیرفت و از جمله آن، تخلیه فوری مکه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران پس از اعمال حج، بی درنگ مکه را ترک کردند، در حالی که مسلمانان آرزو داشتند در زادگاه خود بیشتر اقامت نمایند.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله که منطقتش انسان دوستی و مسالمت و احترام به تعهدات بود، برای رفع خصومت و ایجاد محیط صلح و آرامش حاضر شد از تمام حقوق مشروع خود بگذرد.

4 - تحریم اقتصادی و اجتماعی قریش بر مسلمانان

در اواخر سال ششم سران قریش از نفوذ و پیشرفت حیرت انگیز آیین یکتاپرستی اسلام سخت ناراحت بودند و در فکر چاره و راه حلی افتادند. اسلام آوردن افرادی مانند «حمزه» و تمایل جوانان قریش و آزادی عملی که در کشور حبشه نصیب مسلمانان شده بود، بر حیرت و سرگردانی مشرکان قریش افزوده بود و از این که از نقشه های خود بهره ای نمی بردند، سخت متأثر بودند از این رو به فکر نقشه دیگری افتادند تا از نفوذ و گسترش اسلام بکاهند و پایه گذار و هواداران اسلام را در میان این حصار خفه سازند. (تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1390 ق، ص 53).

در نتیجه مشرکان قریش راهی دیگر در پیش گرفتند و تحریم اقتصادی اجتماعی را بر قریش تحمیل کردند تا دست از حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله بردارند و او را به قریش واگذارند. ابوطالب پس از مشورت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت، برای سهولت در مراقبت از جان ایشان و حفظ تعصبات و هم بستگی عشیره ای، بنی هاشم و بنی مطلب را در مکانی به نام شعب ابی طالب گردآورد. (تاریخ

صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات سمت، 1378 ش، چاپ اول، ص 281. از سوی دیگر چون قتل پیامبر صلی الله علیه و آله بدون جلب رضایت حامیان او به معنای جاری ساختن خون در مکه بود، مشرکان به ناچار پس از اجتماع در دارالندوه - محل شورای قریش - تصمیم گرفتند، بنی هاشم و بنی مطلب را در محاصره کامل اقتصادی - اجتماعی قرار دهند تا شاید بدین وسیله آنان را به تسلیم به قریش مجبور کنند. (تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش، ج 1، ص 336. زیرا مکینان در آن زمان قدرت سیاسی متمرکزی نداشتند و هر طایفه و عشیره ای به طور جداگانه، زعامت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش را در اختیار داشت. بنابراین قطع روابط اقتصادی و اجتماعی، نهایت اعمال قدرت آنان برای تحت فشار قرار دادن بنی هاشم و حامیان بود پیامبر (صلی الله علیه و آله).)

سرانجام مشرکان قریش عهدنامه ای به خط منصور بن عکرمه و امضای بزرگان قریش نوشتند و در آن متعهد شدند که:

الف - هر گونه خرید و فروش با هوادارن محمد (صلی الله علیه و آله) (تحریم می شود).

ب - ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع می گردد.

ج - هرگونه ارتباط زناشویی و... با مسلمانان ممنوع است.

د - در تمامی پیش آمدها باید از مخالفان محمد (صلی الله علیه و آله) (حمایت کرد).

مشرکان این پیمان نامه را داخل کعبه آویزان نمودند و سوگند یاد کردند که ملت قریش، تا دم مرگ طبق موازین ذیل عمل کند. (الطبقات الکبری، ابن سعد، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، 1990 م / 1410 ق، ج 1، ص 163، البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، بیروت، دار الفکر، 1401 ق / 1986 م، ج 3، 86.

به این ترتیب یکی از دشوارترین مراحل تاریخ اسلام آغاز شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) (و عمویش ابوطالب، همسرش خدیجه، خاندان بنی هاشم، بنی مطلب و دیگر مسلمانان به مدت 3 سال در سخت ترین شرایط به سر بردند؛ آنان در این مدت از محل دارایی های خدیجه گذران کردند. گاهی نیز اقوام نزدیک شان، به رغم پیمان نامه و از روی تعصب قومی و خانوادگی پنهانی آذوقه به آن جا می فرستادند.

ص: 196

مقاومت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (ویاران او در این مدت، عرصه را بر قریش تنگ کرد. بیشتر آنان که دختر، پسر، نواده یا اقوامی نزدیک در شعب داشت، در پی بهانه بودند تا آنان را از شعب خارج کنند.

پایان محاصره

در سال دهم بعثت شبی ابوجهل، جلوی حکیم بن حزام را که برای خدیجه بار گندم می برد را گرفت. دیگران مداخله کردند و به سرزنش ابوجهل برخاستند.

اندک اندک گروهی از کرده خود پشیمان گشتند و به طرف داری از بنی هاشم برخاستند که چرا بنی مخزوم در نعمت به سر ببرند و پسران هاشم و عبدالمطلب در سختی بمانند. و سرانجام گفتند این عهدنامه باید باطل شود. جمعی از شرکت کنندگان در پیمان، تصمیم گرفتند آن را باطل کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) (به امر پروردگار از نابودی پیمان نامه مطلع شد و ابوطالب به انجمن قریش رفت و گفت: برادرزاده ام می گوید موریانه پیمان نامه ای را که نوشته اید خورده و تنها نام خدا را باقی گذاشته؛ ببینید اگر سخن او راست است محاصره ما را بشکنید و اگر دروغ می گوید او را به شما خواهیم سپرد. آنان وقتی سراغ پیمان نامه رفتند دیدند موریانه همه آن را جز نام خدا خورده است. بدین ترتیب با مقاومت مسلمانان و امداد الهی پیمان محاصره بنی هاشم شکسته شد و آنان از شعب ابوطالب بیرون آمدند. (تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1390 ق، ص 53.

حضرت علی - علیه السلام - در یکی از نامه های خود به معاویه، از این دوران سخت و پر رنج چنین یاد می کند:

قبیله ما (قریش) خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند، غم و اندوه را به جانهای ما ریختند و کارها کردند، ما را از زندگانی خوش و راحت باز داشتند و پیوسته در بیم و نگرانی گذاشتند و ناگزیرمان ساختند به کوهی سخت و دشوار پناهنده شویم و آتش جنگ با ما را روشن ساختند اما خدا خواست تا ما پاسدار و نگهبان شریعتش باشیم و نگاه دار حرمتش. مؤمنان ما، در این راه خواستار اجر و ثواب بودند و کافران ما از خاندان و خویشانمان حمایت می کردند.

ص: 197

اما از قریش هر کس مسلمان می شد آزاری که به ما می رسید به او نمی رسید، چه، یا هم پیمانی داشت که از او حمایت می کرد و یا خویشاوندی که به یاری وی می شتافت و بدین سان جان او در امان بود. (نهج البلاغه تحقیق صبحی صالح نامه 9.

مهدی پیشوایی - تاریخ اسلام، ص 165 (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات).

5 - پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (با مشرکان مکه)

پیامبر خداصلی الله علیه و آله مسافرتی صلح جویانه و مسالمت آمیز کرد؛ بدین قرار که کاروانی حدود 1800 نفر برای حج آماده نمود و از قبایل عرب، هر چند مشرک بودند، دعوت به همراهی نمود. تا بدین وسیله، هم تبلیغی از اسلام شده باشد و هم چهره واقعی قریش که خود را پرده دار کعبه و منادیان امنیت و صلح می دانستند، بر ملا گردد. کاروان در منطقه «حدیبیه» با لشکر مسلح دشمن مواجه شد.

کاروان پیامبرصلی الله علیه و آله با حال احرام و آماده عبادت و لشکر قریش با لباس رزم و آماده خونریزی. پیامبرصلی الله علیه و آله رسماً تصمیم خود را بر حج خانه خدا در میان مسلمانان اعلام نمود و به وسیله پیک هایی به مشرکین قریش نیز ابلاغ کرد.

از آن جا که نبرد با حاجیان عملی بسیار زشت و بر خلاف سنت های دیرین عرب بود؛ خصوصاً از جانب مکیان که همیشه به میزبانی حجاج از هر طایفه و قشری افتخار می کردند، در تصمیم به جنگ با مسلمانان مردد شدند و در نهایت پیمان نامه «صلح حدیبیه» میان قریش و پیامبر خداصلی الله علیه و آله منعقد گردید. به موجب این پیمان، مقرر شد روابط حسنه میان قریش و مسلمانان برقرار شود.

(نک: حسینی، سید مجتبی، تاریخچه سیاسی اقتصادی صدراسلام، تهران) چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، (1378)، صص 154 152

باسمک اللهم هذا ما اصطلاح علیه محمد بن عبد الله و الملائ من قریش و سهیل بن عمرو:

1 - و اصطلاحوا علی وضع الحرب بینهم عشر سنین علی أن یکف بعضنا عن بعض.

ص: 198

2 - و علی أنه لا إسلال ولا إغلال، و أن بیننا و بینهم عیبه مکفوفه.

3 - و أنه من أحب أن یدخل فی عهد محمد و عقده فعل، و أن من أحب أن یدخل فی عهد قریش و عقدها فعل.

4 - و أنه من أتى من قریش إلی أصحاب محمد بغير إذن ولیه یرده إلیه، و أنه من أتى قریشا من أصحاب محمد لم یردوه إلیه.

5 - و أن یکون الاسلام ظاهرا بمکه لا یکره أحد علی دینه، و لا یؤذی و لا یعیر.

أنه من قدم مکه من أصحاب محمد حاجا أو معتمرا أو یتتعی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله، و من قدم المدینه من قریش مجتازا إلی مصر و إلی الشام یتتعی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله

7 - و أن محمدا یرجع عنهم عامه هذا و أصحابه، ثم یدخل علیهم فی العام.

مفاد صلح حدیبیه

1. محمد بن عبدالله و قریش متعهد می شوند که مدت ده سال جنگ را بر ضد یکدیگر ترک کنند، هیچ یک از دو طرف بر دیگری نتازد و اسیری از یکدیگر در بند ندارد و...

2. هر کس بخواهد با محمد پیمان ببندد آزاد است و هر کس دوست دارد با قریش پیمان برقرار سازد آزاد است.

3. هرگاه فردی از قریش، بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و به یاران محمد بپیوندد، محمد باید او را به قریش بازگرداند ولی اگر از اصحاب محمد کسی به قریش پیوست، لازم نیست او را باز گردانند.

4. از این پس، اسلام باید در مکه علنی باشد و نباید کسی را به اجبار بر عقیده ای واداشت و یا او را به سبب عقیده اش آزار داد و یا سرزنش کرد.

5. امسال محمد با یارانش، از همین جا به مدینه بر خواهند گشت، با این قرار که در سال بعد، بدون سلاح وارد مکه شوند و به مدت سه روز برای مراسم حج توقف کنند، مشروط بر این که، سلاحی جز سلاح مسافر با خود برندارند و همان سلاح محدود نیز باید در غلاف باشد.

علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه را نوشته و مهاجرین و انصار شاهد آن هستند. (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم (، ج 2، ص 811

این پیمان، که به «پیمان حدیبیه» معروف شد، بعدها به وسیله مشرکین نقض گردید و علاوه بر آن، از آزارها و اذیت های قریش کاسته نشد. مشتی زورگو بر کعبه سلطه یافته بودند و آن را در سلطه خود می دانستند و در سلطه گری و انحصار طلبی هیچ مرزی نمی شناختند. بیش از نیمی از عمر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدارا با آنان گذشت و کمتر سودی نداشت. پیامبر نمی توانست بیش از این زورگویی را تحمل کند. باید مکه آزاد و کعبه از پلیدی شرک و خرافه پاک شود؛ چه این که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت، در آرزوی زیارت آزادانه کعبه لحظه شماری می کردند.

6 - فرمان عفو عمومی و اعلام آزادی

فتح مکه در سال هشتم هجری به وقوع پیوست، وقتی امر پروردگار عالم نسبت به تحکیم دین اسلام و تربیت مسلمین تحقق یافت و خداوند منان دل هایشان را برای تقوا آزمایش نمود و از طرفی دیگر کاسه ظلم و تجاوز قریش لبریز شد و در انکار آیات حقانی اسلام از هیچ کوششی دریغ نورزیدند که آنگاه اراده الهی بر این تعلق گرفت که کام پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش را با فتح مکه شیرین کند و کعبه را از لوٹ وجود بت و شرک، پاک نماید و مکه را به حالت اصلی آن برگرداند.

بهترین فرصت گرفتن انتقام از دشمنان روز فتح مکه بود. زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و یارانش انواع واقسام کینه توزی را از سوی دشمنان خون آشام متحمل شدند.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از غزوه ذات الرقاء بر می گشتند در مسیر برای اتراق زیر درختی مشغول استراحت شدند. جابر انصاری می گوید:

در این هنگام بود که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ما را فرا خواندند وقتی که خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله حاضر شدیم فرد بادیه نشینی را مشاهده

کردیم که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته است آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند این شخص شمشیر را بیرون کشیده که ناگهان بیدار شدم و خطاب به من گفت چه کسی تو را از دست من نجات می دهد. فرمودم خداوند و شمشیر از دستش افتاد. «جابر انصاری می گوید:» با این وجود حضرت پیامبر هیچ گونه عتاب و سرزنشی نکردند و او را آزاد کردند. (السیره النبویه، الصلابی، جزء الثانی، ص 25).

سپاهیان ده هزار نفری مسلمانان، بدون خونریزی و با امدادهای الهی، شهر مکه را فتح نمودند.

«سعد» یکی از یاران پیامبر، «شعار خشونت را» فریاد کرد که: «الیوم یوم المَلْحَمَه / الیوم تَسْتَحِلُّ الحَرَمه «الیوم اذَلَّ الله قریشاً.» امروز روز برخوردهای خونین است! امروز حرمت ها شکسته می شود! امروز خدا قریش را خوار می کند!» اما پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، در رد شعار خشونت و انتقام فرمود: «الیوم یوم المَرَحَمه، الیوم اَعَزَّ الله قریشاً.» امروز روز مهر ورزی است. امروز خداوند قریش را عزیز می کند. بدین وسیله، پیامبر شعار انتقام جویانه مسلمانان را به شعار محبت آمیز تبدیل کرد و عفو و گذشت را نسبت به دشمنان سر سخت اسلام اعمال نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت، در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن ها چه دستوری صادر می کند؟ در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدَهُ

وَ نَصَرَ رَعْبَدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ حَادَهُ.» «شکر خدای را که وعده اش تحقق یافت و بنده اش را پیروز کرد و احزاب و گروه های دشمن را منهزم ساخت.» سپس رو به مردم کرده، فرمود: «مَاذَا تَنْظُنُونَ يَا مَعْشَرَ قَرِيشٍ! قَالُوا خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخْ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَرْتُ! قَالَ: وَ أَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.» چه گمان می برید، ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان دهم؟ آن ها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم.

تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و اکنون قدرت در دست تو است. پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!» آن

گاه با جمله: « اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ »؛) بروید همه آزادید. همه را مورد عفو و گذشت قرار داد. همین عمل توفانی در سرزمین دل های مشرکین به پا کرد که به گفته قرآن: ... يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فُوجِ مُسْلِمَانِ شَدْنَدِ وَ آيِنِ اِسْلَامِ رَا بَا جَانِ وَ دَلِ پَذِيرَفْتَنْدِ.

پیامبر اسلام از رحمت و رأفت عام و عطوفت تام بهره مند بود تا جایی که خداوند او را «رحمه للعالمین» یاد نمود. این رحمت و مهربانی پیامبر به مسلمانان اختصاص نداشت. آن حضرت همان گونه که بر هدایت مردم مکه و بت پرستان تلاش بسیار داشت، برای هدایت اهل کتاب نیز چنین بود و به تعبیر قرآن حریص بر هدایت مردم بود و این مسئله یکی از جلوه های اساسی رحمت او بر عالمیان است.

7 - شدت عمل توأم با نرمی!

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5) وَ إِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه 3-6)

5 - هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید، هر گاه توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

6 - و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها گروهی ناآگاهند.

در اینجا وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان، یعنی چهار ماه بیان شده است، و شدیدترین دستور را در باره آنها صادر می کند و می گوید: هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل

برسانید (فاذا انسلخ، الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم)

سپس می گوید: آنها را بگیرید و اسیر کنید (و خذوهم).

و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید (و احصروهم).

و در کمین آنها در هر نقطه ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید (واقعدوا لهم کل مرصد)؛ در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می شود: بستن راهها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالا-خره کشتن و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد.

اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد، و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است.

این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده، و همانطور که سابقاً نیز اشاره کرده ایم، مساله آزادی مذهبی یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است، و شامل بت پرستان نمی شود، زیرا بت پرستی مذهب و آئین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد.

ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می کند: اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکوه را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید.

(فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه فخلوا سبیلهم.)

و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند.

زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است، و کسی را که به سوی او باز گردد، از در خود نمی راند (ان الله غفور رحیم).

(یعنی رفتار پیامبر و مسلمانها با آنها، به رفتار آنها بستگی دارد، (اسلام، جزیه، زندگی مسالمت آمیز، جنگ، اگر در اثنای جنگ اگر برگردند و برای اجرای یکی از آنها اعلام آمادگی نمایند، باز بپذیرید و رعایت نمایند و یا پناهی خواستند برایشان پناه دهید تا سخن خدا را بشنوند و برایشان حجت تمام شود و ان أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون. توبه: 6.

تفسیر نمونه ج: 7 ص: 291 ببعده.

8 - ترجمه قسمت اول احتجاج رسول خدا با گروهی از مشرکین و بت

پرستان

قبلا اشاره کردیم که رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار و مشرکین حتی با اهل کتاب رفتار انسانی و محترمانه، بدون کوچکترین برتری و تحقیر آمیز، انجام می گرفت که کتابهای حدیثی فریقین سنی و شیعه، مشحون از آنست.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، باتمام فرقه های جهان، (از هر قبیله و نژاد و مذهب) با کمال ادب و احترام، روبرو می گشتند و با تمام حواس به حرف آنان گوش می داد و مؤدبانه، جواب می دادند که نمونه هائی را ذیلا بیان می کنیم.

پیش از شروع به مباحثات و احتجاجات آن بزرگواران، با اهل کتاب، مطالبی در باره رفتار و صحبت آن حضرات، با مشرکین و بت پرستها و بیرون از اهل کتاب، به عرض می رسانم.

کتاب احتجاج طبرسی / ترجمه جعفری؛ ج 1؛ ص 18 ببعده.

قسمتی از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون جدال و احتجاج و مناظره با مخالفان اسلام

20 - از امام حسن عسکری علیه السلام نقل است: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بحثی به میان آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجادله و

ص: 204

مباحثه در دین نهی نموده است. امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مطلق از مجادله نهی نفرموده است، بلکه از آن سخن و گفتگویی که نیکوتر نیست منع نموده، آیا این فرمایش خداوند را نشنیده اید که فرموده:

«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله مکنید - عنکبوت: 46)، و باز فرموده: «(مردم را) با حکمت - گفتار درست و استوار - و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن - نحل: 125)، و علما و دانشمندان مذهبی جدال احسن را از لوازم دین شمرده و گفتگوی غیر احسن را ممنوع دانسته اند. و خداوند همان را بر شیعیان ما حرام داشته است. و چطور ممکن است مطلق مجادله و بحث را ممنوع فرموده باشد؟ در حالی که خود فرموده: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد»، و در ادامه فرموده: «اینها آرزوهای آنان است، بگو: اگر راستگوئید برهان و دلیل روشن خویش بیاورید - بقره: 111)،

پس در این آیه شریفه مناظراستگویی و اثبات دعوی را آوردن برهان قرار داده است، و پر واضح است که برهان همان مجادله و احتجاج احسن می باشد. گفتند:

ای زاده رسول خدا، از شما تقاضا می کنیم معنای مجادله احسن و غیر احسن را بیان فرمائید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مجادله غیر احسن مجادله ای است که به سبب آن حقی را انکار و به باطلی معترف شوی و از خوف آنکه مطلوب او ثابت شود حرف حق و صحیحش را رد کنید، و یا بخواهید سخن باطل را با جمله ای نادرست و باطل دیگری جواب دهید. و این گونه مجادله که موجب گرفتاری پیروان ناتوان ما و نیز اهل باطل است حرام و ممنوع می باشد. اما اهل باطل آن نقطه ضعف را هنگام بحث با افراد ناتوان از شما حجت و دلیلی بر پوچی او قرار می دهند. و افراد ناتوان شما از مشاهده این وضع دلگیر و محزون می شوند.

و اما مجادله احسن همان گونه است که خداوند به پیامبرش در بحث با منکرین حشر آموخته که: «و برای ما مثلی زد - در زنده کردن مردگان - و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: کیست که استخوانها را در حالی که پوسیده و خاک شده زنده می کند - یس: 78)، و خداوند در رد آنان فرموده: «بگو - ای محمد - همان

خدای که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند، و او به همه آفرینش - یا آفریدگان - داناست. همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد، پس آنگاه از آن آتش می افروزید - یس: 80-79).

بدین ترتیب خداوند از پیامبرش خواسته تا با مخالفین حشر و قیامت، مجادله کند و به او فرموده: بگو: همان که نخستین بار آفریدش زنده اش می کند. آیا خداوند از برگردان آنکه در آغاز آفریدش پس از پوسیده شدن عاجز و ناتوان می شود؟! بلکه به نظر شما آغاز خلقت مشکل تر از برگردان آن است.

سپس فرمود: «همان خدای که برای شما از درخت سبز آتشی پدید کرد» یعنی وقتی خداوند آتش داغ را در درخت - سبزتر و تازه - پنهان کرده و سپس آن را بیرون نمود و پدید آورد، با این کار به شما فهماند که همو بر اعاده خلقت و احیای (ثانوی) آنچه پوسیده شده نیز قادر و توانا است.

سپس فرمود: «آیا آن که آسمانها و زمین را آفرید بر آفریدن مانند اینها توانا نیست؟ چرا توانا است، و اوست آفریدگار دانا - یس: 81)، یعنی: وقتی در نظر و توان شما خلقت آسمانها و زمین مشکلتر از احیای استخوان پوسیده و اعاده حیات آن است، چگونه خلق جهانی با این همه شگفتی که نزد شما دشوارتر است را از خداوند جایز می شمارید ولی احیای استخوان پوسیده که نزد شما آسانتر است را روا نمی دارید؟!»

امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای مجادله احسن است، که در آن جای هیچ عذر و بهانه ای برای مخالف باقی نمی گذارد، و شبهه و اعتراضش مطابق فهم او پاسخ داده می شود.

و اما جدال غیر احسن این است که منکر حقی شوی که تمیز حق و باطل طرف بحث را از تو سلب می کند، و با این کار تنها او را از باطلش دور می سازی نه به حق نزدیک، و این شیوه ممنوع و حرام است، زیرا هر دوی شما منکر حق می باشید.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از حضار پرسید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مجادله می فرمود؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: هر گونه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله می اندیشی مبادا فکر کنی که آن بزرگوار از فرمان و دستور خداوند سرپیچی کرده باشد، خداوند دستور می دهد که:

«و با آنان به شیوه ای که نیکوتر است مجادله کن - نحل: 125) و در پاسخ اعتراض منکرین حشر فرماید: «همان خدای که نخستین بار آفریدش، زنده اش می کند - یس: 79)، با این حال فکر می کنی پیامبر از فرمان خدا کوتاهی و مخالفت نموده و مطابق مأموریت الهی مجادله نکرده و دیگران را از آن فرمان آگاه نساخته است؟! سپس حضرت صادق علیه السلام بواسطه پدران گرامش از امیر المؤمنین علیهم السلام به نقل حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پرداخت که:

جمعی از پیشوایان پنج فرقه: یهود، نصاری، دهری، ثنویّه و مشرکان عرب (بت پرستان) طی یک تبنای و قرار در محضر آن حضرت حاضر شده و شروع به مجادله و احتجاج نمودند.

یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست، و نزد تو آمده ایم که در این باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم. اگر با ما هم عقیده شدی حقّ تقدّم با ما است، و گر نه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد.

و نصاری گفتند: ما عقیده داریم که مسیح پسر خدا است، و خدا با او متحد شده، و نزد تو آمده ایم تا نظرت را بدانیم، و در صورت توافق، ما حقّ تقدّم خواهیم داشت و گر نه با تو مخاصمه خواهیم کرد.

سپس دهریّه گفتند: ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان قدیم و همیشگی است، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد، اگر با ما هم عقیده باشی البتّه برتری ما ثابت می شود و اگر مخالفت کنی با تو دشمنی خواهیم کرد.

و ثنویّه مذهبان گفتند: اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدء نور و تاریکی سرچشمه می گیرد، و نزدت آمده ایم تا در این عقیده با شما وارد بحث و مجادله شویم. اگر با ما موافق بودی که حقّ تقدّم خواهیم داشت و در صورت مخالفت خصم تو خواهیم شد.

و در آخر بت پرستان اظهار نمودند: ما معتقدیم این بتها خدایان ما هستند، و آمده ایم تا در این عقیده با تو بحث کنیم. اگر با ما توافق کردی تقدّم ما ثابت خواهد شد، و در صورت اختلاف نظر، ما نیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خداوند بی شریک و انباز مؤمن، و به

هر معبودی جز او (همچون بت و طاغوت) کافریم. خداوند مرا برای همه جهانیان مبعوث فرمود تا مردم را بشارت دهم و از عذاب او بترسانم تا بر تمام ایشان حجّت و دلیل باشم. و مرا در همه جا حفظ فرمود، و شرّ دشمنان و مخالفین مرا دفع نمود.

سپس رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده اید تا بی دلیل عقیده اتان را بپذیرم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس براساس چه دلیلی معتقدید که عزیر (نبی) پسر خداست؟

گفتند: چون کتاب مقدّس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود، و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

فرمود: با این استدلال موسی به فرزندی خدا سزاوارتر از عزیر است. زیرا تورات توسط او نازل شده، و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقفید از او مشاهده گردیده، و بر اساس منطق شما باید موسی نیز دارای مقامی بالاتر از مقام عزیر - پسر خدا بودن - باشد.

و دیگر اینکه اگر منظور شما از پسر خدا بودن اینست که خداوند متعال همچون پدران دیگر با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت، پسری مانند عزیر متولّد شده، در این صورت شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادّی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده اید.

گفتند: مراد ما (از ولادت) این معنی نیست، زیرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانی است. بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است. هر چند ولادتی در کار نباشد، چنان که شخص عالم و استاد به شاگردش می گوید: «ای پسر من (یا) تو پسر من هستی»، و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبّت است و احترام نه اثبات ولادت. و این سخن را به کسی می گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست. و به همین تعبیر خداوند عزیر را از نظر شرافت و عظمت پسر خود برگزید نه بر اساس ولادت.

فرمود: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم، زیرا بر اساس این تعبیر، موسی علیه السلام برای این مقام شایسته تر بوده است. بدرستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می کند، و حجّت را بر علیه ایشان برمی گرداند، این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید می اندازد.

زیرا شما گفتید: یکی از بزرگانتان بدون اثبات ولادت به غریبه ای می گوید: «ای پسر

من «و» تو پسر من هستی «، و نیز به دیگری می گوید:» تو شیخ و استاد و پدر من هستی «، و بدیگری می گوید:» تو آقای من هستی «و» ای آقای من «، و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه تر خواهد شد. و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدای باشد، تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود. و به نظر شما آیا صحیح است این سخنان در باره موسی - که از عزیر بالاتر است - نسبت به خدا داده شود؟! یهودیان از پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد، اجازه بده در باره سخنت تحقیق و تفکر کنیم.

فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده اتان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.

سپس رو به جماعت نصاری کرده و فرمود: شما معتقدید که خداوند ازلی و قدیم، با پسر خود؛ حضرت مسیح متحد گشته است، از شما می پرسم منظورتان در این گفتار مبهم چیست؟ آیا مرادتان این است که خدای ازلی و قدیم با اتحاد با یک موجود حادث تنزل کرده؟ و یا اینکه حضرت مسیح که موجودی محدود و حادث است بواسطه اتحاد با پروردگار قدیم و ابدی ترقی نموده و برابر و یکی شده است؟ و یا اینکه این نهایت تعظیم و تکریم حضرت عیسی است؟

دو صورت اول بر اساس برهان عقلی محال است، زیرا قدیم چگونه حادث می شود، و یا حادث چگونه ممکن است به قدیم تغییر نماید، بنا بر این حادث از هر جهت ضد، بلکه نقیض قدیم است، و اجتماع آن دو ممتنع و محال خواهد بود.

و در صورت آخر پر واضح است که مسیح یکی از مخلوقات و بندگان برگزیده خداوند بوده و حادث خواهد شد. و به هر شکل پسر خدا بودن مسیح و اتحاد خداوند با او محال و باطل است.

نصاری گفتند: ای محمد، مقصود ما این است که خداوند در مورد مسیح - به جهت الطاف خاصه و توجه بی پایان به او - معجزات شگفت انگیزی را بدست او جاری فرموده، و بهمین جهت موضوع پسر خدا بودن عیسی تنها جنبه احترام و تجلیل دارد و بس.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حتما سخنی که به یهودیان گفتم شنیدید.

سپس گفتار خود در باره پسر خدا بودن عزیر نبی (علیه السلام) را تکرار فرمود. و جماعت نصاری همه ساکت و مجاب شدند، مگر یکی از آنان که رو به آن حضرت کرده و گفت: ای محمد! مگر شما ابراهیم را! خلیل الله (نمی دانید؟ فرمود: همین طور است، پرسید: پس چرا با این عقیده ما که عیسی ابن الله است مخالفید؟

فرمود: این دو هیچ شباهتی با هم ندارند. اینکه ابراهیم خلیل خدا است، خلیل از ماده خله - بفتح یا ضمّ اول و تشدید دوم - بمعنی احتیاج و فقر است، و حقیقت معنای خلیل: شخص نیازمند و محتاج و فقیر است، و چون ابراهیم علیه السلام در نهایت استغنائی نفس، از دیگران دوری گزیده و تنها بسوی خداوند متعال روی آورده، لقب خلیل را به او دادند، و این معنی آنجا به اوج خود می رسد که او را در منجیق گذاشته و می خواستند به سوی آتش پرت کنند، در اینجا جبرئیل علیه السلام از جانب خدا مأمور شد تا او را یاری کند، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: هیچ حاجتی به غیر خدا ندارم و یاری او مرا بس است، به همین دلیل ملقب به خلیل شد.

و اگر لغت خلیل را از ماده خله - به کسر اول و فتح و تشدید ثانی - بگیریم معنایش: تحقیق در خلال معانی و توجه به لطائف و حقائق و اسرار می شود، و در این صورت نیز هیچ ارتباطی با استدلال شما نخواهد داشت، که مستوجب تشبیه نمودن خداوند به خلق باشد. زیرا تشابه و تناسب در صفات و عوارض است نه در ذات و حقیقت (آیا نمی بینید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام به سوی خدا منقطع نشده بود، و بر اسرار و حقائق علوم دست نمی یافت خلیل خدا نمی شد؟! ولی در موضوع توالد و تناسل به عکس است، زیرا رابطه پدر و پسر یک امر حقیقی و ذاتی است هر چند پدر فرزند را دشنام دهد و از خود دور سازد، زیرا معنای ولادت، قائم به اوست) پدر برای همیشه مبدء تکون و ذاتا پدر آن فرزند است (سپس اگر دلیل شما برای پسر خدا بودن حضرت مسیح، اینست که حضرت ابراهیم خلیل خداست، لازم به این اعتقاد است که حضرت موسی نیز پسر خداست. زیرا معجزاتی توسط او ظاهر شده که کمتر از معجزات حضرت عیسی نبوده است، پس بگویند: «موسی پدر خداست». بلکه همان طور که در احتجاج با یهود بیان شد جایز است بگویند: «موسی پدر، آقا، عمو، رئیس و امیر خداست».

یکی از نصاری گفت: حضرت مسیح خود در انجیل می فرماید: «من بسوی پدر خود می روم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در صورت عمل به این کتاب، این جمله در آن این گونه آمده:

«من بسوی پدر خود و شما می روم»، پس لازم است اعتراف کنید که تمام مخاطبان عیسی پسر خدا هستند. و از همین جمله معلوم می شود که اطلاق «ابن الله» به حضرت عیسی هیچ اختصاص و ویژگی نداشته و تمام اصحاب و شنوندگان کلامش پسر خدایند. در صورتی که آنان فاقد این امتیازات بودند. و شما خود این جمله را نقل می کنید ولی از مضمون آن غافلید و بر خلاف گفته آن بزرگوار سخن می گوید.

و اگر مراد شما معنای ظاهری و لفظی کلمات «پدر» و «پسر» است، پس چرا نمی گوئید مراد از کلمه پدر: حضرت آدم، یا حضرت نوح است. زیرا آن دو پیامبر گرامی پدران حقیقی حضرت مسیح و دیگرانند. و چطور می توانید این معنی حقیقی را نفی کرده و آن تصوّراتی که خود اراده کرده اید باثبات رسانید؟!.

مسیحیان پس از این استدلال پیامبر ساکت شده و گفتند: ما تا امروز هیچ کس را در مقام بحث و جدل چون تو (ماهر و زبردست) ندیده بودیم، فرصتی بده تا در این موضوع اندیشه کنیم.

سپس آن حضرت رو به دهریه نموده و فرمود: روی چه اصلی معتقدید که همه اشیاء و موجودات جهان، قدیم و همیشگی بوده و آغاز و انجامی ندارند؟

گفتند: ما تنها چیزی را می پذیریم که بینیم، و چون برای اشیاء نه ابتدائی دیده و نه فنا و انقضایی، حکم می کنیم که موجودات همیشگی بوده و خواهند بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما با چشم خود همیشگی بودن موجودات و قدیم و ازلی بودن آنها را دیده اید؟ اگر بگوئید آری لازم است با همین عقل و قوای بدنی، ابدی و ازلی باشید تا بتوانید تمام موجودات را به صفت قدیم و ازلی بودن ببینید، و این خلاف حسّ و عیان، و مخالف شهود همه عقلای بشر است. (و البته چنین ادّعایی نخواهید کرد) دهریه گفتند: آری، ما قدیم بودن و بقای موجودات را ندیده ایم.

فرمود: پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای موجودات می کنید، با اینکه بنا به اعتقاد خودتان نه حدوث اشیاء را مشاهده کرده اید و نه قدیم بودنشان را؟ و چگونه می توانید یک طرف را برگزیده و طرف دیگر را نفی کنید؟ آیا گردش شب و روز را نمی بینید که هر یکی پشت سر دیگری در جریان است. گفتند: آری.

فرمود: آیا این گردش و ترتیب در میان شب و روز از زمانهای گذشته بوده و خواهد بود؟ گفتند: آری. فرمود: آیا ممکن است (این تناوب بهم ریزد و) شب و روز در یک جا جمع شوند؟ گفتند: نه؛ ممکن نیست.

فرمود: در این صورت، از هم جدا و منفصلند، وقتی زمان یکی گذشت، دیگری بدنبال آن جریان می یابد. گفتند: آری همین طور است.

فرمود: پس با این اعتراف، به حادث بودن آنچه که از شب و روز تقدّم و سبقت می گیرد بدون مشاهده حکم نمودید. پس منکر قدرت خداوند مشوید.

سپس فرمود: به عقیده شما آیا شب و روز ابتدا و پایانی دارد؟ یا ازلی و غیر متناهی است؟. در صورت نخست عقیده ما مبنی بر حدوث ثابت می شود. و در صورت دوم، چگونه ممکن است چیزی که پایان دارد از جهت آغاز نامتناهی باشد؟.

گفتند: درست است.

فرمود: شما که به قدیم بودن عالم معتقدید و منکر حدوث آن می باشید، آیا پیرامون آن تحقیق و تأملی کرده اید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا نمی بینید که تمام اشیاء و موجودات جهان به هم محتاج و مرتبط، و در وجود و بقاء به یک دیگر نیازمندند؟ مگر نمی بینید در برقراری یک عمارت لازمست تمام اجزاء - از خاک و سنگ و آجر و آب و غیره - دست بدست هم دهند تا ساختمانی برقرار گردد؟ و همین طور است سایر اشیاء جهان.

پس چنانچه این احتیاج و ارتباط در تمام موجودات جهان حاکم است، چگونه می توانیم آنها را قدیم و ثابت بدانیم؟ و معنی حادث چه می شود، و آیا اینها که می گوئید قدیمند؟ اگر حادث بودند چه میشد؟

جماعت دهریه در برابر استدلال رسول خدا صلی الله علیه و آله مبهوت و حیران شده و از شرح معنای حادث در ماندند. زیرا هر وصفی در بیان حادث با

مشخصات موجوداتی که - به نظر آنان - قدیم بودند تطبیق می کرد. و به همین خاطر از خشم، زبانشان بند آمده و گفتند: در این باره بدقت فکر و تأمل خواهیم کرد.

سپس رسول گرامی اسلام رو به جماعت ثنویّه - معتقدان به تدبیر نور و ظلمت - کرده و فرمود: از چه نظر به این معنی معتقد شدید؟

گفتند: ما معتقدیم که جهان روی دو قسمت تشکیل شده: یا خیر و نیکو، یا شرّ و بدی، و دریافتیم که این دو ضدّ و مخالف یک دیگرند. پس از اینجا حکم می کنیم که خالق «خیر» (غیر از خالق) شرّ «است، زیرا یک خالق، دو عمل ضدّ هم را انجام نمی دهد.

بلکه هر کدام را خالق است. چنان که برف نمی تواند ایجاد حرارت کند، همان طور که آتش محال است مبداء اثر سردی هم باشد. بنا بر این معتقد شدیم که نور و ظلمت دو خالق قدیم جهان و جهانیان هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این همه رنگهای متنوّع - از سیاه و سفید و سرخ گرفته تا زرد و سبز و کبود - را نمی بینید؟ مگر قبول ندارید هر کدام از آنها ضدّ و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی شوند، چنان که گرما و سرما ضدّ همدیگرند؟ گفتند: آری.

فرمود: پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالق قدیمی معتقد نشدید؟ و بنظر شما آیا هر ضدّی محتاج خالق مستقلّی نیست؟ دهریّه ساکت شدند.

سپس فرمود: بنا به اعتقاد شما چگونه ممکن است نور و ظلمت در اداره تشکیلات جهان دست به دست هم داده باشند، در حالی که نور بنا به طبعش میل به صعود دارد و ظلمت تمایل به نزول و هبوط؟ آیا دو نفر که در خلاف هم پیوسته در حال حرکتند می توانند در یک جا بهم رسند و ملاقات کنند؟ گفتند: نه امکان ندارد.

فرمود: پس لازم است که نور و ظلمت نتوانند باهم اجتماع کنند، چرا که آن دو مخالف هم بوده و پیوسته در جهت خلاف هم در حرکتند. بنا بر این استدلال آیا ممکن است جهان از اجتماع دو ضدّ و مخالف حادث و متشکل شده باشد؟

جماعت دهریّه گفتند: به ما مهلتی ده تا کاملاً در کارمان اندیشه کنیم.

سپس رو به مشرکان عرب (بت پرستان) کرده و فرمود:

چرا بتان را پرستش کرده و از پروردگار جهان دست کشیده اید؟ گفتند: با این کار به خداوند تقرّب می جوئیم.

فرمود: مگر این بتان شنوا بوده و از خدایشان اطاعت نموده و او را عبادت می کنند تا شما بواسطه تعظیم آنها به خداوند تقرّب جوئید؟ گفتند: نه.

فرمود: مگر شما خودتان آنها را تراشیده اید؟ گفتند: آری. فرمود: باین ترتیب اگر آنها شما را عبادت کنند شایسته تر است تا شما آنها را. چون بتان مخلوق و شما خالقید (در این صورت خدایی که عارف به مصالح و عواقب، و حکیم در تعیین تکلیف‌تان می باشد آیا شما را به این عبادت امر کرده است؟! بت پرستان پس از این کلام باهم اختلاف کرده و گروهی گفتند: خداوند در پیکرهای مردانی حلول کرده که به شکل این بتان بودند. و بر این اساس آنها را صورتگری نمودیم.

و منظور ما از توجّه به این بتان تعظیم همان هیاکل است.

و جمعی دیگر گفتند: این بتان مطابق صورت اقوام گذشته ای هستند که پرهیزگار و عابد بودند، و نظر ما از عبادت آنها تعظیم و تجلیل خداوند می باشد.

و گروه دیگری گفتند: آنگاه که خداوند آدم را آفریده و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند ما از این امر که وسیله تقرّب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم، پس برای جبران آن صورت آدم را به شکل‌های مختلفی ساختیم و در مقابلش به قصد تقرّب بخداوند سجده می کنیم. همچون سجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرّب به خدا بود، چنان که سجده شما در محرابهای مسجد، به قصد آن است که به محاذات کعبه اید. و در مقابل کعبه نیز به تبت پروردگار با عظمت و جلال عبادت و سجده می کنید، نه خود کعبه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه شما راه خطا پیموده و از راه حقیقت منحرف شده اید.

سپس رو به گروه نخست کرده و فرمود:

این سخن شما که خداوند در پیکرهای جمعی که به شکل این بتان بودند حلول کرده، در نهایت ضعف است، چرا که با این کلام می باید خداوند مانند مخلوقات:

محتاج، محدود و حادث باشد. و با این حلول، آیا خداوند جهان در چیزی محدود و محاط نخواهد شد؟ و در صورت حلول هیچ وجه تمایزی میان پروردگار و سایر

خصوصیاتی که در اجسام حلول می کند: همچون رنگ و طعم و بو و نرمی و زبری و سنگینی و سبکی، پدیدار خواهد شد؟ و چگونه می شود که آن جسم محیط :

حادث، و آنچه در محیط او واقع شده قدیم باشد؟ و باید بعکس باشد، یعنی محیط قدیم و محاط (همان که محدود به او شده) حادث باشد. و چگونه می شود پروردگاری که آفریننده همه موجودات است، محتاج به محلّ (جای حلول) باشد؟ در حالی که خداوند با عظمت و جلال، ازلی و ابدی است، (یعنی: خداوند پیش از محلّ و پیش از موجودات جهان، برخوردار از هستی و غنا بوده است)، و چون خداوند را به واسطه حلول کردن او با صفات پروردگار در معرض زوال و حدوث قرار دهید، و در نتیجه معلوم است آنچه زائل و حادث شود فانی است. آری حالّ و محلّ (هر چه در چیزی حلول می کند و آنچه در آن حلول می شود) با این صفات (حدوث، تغییر، زوال و فناء) متّصف می شود، و اینها همه کاشف از تغییر ذات شیء است.

و اگر شما بر این اعتقادید که حلول موجب تغییر نیست، باید حرکت و سکون، و سیاه شدن و سفید و رنگارنگ شدن را نیز موجب تغییر ندانید و عارض شدن هر یک از حالات را تجویز نموده، و خداوند را با صفات ممکنات وصف کنید، در نتیجه از ابراز این عقیده که پروردگار جهان حادث و محدود و محتاج و ضعیف است هیچ ابائی نخواهید داشت. هر چند عزّت و عظمت خداوند از این پیرایه ها برتر و متعالی است.

سپس فرمود: بنا بر این وقتی اعتقاد «حلول خدا در چیزی باطل شود، پایه و اساس گفتارتان رو به فساد و تباهی گراید.

گروه نخست از بت پرستان با شنیدن استدلال پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شده و گفتند: در این موضوع خوب فکر می کنیم (آنگاه پاسخ شما را می دهیم)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به گروه دوم کرده و فرمود:

اگر شما معتقدید که به نیت صورتهای گذشتگان خداپرست خود سر بر آستان بتها گذاشته و آنها را تعظیم می کنید، پس دیگر چه جایی برای اظهار بندگی پروردگار جهانیان باقی می نهد؟!

مگر نمی دانید که از جمله اسباب و لوازم تعظیم و عبادت خداوند این است که

او را در این صفات با بندگان مساوی ندانیم؟! مثلاً اگر شما از سلطان مقتدری به اندازه تعظیم و خضوعی که از نوکران او بجا می‌آوردید تجلیل کنید، به او اهانت نموده‌اید، و اگر فرد بزرگی را از نظر احترام و تعظیم با فرد کوچکی برابر بدانید، آیا به آن شخص توهین نکرده‌اید؟! گفتند: آری.

فرمود: پس شما با برابر قراردادن خضوع و عبادت خداوند با بتان آیا به مقام عظمت و جلال پروردگار توهین نکرده‌اید؟! آنان گفتند: در کار خود اندیشه خواهیم کرد. و سپس ساکت شدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به گروه سوم از بت پرستان فرمود: شما جماعت مسلمان را با خودتان مقایسه نمودید، در حالی که ما همچون شما نیستیم. زیرا ما بندگان خدا، آفریده و دست پرورده اوئیم، گوش بفرمان و تسلیم نواهی او هستیم، و خداوند را همان گونه که اراده فرموده عبادت می‌کنیم، و چون ما را به کاری امر فرمود همان را انجام دهیم و نباید از آن اوامر تجاوز کرده و بنا بر میل و تشخیص خودمان عمل کنیم، زیرا در این صورت ممکن است با آن خصوصیات پسندیده واقع شود ولی امکان دارد با نحوه دیگر در نهایت درجه کراهیت یا حرمت قرار گیرد. با اینکه ما را از اظهار نظر در مقابل دستوراتش نهی فرموده است.

آری چون فرموده است هنگام عبادت به جانب کعبه متوجه باشیم، امثال امر نموده و اطاعت می‌کنیم، سپس فرموده در سایر شهرها نیز به محاذات کعبه او را عبادت کنیم ما نیز پذیرفتیم و از حدود اوامر او تجاوز نکردیم. و در مسأله سجده فرشتگان بر آدم، خداوند متعال سجده را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او، و از آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض نموده این تکلیف بر آنان بوده نه بنی آدم، پس هر مقایسه‌ای بیجا است.

و چه می‌دانید شاید از این عمل خودسرانه شما ناراضی باشد.

آنگاه پیامبر فرمود: اگر کسی شما را در روز معینی به خانه اش دعوت کند، آیا این حق را دارید که پس از قبول دعوت در روز دیگری به خانه او بروید؟ و یا به خانه دیگر او بی دعوت بروید؟ و یا اگر کسی به شما لباس، یا برده، یا مرکبی عطا کند می‌توانید برگزید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می‌شود لباس، برده، یا مرکب دیگر او را

تصرف خیر، زیرا معلوم نیست در قسمت دوم مانند قسمت نخست مجاز باشیم.

فرمود: آیا تصرف بی اجازه در امور خداوند بدتر است، یا در امور بندگان خدا؟

گفتند: بلکه خداوند مقدم و اولی است که بی اجازه او در امورش تصرف نکنیم.

فرمود: پس برای چه این گونه عمل می کنید و چه زمان شما را امر به سجده این صورتها نمود؟! بت پرستان گفتند: در کار خود بدقت می اندیشیم، و لب فرو بستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند، هنوز سه روز بر این جماعت بیست و پنج نفره نگذشته بود که همگی به محضر پیامبر حاضر شده و مسلمان شدند و گفتند: این گونه استدلالی را نشنیده بودیم، و گواهی می دهیم که تو فرستاده و رسول خدائی.

سپس امام صادق از امیر المؤمنین علیهما السلام نقل نمود که فرموده:

خداوند آیه شریفه:

« سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید و تاریکیها و روشنی پدید کرد، سپس (با این همه نشانه ها) کسانی که کافر شدند (بتان را) با پروردگار خویش برابر می کنند - برای خدا همتا می گیرند - انعام: 1) را بعنوان ابطال و ردّ سه عقیده از عقائد ملل نازل فرموده است. جمله نخست: « سپاس و ستایش خدای راست که آسمانها و زمین را بیافرید » اشاره بر ردّ و ابطال دهریه است که معتقد به قدیمی و ازلی بودن موجوداتند، و قسمت دوم آیه: « و تاریکیها و روشنی را پدید کرد » اشاره به ابطال نظر ثنویّه (یا همان مشرکان) است که معتقدند تدبیر جهان بدست نور و ظلمت است.

و قسمت آخر آیه: « سپس (با این همه نشانه ها) کسانی که کافر شدند (بتان را) با پروردگار خویش برابر می کنند - برای خدا همتا می گیرند - » اشاره بر ردّ و ابطال مشرکان بت پرست دارد. سپس خداوند سوره « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » را نازل فرمود، که اشاره بر ردّ جماعتی است که برای خداوند متعال مثل و نظیر یا ضدّ و ندی قائلند.

امیر المؤمنین علیه السلام ادامه داد که: سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرده و فرمود: بگوید: « ایاک نعبد » یعنی: خداوند یگانه را عبادت و پرستش می کنیم، نه همچون اعتقاد دهریه که می گویند اشیاء همه قدیم و همیشگی اند، و نه مانند ثنویّه که معتقدند: نور و ظلمت، جهان را تدبیر می کند، و نه

چون بت پرستان که می گویند: «بت ها خدایان ما هستند»، پس هیچ چیز را با تو شریک نمی گیریم، و جز تو خدائی را نمی خوانیم، همچون اعتقاد این کفار، و نه مانند یهود و نصاری که برایت قائل به فرزندانند، خداوندا تواز تمام این پیرایه ها برتری (برتری بزرگ!)

آری خداوند می فرماید: «و گفتند: هرگز به بهشت نرود مگر کسی که یهود یا نصاری باشد» و گروهی از کفار نیز سخن دیگری یافتند. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر فرموده: «ای محمد - ای محمد -» اینها آرزوهای آنهاست «همان آرزوهای بی حجت و دلیلی که در دل انداختند» بگو: برهان خویش بیاورید «و دلائل بر دعوی خویش اقامه کنید» اگر راستگوئید «همان طور که محمد نیز دلائل خود را - که شنیده اید - آورد. سپس در ادامه آیه فرمود: «آری، هر کسی روی خود را به خداوند متعال سپارد (با اخلاص به خدای روی آورد)» (یعنی: همچون اهل ایمان که پس از شنیدن براهین رسول خدا بدو معتقد شدند، «و نیکوکار باشد» در کردارش، «مزد و پاداش او نزد پروردگار اوست»، و بهنگام برپایی ترازوی عدالت، همان زمان که کافران از مشاهده عقاب و مجازات بخود می لرزند) نه بیمی بر آنهاست»، و نه به وقت مرگ «اندوهگین می شوند». زیرا همان وقت بشارت بهشت به ایشان داده شود.

9 - قسمت دوم احتجاج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مشرکین قریش

کتاب احتجاج علامه طبرسی ج 1 ص 41 بعد.

از امام عسکری نقل است که فرمود: از پدرم امام هادی پرسیدم:

آیا پیامبر با مشرکان و جهودان هنگامی که مورد ملامت قرار می گرفت احتجاج و مجادله می نمود؟!

فرمود: آری، بسیار. از جمله آنها حکایتی است که خداوند از قول آنان در این آیه فرموده: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده» تا آنجا که «[کفار مکه] گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ - از نظر جاه و مال - از این دو شهر - مکه و طائف - فرو فرستاده

ص: 218

نشده است؟ - فرقان: 31). و نیز این آیه که: «گفتند: هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا: «ما کتابی فرو آری که آن را بخوانیم - اِسراء:

آیات 90 تا 93). سپس در احتجاجی دیگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر تو پیامبر هستی، همچون موسی در مقابل خواسته ما از آسمان صاعقه ای نازل می کردی، زیرا درخواست ما از تو سنگین تر از پیشنهادی بود که از موسی کردیم.

و ماجرای این احتجاج بدین قرار است که روزی رسول خدا با جماعتی از اصحاب خود در نزدیکی خانه کعبه نشسته بود و به آنان احکام خدا و حقایق آیات کتابش را می آموخت، در این هنگام گروهی از سران قریش، مانند: ولید بن مغیره مخزومی، و أبو البختری عاص بن هشام، و أبو جهل عمرو بن هشام، و عاص بن وائل و عبد الله بن - حذیفه مخزومی، و گروهی دیگر باهم اجتماع نموده و گفتند:

کار محمد بالا گرفته، و امر او وسعت و رواج یافته، بیائید تا او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و محدودش سازیم،

و نظراتش را باطل نمائیم، تا نزد اصحابش زبون و کوچک شود، شاید دست از گمراهی و سرکشی و طغیانش بردارد، در غیر این صورت با شمشیر بران پاسخش گوئیم!

أبو جهل گفت: چه کسی با او مجادله می کند؟ عبد الله مخزومی گفت: من برای مجادله کردن با او حاضرم، آیا مرا در مجاب کردن او کافی و سزاوار نمی دانید؟ أبو جهل گفت: آری.

پس قرشیان به اتفاق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عبد الله مخزومی رشته کلام را بدست گرفته و گفت: تو ادعای بزرگی کرده ای! و دعوی حیرت انگیزی نموده ای! پنداشته ای که تو رسول و فرستاده پروردگار جهانیان هستی، در صورتی که در خور ربّ - العالمین و خالق همه موجودات جهان نیست که همچون توئی - که مانند ما می خورد و می نوشد و چون دیگران در بازارها راه می رود - رسول و فرستاده او باشد. آیا پادشاه روم و سلطان فارس، نماینده و رسولانش را جز از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب می کنند، و پر واضح است که ربّ العالمین ما فوق همه بندگان است، اگر تو نماینده خدایی همو باید بسوی ما فرشته ای می فرستاد تا در حضور ما تو را تصدیق می کرد، با همه اینها

اگر خدا قصد ارسال نماینده ای را داشت باید فرشته ای را بعنوان نماینده اش بسوی ما می فرستاد نه بشری عادی مانند ما، و این را بدان ای محمد که تو در نظر ما نه تنها نبی نیستی، که فردی جادو شده و مسحوری! فرمود: آیا سخت پایان یافت؟ گفت:

آری، اگر خدا می خواست برای ما رسولی مبعوث کند می بایست او بیش از همه ما عزت و حرمت و ثروت داشت، چرا این قرآن که بعقیده ات از جانب خدا به سوی تو نازل شده - بر دو مرد بزرگ مکه و طائف:

ولید بن - مغیره و عروه بن مسعود نازل نشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟ مخزومی گفت: آری، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین خشک و سنگلاخ و کوهستانی مکه چشمه آبی جاری سازی، زیرا ما سخت نیازمند آبیم، یا تورا [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم، و یا آسمان را تگه تگه کرده و بر سر ما اندازی، همان طور که تو خود [این آیه را] بر ما خوانده ای:» و اگر بیند که پاره ای از آسمان فرو می افتد گویند:

ابری است توده شده - طور: 44 شاید پس از آن تورا تصدیق کنیم.

سپس افزود: هرگز بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود - بیاری، یا تورا خانه از زر باشد که از آن باندازه ای بما طلا دهی که بی نیاز گشته و طغیان کنیم، چنان که خود می گویی:» آری، هر آینه آدمی سرکشی می کند و از حدّ می گذرد. از آن رو که خود را بی نیاز و توانگر بیند - علق: 6 و 7، سپس گفت: یا در آسمان بالا روی - و بالا رفتن و صعودت را هرگز باور نداریم -

تا بر ما نوشته ای فرو آری که آن را بخوانیم که [در آن نوشته باشد]: از خدای عزیز و حکیم به عبد الله بن ابی امیه مخزومی و همراهانش، به رسول من محمد، ایمان بیاورید و سخنانش را تصدیق کنید که او از جانب من است. تازه پس از انجام این اعمال و مشاهده این آثار معلوم نیست که آیا بتو ایمان آوریم یا خیر، بلکه در نهایت خواهیم گفت: تمام این معجزات را از راه شعبده و سحر ما انجام داده ای؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله آیا چیزی از کلامت باقی مانده؟

گفت: ای محمد! آیا آنچه برایت گفتم کافی نبود؟ آری سخنم پایان یافت، حال

اگر در مقابل آنها دلیل و برهانی داری بی پرده بیان کن.

پیامبر عرضه داشت: خدا با تو هر صدایی را می شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگان را دریافتی! در این هنگام این آیه شریفه نازل شد که: «و [مشرکان] گفتند: این پیامبر را چیست که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای بر او فرو نیامده تا با وی بیم کننده باشد. یا چرا گنجی [از آسمان] به سویش افکنده نمی شود، یا چرا او را بوستانی نیست که از آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی جادو زده را پیروی نمی کنید - فرقان: 7 و 8). سپس خداوند فرمود: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند، پس گمراه شدند و از این رو راه نتوانند یافت - اِسراء: 48)، باز فرمود: «بزرگ و بزرگوار است آن [خدای] که اگر خواهد تو را بهتر از این دهد

بوستانهایی که از زیر [درختان] آنها جویها روان باشد و برای تو قصرها پدید کند - فرقان: 10). سپس این آیه نازل شد: - ای محمد - «پس شاید از اینکه [کافران مکه] می گویند: چرا گنجی بر او فرو نیامده، یا فرشته ای با او نیامده، برخی از آنچه را به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات از آن تنگ شود؛ جز این نیست که تو بیم دهنده ای، و خدا بر هر چیز نگاهبان است - هود: 12).

و این آیه خطاب به پیامبر نازل شد: «و گفتند: چرا فرشته ای بر او فرو نیامده؟ و اگر فرشته ای می فرستادیم همانا کار گزارده می شد - هلاک می شدند - و دیگر مهلت نمی یافتند. و اگر او را فرشته ای می کردیم باز هم او را [به صورت] مردی می ساختیم و آنچه را [اکنون بر خود و دیگران] پوشیده می دارند بر آنان پوشیده می داشتیم - انعام: 8 و 9).

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبد الله مخزومی فرمود: جواب اینکه - که من همچون شما غذا می خورم؛ و این با رسول خدا بودن هیچ منافاتی ندارد - این گونه است که انتخاب نماینده و رسول فقط در اختیار خداست و بس، و هر چه کند محمود و پسندیده است، و هیچ کس را نشاید که لب به اعتراض گشوده و «برای چه» و «چگونه» گوید، مگر نمی بینی بعضی را فقیر و نادار نموده، و برخی را دارا و غنی، و گروهی را عزیز و محترم فرموده، بعضی را خوار و ذلیل، و جماعتی را مریض و بیمار، و دسته ای را تندرست و سالم، و گروهی را شریف، و جماعتی را خوار فرموده است، و همه آنان غذا می خورند.

با این حال هیچ کدام در حکم خدا حَقّ اعتراضی ندارند، که فقیر و نادار یا غنی و دارا، ضعیف یا عزیز، یا افراد زمین گیر حَقّ گله داشته و به درگاه خداوند متعال عرضه نمایند:

چرا ما را بدین حال در آوردی و دیگران را سالم و سلامت! و وضعیت باقی گروه‌های اجتماعی از قبیل ذلیل و عزیز، زشت و زیبا، به همان منوال سابق است، و چنانچه هر کدامشان در برابر حکم خدا لب به اعتراض گشایند در این صورت مخالف و معترض مقرّرات، و کافر به احکام الهی خواهند شد. و پاسخ پروردگار متعال به آنان این خواهد بود که: «من سلطان جهان هستم، پائین - برنده و بالا برنده ایم، فقر و بی نیازی بدست من، و عزّت و ذلّت در ید قدرت من است، منم که مریض می کنم و سلامتی می بخشم، و شما همه بندگان من بوده و باید [در برابر تقدیر و حکم من] تسلیم و مطیع باشید، در این صورت بندگان مؤمن من خواهید بود، و اِلّا عاصی و کافر بوده، و به مجازات من هلاک گردید.

سپس این آیه بر آن حضرت نازل شد که: «بگو من آدمی هستم همچون شما» که غذا می خورم «که به من وحی می شود که خدای شما یگانه است - کهف: 110).

یعنی: به آنان بگو من در ساختار بشری مانند شما هستم، جز آنکه پروردگارم مرا به مقام نبوّت اختصاص فرموده، همان طور که برخی از انسانها را به ویژگی خاصی اختصاص داده، و همان گونه شما حَقّ اعتراض به هیچ یک از آنان - غنی، سالم، زیبا - را ندارید، نسبت به مقام نبوّت من نیز حَقّ اعتراض نداشته و باید مطیع و تسلیم باشید.

سپس رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله افزود: اما پاسخ این گفتارتان که: «سلاطین روم و فارس - به فراخور حالشان - فرستادگان خود را جز از افراد صاحب جاه و مال انتخاب نمی کنند،

و پروردگار جهانیان از این لحاظ فوق بشریّت است، و شایسته تر به رعایت این «اصل» این است که: تدبیر و حکم، مخصوص خود خداوند بوده، و بنا به پیشنهاد و فکر و حساب شما عمل نمی کند، بلکه هر طوری که خود تشخیص دهد عمل کرده و حکم می نماید، و در تمام این اعمال محمود و پسندیده است.

ای عبد اللّه! خداوند رسول خود را تنها برای این مبعوث ساخته تا به مردم

آداب دینی آموخته و ایشان را به سوی خداپرستی دعوت کند، و در این راه تمام تلاش خود را شبانه روز مصروف دارد، در این حال آیا مأموریتی به این سنگینی از عهده کاخ دار و صاحب نوکر و خدمتگار بر می آید؟ که صد البته رسالت؛ تباه، و کار؛ عقیم می ماند، چرا که قصرنشین پیوسته درون قصرش محجوب و بواسطه خدم و حشم از دسترس مردم دور مانده و میان او و مردم فاصله می افتاد، و همین فاصله و حجاب - که طبع پادشاهان است - فساد و تباهی را - از آنجا که نمی دانند و درک نمی کنند - در مملکت و میان مردم جاری می سازد.

ای عبد الله! بی شک خداوند مرا که هیچ مالی ندارم، به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند، زیرا همویار و حامی رسول خود است، که نه می تواند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشنترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می فرماید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما پاسخ این مطلب که می گوئید: «اگر تو پیامبری باید همراهت فرشته ای می بود که تورا تایید نموده و ما هم او را مشاهده کنیم، بلکه باید خود پیامبر از جنس فرشتگان باشد نه از جنس بشر» این است که:

باید دانست که فرشته با حواس ظاهری قابل رؤیت نیست، چرا که از جنس بشر نبوده و از جنس لطیفی مانند هوا است. و چنانچه در قوه بینایی شما افزوده شود که بتوانید آن را رؤیت کنید، قهرا خواهید گفت: این بشر است و فرشته نیست. زیرا ظاهر شدن فرشته برای شما فقط بصورت بشری خواهد بود که با آن مأنوسید، تا گفتارش را درک کرده، و خطاب و مرادش را دریابید، در این حال چگونه صدق گفتار آن فرشته را دریافته و حق سخنانش را تشخیص می دادید؟ بلکه خداوند تنها بدین منظور موجودی از نوع بشر را برای نبوت برگزید، معجزاتی را که در طبع و سرشت آدمی نیست - همان طور که خود قبول دارید - بدست او جاری ساخت تا خود گواهی بر صدق گفتار او از طرف خدا باشد، و اگر این خوارق عادات آدمی را فرشته ای به شما نشان می داد، هیچ جای تشخیصی به معجزه بودن آن برای شما باقی نمی ماند، زیرا این اعجاز در صورتی محقق می شود که فرشتگان دیگر از آوردن

مثل آن عاجز باشند، همان طور که پرواز پرنده، برای هموعانش معجزه نیست، ولی پرواز بشر، برای دیگر انسانها معجزه است.

بنا بر این خداوند متعال کار را بر شما آسان نموده، تا در شناخت رسول دچار زحمت نشده، و براحتی بتوانید با او تماس گرفته و گفتگو نمایید.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «تو آدم سحرشده ای» چگونه این سخن در باره من درست است، در حالی که خود معترفید که من در کمال صحت و سلامتی جسمی و روحی بوده و هستم، و در تمام این مدت چهل سال که از عمر من می گذرد، کوچکترین خطا و لغزش و کج اندیشی، یا خیانت و دروغی در سخنان من ندیده اید. آیا گمان می کنید - کسی در طول این چهل سال - با نیروی اراده و قدرت خود توانسته در نهایت درستی و امانت خود را حفظ و تامین کند، یا این کار تنها در اثر حمایت و توجه و عنایت خداوند جهانیان بوده؟ و این همان فرمایش الهی است که فرموده: «بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند - چگونه تو را وصف کردند - پس گمراه شدند و نتوانند که راهی بیابند - فرقان: 9). تا آنجا که برای اثبات دعوی باطل خود - که هیچ بر تو پوشیده نیست - دلیل و برهانی ندارند.

سپس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اما اینکه گفتی: «چرا این قرآن بر دو مرد بزرگ مکه و طائف: ولید بن مغیره، و عروه بن مسعود؛ نازل نشد؟» باید دانست که جاه و مال نزد خداوند متعال؛ آنچنان که در نظر تو ارزش و اعتبار دارد نیست، و اگر تمام دنیانزد خداوند بقدر پر مگسی قیمت داشت ذره ای از آن را به کافر و مخالف خود عطا نمی کرد، بلکه باید دانست که تقسیم رحمت بدست خداوند بوده و تنها اوست که هر چه بخواهد در باره بندگان انجام می دهد، و آن طور که می خواهد نظر خود را اعمال می فرماید، و در این راه بر خلاف شما از هیچ کس ترس و واهمه ندارد و ملاحظه ای نداشته، و مال و جاه و تمامی عناوین دنیوی در برابر اراده خداوند کوچکترین تأثیری نخواهد داشت. پس بدین خاطر به نبوت او پی بردید. و شما در انتخاب پیامبر به مال و جاه او طمع کرده و هر دو را در اختصاص آن دخیل دانستید، و بهمین منوال درستی و دلدادگی را در تقدیم کسی که سزاوار این مقام نیست داخل می کنید، و ملاک خداوند با همه اینها متفاوت است.

و رفتار خداوند متعال تنها بر اساس عدالت و حقیقت بوده، و فقط کسی را برای این مقام برمی‌گزیند که در طاعت و خدمتگزاری او، از برترین و پرتلاش‌ترین مردم باشد، و نیز کسی را وامی‌گذارد که در طاعت و فرمانبرداری او از همه کندتر باشد.

و چون ویژگی خداوند این گونه است که هیچ توجّهی به مال و جاه ندارد - که هر دوی آنها از تفضّل اوست - و در این تفضّل و عنایت هیچ وجوب و ضرورتی نیست که چون به بنده ای عنایت فرمود مجبور باشد که او را مشمول نعمت دیگری چون مقام رسالت سازد، و در این امر کسی را نشاید که او را بر خلاف میلش وادار نموده و در انعامش الزام نماید، که خداوند پیش از آن، همه بندگان را غرق نعمات خود ساخته است.

ای عبد الله! آیا مشاهده نمی‌کنی که چگونه کسی را ثروت داده و چهره اش را زشت ساخته؟ و دیگری را زیبا نموده ولی از مال دنیا فقیرش ساخته؟ و شخصی را مقام و رتبه داده ولی پرورگار بینوایی انداخته، و دیگری را نعمات ظاهری بخشیده ولی در مقام و رتبه تهی داشته؟ سپس هیچ یک از افراد این گروهها نمی‌تواند دعوی نعمت دیگری را کرده و از نبودش شکایت کند، مثلاً: ثروتمند جمال و زیبایی دیگری را بخواهد، و از زشتی صورت خود گله کند، یا زیبارو، ثروت دیگری را بخواهد و از فقر بنالد، و فرد شریف و معتبر چشم براه ثروت دیگری بوده و از نبودش شکایت کند. بلکه در تمامی این امور حکم تنها از آن خداوند جهانیان است و بس. هر گونه که بخواهد تقسیم می‌کند و هر طور اراده نماید عمل می‌کند، او در افعال حکیم است و پسندیده، و این همان فرمایش خداوند متعال است که: «و گفتند: چرا این قرآن بر آن دو مرد بزرگ مگه و طائف نازل نشد؟» در پاسخشان فرمود: ای محمد «آیا آنان رحمت پروردگار تو - نبوت - را بخش می‌کنند؟» «مائیم که میان آنان مایه گذرانیشان را در زندگی دنیا بخش کرده ایم - زخرف: 31 و 32 (پس آنان را از لحاظ مراتب ظاهری طبقه بندی کردیم: جماعتی را محتاج دیگری ساختیم، گروهی را به مال دیگری، و آن دیگر را به متاع و خدمتش نیازمند نمودیم، همچنان که می‌بینی پادشاهان بزرگ و ثروتمندترین مردم دنیا محتاج تهیدست‌ترین افراد به لحاظ متاع و نیروی کار و فکر و تدبیر و علم آنانند، و پادشاهان تا زمانی که به مطلوبشان برسند دست بدامن همین شخص فقیرند، و فقیران نیز محتاج مال و

و هیچ کدام از این گروهها حق ندارند از آنچه به ایشان رسیده گله و شکوه داشته و زبان به اعتراض گشایند.

سپس در ادامه آیه شریفه فرمود: «و پایه های برخی را بر برخی برتر داشته ایم - در روزی و جاه - تا برخی دیگر را به خدمت گیرند»، سپس افزود: ای محمد به آنان بگو: «و بخشایش پروردگار تو از آنچه گرد می آورند بهتر است - زخرف: 32، یعنی:

از تمام آنچه از اموال دنیا فراهم کرده اند بهتر است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما این سخنت که: «هرگز تو را باور نداریم تا برای ما از زمین [مکه] چشمه ای روان سازی» تا آخر کلامت، همه ناشی از جهالت و غفلت شما است که این چنین سفارشات را به محمد رسول خدا نمودید.

زیرا:

(1) جاری شدن چشمه آب در زمین مکه و وقوع آن هیچ دلیلی بر نبوت من نخواهد بود، شأن و مرتبه فرستاده خدا بالاتر از آن است که جهل جاهلان را مغتنم شمرده و با یاوه و باطلی بر آنان احتجاج کند.

(2) و تکه شدن آسمان و فرو ریختن آن موجب هلاک و نابودی تو است، و خداوند معجزات را برای الزام بندگان به تصدیقش می آورد نه برای نابودی و هلاکشان، ولی تو با این درخواست موجب مرگ خود می شوی، و پروردگار جهانیان مهربانتر به بندگان،

و داناتر به مصالح ایشان است، که به خواسته شما آنان را نیست و نابود نماید.

(3) و دیگر آنکه معجزاتی که تو خواستی محال و دور از عقل است، ولی رسول رب العالمین آن را بتو می فهماند، و حجت و بهانه ات را باطل ساخته، و راه مخالفت را بر تو می بندد، و در آخر با حجت و براهین الهی تو را مجبور به قبول آن می سازد.

(4) و دیگر آنکه تو - همچنان که خود معترفی - فرد سرکش و معاندی هستی که نه حجتی را می پذیری و نه به برهانی گوش می دهی، و دوی چنین فردی تنها عذاب آسمانی است که خداوند فرو فرستد، و یا آتش جهنم، یا در آخر پذیرای شمشیر دوستان او است.

ای عبد الله! اما این گفته ای که: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از زمین مگه چشمه آبی جاری سازی تا غبار از زمینش شسته و آن را گود نماید که ما به آن محتاج و نیازمندیم»، ناشی از غفلت و جهالت شما به حجت و دلایل خداوند متعال است.

ای عبد الله! آیا تو فکر می کنی انجام آن معجزات، دلالت به مقام رسالت من می کند؟ گفت: نه. فرمود: مگر تو در شهر طائف صاحب باغ و بستان نیستی؟ آیا پیش از این زمینهای آنجا سخت و سنگلاخی نبوده و تو آن را با زحمت اصلاح نموده و باغ و بستانی ترتیب داده و چشمه های آب در روی زمینش جاری ساخته ای؟ گفت: آری.

فرمود: و آیا کسان دیگری نیز چون تو این اصلاحات را انجام نداده اند؟ گفت:

آری.

فرمود: آیا با این اصلاحات تو و آنان می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: خیر.

فرمود: پس جاری کردن آب، و داشتن باغ و بستان نمی تواند دلالتی بر مقام رسالت من داشته باشد، و این پیشنهاد مانند اینست که بگویند: «ما بتو ایمان نمی آوریم مگر اینکه در میان مردم و چون دیگران راه روی و غذا بخوری».

اما این سختی که «یا تو را [در این سرزمین لم یزرع] باغ سبز و خرّمی از درختان خرما و انگور باشد که از وسط آنها آب بگذرد تا تو و ما همگی از میوه های آن بخوریم» مگر شما در طائف باغ انگور و خرما ندارید که از وسط آنها آب می گذرد، که هم خود از آن می خورید و هم به دیگران می دهید؟ آیا شما با داشتن این امکانات می توانید دعوی نبوت کنید؟ گفت: نه.

فرمود: پس این چه درخواست و سفارشی است که به فرستاده خداوند می کنید، با اینکه به تصدیق خود شما نمی تواند دعوی نبوت بر شما باشد، بلکه انجام آنها نشان از کذب او دارد. زیرا او در آن زمان به باطل احتجاج نموده، و ناچار عقل و دین ضعفا را می فریبد. و رسول رب العالمین برتر و منزّه از این رفتار است.

اما این سختی که گفتی: «یا از آسمان، چنان که دعوی کردی، پاره هایی فرو افکنی، زیرا تو خود گفتی:» و اگر بینند که پاره ای از آسمان فرو می افتد [باز هم ایمان نیارند و] گویند: ابری است توده شده»، البته شما خود می دانید فرو آمدن آسمان

موجب هلاکت و مرگ شماسست، و این با مقصود بعثت و رسالت مغایر است، زیرا رسول ربّ العالمین مهربانتر از آن است که چنین کاری کند، بلکه او تنها به اقامه حجّت و دلائل خداوندی می پردازد، و پر واضح است که این اقامه برهان فقط در اختیار پروردگار متعال بوده، و مردم را در آن انتخاب هیچ گونه حقی نیست، زیرا مردم غالباً در صلاح و فساد خود جاهل و بی خبرند و خواسته هایشان مختلف و متضادّ است، تا آنجا که وقوع آن ناممکن و ناشدنی است. و در صورتی که خواسته هایشان واقعی باشد ممکن است گروهی فرو افتادن آسمان را پیشنهاد کنند و دیگران تقاضای بالا رفتن زمین به آسمان و افتادن روی آن را کنند، و این خواسته باهم متضادّ بوده و منافات دارد یا وقوع آن محال و ناممکن است، و تدبیر خداوند با عزّت و جلال به محال و ناممکن تعلق نمی گیرد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله، آیا تا بحال سابقه داشته که طیبی داروهای مریضه‌هایش را مطابق دلخواه آنان تجویز کرده باشد؟! پر واضح است که تجویز دارو تنها بنا بر صلاح‌حدید خود طیب می باشد، چه مریض را خوش آید یا مکروه دارد.

و در این مثال شما مریض، و خداوند طیب حاذق شما است. اگر به دستوراتش عمل کنید شما را شفا بخشد، و در صورت نافرمانی بیمار و مریضتان کند.

ای عبد الله! کی دیده ای که شخص مدّعی حقی در جایگاه اقامه شاهد و دلیل مجبور شود که از نظر طرف مقابل خود پیروی کرده و طبق درخواست او برهان بیاورد؟ که در چنین صورتی حقوق مردم پایمال شده و دیگر هیچ تفاوتی میان ظالم و مظلوم، صادق و کاذب نخواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! اما این سخنت که «یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما - برای گواهی درستی گفتار خود - بیاری و ما آنها را ببینیم» از جمله امور محال و ناممکنی است که در نهایت سستی و ضعف می باشد.

زیرا پروردگار جهانیان از تمامی صفات مخلوقین از قبیل حرکت و محسوس بودن و مقابل شدن و آمدن منزّه است، پس درخواست شما ریشه در این امور محال و ممتنع دارد، و جز این نیست که شما خداوند را با بتان ضعیف و ناقص خود - که عاری از شنوایی و بینایی وادار کند و هیچ نیازی را از شما برطرف نمی کنند -

مقایسه نموده و چنین پیشنهادی را نموده اید.

ای عبد الله! مگر تو در مکه و طائف باغ و زمین و ملک نداری و برای آنها مباحثی قرار نداده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا امور مربوط به آن املاک را خودت مستقیماً رسیدگی می کنی یا از طریق نمایندگان به آن امور می پردازی؟ گفت: توسط نمایندگانم.

فرمود: فکر می کنی اگر روزی کارگران و مباشران در آنجا به نمایندگان تو بگویند:

« ما این نمایندگی را از شما نمی پذیریم مگر اینکه خود عبد الله مخزومی را بیاورید تا در حضور او گفته هایتان را بشنویم» چه خواهی کرد، آیا قبول می کنی، و آیا حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: نه.

فرمود: پس نمایندگان چه کنند؟ آیا نباید از طرف تو علامت و نشانه ای داشته باشند تا دعوی آنان را تصدیق نموده و اقداماتشان را نافذ بدانند؟ گفت: آری.

فرمود: حال بگو بینم اگر نماینده ات پس از شنیدن سخن آنان نزد تو بازگشته و بگوید: «برخیز و با من بیا، چون آنان پیشنهاد کرده اند که تو با من حاضر باشی»، این مخالف امر تو نیست، و تو نخواهی گفت: تو فقط رسول و فرستاده منی، مشیر و آمر؟

گفت: آری [همین را می گویم].

فرمود: پس چطور پیشنهادی را که بر کارگران و مباشران جایز نمی دانی بر رسول رب العالمین روا می داری؟ از رسول پروردگار جهانیان چه انتظاری داری؟ نکنند می خواهی با امر و نهی بر مولای خود عیب گیری کنی، حال اینکه تو خود چنین رفتاری را از نماینده ات نه می پسندی و نه آن را روا می داری، و اصلاً آنان حق چنین رفتاری را دارند؟ گفت: خیر. فرمود: ای عبد الله این حجّت و دلیل قانع کننده ای است که پاسخ تمام پیشنهادات تو را روشن و مبرهن می سازد.

و اما این سخت - ای عبد الله - که: «یا تو را خانه ای از زخرف - که همان طلاست - باشد»، بگو بینم مگر سلطان مصر خانه های پر از طلا ندارد؟ گفت: آری.

فرمود: آیا بخاطر این طلاها می تواند ادّعی نبوت کند؟ گفت: نه، نمی تواند. فرمود:

پس طلا داشتن محمّد نیز نمی تواند بر نبوت و صدق دعوی او دلالت کند. و محمّد

هرگز از جهل تو برای اثبات نبوت خود استفاده نخواهد کرد.

و اما این سخنت - ای عبد الله - که: «یا در آسمان بالا روی»، سپس گفتی: «و بالا رفتنت را هرگز باور نداریم تا بر ما نوشته ای فرو آوری که آن را بخوانیم»، حال اینکه بالا رفتن به سوی آسمان بمراتب دشوارتر از پایین آمدن است، و چون اظهار نمودید که در صورت صعود نیز شما ایمان نخواهید آورد، بطور قطع پس از نزول کتاب نیز تسلیم نخواهید شد.

سپس گفتی: «تا بر ما نوشته ای فرو آوری که آن را بخوانیم» و تصریح نمودی که «پس از آوردن این نیز حاضر به ایمان آوردن نبوده و اطمینان حاصل نمی کنی» پس با این رفتار تو معاند و منکر حجت و دلایل خداوندی بوده و در نتیجه هیچ چاره ای بجز عذاب و فشار و گرفتاری به دست اولیای خداوند یا ملائکه مأمور جهنم نداری.

و خداوند حکمت رسا و جامع را بر من نازل فرموده تا پوچی و بطلان تمام پیشنهاداتت را اثبات نمایم. سپس خداوند [در پاسخ سخنان باطلتان فقط] فرموده: «ای محمد - بگو پاک و منزّه است پروردگار من - که کسی بر او تحکم کند - مگر من جز آدمی پیامبری هستم؟»، منزّه است پروردگارم که مطابق میل و خواهش و دلخواه جاهلان کار کند، و من نیز مانند شما بشر هستم، جز آنکه از جانب خداوند جهانیان مأمور به ابلاغ مطالبی شده ام، و دلیل و علامت من همانست که به من عطا فرموده، و من نمی توانم تکلیفی برای پروردگارم معین نموده و او را از کاری منع و پیشنهادی کنم، و چنانچه به سخنانتان گوش بسپارم مانند همان نماینده پادشاه به سوی مخالفین می شوم که پس از مواجهه با آنان و شنیدن پیشنهادات جدیدشان بسوی سلطان بازگشته و او را ملزم کند که مطابق میل و خواهش آنان رفتار کند.

در اینجا ابو جهل گفت: اینجا یک سؤال باقی می ماند، و آن اینکه مگر تو خود نگفتی که قوم موسی هنگامی که درخواست دیدن خدا را نمودند با نزول صاعقه سوختند؟

فرمود: آری. گفت: در این صورت اگر تو پیامبر بودی ما نیز دچار سرنوشت آنان شده و می سوختیم، زیرا درخواست ما بسیار سنگین تر است، قوم موسی گفتند:

«آشکارا به ما نشان بده» و ما گفتیم: «هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه خدا و فرشتگان

را رویاروی ما بیاری و ما آنها را ببینیم؟».

رسول گرامی اسلام فرمود: ای ابو جهل آیا قصه ابراهیم؛ هنگامی که به مقام ملکوت بالا رفت را در این آیه شنیده ای که: «و بدینسان ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین می - نمودیم [تا گمراهی قوم و یگانگی خدایش را دریابد] و تا از اهل یقین باشد - انعام: 75)؟».

خداوند چون او را به آسمان بالا برد قدرت بینایی و دیدش را قوی گردانید، تا آنجا که ابراهیم بر زمین و بر اعمال ظاهر و پنهان مردم مطلع گردید. در پی آن به مرد و زنی نگریست که مرتکب عمل فحشا بودند. با دیدن این صحنه بر آن دو نفرین کرده و در دم هلاک شدند. سپس همین ماجرا تا سه بار برای افراد مختلفی رخ داد و او نیز نفرین نموده و هلاک شدند، در این هنگام خداوند به او وحی فرمود که: «ای ابراهیم دست از نفرین کردن بندگانم بردار! زیرا من پروردگاری مهربان و بخشاینده و حلیم هستم، گناه بندگانم ضرری بحال من ندارد همچنان که طاعتشان مرا سودی نمی رساند، و من آنان را برای تشفی خاطر مجازات نمی کنم، پس خود را در نفرین نمودن بندگانم نگه دار، زیرا [وظیفه تو فقط انذار است و] مرا در حکومت و سلطنت جهان شریکی نیست، و هر گونه اختیار بندگان و جهانیان در دست من است، و عاقبت بندگان گنهکارم از سه حال خارج نیست: یا توبه کرده و من می پذیرم و گناهانشان را بخشیده و آن را می پوشانم.

و یا بسبب نسل مؤمنی که در آینده از آنان بوجود می آید عذابم را از ایشان باز می دارم، و والدین کافرشان را مهلت می دهم. و همین که آن نسل از اصلاپشان خارج شود آنان را عذاب نموده و مشمول گرفتاری و بلایم می سازم.

و در غیر آن دو گروه، اگر بنده ای مرتکب گناه شود، در دنیا از عذابش صرف نظر کرده و او را بعذاب سخت و آتش سوزان قیامت وامی گذارم. که قهر و عذاب من باندازه جلال و عظمت خودم می باشد. ای ابراهیم میان من و بندگانم را واگذار، زیرا من به آنان بیش از تو مهربانم! میان من و ایشان را واگذار که من جبار و حلیم، دانا و حکیم هستم، صلاح بندگانم را تشخیص داده، و قضا و قدر خود را بر آنان اعمال می کنم».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل بدان که خداوند تنها بدین

خاطر عذابش را از تو باز داشته که می داند از صلب تو نسل پاکیزه ای چون پسر ت عکرمه بدنیا آید. و کار مسلمین بجایی رسد که در صورت اطاعت خدا و رسول او نزد پروردگار عزیز و محترم گردند و گرنه عذاب بر آنان نازل گردد.

و همچنین است کار سائر افراد قریش، با این پیشنهادهاتشان فقط مهلت داده شده اند، زیرا خداوند می داند در آینده برخی از آنان به محمد ایمان آورده و خوشبخت می شوند.

و پروردگار متعال مانع این سعادت نشده و از آنان دریغ نمی فرماید. و یا بخاطر اینکه شاید فرزند مؤمنی از او متولد شود، پدر را مهلت دهد تا فرزند به سعادت رسد، و اگر رعایت این نکته نبود عذاب بر همه آنان نازل می شد. ای ابو جهل به آسمان بنگر! او چشم خود به آسمان دوخت و ناگهان در بها گشوده گشت و آتشی به خط راست به سمت آنان فرود آمد، بطوری که همه آنان خصوصا ابو جهل حرارتش را حس کرده و از ترس بخود لرزیده و مضطرب شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نترسید، خداوند نمی خواهد شما را به این عذاب آسمانی هلاک کند، و فقط آن را برای عبرت شما ظاهر فرموده است.

سپس جماعت مشرکین همچنان که سر به آسمان داشتند متوجه شدند انواری از پشت آنان به سوی آتش یورش آورده و آنها را به آسمان راندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برخی از این انوار که مشاهده نمودید، نورانیت گروهی است که از میان شما به من ایمان خواهد آورد و خداوند او را خوشبخت می نماید، و بعضی از آن انوار، نورانیت جماعتی از شماست که در آینده نزدیک از نسل پاک شما ظاهر شده و از میان کافران مؤمن می شوند.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، 2 جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ:

اول، 1403 ق.

(در این احتجاج ها می بینیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال خونسردی و با احترام و رعایت شخصیت های طرف مقابل و سایر شرایط بحث، به آنها پیروز شده و بیشترشان به اسلام، رو آوردند).

ص: 232

در باره احتجاجات چهارده معصومین علیهم الصّلوٰه والسّلام، کتابها نوشته شده و علمای بزرگوار شیعه، آنها را گرد آوری کرده و در اختیار، مردم قرار داده اند، مانند کتاب الاحتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و کتب اربعه شیخ کلینی و شیخ مفید و شیخ صدوق و وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی رضوان الله علیهم أجمعین و سایر کتابها که در مورد احتجاجات بزرگان دین در طول تاریخ که ذکر آنها به طول می انجامد و آوردن آنها، امکان پذیر نمی باشد و فقط چند جلسه ای که حضرت امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان داشته، بعنوان تبرک، از احتجاج طبرسی می آورم، طالبین بیشتر به خود آن کتابها، رجوع نمایند.

الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج 2، ص: 366 ببعده

بعضی از احتجاجات أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام

1 - از محمّد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام نقل است که روزی مردی زندیق بر آن حضرت وارد شد و گروهی نیز حضور داشتند، امام فرمود:

بگو بینم، اگر حرف، حرف شما باشد - اگر چه این طور نیست - آیا ما و شما یکسان هستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضرری به ما نرسانده است؟

آن مرد زندیق چیزی نگفت. پس آن حضرت فرمود: و اگر حرف، حرف ما باشد - که حقّ هم همین است - در این صورت آیا شما به هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟

زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟

حضرت فرمود: وای بر تو! آنچه تو گمان کرده ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیت را او ایجاد کرده است، او بود و هیچ چگونگی و کیفیتی وجود نداشت، لذا با کیفیت یا جا و

مکان و حواس قابل درک نیست و به هیچ چیز شبیه نمی باشد، مرد گفت: حال که با هیچ حواسی از حواس پنجگانه قابل درک نیست پس، اصلاً نیست!

حضرت فرمود: وای بر تو! چون حواست از درک او عاجز است، ربوبیت او را انکار می کنی؟ و حال آنکه ما وقتی از ادراکش عاجز می شویم یقین می کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت: پس بگو خدا چه زمانی، بوده است؟

حضرت فرمود: تو به من بگو، خداوند کی نبوده است تا بگویم کی بوده است؟

مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟

حضرت فرمودند: وقتی به جسم می نگریم و می بینیم نمی توانیم در طول و عرض چیزی از آن کم کنیم یا بر آن بیفزاییم و سختی ها را از آن دفع کنیم و چیزی به سود آن انجام دهیم، می فهمیم که این ساختمان بناکننده ای دارد و به او معتقد می شویم، افزون بر اینکه چرخش فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینیم، و لذا می فهمیم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده ای دارد.

زندیق پرسید: پس چرا چشم او را نمی بیند؟

فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت می باشند، افزون بر اینکه شأن او اجلّ از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درک نماید، یا عقل، او را دریابد، مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن، امام علیه السلام فرمود: حدّ و وصفی ندارد.

زندیق پرسید: چرا؟

فرمود: زیرا هر چیزی که حدّی دارد، وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیت زیاد شدن را داشته باشد قابلیت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد و نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با فکر درک می شود.

زندیق پرسید: شما که می گوئید: او لطیف، سمیع، شنوا، حکیم، بصیر، بینا (و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم، بینا باشد یا ظریف و دقیق؛ ولی دست نداشته باشد، و یا حکیم باشد ولی صنعتگر و

حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتخاذ کند یا کاری کند اگر با دقت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟

پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روحهایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یک دیگر نیستند، لطیف) دقیق و با ظرافت (گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات در ترکیب ظاهری خود لطفی از خالق لطیف و خبیر دارا است،

سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقت کردیم و آن وقت گفتیم:

خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلایق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آن ها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنوا است ولی بدون گوش و گفتیم او بینا است ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطلع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بینا است اما نه مانند بینا بودن مخلوقات.

راوی گوید: زمانی نگذشت که آن فرد مسلمان شد.

و غیر از این مطالب دیگری هم در حدیث بود.

2- و هنگامی که مأمون قصد داشت حضرت رضا علیه السلام را به ولایت عهدی خود منصوب کند بنی هاشم را جمع کرده به آنان چنین گفت: من قصد آن دارم پس از خود» رضا «را به خلافت برگزینم، پس بنی هاشم بدو حسد ورزیده و گفتند: آیا می خواهی مرد نادانی که هیچ آشنایی با خلافت و سیاست ندارد را ولی عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید و نمونه هایی از جهات او را

که دلیل خوبی او خواهد بود بینی! مأمون نیز حضرت را فراخواند، آنان گفتند: ای ابو الحسن! به منبر برو و ما را راهنمایی کن تا خداوند را بطور صحیحی شناخته و بر اساس آن عبادت نماییم.

حضرت به منبر رفته، و سر به زیر داشته و بی آنکه سخنی گوید مدّتی به همان حال جلوس نمود، سپس حرکتی کرده از جای برخاسته و راست ایستاده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم و أهل بیتش فرمود:

مرحله نخست در عبادت خدا، شناخت و معرفت اوست، و اساس و پایه معرفت خداوند توحید و یگانگی اوست، و اساس و قوام توحید این است که صفات را از ذات خداوند منتفی بدانیم، زیرا عقل انسان خود شهادت می دهد که هر چه که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود گواهی می دهد که خالق و سازنده ای دارد که نه صفت است و نه موصوف، و هر صفت و موصوفی پیوسته باید با هم همراه باشند، و همراهی دو چیز باهم، علامت حادث بودن آنها است، و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشناسد، در واقع خدا را نشناخته است، و کسی که بخواهد کنه ذات خدا را دریابد، در واقع قائل به توحید نیست، و کسی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته،

و هر که برای او نهایی فرض کند او را تصدیق ننموده، و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجه نموده است، و به موجودی دیگر اشاره کرده، و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هر که برای خداوند اجزاء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تذلل و خواری نکرده، و هر کس بخواهد با قوه فکر خود او را توهم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری غیر از خود، قائم و پا برجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد، و به وسیله فطرت، حجت بر مردم تمام می شود، آفرینش مخلوقات توسط خداوند، حجایی است بین او و آنها، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادّی نیست بلکه

تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، زیرا آلات و ادوات شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، نامهای او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرد تفهیمی است، ذات او حقیقت است و کنهش؛ جدایی او از خلق و بقای او حدّ و مرز سایر پدیده ها است، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشناخته، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری احاطه پیدا کرده، و هر کس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته.

هر کس بگوید: چگونه است؟ او را تشبیه نموده، و هر که بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده؟ در واقع برای او علت تصوّر کرده است، و هر که بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان تصوّر کرده، و هر که بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده، و هر که بگوید: حدّش تا کجاست؟ برای او نهایی فرض کرده، و هر که بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهایی قرار داده، و هر که چنین کند بین او و سایر موجودات حدّ مشترک قرار داده، و هر کس بین او و مخلوقاتش حدّ مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته، و هر کس او را دارای اجزاء تصوّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمی کند، کما اینکه با حدّ و حدود مخلوقین محدود نمی شود، «أحد» است ولی نه به عنوان عدد، ظاهر و آشکار است ولی نه به این صورت که قابل لمس باشد، آشکار است ولی نه به این معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است ولی نه از نظر مسافت، نزدیک است ولی نه از جهت مکانی، لطیف است ولی نه از نظر جسم، موجود است ولی نه بعد از عدم، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه با اختیار تامّ، می سنجد و تصمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیّت و اراده دارد ولی نه با

عزم و تصمیم، درک می کند ولی نه با آلت و وسیله حسّ، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند، او قبل از زمان بوده و قبل از عدم وجود داشته، و ازلیّت او از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده و از خلقت حواسّ توسط او معلوم می شود که خود فاقد این حواسّ است، و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیت برقرار کرده دانسته می شود که خود، ضدّ ندارد، و با ایجاد مقارنه و هماهنگی بین امور، دانسته می شود که قرین و هم‌آورد ندارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده، امور نامساعد و دور از هم آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها؛ دلیلی است بر وجود پراکنده کننده و گرد آوردنده اشان، و این همان فرمایش خداوند عزّ و جلّ است که فرموده: «و از هر چیزی دو گونه آفریدیم، باشد که یاد کنید و پند گیرید - ذاریات: 49»، بین هر قبل و بعدی در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد، و تفاوت آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده به آنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده به آنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوبی نبود، او ربّ بود، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک و مستولی بر همه چیز بود، و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمانی که مخلوق در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، این طور نیست که فقط از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیت در مورد او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از این را تصوّر کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و

نمی توان با کلمه» از «که ابتداء و آغاز را نشان می دهد او را در برخی زمانها غائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده است. و کلماتی همچون» قد «که معرف نزدیک زمان مورد نظر به زمان دیگری است نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد، و کلماتی مانند» لعل «(» به معنی شاید (که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و در مورد مخلوق خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد در مورد او چنین مفهومی را نمی رساند بلکه امر و اراده خدا قطعاً الحصول است. و کلمه» متی «(» کی؟، چه زمان؟ (اگر چه در مورد خدا بکار می رود ولی نشان دهنده وقت معینی برای او نیست، و بکار بردن کلمه» زمان «در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظروف است و در محدوده زمان قرار گرفته است. و نیز کاربرد کلمه» مع «(» به معنی» با «(در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است. ادوات، امثال خود را محدود می سازد، و آلات، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند، ابتداء زمانی داشتن، باعث شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلی بودن باز داشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور ساخته است، افتراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسط آنها، بر عقول آدمیان تجلی کرده. و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار در باره خداوند همین اشیاء و موجوداتند، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند عزّ و جلّ توسط عقول و اندیشه صورت می پذیرد، و با اقرار و اعتراف به خداوند ایمان کامل می گردد، تا معرفت نباشد دیانت کامل نمی شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محال و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود

ایجاد کرده، در مورد خود او، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگشته، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش، از وحدت درآمده، دارای اجزاء می شد، و ازلی بودن در موردش محال می گردید و خالق؛ مثل مخلوق می شد. اگر برای او پشت تصوّر شود، مقابل و روبرو نیز تصوّر می شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود، کسی که، حدوث در باره اش محال نیست، چگونه می تواند ازلی باشد؟ یا کسی که ایجاد شدن در باره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجادکننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه می شد نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حقّ و حقیقت است حجّتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقد جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است،

و در عقیده به اینکه خداوند به کلی با مخلوقین مباین و غیریت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود ازلی محال است که مرگب باشد یا دویت در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد، و آغاز و انجامی برایش تصور شود.

معبودی نیست جز» الله «که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به گمراهی و ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به آشکار زیان نموده اند، و درود خدا بر محمد و اهل بیت پاکش باد.

3 - و از حسن بن محمد نوفلی نقل شده که گفت: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد، و مأمون ضمن احترام بسیار؛ هدایایی نیز به او داده و گفت: پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز نزد من آمده و علم کلام و اهل آن را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویج برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: ای امیر المؤمنین، دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل کنم.

مأمون خلیفه عباسی گفت: من فقط به این دلیل که از توان و قدرت تو در بحث و

مناظره با خبر بودم به دنبال فرستادم، و تنها خواسته من این است که او را فقط در

یک مورد مجاب کنی و دلایل او را رد کنی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار.

مأمون نیز کسی را نزد حضرت فرستاده و گفت: شخصی از اهل مرو که در مباحث کلامی در خراسان تک و بی بدیل است نزد ما آمده، اگر مانعی ندارد نزد ما بیاید.

آن حضرت نیز برای وضو برخاسته و به مجلس مأمون حاضر شد، و میان او و سلیمان کلامی در بدهاء (عَلَّامَه شعرانی رحمه الله در زیر نویس شرح کافی ملاً صالح مازندرانی گوید:

« بدهاء (به معنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است می باشد، و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را محلّ حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آن را جایز نمی دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوییم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلاً عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست، و بزرگان عالم تشیع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند، از جمله ایشان شیخ طوسی رحمه الله در عدّه الاصول و تفسیر تیان، و استادش سیّد مرتضی در «الذریعه الی اصول الشریعه»، و علامه حلی در نهاییه الاصول در مقصد هشتم فصل اول بحث چهارم گفته است:

« نسخ بر خداوند جایز است، زیرا که حکم او تابع مصالح است «- تا آنجا که گوید:» و بدهاء بر خداوند جایز نیست زیرا دلالت بر جهل یا قبیح می کند و آن دو در حقّ خداوند متعال از محالات است «، و نظیر آن در تفسیر مجمع البیان و تفسیر أبو الفتوح رازی در چندین مورد ذکر شده که از جمله آنها در مجلد اول أبو الفتوح) سیزده جزئی (، ص 4 و 286. و اینکه پاره ای گفته اند: مراد از « بدهاء «آنست که خداوند حکمی کرده و می دانسته که در صورت پیدایش سببی آن را تغییر خواهد داد، این معنی با نسخ سازگار است نه با « بدهاء « و نیز اینکه گفته اند:» دو حکم در باره یک موضوع با دو شرط مختلف جایز است، و تناقض ندارد، مثلاً خداوند حکم کرده که عمر شخصی کوتاه باشد، و اگر صدقه داد، یا صله رحم کرد عمرش طولانی باشد، این اشکالی ندارد «این درست نیست، زیرا اراده و مشیّت و تقدیر و قضاء جایی بکار می رود که شرطش حاصل می شود، نه در آنجا که خداوند می داند که آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده که « بدهاء کذا « معنیش این نیست که رأی خداوند تغییر کرد و از مشیّت و یا تقدیرش برگشت، بلکه مانند غضب و رضا و

اسف که بخدا نسبت می دهیم است، مثل آیه: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا و آیه: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ، و آیه: كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ، و امثال این آیات که معنی آن معامله کردن خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ باللّٰه خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد، مثل « وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا » که نتیجه دادن مکر آنها است نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علامه مجلسی رحمه الله نیز لفظ « بداء » را چون در روایات آمده است تأدباً حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می نماید - پایان کلام علامه شعرانی رحمه الله.

به معنی ظهور؛ جاری شد، برای تغییر و عوض شدن مصلحت، و آن حضرت در صحت آن به آیات بسیاری از قرآن استشهاد نمود، مانند آیه: « خداست که آفرینش آفریدگان را آغاز می کند، سپس بار دیگر آن را باز می گرداند » (- روم: 11).

در آفرینش هر چه خواهد می افزاید « (- فاطر: 1 . خدای آنچه را خواهد از میان ببرد و یا استوار بدارد » (- رعد: 39. و به هیچ کسی زندگانی دراز داده نشود

و از عمر هیچ کس کاسته نگردد - فاطر: 11)، و آیه مبارکه: « و گروهی دیگر واپس داشتگانند برای فرمان خدا - توبه: 106)، و امثال آنها.

پس سلیمان به مأمون گفت: ای امیر المؤمنین، از امروز به بعد به خواست خدا، « بداء » را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابو الحسن بپرس، بشرط آنکه خوب گوش دهی و انصاف را نیز رعایت کنی.

سلیمان گفت: سرور من! اجازه می دهید سؤال کنم؟

امام فرمود: هر چه می خواهی بپرس، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون « حی » « و » سمیع « و » بصیر « و » قدیر « اسم و صفت بدانند چیست؟

امام فرمود: شما می گوئید: اشیاء پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید: آنها پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل « سمیع » « و » بصیر « و » قدیر « نیستند، سلیمان گفت: پس آیا او از اول و ازل مرید بوده (صفت اراده را داشته)؟

امام فرمود: ای سلیمان، بنا بر این اراده اش چیزی است غیر از او گفت: بله.

فرمود: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای،

سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم، امام فرمود: آیا اراده حادث است؟

سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می کنی و جواب سربالا می دهی؟ انصاف را از دست مده، مگر نمی بینی در اطرافت اهل نظر و بحث نشسته اند؟

سپس گفت: ای أبو الحسن، بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است!.

حضرت مجدداً پرسش خود را از او پرسید که: اراده حادث است ای سلیمان، چون چیزی که ازلی نیست قطعاً حادث است، و اگر حادث نیست، ازلی است، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست همچنان که سمع و بصر و علم او از خود اوست، امام فرمود: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت: نه، امام فرمود: پس مرید مثل سمیع و بصیر نیست،

سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست، همان طور که شنیدن و دیدن و علم از خود او می باشد، امام فرمود: پس اراده اش نفس خود اوست؟ گفت: نه.

امام فرمود: پس مرید (مثل سمیع و بصیر نیست؟)

سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که خود را می بیند و به خود آگاه است، امام فرمود: «خود را اراده کرده یعنی چه؟ یعنی: خواسته که چیزی باشد؟»

خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، امام فرمود: آیا با اراده خود این گونه شده؟

سلیمان گفت: نه، امام فرمود: پس این که می گویی: اراده کرده تا حیّ، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند و خود امام علیه السلام نیز خندید و فرمود: بر متکلم خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، فرمود: ای سلیمان، بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده

است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم، گفت: پیرس قربانت گردم، امام فرمود: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم

بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البته بر اساس آنچه می دانیم و می فهمیم، امام فرمود: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که: اراده کننده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطلب گفته شما را که می گوید: اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست، امام فرمود: پس بدون اینکه معرفت و اطلاعی داشته باشید، ادعای علم می کنید و می گوید: اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا اعتقاد شما بر اساس عقل و علم نیست، سلیمان جوابی نداشت که بگوید.

سپس امام فرمود: آیا خداوند بتمام آنچه در بهشت و دوزخ است، واقف می باشد؟

سلیمان گفت: بله، امام فرمود: آیا آنچه را که خداوند می داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟ گفت: بله، امام فرمود: حال، اگر همان طور که باید موجود گردد موجود شد، آیا خداوند باز هم توان افزودن چیزهای دیگری به آنها دارد یا صرف نظر می کند؟

سلیمان گفت: اضافه می کند، امام فرمود: بنا بر گفته تو که خداوند اضافه می کند چیزی به آنها افزوده است که خود نمی دانسته ایجاد خواهد شد.

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه ها غایت و نهایت ندارند، امام فرمود: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها) بهشت و دوزخ (قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن قابل تصور نیست، و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته ها و عقائدی منزّه و بالاتر است.

سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی و خلود وصف و تعریف فرموده است

و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، امام فرمود: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع می نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «هر گاه پوست تشنه پخته شود و بسوزد آنان را پوستهای دیگری جایگزین

سازیم تا عذاب را بچشند - نساء: 56)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده: «عطایی بی پایان - هود: 108)، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: 31 و 33).

پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی جایگزین آن نمی کند؟ گفت:

چرا، امام فرمود: آیا اکنون که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمود: پس این گونه است هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از بهشتیان منقطع نشده و نخواهد شد.

سلیمان گفت: آری، اضافات را از آنها دریغ می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد،

امام فرمود: در این صورت آنچه در بهشت و جهنّم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب ای سلیمان بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می فرماید: «برای ایشان آنچه خواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز اضافی و زیادی هست - ق: 35)، و نیز فرموده:

« عطائی بی پایان (، و: «ایشان از آنجا) بهشت (بیرون رانده نمی شوند - حجر: 48) و:

« برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند - بینه: 8)، و نیز: «و میوه های فراوان، بریده نشوند بدون اینکه کسی از خوردن آنها منع گردد - واقعه: 32 و 33)، سلیمان جوابی نداشت بدهد.

سپس امام فرمود: ای سلیمان، بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟

گفت: آری فعل است، فرمود: پس حادث است زیرا افعال محدّث (پدیده) می باشند، گفت: فعل نیست، امام فرمود: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، امام فرمود: ای سلیمان، این سخن، همان چیزی است که بر ضرار (او ضرار بن عمرو قاضی از بزرگان معتزله می باشد، و جماعتی نیز او را از مجبّره خوانده اند، و قریب به سی کتاب تصنیف نموده، احمد حنبل فتوا بر قتل او صادر نمود، در

نهایت بسال 190 مرد. و صاحب لسان المیزان در باره اش گوید: «وی دارای عقاید فاسدی بوده است.»

و هم مسلکان او عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه می رود، می خورد و می آشامد، ازدواج می کند و تولید مثل می نماید، ظلم می کند و کارهای زشت مرتکب می شود، کافر می شود و مشرک می گردد، و از آنها برائت می جوید و دشمنی می کند و این حدّ آن است.

سلیمان گفت: اراده مثل سمع و بصر و علم است، امام فرمود: دوباره به حرف نخست خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوعند؟ سلیمان گفت:

نه، امام فرمود: پس چطور اراده را نفی می کنید و می گویند: اراده نکرده است، و گاهی می گویند: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گویند: «اراده» ساخته و مفعول خداوند نیست، سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، امام فرمود: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی

مراد) اراده شده (نفی وجود) اراده «است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

(مؤلف رحمه الله گوید: پس کار بحث بهمین منوال ادامه یافت، و سلیمان پیوسته مسأله را تکرار می کرد و به آخر می رسید و از سر می گرفت، و منکر آنچه اقرار کرده بود می شد، و اعتراف به منکرات خود می کرد، و از شاخه ای به شاخه دیگر می پرید، و حضرت رضا علیه السلام همه موارد را بر او نقض می کرد، تا اینکه کلام میان آن دو به درازا کشید، و بر همگان چندین بار شکست سلیمان روشن و مبرهن شد، و ما در اینجا ادامه بحث را به جهت رعایت طولانی شدن ترک می کنیم، بس کار بحث بدان جا کشید که:

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است.

امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است، چون خداوند فرموده: «اگر خواهیم هر آینه آنچه را به تو وحی کرده ایم

ببریم - اسرا: 86)، و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت.

سلیمان در جواب در ماند، مأمون گفت: ای سلیمان، او از تمام بنی هاشم عالمتر است. سپس تمام حاضرین مجلس؛ پراکنده شدند.

4 - صفوان بن یحیی گوید: ابوقرّه (ظاهراً او موسی بن طارق یمانی ابوقرّه زبیدی باشد، وی از رجال عامّه و صاحب منصب قضاء بوده، و از راویان ابن جریر متوفی به سال 150 می باشد).

محدث رفیق شبرمه از من خواست ترتیب ملاقات او را با امام رضا علیه السلام بدهم، من نیز اذن دخول گرفتم و آن حضرت اجازه فرمود، ابوقرّه داخل شد و از امام علیه السلام مسائلی در حلال و حرام و فرائض و احکام پرسید تا اینکه رسید به پرسشهای توحیدی گفت: قربانت گردم، نحوه کلام خداوند با موسی را توضیح فرمایید؟

فرمود: خدا و رسول او دانترند که به چه زبانی با او سخن راند، به زبان سریانی یا عبرانی، ابوقرّه با اشاره به زبان خود گفت: فقط از این زبان از شما سؤال می کنم! فرمود: سبحان الله از این طرز تفکر! و پناه بر خدا در شباهت او به خلق، یا تکلم حضرت حق همچون سخنرانان، و لیکن تبارک و تعالی هیچ چیزی مانند او نیست؛ نه گوینده و نه عمل کننده ای. پرسید: پس چگونه بوده؟

فرمود: کلام آفریننده به مخلوق همچون کلام مخلوق نیست، و نه با حرکت لب و زبان، بلکه بدو می فرماید: « بشو»، و کلام حضرت حق با موسی بنا بر مشیت او از امر و نهی بود بدون آنکه ترددی در نفس پیش آید.

ابوقرّه پرسید: نظر شما در باره کتب [آسمانی] چیست؟

فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که نازل شده همه و همه کلام خداوند است که آنها را برای روشنایی و هدایت جهانیان نازل فرموده، و همه آنها محدث (پدیده می باشند، و آن غیر خود خداوند است، آنجا که فرماید: « یا آنان را یاد کرد و پندی پدید آورد - طه: 113)، و نیز: « آنان را هیچ یاد کرد و پند تازه ای از پروردگارش نیاید مگر اینکه آن را بشنوند در حالی که بازی می کنند - انبیاء: 2)، و خود خداوند سبب تمام کتابهایی می باشد که نازل فرموده است.

أبو قره گفت: آیا آنها فنا و نابود نمی شوند؟

فرمود: اجماع مسلمین است که هر چه جز خدا نابود می شود، و همه چیز جز خدا فعل او است، و تورات و انجیل و زبور و فرقان نیز فعل اویند، آیا نشنیده ای مردم می گویند:

« ربّ قرآن (و خود قرآن روز قیامت می گوید:) یا ربّ ، آن فلانی است - حال اینکه ربّ او را از خودش بهتر می شناسد - روزش عطشان و شبش بیدار بود، شفاعت مرا در باره او بپذیر (، و همچنان است کار تورات و انجیل و زبور، و همه آنها محدث) پدیده (و مخلوقند، محدث) پدید آورنده (آنها کسی است که هیچ کس مانند او نیست، و مایه هدایت برای عاقلان است، پس کسی که می پندارد پیوسته با او بوده اند در اصل می گوید که خداوند نخست قدیم و یکتا نیست، و کلام پیوسته با او بوده و ابتدایی ندارد و معبود نیست.

أبو قره گفت: ما روایت شده ایم که: « تمام آن کتب روز قیامت می آیند در حالی که همه مردمان در زمین بلندی در صفی واحد در برابر ربّ العالمین ایستاده اند و نظاره می کنند تا همه آن کتابها از صحنه قیامت مراجعت به حضرت حقّ کنند، زیرا آنها از خدا هستند و جزئی از او می باشند، پس به سوی حضرت حقّ می روند .»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این مانند عقیده نصاری در باره مسیح است که: او روح او است و جزئی از او می باشد و در او باز می گردد، و همین گونه مجوس در باره آتش و خورشید معتقدند: آن دو جزئی از خدا بوده و در آن مراجعت می کنند. پروردگار ما بسی برتر از آن است که جزء جزء شود یا مختلف باشد، و تنها گوناگونی و تألیف از صفات

متجزی است، زیرا هر جزء جزء شده ای در توهم آید، و کثرت و قلت مخلوقی است که دلالت بر خالق می کند که آن را آفریده است.

أبو قره گفت: ما روایت شده ایم که: « خداوند دیدار و هم سخنی خود را میان دو تن از پیامبران تقسیم فرمود، صحبت را به موسی علیه السلام و رویت را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد .»

حضرت فرمود: پس آنکه از طرف خدا (این مطلب را) به جنّ و انس رسانید که:

دیده ها او را درک نکنند، علم مخلوق به او احاطه نیابد، چیزی مانند او نیست،

آیا جز محمد صلی الله علیه و آله بود؟ گفت: چرا.

فرمود: چگونه ممکن است مردی به سوی تمام مخلوق آید و به ایشان گوید که از جانب خدا آمده و آنان را به فرمان خدا بسوی خدا خوانده و بگوید: دیده ها خدا را در نیابند و علمشان به او احاطه نکند و چیزی مانندش نیست، سپس همین مرد بگوید: من به چشم خدا را دیدم و به او احاطه علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است؟! آیا حیا نمی کنید! زنادقه نتوانستند چنین نسبتی به او دهند که او چیزی از جانب خدا آورد آنگاه از راه دیگر خلاف آن را گوید.

أبو قره گفت: خدا فرموده: « بدرستی او را در فرود آمدن دیگری دید - نجم: 13).

حضرت فرمود: پس از این آیه، آیه ای است که دلالت بر آنچه پیغمبر دیده می کند، خدا فرماید: « دل آنچه را دید دروغ نشمرد » یعنی دل محمد آنچه را چشمش دید؛ دروغ نشمرد، آنگاه خدا آنچه را محمد دیده خبر دهد و فرماید:

« پیغمبر از آیات بسیار بزرگ پروردگارش دید »، و آیات خدا غیر خود خدا است، و باز فرماید: « مردم احاطه علمی به خدا پیدا نکنند »، در صورتی که اگر دیدگان او را بینند علمشان به او احاطه کرده و معرفت او واقع شده است.

أبو قره گفت: پس روایات را تکذیب می فرمایید؟

فرمود: هر زمان روایات مخالف قرآن باشند تکذیبشان کنم، و آنچه مسلمین بر آن اتفاق دارند این است که: احاطه علمی به او پیدا نشود، دیدگان او را ادراک نکنند، چیزی مانند او نیست.

و او از آن حضرت علیه السلام در باره این آیه پرسید: « پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصى برد - إسرائ: 1)،

حضرت فرمود: خداوند خبر فرموده که او را برده، سپس عتت آن را فرموده که:

« تا برخی از نشانه های خویش را به او بنماییم »، پس آیات خدا غیر از خدا است، پس عذر خود واضح بیان داشته که چرا این کار را انجام داده، و چرا نشان داده، و فرموده: « پس به کدام سخن پس از (سخن) خدای و آیات او ایمان می آورند؟ - جائیه: 6)، پس خبر داده که آن غیر خدا است.

أبو قره گفت: پس خدا کجاست؟! حضرت فرمود: « کجا » مکان است، و این پرسش حاضر از غایب است، و خداوند متعال غایب نیست، و هیچ کس بر او وارد

نشده، و او به هر مکانی موجود، مدبر، صانع، حافظ، نگه دارنده آسمانها و زمین است.

أبو قره گفت: مگر او جدای از همه؛ بالای آسمان نیست؟

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است، او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و اوست که شما را در زهدانها (رحمها) (چنان که خواهد می نگارد، و او هر جا که باشید با شماست، اوست که به آسمان پرداخت و آن دودی بود، و اوست کسی که به آسمان پرداخت و هفت آسمان بساخت، و اوست کسی که بر عرش) در مقام استیلا و تدبیر امور جهان (بر آمد، او بود و خلق نبود، و او همان گونه بود و آفرینشی در کار نبود، همچون دیگر منتقلین انتقال نمی یابد.

أبو قره گفت: چرا هنگام دعا دستهای خود را به آسمان بالا می برید؟

فرمود: خداوند هر کدام از بندگان را به نوعی از عبادت استعباد فرموده، و خداوند را پناهگاه و مکانهایی برای عبادت است که بدان پناه می برند، بندگان خود را ملزم به رعایت گفتار، علم و عمل و توجه و مانند آنها فرمود. توجه در نماز به کعبه نمود و حج و عمره را برایش توجیه فرمود، و مخلوق خود را هنگام دعا و طلب و تضرع ملزم به باز کردن دستان و بالا بردن به سمت آسمان فرمود تا نشان از حال استکانت و بندگی و خواری در برابر او باشد.

أبو قره گفت: اهل زمین به خداوند نزدیکترند یا فرشتگان؟

فرمود: اگر مراد تو از نزدیکی؛ وجب و ذراع باشد که تمام اشیاء همگی فعل خداوند می باشند هیچ کدام او را از دیگری باز نمی دارد، همان طور که بالاترین مخلوق را تدبیر می کند پایینترینشان را نیز اداره می کند، و بی هیچ سختی و زحمت و بی نیاز از هر مشاوره و رنجی اول و آخرشان را یکسان اداره می فرماید، و اگر مراد این است که کدامیک در وسیله به او نزدیکترند، پس مطیع ترین آنان به الله مقرب ترین ایشان می باشد، و شما خود روایت کرده اید که نزدیکترین حالی که بنده به خداوند دارد حالت سجده است، و نیز اینکه: چهار فرشته که در چهار سمت خلق؛ بالا و پائین و شرق و غرب آنان می باشند روزی با هم برخورد کرده و هر کدام از دیگری پرسید و همگی گفتند: «از جانب خدا است، مرا برای فلان مقصود ارسال فرموده» (و این مطلب نشان از آن دارد که آن) نزدیکی (در منزلت است نه تشبیه و

أبو قرّة پرسید: آیا قبول دارید که خداوند محمول است؟

فرمود: هر محمولی مفعول است، و اضافه شده بر دیگری نیازمند است، پس محمول اسم نقصی در لفظ، و حامل فاعل است و آن در لفظ مورد مدح می باشد، و نیز این کلام گوینده: فوق و زیر و بالا و پایین، و حال اینکه خداوند فرموده: «و نیکوترین نامها خدای راست، پس او را بدانها بخوانید - اعراف: 180)، و در هیچ قسمت از کتابهای خود نامش را محمول نخواند، بلکه او در خشکی و دریا حامل است، و نگهدارنده آسمانها و زمین است،

و هر چه جز خدا است همه محمول است، و تا حال نشنیده ایم کسی که ایمان به خدا داشته و او را تعظیم نموده در دعایش بگوید: «ای محمول».

أبو قرّة گفت: آیا شما این روایت را که: «وقتی خداوند غضب می کند فرشتگان حامل عرش متوجه خشم خدا شده و سنگینی آن را بر دوش خود در می یابند و سجده کنان در افتند، و چون غضب او فروکش کند عرش سبک شده و به همان جای قبلی خود مراجعت می کنند» دروغ می شمارید؟

فرمود: بمن بگو بینم آیا خداوند از آن زمان که بر ابلیس لعن نمود تا امروز و تا روز قیامت از ابلیس و یارانش خشنود است یا غضبناک؟! گفت: آری او بر همه آنان غضبناک است.

فرمود: پس چه زمان خشنود می شود تا بار عرش بر دوش آنان سبک گردد در حالی که او در صفت غضب پیوسته بر شیطان و اتباعش ماندگار است؟! سپس حضرت فرمود: وای بر تو چطور جرأت می کنی پروردگار خود را به تغیر از حالی بحالی دیگر وصف کنی، و همان که بر مخلوقین جاری می شود را بر حضرت حقّ جاری سازی؟ پاک و منزّه است که مخلوق زوال پذیر باشد و محلّ تغیر قرار گیرد! صفوان گفت:

أبو قرّة از پاسخهای آن حضرت متحیر شد و از دادن هر جوابی واماند تا برخاسته و رفت.

الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج 2، ص: 421 بیعد.

و بر دیگر از مخالفان

5 - حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی حضرت رضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند، خلیفه به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جاثلیق (عالم بزرگ نصاری می باشد، و رأس الجالوت عالم بزرگ یهود، و هربند بزرگ عالم زردشتیان می باشد) رأس - الجالوت، رؤسای صابئین، هربند بزرگ، و زردشتی ها، عالم رومیان و علمای علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را بشنود.

فضل بن سهل نیز آنان را فرا خواند و مأمون را از حضور ایشان با خبر ساخت، خلیفه نیز دستور داد همه را نزد او حاضر کنند، و پس از خوش آمد گویی به ایشان گفت: شما را برای کار خیری فراخوانده ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند.

ایشان نیز اطاعت کرده و گفتند: ای امیر المؤمنین به خواست خدا فردا اول وقت در این محل حاضر خواهیم شد.

نوفلی گوید: ما نزد آن حضرت سرگرم صحبت بودیم که ناگاه یاسر؛ خادم آن حضرت وارد شده و گفت: سرور من! امیر المؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود:

برادرت قربانت شود! دانشمندان مذاهب مختلف، و علمای علم کلام، همگی نزد من حضور دارند، آیا مایلید نزد ما آمده و با ایشان به بحث و گفتگو پردازید؟ و گر نه خود را به زحمت نینداخته در صورت تمایل ما به خدمت شما بیاییم.

حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، به خواست خدا فردا صبح خواهم آمد.

راوی ادامه داد: هنگامی که یاسر رفت، آن حضرت رو بمن کرده فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و اهل عراق طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟

گفتم: او قصد آزمودن شما را دارد، و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است، حضرت فرمود: چطور؟ گفتم: متکلمین و اهل بدعت؛ مثل علما نیستند، چون

عالم؛ مطالب درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی ایشان همه؛ اهل انکار و مغالطه اند، اگر بر اساس وحدانیت خدا با ایشان بحث کنید، خواهند گفت:

وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگویند:

محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغلطه می کنند، و باعث می شوند خود شخص؛ دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت گردم، از ایشان بر حذر باشید و خود را مواظبت کنید!

حضرت ضمن تبسمی فرمود: ای نوفلی، آیا ترس آن داری ایشان دلائل مرا باطل کرده و مجابم سازند؟! گفتم: نه بخدا، در باره شما چنین هراسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر ایشان پیروز فرماید.

فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه وقت از این کار پشیمان خواهد شد؟

گفتم: آری،

فرمود: وقتی که نظاره کند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین با عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علما بزبان خودشان بحث می کنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همه چیره شدم و تمام ایشان سخنم را پذیرفتند، مأمون در خواهد یافت آنچه بدنبال آن می باشد درخور او نیست، در این زمان است که او پشیمان خواهد شد، لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.

باری بامدادان، فضل بن سهل نزد او آمده و گفت: فدایت شوم، پسر عموی شما منتظر است، و تمام علما و دعوت شدگان حاضرند، کی تشریف می آورید؟

حضرت فرمود: شما زودتر بروید، من هم بخواهست خدا خواهم آمد. سپس وضوء گرفته، و مقداری سویق (نوعی خوراکی از قبیل آش یا حلیم است) میل فرموده و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همه خارج شده نزد مأمون رسیدیم، مجلس پر از جمعیت بود و محمد ابن جعفر (عموی آن حضرت) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

وقتی آن حضرت وارد شدند، مأمون و محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در

مجلس به احترام امام رضا علیه السلام برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همان طور ایستاده بودند تا اینکه خلیفه دستور نشستن داد، و مأمون مدتی با آن حضرت گرم صحبت شد، سپس رو به جاثلیق کرده گفت: ای جاثلیق، این فرد علی بن موسی بن جعفر؛ پسر عمویم، و از اولاد فاطمه - دخت پیامبرمان - و علی بن ابی طالب - صلوات الله علیهم - می باشد، میل دارم با او صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف را رعایت کنی.

جاثلیق گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج میکند که من به او ایمان ندارم؟

امام فرمود: ای مرد مسیحی، اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می پذیری؟

جاثلیق گفت: مگر می توانم آنچه انجیل فرموده رد کنم؟ بخدا قسم بر خلاف میل باطنی ام آن را قبول خواهم کرد.

امام فرمود: اکنون، هر چه می خواهی سؤال کن و جوابت را بگیر.

پرسید: در باره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟

امام فرمود: من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه امّتش را بدان بشارت داده و حواریون نیز آن را قبول کرده اند ایمان دارم و به عیسایی که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او ایمان نداشته و امّت خود را به او بشارت نداده؛ کافر.

جاثلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

امام فرمود: آری، او گفت: پس دو گواه عادل از غیر همدینان خود که مسیحیان نیز او را قبول داشته باشند معرفی فرما، و از ما نیز از غیر همدینان دو شاهد عادل بخواه.

امام فرمود: اکنون کلام به انصاف راندی، آیا فردی که نزد حضرت مسیح دارای مقام و منزلتی بود قبول داری؟

جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؛ نامش را بگو؟

امام فرمود: نظرت در باره یوحنا دیلمی چیست؟

جاثلیق گفت: به به!! نام محبوبترین شخص نزد مسیح را بردی! امام فرمود: تو را سوگند می دهم آیا در انجیل نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به کیش محمد عربی

آگاه نمود و بشارت داد که بعد از او خواهیم آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آنان به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح این طور نقل کرده و نبوت مردی را بشارت داده و هم به اهل بیت و وصی او مژده داده، ولی معین نکرده که این ماجرا چه وقت اتفاق خواهد افتاد و ایشان را برای ما معرفی نکرده است تا ایشان را بشناسیم.

امام فرمود: اگر فردی که بتواند انجیل بخواند را در اینجا حاضر کنم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امت او را برایت تلاوت کند آیا ایمان می آوری؟

جاثلیق گفت: سخن نیکی است، آن حضرت نیز ضمن احضار نسطاس رومی او را فرمود: سفر سوم انجیل را تا چه حدی در حفظ داری؟ گفت: به تمام و کمال آن را حفظ می باشم، سپس رو به رأس الجالوت نموده و فرمود: آیا انجیل خواننده ای؟ گفت: آری، امام فرمود: من سفر سوم را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمد و اهل بیت او - علیهم السلام و امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، سپس امام علیه السلام ضمن خواندن سفر سوم تا به ذکر پیامبر رسید؛ توقف کرده فرمود:

ای نصرانی تو را به حق مسیح و مادرش قسم، آیا دریافتی که من عالم به انجیل می باشم؟

گفت: آری، سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه می گویی؟ این عین سخن مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است، زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شده ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان اذعان دارم.

امام فرمود: شاهد بر اقرار او باشید!

امام ادامه داد: هر چه می خواهی سؤال کن. جاثلیق گفت: حواریون حضرت مسیح و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از خوب کسی پرسیدی؛ حواریون دوازده نفر و عالم و برترشان اُلوقا بود. و علمای مسیحیان سه نفر بودند: یوحنا اکبر در «أج»،

یوحنا در «قریسیا»، و یوحنا دیلمی در رجاز و مطالب مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امت او نزد وی بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش، مژده داد.

سپس فرمود: ای مسیحی، قسم به خدا ما به عیسی که به محمد صلی الله علیه و آله مؤمن بود، ایمان داریم، و نسبت به عیسی شما ایرادی نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه او! جاثلیق گفت: بخدا سوگند، دانش خود را تباه ساخته و خود را تضعیف نمودی، می پنداشتم تو عالمترین فرد در بین مسلمین هستی! امام فرمود: مگر چطور شده؟

جاثلیق گفت: شما معتقدی که عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند و حال آنکه آن حضرت حتی یک روز هم بدون روزه سپری نساخته و یک شب نیز بخواب نرفت، و همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار! امام فرمود:

برای نزدیکی و تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق نتوانست جوابی دهد و ساکت ماند!!

امام فرمود: ای نصرانی از تو سؤالی دارم، جاثلیق گفت: بفرمایید، اگر بدانم جواب می دهم، امام فرمود: چرا قبول نداری که عیسی با اذن خدا مرده ها را حیات می بخشید؟

جاثلیق گفت: زیرا احیاکننده مردگان و شفا دهنده کوران و مبتلا به پستی چنین کسی معبود و شایسته پرستیدن است.

امام فرمود: «یسع» نیز اعمال مانند کارهای عیسی انجام می داد، او بر آب راه می رفت و مرده را حیات می بخشید، و نابینا و بیمار پستی را شفا می داد، ولی امتش وی را خدا ندانسته و هیچ کس وی را پرستش نکرد، و «حزقیل» پیامبر نیز همچون عیسی بن - مریم مرده زنده کرد؛ سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس آن حضرت رو به رأس الجالوت کرده فرمود: آیا ماجرای این تعداد از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده ای؟ بخت نصّر ایشان را از بین اسیران بنی اسرائیل که در وقت حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند برگزیده و به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی ایشان فرستاد و او آنان را زنده نمود، این مطلب در تورات موجود است و هر کدام از شما انکار کند کافر است.

رأس الجالوت گفت: این ماجرا را شنیده ام، و از آن باخبرم.

امام فرمود: صحیح است، اکنون نیک دقت کن و بنگر آیا این سفر از تورات را صحیح می خوانم؟ سپس آن حضرت آیاتی از تورات را بر ما تلاوت نمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با شگفتی، جسم خود را به راست و چپ حرکت می داد، سپس رو به جاثلیق کرده پرسیدند: آیا اینها پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از آنان؟

جاثلیق گفت: آنان پیش از عیسی بوده اند، فرمود: قریش همگی نزد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده و خواستند که آن جناب مرده هایشان را زنده کند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام را همراه ایشان به صحراء (قبرستان) فرستاده و فرمود: در آنجا با صدای بلند افرادی را که اینان خواهان زنده شدنشان هستند صدا بزن و تک تک نام ایشان را ببر و بگو: محمد رسول خدا می گوید: به اذن خدا برخیزید!

پس همه برخاسته، خاکهای سرشان را می تکاندند، و مردان قریش نیز از ایشان در باره امورشان پرسش می کردند و در ضمن گفتند: محمد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما نیز وی را دریافته به او ایمان می آوردیم، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز افراد نابینا یا مبتلا به پستی و دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان جنّ و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی دانیم، و در عین حال منکر فضائل این دسته از پیامبران نیستیم، شما که عیسی را معبود خود می خوانید، باید دو پیامبر: یسع و حزقیل را نیز معبود خود بدانید، زیرا آن دو نیز نظیر عیسی مردگان را زنده می کردند، و معجزات دیگر او را نیز انجام می دادند.

و همچنین تعدادی از بنی اسرائیل که به هزاران نفر می رسیدند، از بیم طاعون از دیار خود خارج شدند، ولی خداوند جان ایشان را در یک لحظه گرفت، اهل آن دیار، اطراف آن مردگان حصار کشیدند و آنان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، روزی یکی از انبیاء بنی اسرائیل از آنجا عبور میکرد، از کثرت استخوانهای پوسیده به شگفت آمد، خداوند به او وحی فرمود که: آیا میل داری ایشان را برای تو زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت:

آری، ای پروردگار من.

پس خداوند وحی فرستاد که ایشان را صدا بزن، او نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به فرمان خدا برخیزید! در یک آن همه زنده شده و با تکاندن خاک از سر خود برخاستند.

و دیگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی پرندگان را گرفته و تگه تگه نمود، و هر قسمت را بر روی کوهی قرار داد؛ سپس همه را خواند و زنده شدند و به سوی او آمدند.

و همچنین حضرت موسی علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود وقتی به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده ای، او را به ما نیز نشان بده، او گفت:

من او را ندیده ام، ولی ایشان اصرار کرده گفتند: ما کلام تو را تصدیق نمی کنیم مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم - بقره: 55، در نتیجه صاعقه ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خداوند عرض کرد: خداوند! من هفتاد تن از بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خود آوردم، و اکنون تنها برمیگردم، چطور امکان دارد قوم من سخنانم را در این واقعه بپذیرند؟ اگر می خواستی؛ هم من و هم ایشان را قبلاً از بین می بردی، آیا ما را بخاطر کار بی خردان هلاک می سازی؟، خدا نیز ایشان را پس از مرگشان زنده نمود.

سپس امام افزود: هیچ یک از مواردی را که برای ذکر کردم نمی توانی ردّ کنی، زیرا همگی مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می گویی؟

جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماست، معبودی جز الله نیست!!

سپس امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود: تو را به ده آیه ای که بر حضرت موسی نازل شد سوگند می دهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات، موجود هست؟ که: «آن زمان که امت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهایی جدید، در آن روزگار، بنی

اسرائیل باید به سوی ایشان و به سوی پادشاه ایشان روان شوند تا دلهاشان آرام گیرد، چون آنان شمشیرهایی بدست دارند که توسط آن از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند». آیا این مطلب، همین طور در تورات مکتوب نیست؟

رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز آن را همین گونه در تورات یافته ایم.

سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» تا چه حدّ آشنایی؟ گفت: حرف به حرفش را می دانم.

سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست: «ای مردم، من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»؟.

آن دو جواب دادند: بله، شعیا این گونه گفته است.

امام فرمود: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستید: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد (1)

(1) مرحوم علاء مه شعرانی در کتاب اثبات نبوت، ص 241 می فرماید: «باید دانست که حضرت مسیح علیه السلام بشارت ب آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» - به کسر پاء فارسی وراء - است، که چون معرّش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «أحمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند:

«پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تقضیلی که در «احمد» است یعنی ستوده تر (و در محمّد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان است، و نصارای امروز به جای این کلمه در ترجمه های انجیل «تسلّی دهنده» می آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و بعقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح ما وراء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلّی دهنده» است، و به عقیده ما ترجمه اول صحیح است، و در قرآن (سوره صفّ آیه 6) فرموده: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» - انتهی.

سپس جناب علامه در ادامه دلائل صدق مدّعی خود را بیان فرموده اند. و لازم به ذکر است که در برخی از نسخ حدیث «بارقلیطا» آمده است.

و اوست که به نفع من و به حقّ، شهادت خواهد داد همان طور که من برای او

شهادت دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوائیهای اَمتهای را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست».

جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم.

امام فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: آری.

حضرت افزود: آن زمان که انجیل نخست را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع کرد؟.

جاثلیق گفت: ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما پیدا کردند.

فرمود: چقدر نسبت به قصه این انجیل و علمای آن بی اطلاع هستی؟ اگر این مطلب همان طور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز نخست بود که در آن دچار اختلاف نمی شدید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل نخست گم شد، مسیحیان نزد علمای خود گرد آمده و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟ الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یکشنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یک شنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل را گرد آوریم.

سپس آن حضرت فرمود: الوقا، مرقابوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل نخست برای شما نگاهشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان اولین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می دانستی از شما شنیدم، قلبم شهادت می دهد که آنها همه حق است، از فرمایشات شما بسیار استفاده کردم.

امام فرمود: به نظر تو، گواهی این افراد چطور است؟

جاثلیق گفت: گواهی اینان قابل قبول می باشد، اینان علمای انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان شهادت دهند حق و درست است.

امام علیه السلام به مأمون و اهل بیتش و سایر حضار فرمود: شما گواه باشید،

گفتند: ما گواهییم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حق پسر (عیسی) و مادرش (مریم علیهما السلام) سوگند می دهم، آیا می دانی که متی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن - یعقوب بن یهوذا بن خضر بن است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام گفته است: او «کلمه» خدا است که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان درآمد، و الوقا گفته است:

عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از قسمتی از مطالب این است که فرموده: ای حواریون، براستی و صداقت برایتان می گویم: تنها کسی می تواند به آسمان صعود کند که از همان جا آمده باشد جز راکب شتر؛ خاتم الانبیاء، که او به آسمان صعود می کند و فرود می آید، نظرت راجع به این کلام چیست؟

جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی کنیم، امام فرمود:

نظرت در باره شهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و متی در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟

جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند، امام علیه السلام به حاضران فرمود: مگر او هم اکنون پاکی و صداقت ایشان را تأیید نکرد و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان کاملاً حق و حقیقت است؟

جاثلیق گفت: ای عالم اهل اسلام، میل دارم مرا در مورد این چهار تن معاف داری، امام فرمود: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می خواهی پرسش کن.

جاثلیق گفت: بهتر است دیگری سؤال کند، سوگند به حق مسیح که من فکر نمی کردم در علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

امام رو به رأس الجالوت کرده فرمود: اکنون، من از تو پرسش کنم یا تو می پرسی؟

گفت: من می پرسم، و تنها جوابی را قبول می کنم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود، یا صحف ابراهیم و موسی.

امام فرمود: پاسخی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد.

رأس الجالوت گفت: از کجا نبوت محمد را اثبات می کنی؟

امام فرمود: یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده اند.

رأس الجالوت گفت: گفته موسی بن عمران را ثابت کن، امام فرمود: مگر قبول نداری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نموده و گفت:

«پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کرده و از وی اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل «یعقوب» و اسماعیل و رابطه بین آن دورا از طرف ابراهیم علیه السلام می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟

رأس الجالوت گفت: آری، این همان گفته حضرت موسی است و ما آن را رد نمی کنیم، فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله آمده؟ گفت: نه.

فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟

گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آن را از تورات برایم ثابت کنی، امام فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟

رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آن را نمی دانم.

امام فرمود: من برایت خواهم گفت، جمله «نور از جانب طور سینا آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم علیهما السلام وحی فرمود، و جمله از کوه فاران بر ما آشکار گردید اشاره به کوهی از کوههای مکه است که فاصله اش تا مکه یک یا دو روز می باشد، و شعیای پیامبر طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: دو سوار را می بینم که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر، سوار

بر درازگوش و سوار بر شتر کیستند؟

رأس الجالوت گفت: آنان را نمی شناسم، ایشان را معرفی کن، امام فرمود: آنکه بر درازگوش سوار است؛ عیسی است و آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی کنم.

امام علیه السلام پرسید: آیا حقیق پیامبر را می شناسی؟ گفت: بله، می شناسم.

امام فرمود: حقیق چنین گفته است - و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید:

خداوند از کوه فاران «بیان» آورد و آسمانها از تسیح گفتن محمد و امّش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند - و کنایه از تسلط امت اوست بر دریا و خشکی -، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد - و منظور از کتاب فرقان است - آیا به این مطالب ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: این مطالب را حقیق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

امام فرمود: داود در زبورش - که تو نیز آن را می خوانی گفته است: خداوند! برپاکننده سنت بعد از فترت را مبعوث کن، آیا پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله را می شناسی که بعد از دوران فترت، سنت را احیاء و برپا کرده باشد؟!

رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم، منکر نیستیم، ولی منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، امام فرمود: تو نمی دانی و اشتباه می کنی، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: پس زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند، و همان طور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم، او تأویل را برایتان خواهد آورد، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟ گفت: بله، آن را انکار نمی کنم.

امام فرمود: ای رأس الجالوت، از تو در باره پیامبرت موسی بن عمران می پرسم، گفت: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟

مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند، امام فرمود:

مثل چه چیز؟

ص: 263

گفت: مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، امام فرمود: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟

گفت: نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، امام فرمود: پس چگونه به انبیا که قبل از موسی علیه السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را شکافتند و از سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، و مثل موسی «یدبیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند - هر چند غیر از معجزات موسی باشد - تصدیقشان واجب است.

امام فرمود: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پستی را شفا می داد و از گل؛ پرنده ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده ای زنده تبدیل می شد؟

رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم، امام فرمود: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همین طور است، امام فرمود: بسیار خوب، همچنین در باره معجزات عیسی اخبار متواتر برای شما نقل شده، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

حضرت ادامه فرمودند: و همچنین است موضوع نبوت محمد صلی الله علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشی نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بردارد و اخبار

گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می‌داند خبر می‌داد، و آیات و معجزات بی‌شماری ارائه دارد.

رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، امام فرمود: پس شاهدهی که برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنکه امام؛ هر بزد بزرگ را فراخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟

گفت: چیزهایی آورده که قبل از او کسی نیاورده است، البته ما، خود او را

ندیده ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید. گفت: بله همین طور است، امام فرمود: سایر امتهای گذشته نیز چنین اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین امور چیست؟ هر بزد خشکش زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمود: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت پرسش کند! در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند، اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام، و جزیره سفر نموده و با متکلمین بسیاری برخورد کرده ام، ولی کسی را نیافته ام که بتواند وجود «واحد»ی را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند،

آیا اجازه پرسش به من می‌دهی؟ امام فرمود: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد؛ حتماً تو هستی، گفت: آری خودم هستم، امام فرمود: پرس و ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حق بپرهیز، عمران گفت: بخدا سوگند ای آقای من، فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوانم

به آن چنگ زده و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم.

امام فرمود: آنچه می خواهی پیرس، اهل مجلس همگی ازدحام کرده و به هم نزدیک شدند.

عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟

امام فرمود: پرسیدی، پس خوب دقت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بی هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را به گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را صور مختلف و گوناگون، از جمله:

خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد، و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟ گفت: بله به خدا، ای آقای من.

حضرت ادامه داد: و بدان که اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقط چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد.

سپس سؤال و جواب میان آن حضرت و عمران صابی به طول انجامید و آن حضرت وی را در بیشتر پرسشهایش ملزم نمود تا اینکه پایان کار بدان جا انجامید که گفت: ای آقای من، شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی پرسشی باقی مانده.

فرمود: هر چه می خواهی پرسش کن.

گفت: در باره خدای حکیم می پرسم که او در چه چیزی می باشد؟ و آیا چیزی او

را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: این از پیچیده ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آن را

نمی فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آن را بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از:

پیامبران الهی و خواص

و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، فرمان او در یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به او می گوید:

موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟! گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی و صفش نمودی، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی سایر متکلمین، عمران صابی را چنین دیدند - با آنکه سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود - هیچ کس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته بداخل رفتند، و مردم نیز متفرق شدند.

سپس حضرت رضا علیه السلام پس از بازگشت از منزل فرمود: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم: فدایت شوم، من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعه ما است،

امام فرمود: مانعی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من نزد عمران رفتم و او را آوردم، امام علیه السلام به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و بعنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مانند جدت امیر المؤمنین علیه السلام رفتار کردید.

امام فرمود: این گونه واجب است، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل بازگرد و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این قضیه متکلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله ایشان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود و از این راه به منافع زیادی دست یافت.

6 - علی بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون رفتم و نزد او حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت، مأمون به آن حضرت گفت: ای زاده رسول خدا، مگر عقیده شما این نیست که تمام پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: آری.

گفت: پس معنی این آیه چیست: پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد - طه: 121؟!.

امام فرمود: براستی خداوند تبارک و تعالی به آدم علیه السلام فرمود: و گفتیم: ای آدم، با همسر خویش در بهشت بیارام، و از آن از هر جا که خواهید به فراوانی بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید - بقره: 35، و خداوند به آن دو نفرمود: از این درخت و سایر درختان از این نوع نخورید، آنان نیز به آن درخت نزدیک نشدند و تنها پس از وسوسه شیطان از درخت دیگری خوردند آنجا که شیطان گفت:

خداوند شما را از این درخت باز نداشت - اعراف: 20) و تنها شما را از نزدیک

شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است. مگر برای آنکه مبادا دو فرشته شوید یا جاویدان باشید. و برای آن دو سوگند خورد که من شما را هر آینه از نیکخواهانم. و آدم و حوّا تا پیش از آن ندیده بودند کسی به دروغ سوگند به خدا بخورد،

پس آن دورا به فریبی (از آن پایه بلند) فرود آورد، و آن دو با اطمینان به سوگند او از درخت خوردند، و این قضیه، قبل از نبوت آدم اتفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحقّ عذاب جهنّم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره ای بود که خدا آنها را می بخشد و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز - پیش از وقت نبوتشان - جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیره و چه کبیره مرتکب نشد، خداوند خود می فرماید: پس آدم پروردگار خویش را نافرمانی نمود پس راه راست را گم کرد. سپس پروردگارش او را برگزید و به مهر و بخشایش خویش بر او بازگشت و توبه اش را پذیرفت و او را راه نمود - طه: 122 و 121، و نیز فرموده:

« همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید - آل عمران: 34).

مؤلف کتاب رحمه الله گوید: شاید مراد حضرت رضا علیه السلام از (گناهان صغیره بخشوده شده) ترک مستحبّ و انجام فعل مکروه باشد، نه کار قبیح کوچک با افزودن به آنچه بزرگتر از آن است، چرا که اقتضای دلیل عقل و روایات نقل شده بر این است. بازگردیم به ادامه حدیث.

سپس مأمون پرسید: معنی این آیه چیست: پس چون آن دورا فرزندی نیک

و شایسته داد در آنچه ایشان را بداد برای او شریکانی قرار دادند - اعراف: 190)؟.

امام فرمود: حوّا برای آدم پانصد شکم زائید، در هر زایمان یک پسر بود و یک دختر، و آدم و حوّا با خداوند عزّ و جلّ عهد بسته و دعا کرده و گفته بودند: اگر ما را فرزندی نیک و شایسته دهی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود - اعراف 189، و هنگامی که خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ مریضی و آفتی به ایشان عطا کرد، و آنچه حضرت حقّ بدیشان داده بود دو جنس بود، یک جنس پسر و یک جنس دختر، پس آن دو جنس را برای خداوند متعال شریکانی در آنچه بدیشان

عطا کرده بود قرار داده و او را همچون شکر پدر و مادرشان سپاس نگزاردند خداوند فرمود: همانا خدا از آنچه (با او) شریک می سازند برتر است - اعراف: 190).

مأمون گفت: گواهی می دهم که تو بحق زاده رسول خدایی، حال در باره آیه: پس چون تاریکی شب بر وی درآمد ستاره ای را دید، گفت این خدای من است - انعام:

(76) توضیح بفرمایید.

فرمود: ابراهیم در میان سه گروه واقع شده بود، گروهی که ستاره زهره را می پرستیدند، و گروهی ماه و گروهی خورشید را ستایش می کردند، و این در دوره ای بود که از مخفیگاه خود در زیر زمین که او را پنهان داشته بودند خارج شد.

وقتی شب او را فرا گرفت ستاره زهره را دیده از روی انکار پرسید: آیا این خدای من است؟!، پس چون - آن ستاره - فرو شد گفت: فروشندگان را دوست ندارم - انعام: 76، زیرا فرو شدن و افول از خصوصیات محدث است نه قدیم.

پس چون ماه را برآینده دید باز هم از سر انکار پرسید: این خدای من است؟! پس چون فرو شد گفت: اگر پروردگارم مرا راه ننماید بی گمان از گمراهان باشم می گفت: اگر پروردگارم مرا رهنمون نگردد گمراه گردم.

چون وارد روز شد خورشید را برآینده دید گفت: این خدای من است، این بزرگتر از ستاره زهره و ماه است؟! این سخن بر سبیل انکار و پرسش گفت نه اخبار و اعتراف.

پس چون فرو شد - به گروه سه گانه ای که ستاره زهره و ماه و خورشید را می پرستیدند - گفت: ای قوم من، من از آنچه (با خدا) انباز و شریک می گیرید بیزارم، و قصد ابراهیم علیه السلام از آنچه گفت تنها این بود که بطلان عقیده اشان را بر آنان روشن گردانده و بدیشان ثابت نماید که عبادت شایسته چیزهایی مانند ستاره زهره و ماه و خورشید نیست، و تنها این عبادت سزاوار خالق آنان و آفریننده آسمانها و زمین است، و آن دلیلهایی که برای قوم خود می آورد از الهاماتی بود که خداوند بدو نموده و عطا فرموده، همچنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: «و اینها حجّت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم - انعام: 83).

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای زاده رسول خدا! حال بفرمایید مراد از این گفته ابراهیم: «پروردگارا، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟»

گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، و لیکن تا دلم آرام گیرد - بقره: 260) چه بوده؟

امام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که:

« من از میان بندگانم برای خود دوستی انتخاب کردم که حتی اگر از من بخواهد مرده ها را زنده کنم، این کار را برای او خواهم کرد، ابراهیم به دلش الهام شد که او آن دوست و خلیل است، لذا گفت: پروردگارا، به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ گفت: مگر باور نداری؟ گفت: چرا، و لیکن تا دلم آرام گیرد، یعنی نسبت به خلیل بودن» خداوند فرمود: چهار پرنده برگیر و آنها را نزد خود جمع و پاره پاره کن، سپس بر هر کوه پاره ای از آنها بنه، آنگاه بخوانشان تا شتابان سوی تو آیند؛ و بدان که خدا توانای بی همتا و دانای استوارکار است - بقره 260).

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز، یک کرکس، یک طاوس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تگه تگه کرد و اجزای آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آن را بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یک دیگر پرواز کردند و بدنها کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا، تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد.

ابراهیم گفت: بلکه خداوند زنده می کند و می میراند و اوست که بر همه کار توانا است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن خدا به شما برکت دهد! حال در باره آیه: پس موسی او را مشتت زد و او بمرد، (آنگاه) گفت: این کار شیطان بود - قصص: 15) توضیح بفرمایید.

امام فرمود: موسی علیه السلام به یکی از شهرهای فرعون هنگام غفلت مردمش هنگام تعطیل که به لهو و بازی مشغول بودند وارد شد - و این واقعه بین مغرب و عشاء رخ داد - و دو مرد را دید که با یک دیگر پیکار می کردند، این یک از پیروان وی) بنی اسرائیل بود و آن یک از دشمنانش فرعونیان، پس آنکه از پیروانش بود بر آنکه از دشمنانش بود از وی یاری خواست، پس موسی او قبضی را مشتت زد - پس

موسی بنا بر حکم خداوند متعال او را مشت زد - و او بمرد - قصص: 15)، موسی گفت: این کار شیطان بود، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، «او - یعنی شیطان - آشکارا دشمنی است گمراه کننده.

مأمون گفت: پس معنی این گفته حضرت موسی علیه السلام: پروردگارا، من به خود ستم کردم مرا پیامرز چیست؟

امام فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرائطی قرار دادم که نمی بایست در آن قرار می دادم پس مرا مورد غفران خود قرار ده «یعنی: مرا از دشمنان مخفی فرما (1) تا نکند بر من چیره شده و مرا بقتل رسانند،» پس خداوند او را مورد غفران خود قرار داد «یعنی: او را از دشمنش مخفی داشت،» خداوند غفور است و مهربان «، موسی گفت:» پروردگارا! به پاس آنکه بر من نعمت ارزانی داشتی «از نیرو و توان تا توانستم مردی را با یک مشت به قتل رسانم،» هرگز پشتیبان بزهکاران نخواهم شد «، بلکه با این نیرو و توان آنقدر در راهت تلاش می کنم تا تو راضی و خشنود گردی.» پس در آن شهر؛ ترسان و نگران و اندیشناک) از آشکار شدن خبر و دستگیری و قتل او (می گشت که ناگاه همان که دیروز از او یاری خواسته بود باز هم از او فریاد خواست، موسی به او گفت: همانا تو آشکارا گمراهی) که هر روز با یک نفر نزاع می کنی «، دیروز با مردی نزاع کردی و امروز هم! ادب می کنم، و قصد آن داشت که او را بزند» و چون خواست تا به آن که دشمن هر دو شان بود دست دراز کند، (فریاد خواه) گفت: ای موسی، آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز یکی را کشتی؟ تو جز این نمی خواهی که در زمین ستمگر باشی و نمی خواهی از شایسته کاران باشی «(واضح است که اگر این جوابها واقعاً از امام علیه السلام باشد اسکاتی است نه حلّی، و ثانیاً فرعونیان بدستور فرعون فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند و زنان را اسیر می کردند، و فرعونیان مفسد فی الأرض بودند و کشتن یک مفسد فی الأرض؛ بدون قصد، مسأله ای نیست که خلاف عصمت باشد و این قدر نیاز به تکلف داشته باشد.) هاشم عیون)

مأمون گفت: خدا از طرف انبیای خود جزای خیرت دهد ای ابو الحسن! بفرمایید معنی این گفته موسی به فرعون:» آن کار را آنگاه کردم که از ناآگاهان بودم - شعراء: 20) چیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: فرعون وقتی موسی نزدش آمد بدو گفت: و آن کرده خویش که کردی، کردی و تو از ناسپاسانی - شعراء: (19)، موسی پاسخ داد: «آن کار را آنگاه کردم که از ناآگاهان بودم - شعراء: 20) یعنی راه را گم کردم و اشتباهی به شهری از شهرهای تو در آمدم،» پس چون از شما ترسیدم گریختم، و پروردگارم مرا حکمی) حکمت یا حکم نبوت (داد و مرا از پیامبران کرد «، و حال آنکه خداوند به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله فرموده: «آیا تو را یتیم نیافت پس جای و پناه داد؟ - ضحی: 6)، می فرماید: آیا تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟، « و راه گم کرده ات یافت «یعنی: نزد قوم خود گم شده و ناشناخته بودی،» پس راه نمود «، یعنی مردم را به شناخت تو راهنمایی فرمود،» و نیازمندت یافت پس بی نیاز و توانگر ساخت «، یعنی: با پذیرش درخواست و دعایت تو را بی نیاز ساخت.

مأمون گفت: خداوند به وجودت برکت دهد ای زاده رسول خدا! حال در باره این آیه» و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت:

پروردگارا (خود را) به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید - اعراف: 143) توضیح بفرمایید که چطور می شود موسای کلیم الله عالم به این مسأله نباشد که رؤیت و دیدن خدا جایز نیست که این پرسش را بنمایند؟! امام فرمود: بی شک کلیم الله موسی بن عمران می دانست که خداوند عزّ و جلّ با چشم دیده نمی شود، ولی وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده با او نجوا فرمود، موسی نزد قوم خود بازگشت و به ایشان اطلاع داد که خداوند عزّ و جلّ با او سخن گفته و او را بخود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این زمان ایشان گفتند:

هرگز تو را باور نداریم تا خود کلام حضرت حقّ را همان طور که تو شنیدی استماع کنیم، و تعداد قوم هفتاد هزار نفر بود، پس آن حضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر بود، پس آن حضرت از میان ایشان هفت هزار جدا کرد، سپس هفتصد نفر و در آخر تنها هفتاد نفر برای زمان و موعدی که خدا معین کرده بود انتخاب نموده و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقف کرد و خود به بالای کوه رفته و از خدا خواست که با او سخن گوید و آن را بگوش آنان برساند، خدا نیز با او سخن گفت

و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و روبرو شنیدند، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده اش کرد به گونه ای که ایشان صدا را از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: نمی پذیریم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا او را ببینیم، و هنگامی که چنین کلام بزرگی بر زبان آوردند و سرکشی و تکبر کردند، خداوند عزّ و جلّ نیز بر آنان صاعقه ای فرستاد و صاعقه ایشان را به جهت ستم و ظلمشان از بین برد، پس موسی بدرگاه خداوند عرضه داشت: خداوند! چنانچه نزد بنی اسرائیل بازگشته ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی؛ چون ادّعایت مبنی بر اینکه خدا با تو مناجات کرده دروغ بود، در این صورت من چه جوابی به ایشان دهم؟! بدین خاطر خداوند آنان را زنده کرد و همراه موسی فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تا به او بنگری، خواسته ات را می پذیرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما به نیکوترین وجهی او را بشناسیم.

موسی گفت: ای قوم من! خداوند تبارک و تعالی با دیدگان مشاهده نشود و او دارای کیفیت نیست، و تنها با نشانه ها شناخته و با علائم دانسته می شود.

قوم گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه این درخواست را از او بکنی.

حضرت موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو خود گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به صلاح ایشان داناتری، پس خداوند عزّ و جلّ بدو وحی فرستاد که:

ای موسی، آنچه آنان خواستند از من بپرس، چون من تو را به نادانی ایشان مؤاخذه نخواهم کرد، پس در این زمان بود که موسی عرضه داشت: خود را به من بنمای تا به تو بنگرم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید، و لیکن به این کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار و آرام داشت - در این وقت از کوه بزیر آمده بود - مرا خواهی دید. و چون پروردگارش بر آن کوه - با آیه ای از آیات خود - تجلّی کرد آن را خرد و پراکنده ساخت و موسی مدهوش بیفتاد، و چون به هوش آمد، گفت: [بار خدایا] تو پاکی؛ به تو بازگشتم - اعراف: 143، یعنی گفت: از جهل قوم خود به معرفت و شناختم بازگشتم» و من نخستین باور دارنده ام «از میان ایشان که تو دیده نمی شوی.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه:

«و هر آینه آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه آن بود که او) یوسف (برهان پروردگار

خویش پدید آهنگ وی کرده بود «توضیح بفرمایید».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آری همین طور است ولی باید دانست که حضرت یوسف معصوم بود، و فرد معصوم هرگز نه آهنگ گناه کند و نه آن را انجام دهد، در این باب پدرم از پدرش حضرت صادق علیهما السلام برایم نقل کرده که او فرموده: آن زن آهنگ او کرد که انجام دهد، و یوسف تصمیم گرفت که آن کار را انجام ندهد (البته در روایات دیگر گفته شده که تصمیم آن زن بر زنا بود و تصمیم حضرت یوسف بر قتل، و برهان ربّ این بود که اگر او را به قتل رسانی تو متهم می شوی که قصد کام گرفتن داشته ای و چون دست نداده او را کشته ای، برای همین پشت به او آهنگ درب خروجی را نمود و لباس آن حضرت را از پشت پاره کرد و این بهترین دلیل در تبریّه آن حضرت در نزد همه شد.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه: و ذُو التَّوْنِ را (یاد کن آنگاه که غضبناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم - انبیاء 87) توضیح بفرمایید.

فرمود: آن شخص یونس بن مَتّی است که بر قوم خود غضب کرده از میانشان رفت و «ظنّ» یعنی: یقین کرد که ما هرگز روزی اش را بر او تنگ نمی گیریم، مانند آیه:

و اما چون او را بیازماید و روزی اش را بر او تنگ سازد - فجر: 16)، به معنی تنگ کردن معیشت است، پس او در تاریکی، خدا را آواز داد یعنی: در تاریکی شب

و ظلمت دریا و تاریکی شکم ماهی این ندا سر داد: که جز تو خدایی نیست، پاک و منزّهی تو، همانا من از ستمکاران بودم، به سبب ترک این عبادتی که بواسطه آن در شکم ماهی دیدگان روشن شد، پس خداوند دعای او را برایش اجابت نموده و فرمود:

« پس اگر نه این بود که وی از تسبیح گویان بود. هر آینه تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند در شکم آن) ماهی (می ماند - صفات: 144 و 143).

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای أبو الحسن! حال در باره این آیه کریمه: « تا چون پیامبران نومید شدند و چنین دانستند که به آنان دروغ گفته شده یاری ما بدیشان رسید - یوسف: 110) توضیح بفرمایید.

حضرت رضا علیه السلام گفت: خداوند می فرماید: تا اینکه پیامبران از قوم خود نومید شدند، و قوم اینان پنداشتند که انبیاء دروغ گفته اند، یاری ما بدیشان رسید.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابو الحسن! اکنون در باره آیه: «تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تو را بپامرزد - فتح: 2) توضیح بفرمایید.

حضرت فرمود: از نظر مشرکین مکه، کسی گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود،

چون ایشان پیش از بعثت، سبید و شصت بت را می پرستیدند و چون پیامبر ایشان را به لا إله إلا الله دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمده و گفتند: «آیا خدایان را خدایی یگانه گردانیده؟! هر آینه این چیزی سخت شگفت است. و مهترانشان به راه افتادند (و به هم گفتند) که بروید و بر خدایان خویش شکبیا باشید.

هر آینه این چیزی است خواسته شده. ما این) دین محمد (را در آیین پسین) که پدرانمان را بر آن یافتیم (نشینده ایم).

این نیست مگر دروغی فرابافته - ص: 5 تا 7)، پس هنگامی که خداوند شهر مکه را برای پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فتح کرد بدو فرمود: ای محمد! ما برای تو گشایش و پیروزی نمایانی را بگشودیم، تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند، همان چیزی را که از نظر اهل مکه به خاطر دعوت به توحید در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می شد، زیرا برخی از مشرکان مکه مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که پیامبر مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد یکتاپرستی نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر ایشان، هر آنچه از دید ایشان ذنب و گناه به حساب می آمد، پوشیده گشته و مورد غفران الهی واقع شد.

مأمون گفت: خیر شما تماماً از خداست ای ابو الحسن! حال در باره آیه: «خدای از تو درگذرد؛ چرا به آنان رخصت و اجازه دادی؟ - توبه: 43) توضیح بفرمایید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش دهد» (می باشد، با این آیه خداوند پیامبرش را مخاطب ساخته ولی قصد و اراده اصلی او امت می باشد، و مانند این آیه است: «اگر شرک ورزی بی گمان کار تو تباه و نابود گردد و از زیانکاران باشی - زمر: 65)، و نظیر این آیه: «و اگر نه آن بود که تو را استوار داشتیم، نزدیک بود که اندکی به ایشان گرایش پیدا کنی - اسراء: 74).

مأمون گفت: راست گفתי ای زاده رسول خدا، حال در باره این آیه: «و یاد کن

آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکارکننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری - احزاب: 37) توضیح بفرمایید.

حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرمود: بتحقیق روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت کاری که داشت قصد منزل زید بن حارثه را نمود، در آنجا همسر زید را در حال غسل دید، و به او گفت: «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» (و قصد آن حضرت از این کلام تنها تنزیه و پاکداشت خداوند متعال از گفته کسانی بود که معتقد ملائکه دختران خدا هستند، خداوند نیز می فرماید: «آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران ویژه ساخت و خود از فرشتگان دخترانی گرفت؟! هر آینه بزرگ سخنی می گوید!» - اِسراء: 40)، و لذا وقتی پیامبر آن زن را در حال شستشو دید گفت: آنکه تو را آفریده، برتر و منزّه از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند این چنین نیازمند غسل و تطهیر باشد، و هنگامی که زید به خانه برگشت، همسرش؛ آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفته آن حضرت که «پاک و منزّه است خدایی که تو را آفرید!» (را به او اطلاع داد، زید خدمت آن حضرت شتافته و عرض نمود: ای رسول خدا، همسر من کمی بداخلاق است و من قصد طلاق او را دارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش»، و خداوند پیش از این تعداد همسران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله ایشان است را به او خبر داده بود، و پیامبر این موضوع را در دل مخفی داشته و برای زید نگفته بود، و از این هراس داشت که مردم بگویند: محمّد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر پیامبر خرده گیرند، بهمین جهت خداوند این آیه را نازل فرمود: «و یاد کن آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود - یعنی نعمت اسلام - و تو نیز به او نعمت داده بودی - یعنی: آزادی از بردگی -

گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می داشتی که خدا آشکارکننده آن است، و از مردم بیم داشتی و حال

آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری». سپس زید بن حارثه آن زن را طلاق داده و او نیز عده طلاق نگاه داشت و پس از آن پروردگار او را به عقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله درآورد، و بدین مناسبت در قرآن آیه نازل فرمود که: « پس چون زید حاجت خود از او برآورد (او را طلاق داد) (وی را به زنی به تو دادیم تا بر مؤمنان در باره (ازدواج با) زنان پسر خواندگانشان تنگی و باکی نباشد هر گاه که (پسر خواندگانشان) حاجت خود را از ایشان برآورده باشند؛ و فرمان خدا شدنی است - احزاب: 37)، سپس خداوند از این مطلب با خبر بود که منافقین به جهت این ازدواج، بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، بهمین جهت این آیه را نازل فرمود:

« بر پیامبر هیچ حرج و گناهی نیست در آنچه خداوند برای او مقرر و روا داشته است - احزاب: 37).

مأمون گفت: سینه ام را شفا دادی ای زاده رسول خدا، و آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود را واضح نمودی، خداوند از جانب انبیای خود و اسلام جزای خیرت دهد! علی بن جهم گوید: سپس مأمون جهت ادای نماز برخاسته و دست محمد بن جعفر ابن محمد عموی حضرت رضا علیه السلام (که در آنجا حاضر بود را گرفت و با خود برد، من

نیز بدنبالشان راه افتادم، در راه مأمون به او گفت: برادرزاده ات را چطور یافتی؟ گفت: عالم است، و پیش از این ندیدم نزد اهل علمی آمد و شد داشته باشد.

مأمون گفت: بی شک برادرزاده ات از اهل بیت نبوت می باشد همانها که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ایشان فرموده: « آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان نسل من، در کودکی از تمام مردم بردبارتر و در بزرگی از همه ایشان داناتر می باشند، پس به آنان چیزی نیاموزید که اینان از همه شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند نمود و به در گمراهی شما را داخل نخواهند کرد.»

سپس حضرت رضا علیه السلام به منزل خود بازگشت، روز بعد خدمت آن حضرت رسیدم و او را از گفتگوی مأمون و محمد بن جعفر بن محمد با خبر ساختم، آن حضرت با شنیدن آن خنده ای نموده و فرمود: ای پسر جهم، مبادا آنچه شنیدی تو را فریب دهد، که او مرا به خدعه و نیرنگ به قتل خواهد رساند، و خدا انتقام مرا از او خواهد گرفت. (شیخ صدوق رحمه الله در کتاب شریف عیون گوید: « نقل چنین

حدیثی از فردی مانند علی بن محمد بن جهم که ناصبی مذهب بوده و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام عجیب است»، و در مجلد نخست همان کتاب ص 413 و 418 طبع نشر صدوق مطالب مهمی در باره این حدیث نگاشته شده، و ما به جهت پرهیز از طولانی شدن کتاب از نقل آن صرف نظر نمودیم.

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج) للطبرسی (/ ترجمه جعفری، 2 جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، 1381 ش.

ص: 279

در قرآن کریم، آیات زیاد در باره منافقان و دورویان، نازل شده است که اگر بخواهیم در توضیح و تشریح آنها وارد شویم، از اصل مقصود دور افتاده و به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم چون نظر ما، بیان رفتار خوب و برخوردهای رأفت و رحمت آمیز، پیامبر اسلام و عفو و گذشت اوست نه خشونت و جنگ طلبی.

بدینجهت فقط به چند آیه 8 تا 16 سوره بقره اکتفاء نموده و آدرس بعضی از آیات مربوطه را در اختیار عزیزان قرار می‌دهیم، تا خود تحقیق نموده و به مقصد و مقصود برسند.

منافق از ماده نق بر وزن شفق به معنی کانالها و نقب هائی است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بدینجهت آنها از همه دشمنان خطرناکترند، زیرا اینها بظاهر با استتار در پشت پرده ایمان، در داخل جمع مؤمنان، خود را جا می‌زنند و پنهان می‌نمایند و با این ترفند، ضربه‌های خطرناک، به پیکر مؤمنان وارد ساخته و ایجاد بدبینی و سست عقیدگی می‌نمایند.

برای شناخت این گروه به تعدادی از آیات و توضیح و تشریح آنها بادقت توجه کنید.

بقره 8 بَعْدَ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (8) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (9) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (10) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (11) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (12) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (13) وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شُيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (14) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (16)

8 - در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.

9 - می خواهند خدا و مؤمنان را فریب بدهند (ولی) (جز خودشان را فریب نمی دهند) (اما) (نمی فهمند).

10 - در دل‌های آنها یکنوع بیماری است، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهائی که می گویند در انتظار آنهاست.

11 - و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم.

12 - آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.

13 - و هنگامی که به آنها گفته شود، همانند (سایر) (مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند.

14 - و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم، (ولی) (هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما) (آنها) (را مسخره می کنیم).

15 - خداوند آنها را استهزاء می کند، و آنها را در طغیانشان ننگه می دارد تا سرگردان شوند.

16 - آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده، و هدایت نیافته اند.

گروه منافقان

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح اینکه: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر

ص: 281

به دورو یا دو چهره می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگویی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (و من الناس من يقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین).

آنها این عمل را یکنوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب، حساب می کنند:

آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند (یخادعون الله و الذین آمنوا).

در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یکنوع بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یکنوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: در دلهای آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسایل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، روبه جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند:

خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها عذاب الیمی است بخاطر دروغ هائی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون).

سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که

نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم! (و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

قرآن در آیه بعد می گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون).

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح - طلبانه است، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر اینکه: آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوش باور می پندارند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که به آنها گفته می شود ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم؟! (و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرد، آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی دانند (الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر

گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟!.

سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا).

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم! اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شما نیستیم! (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم).

و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم!

(انما نحن مستهزئون).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شماست! سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله یستهزیء بهم).

و خدا آنها را در طغیانشان نکه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار

غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند (اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی).

و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند

(فما ربحت تجارتهم).

و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).

به چند نکته توجه نمائید:

1 - پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد - مخصوصاً انقلابی همچون

انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت - مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهرا تسلیم می شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملا مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می کنند. انقلاب اسلام (پیامبر) نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مساله آشکارتر گشت، یعنی رسما حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصا یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسیبه با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند، ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده های مردم به سرعت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان، آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز اینکه ظاهرا مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در بر داشت

به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهراً مسلمان شوند و در خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است:

نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

2- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

- بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها بدست می دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله:

1- هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ، و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

2- در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان (آمنّا) گفتن و با مخالفان (انّا معکم)!

3- حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمنهای سری، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

4- خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

5- خود برتر بینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

ص: 286

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: فی قلوبهم مرض:

آنها دل‌های بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برتر بینی و یا نداشتن شهامت برای روبرویی با حوادث دردناکتر؟

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

در تفسیر نمونه (جلد چهارم صفحه 174 تا 178) ذیل آیات 141 تا 143 سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث شده است.

و نیز در (تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 438 تا 450) ذیل آیات 49 تا 57 سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه دارند.

در (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه 19 تا 72) سوره توبه ذیل آیات 62 تا 85 نیز بحث‌های فراوانی در این زمینه مطالعه می کنید.

3- وسعت معنی نفاق

- گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرا در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه های نفاق نام می بریم.

مثلا در حدیثی می خوانیم: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا اتّمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف: سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند.

مسلمان این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند، ولی رگه هائی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصا درباره ریاکاران از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی، و اصلها النفاق! ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و

ریشه آن نفاق است.

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره منافقان جلب می کنیم: ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی) بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مایوس می کنند، و در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند.

4 - کارشکنیهای منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند، آنها در لابلاهی صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنانکه قرآن می گوید: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاقهای (کوچک اما بی ریا) مسخره می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه - 79).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْقَهُونَ :

ص: 288

آنها می گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند (سوره منافقون آیه 7).

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب، مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون - 8).

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولهای کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خود داری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن،

آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است.

در سوره های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

5 - فریب دادن وجدان.

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو مامور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تقشیر عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق بجانب و بنام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای

همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند.

تعبیر به (یخادعون الله و الذین آمنوا) با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است (مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابر این از یکسو کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد (و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم می کوبد، از یکسو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البته هیچکس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابر این تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می دهد.

و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مساله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش میزند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما، و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود 200 هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود: ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!! آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابر این نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد

6 - تجارت پر زیان

در قرآن مجید کرارا فعالیت های انسان در این دنیا به یکنوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ میگذاریم، گروهی سود می برند و پیروز می شوند و سعادت مند، گروهی نه تنها سودی نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول، مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِيزُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ :** ای افراد با ایمان! آیا شما را راهنمایی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهاییتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود (ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (سوره صف - 9 و 10).

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید: آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه

مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان.

اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دوزیان بزرگ همراه داشت: نخست اینکه سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند. تفسیر نمونه ج: 1 ص: 91 تا ص: 107 با تغییراتی.

و آیات بعد تا آیه 20 همین سوره و آیات 60 و 61 سوره احزاب و آل عمران 74-73-72 و سوره نساء آیات از 137 تا 152 ئ آیات مانده 59 تا 65 و سوره توبه از 67 تا 70 و تحریم از 9 تا 12 و آیات دیگر که آوردن آنها بطول می انجامد.

حال بینیم پیامبر اسلام با ناین گروه خطر آفرین و خطرناک چگونه بود.

مدارای آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقین

وجود منافقان در مدینه به مراتب برای مسلمانان سنگین تر نسبت به حضور مشرکان مکه و یهود بود. اما اخلاق کریمه پیامبر اسلام با آنان نیز چون دیگران همراه با مدارا بود. به عنوان نمونه برخورد پیامبر با کارشکنی ها و اهانت های عبدالله بن ابی بن سلول سر دسته منافقان. یکی از اهانت های او به پیامبر اهانتش در غزوه بنی مصطلق بود. بدین شرح:

در ماه رجب سال ششم هجری به رسول خداصلی الله علیه و آله گزارش رسید که

افراد قبیله «بنی مصطلق» از تیره «خزاعه» در تدارک جنگ با مسلمانان برآمده اند.

پیامبر فردی به نام «بریده» را برای کسب خبر به منطقه دشمن روانه کرد و او این گزارش را تایید نمود.

حضرت در نیمه شعبان ابوذر غفاری را جانشین خود در مدینه قرار داد و با سپاهی رهسپار «مریسع» شد، پس از درگیری با «بنی مصطلق»، آنان با دادن ده کشته تسلیم مسلمانان شدند. در این نبرد عبدالله بن ابی و دیگر منافقان شرکت داشتند. گروه نفاق در این نبرد به فکر تفرقه افکنی در سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد. در هنگام کشیدن آب از چاه دو نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مهاجران به نام «جهجاه به سعید» غلام عمر بن خطاب و دیگری از انصار به نام «سنان جهنی» مشغول گفتگو بودند به ناگاه فرد مهاجر کنترل خود را از دست داد و به روی فرد انصاری سیلی محکمی زد. در این موقع هر کدام به رسم جاهلی، اقوام و بستگان خود را فراخواندند، ناگهان دعوی این دو نفر به دعوی بین دو گروه از مهاجران و انصار تبدیل شد، هر گروه با شمشیرهای عریان، خود را برای خونریزی و برادر کشی آماده می کردند، در این هنگام پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله دخالت کرد و دعوا را پایان داد.

سردسته منافقان از فرصت به دست آمده بهره برداری کرد و در حضور جمع انصار بر ضد مهاجران و پیامبر سخنرانی کرد و گفت: «مهاجران بر ما غلبه کردند، ما از یاران محمد شدیم تا سیلی بخوریم، گویی سزای نیکی بدی است. اگر به مدینه برگردیم عزیز را ذیل می کنیم و...»

در این مجلس جوان مسلمانی به نام «زید بن ارقم» از این اهانت سخت ناراحت شد و با عبدالله به نزاع پرداخت و گفت: «ذلیل و بیچاره تو هستی، نه محمد صلی الله علیه و آله! او عزیز است و...» عبدالله بر سرش فریاد کشید و «زید» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و فتنه عبدالله را برای حضرت بیان داشت.

پیامبر به سبب مصالحی سخن زید را تأیید نکرد. خلیفه دوم، عمر، به پیامبر پیشنهاد کرد که شر عبدالله را از سر مسلمانان به وسیله یک مسلمان انصاری بر طرف کند، اما پیامبر نپذیرفت و فرمود:

«در این موقع شایعه پردازان می گویند: محمد یاران خود را می کشد.»

پیامبرصلی الله علیه و آله از عبدالله جریان را پرسید، وی گزارش زید را تکذیب نمود.

پیامبرصلی الله علیه و آله فرمان حرکت صادر کرد «اسید بن حضیر» بزرگ خزر جیان خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «هرگز شما در چنین اوضاعی که هوا به شدت گرم است، فرمان حرکت صادر نمی کردید»

پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «مگر سخن» عبدالله را نشنیدید که چه گفت...»

هنوز سپاه اسلام به مدینه نرسیده و یا به نقلی، تازه به مدینه رسیده بود که وحی نازل شد و سخن زید بن ارقم را تصدیق نمود و عبدالله رسوا شد. سوره منافقین نازل شد و با شدت تمام حزب نفاق را کویید و نقاب را از چهره عبدالله برداشت.

اینک برخی از آیات سوره منافقان که در این باره نازل شد:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ آن گاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند:

گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی و خدا می داند که تو پیامبر هستی، خدا گواهی می دهد که آنان دروغ می گویند».

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ سوگندهای خود را سپر جان خود قرار داده اند. خود و دیگران را از پیروی راه خدا باز داشته اند، آنان چه کار بدی انجام داده اند».

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِندِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ؛ آنان کسانی هستند که می گویند: به یاران پیامبر انفاق نکنید تا از اطراف او پراکنده شوند (ولی آنان کور خوانده اند (برای خدا است گنجینه های آسمان ها و زمین، منافقان نمی فهمند».

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیز ما ذلیل را بیرون می کند، عزت برای خدا و رسول اوست ولی منافقان نمی دانند».

با نزول این آیات، منافقان به ویژه رهبر آنان «عبدالله بن ابی» رسوا شدند.

عده ای به عبدالله گفتند که برو نزد پیامبرصلی الله علیه و آله و عذرخواهی کن تا برای

تو دعا و استغفار نماید.

عبدالله در پاسخ بر آشفت و گفت: به من گفتید، که مسلمان بشو، مسلمان شدم، گفتید که زکات بده، زکات دادم، اکنون می گوید بر او سجده کنم، من این کار را نمی کنم.

قرآن در این باره می گوید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛ وقتی به آنان گفته شد که بیایید پیش رسول خدا تا برای شما از خداوند آمرزش بطلبد، سرهای خود را به عنوان اعتراض بر می گردانند و متکبرانه خود را از پیروی راه خدا باز می دارند». (- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 293؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 471؛ سیره حلبی، ج 2، ص 302، به نقل از منشور جاوید، ج 4، ص 82 تا 84.

پیکار با کفار و منافقان مرحله نهائی

اشاره

قبلا توضیح دادیم که جنگ با کفار مرحله نهائی و چهارم است، 1 - صرفادعوت به اسلام بدون اجبار و اعلام زور، 2 - دادن جزیه (برای حفظ امنیت کشور و هزینه عمومی که آنها هم در آن زندگی می کنند، 3 - زندگی مسالمت آمیز در کنار هم، بدون مزاحمت بهمدیگر، 4 - در صورت ایجاد مزاحمت و بهم زدن امنیت جامعه (چاره ای جز دفاع و اعمال قدرت در برابر آنها نمی ماند) و عمل به دستور این آیه مبارکه نمی ماند یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ (توبه 73)

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند.

سر انجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده و می گوید: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن (یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین).

و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیشگیر (و اغلظ علیهم).

این مجازات آنها در دنیاست، و در آخرت جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است (و ماواهم جهنم و بئس المصیر).

البته طرز جهاد در برابر کفار روشن است، و آن جهاد همه جانبه، و مخصوصا

ص: 295

جهاد مسلحانه است، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است، زیرا مسلما پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان جهاد مسلحانه نداشت، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است.

هر چند در باطن کارشکنی می کند، چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم.

لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می شود باید گفت:

منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله و اغلظ علیهم اشاره به همین معنی باشد.

البته این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان مادام که وضعشان آشکار، و اسرار درونشان بر ملا نشده، دارای احکام اسلامند، اما هنگامی که وضعشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود، و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است.

ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند، اینست که در این حالت اطلاق کلمه منافق بر آنها صحیح نیست، بلکه در صف کفار حربی قرار خواهند گرفت، زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد

- شفقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر غلامان

برده داری و به بردگی کشیدن انسانها، از قوانین سابقه دار، جامعه بشری مخصوصا در میان اعراب است.

و چون در این کار سرمایه گذاریهای زیاد شده بود، و اسلام برای اینکه به این گونه اشخاص مخصوصا از مسلمان ها، ضرر کلی متوجه نشود، تعدادی از دستورات خود را روی رهائی و آزاد شدن اینها، پیاده کرد.

از جمله: برای روزه خوارها در مقابل هر روز یک برده و در صورت مقاربت جنسی به هر دخول و خروج، یک برده آزاد کند. و برای ظهار یک برده و ایلاء یک برده و مسائل زیاد دیگر که در (کتابهای فقهی موجود) است.

اما اخلاق و رفتار آنحضرت صلی الله علیه و آله با بردگان مقهور مانند دیگر انسان ها احرار یکسان بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر غلامان شفقت خاصی داشتند غلامانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله می گرفت آنان را آزاد می کرد، لیکن آنان نمی خواستند از سفره احسان و کرم ایشان دور شوند و پدر و مادر قبیله و تمام وابستگان خود را رها نمایند و تمام عمر در خدمت آن حضرت می ماندند. به عنوان مثال زید بن حارثه غلام آن حضرت صلی الله علیه و آله که آزاد شد پدرش آمد تا او را با خود ببرد ولی او آستانه رحمت منجی عالم بشریت را بر بودن در سایه عطف و پدر ترجیح داد.

همیشه پیامبر صلی الله علیه و آله در رابطه با غلامان توصیه خیر می کرد. جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با غلامان و کنیزان توصیه به نیکی می کرد و می فرمود: اطعموهم کما تاكلون و البسوهم من لبوسکم و لاتعذبوا خلق الله عز و جل از آن چه می خورید به آنان بخورانید و از آن چه می پوشید آنان را نیز بپوشانید و خلق خدا را شکنجه ندهید.. (البخاری فی الادب المفرد ص 3).

- رحم و مهربانی سرور کائنات بر حیوانات

رسول اکرم با وجود دلیری و شجاعت بی مثالش بر حیوانات نیز بی نهایت ترحم داشت. رقیق القلب و مهربان بود. زود اشکشان جاری می شد. جور و ستمی را که مدت ها میان عرب نسبت به حیوانات رائج بود از بین برد و رسم شوم تعلق گردن بند بر گردن شتر را زائل کرد. رسم جاهلیت خوردن گوشت حیوانات زنده بدون ذبح را از بین برد. (- صحیح مسلم، باب الزینه).

شداد بن اوس می گوید: که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ان الله كتب الاحسان على كل شيء فاذا قتلتم فاحسنوا القتله و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة و لیحد احدکم شفرته و لیرح ذبیحته همانا خداوند در هر مورد احسان و نیکی را لازم قرار داده است پس هر وقت حیوانی را ذبح می کنید با روش اسلامی آن را ذبح کنید و با تیز کردن کارد به ذبیحه راحتی برسانید. (- صحیح مسلم، باب الامر

از آن چه گذشت جلوه های حلم و عفو تسامح و گذشت آن حضرت بیان شد و معلوم گردید که آن حضرت صلی الله علیه و آله گنجینه رحمتی برای دوست و دشمن کافر و مسلمان مرد و زن آقا و غلام و انسان و حیوان... به طور یکسان بودند.

شخصی از محضر ایشان برای کسی درخواست دعای بدکردند که این تقاضا مورد طبع آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود و فرمود: من در جهان برای نفرین نیامده ام بلکه رحمتی برای عالمیان قرار داده شدم و مبعوث گردیده ام. (- زرقانی 9/289

آن حضرت به جهانیان این پیام را اعلان نمود: لا تبغضوا و لا تحاسدوا و لا تدبوا و کونوا عباد الله اخوانا با یکدیگر بغض و کینه نداشته باشید نسبت به یکدیگر حسد نورزید و به یکدیگر پشت نکنید و همه بندگان خدا و با یک دیگر برادری کنید. (- بخاری باب الهجره ص 897.

مرکز ملی پاسخ گوئی به سؤالات دینی کلیه حقوق متعلق به مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی می باشد.

برخی از حیواناتی که نامشان در قرآن آمده بنویسید.

قرآن کریم بارها از حیوانات نام برده و به مناسبت های مختلفی به این موجودات شگفت انگیز اشاره کرده است. حتماً می دانید که برای بعضی از سوره های قرآن هم نام یک حیوان انتخاب شده است. در پاسخ به سؤال بالا می توانیم به این چهارده حیوان اشاره کنیم:

1 گاو ماده در سوره بقره، آیه 67.

2 میمون در سوره بقره، آیه 65.

3 زنبور عسل در سوره نحل، آیه 68.

4 شانۀ به سر در سوره نمل، آیه 20.

5 مورچه در سوره نمل، آیه 18.

6 خر در سوره جمعه، آیه 5.

7 فیل در سوره فیل، آیه 1.

8 سگ در سوره کهف، آیه 18.

9 پشه در سوره بقره، آیه 26.

10 عنكبوت در سوره عنكبوت، آیه 41.

11 گرگ در سوره یوسف، آیه 17.

12 شتر در سوره انعام، آیه 144.

13 کلاغ در سوره مائده، آیه 31.

14 گوسفند در سوره انعام، آیه 143.

قاتل نمرود کدام حیوان بود؟

بر اساس برخی روایات، قاتل نمرود که پادشاهی ستمکار در دوران حضرت ابراهیم علیه السلام بوده، پشه است که از راه بینی وارد مغز نمرود شد و او را کشت. این مرگ ذلیلانه درس عبرتی است برای آدم های مغرور و متکبر که به ضعف و ناتوانی خود پی ببرند و ادعای بزرگی و خدایی نکنند.

ادیان غیر آسمانی بودائی و هندوئی و شینتو و سیکادیان

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین های بودیزم و هندوئیسم:

آیین های بودیزم و هندوئیسم، البته دارای پیروان بسیاری به ویژه در هندوستان و چین است؛ به گونه ای که از نظر میزان پیروان، جزو ادیان اصلی و اولیه جهان به شمار می آیند؛ اما از جهاتی چند با دین اسلام و مسیحیت تفاوت دارند:

الف: اسلام و مسیحیت دو دین آسمانی به شمار می آیند که از سوی دو پیامبر شناخته شده یعنی پیامبر اسلام و حضرت مسیح به مردم ابلاغ شده و هر یک از آنها دارای کتاب آسمانی هستند؛ در حالی که هیچ کس از صاحب نظران و دین شناسان جز شماری محدود، از بودیزم و هندوئیسم در جایگاه دین های آسمانی یاد نمی کنند؛ از این جهت عموماً ترجیح می دهند از آن ها در جایگاه آیین یاد شود تا دین؛ چنان که هیچ کس ادعا نمی کند بودا پیامبر بوده یا کتاب های مورد احترام بودیزم و هندوئیسم آسمانی اند.

ب: آموزه های دو آیین بودیزم و هندوئیسم به ویژه آیین بودا، سراسر بر مسائل اخلاقی و در سطحی اندک بر مسائل شریعت استوار است؛ در حالی که مسیحیت و به ویژه اسلام با تکیه به کتاب آسمانی و سنت خود و البته قرآن در مرحله ای کامل تر، در عرصه های گوناگون خداشناسی، هستی شناسی، انسان شناسی جامعیت دارند.

تفاوت اسلام و مسیحیت با آیین هایی همچون آیین شینتو و سیکادیان

یا آیین هایی همچون آیین شینتو و سیک نیز به سبب فقدان بسیاری از عناصر و مقومات دین یا فقدان قدمت تاریخی و نیز از نظر تعداد و شمار پیروان آن ها در دنیای کنونی، هیچ گاه با اسلام یا مسیحیت قابل مقایسه نیستند. در برابر، مسیحیت و اسلام کنار قدمت تاریخی، برخورداری از پیامبر و کتاب آسمانی، عدم انحصار پذیرش دین به عده ای خاص، برخورداری از آموزه های بینشی، ارزشی و کنشی که البته در اسلام جامعیت افزونی در مقایسه با مسیحیت داشته، بر سایر ادیان برتری دارند؛ بدین جهت است که این دو دین با روی کرد فراوان جهانیان روبه رو شده و ساکنان عموم کشورهای جهان، و از نگاهی دیگر، تاثیرگذارترین کشورها یا مسلمان یا مسیح اند. واقعیت های موجود در بررسی مقایسه ای این دو دین به خوبی نشان می دهد که میان ادیان زنده موجود دنیا، فقط این دو دین است که همچنان بیشترین تاثیر را در اندیشه ها و رفتار بشر گذاشته است و می گذارد و به نظر می رسد که هر روز بر شمار پیروان و تاثیرگذاری این دو دین افزوده می شود؛ البته چنان که بسیاری از اندیشه وران معتقدند میزان روی کرد جهانیان به اسلام به رغم محدودیت های فراوان موجود در عرصه تبلیغ آن به مراتب بیشتر از مسیحیت است. گویا زنده بودن عیسی علیه السلام که جزو معتقدات مسیحیان است و از سویی دیگر نزول همزمان وی با حضرت مهدی علیه السلام و اقتدا به وی که مورد وفاق مسلمانان است، بیانگر فرجام خوش این دو دین است. جالب آن که بیشترین تحقیقات که از آغاز تاکنون در عرصه دین شناسی ارائه شده، از سوی اندیشه وران و متکلمان اسلام و مسیحیت بوده.

تقدم دعوت بر جنگ:

در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اولویت اول و اصلی، دعوت به اسلام بوده است. اصولاً رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حوزه ی سیاست خارجی مبتنی بر دعوت بوده و این شیوه ی رفتار در آغاز رسالت و پس از مهاجرت به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی نیز ادامه داشته است.

انعطاف:

یکی از شیوه های رایج در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به ویژه در استراتژی آن حضرت، دعوت توأم با انعطاف و ملایمت بود و حتی یکی از علل گسترش اسلام و نفوذ عمیق و وسیع پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دل دیگران، رفتار سیاسی منصفانه ی آن بزرگوار بود.

استفاده از نقاط مشترک:

استفاده از قدر مشترک در دیپلماسی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نمود چشمگیری داشت. این امر از نامه ها و پیام های آن حضرت به سران دولت های دیگر جهت ایجاد انگیزه در مخالفان برای مذاکره، توافق های اصولی با آنان و کشاندن آنان به پای میز مذاکره ی صلح آمیز به خوبی مشهود است. برای مثال می توان از نامه ی آن حضرت صلی الله علیه و آله به اسقف روم در قسطنطنیه و نامه ی ایشان به نجاشی پادشاه حبشه که در آنها بر مشترکات دین اسلام و مسیحیت اشاره شده است یاد کرد.

استراتژی صلح

در اسلام، روابط خارجی بر صلح استوار است. و جنگ حالت استثنایی دارد. بنا به ضرورت تجویز می شود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همواره صلح خواهی را به عنوان یک استراتژی مهم در رفتار سیاسی خود در روابط خارجی اعلام کرده اند؛ به ویژه از سال ششم هجرت استراتژی صلح را به طور دقیق جایگزین استراتژی جنگ (جهاد) کردند؛ که بارزترین و ملموس ترین نمود عینی آن صلح حدیبیه بود. البته

ص: 301

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله قبل از این صلح اقدامات صلح طلبانه ای دیگر هم داشته اند، از آن جمله.

1- صلح با بنی ضمیر و بنی مدلج: سال دوم هجری،

2- صلح با یهودیان یثرب؛

3- پیشنهاد صلح در غزوه ی خندق: سال پنجم هجری، این پیشنهاد به قبیله ی غطفان بود؛

4- صلح در غزوه ی خیبر.

و همین طور بعد از صلح حدیبیه این اقدامات صلح طلبانه را دنبال کردند:

5- صلح در غزوه ی خیبر: فتح خیبر در دو مرحله ی غلبه و صلح محقق شد؛

6- صلح با یهود فدک،

7- معاهده با یهودیان وادی القری؛

8- صلح بر اساس جزیه: این نوع مصالحه از سال نهم هجری آغاز شد و از آن تاریخ به بعد، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بر اساس جزیه اقدام کردند:

غزوه ی تبوک، صلح با مسیحیان نجران، صلح با زرتشتیان بحرین و هجر و عمان از آن جمله است.

در اینجا سزاوار است که به استراتژی جهاد در رفتار سیاسی و دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز اشاره شود.

در آیات قرآن کریم به واژه هایی چون «حرب»، «جهاد»، «قتال» اشاره شده که تمامی آنها به معنی «جنگ» است.

قرآن کریم تنها (جهاد فی سبیل الله) را جنگ مشروع می داند. فلسفه ی جهاد در اسلام؛ حاکمیت اصول ارزشمند الهی و انسانی و رفع ستم از مظلومان و مستضعفان است.

شریعت مقدس اسلام، جنگ و جهاد را به عنوان یک ضرورت و آخرین راه چاره پذیرفته و در اسلام دعوت مقدم بر جهاد است و جهاد بی دعوت مجاز نیست. قتال در راه خداوند، چه دفاعی و چه ابتدایی، دفاعی از حق انسانیت است و آن حق، همان حیات است؛ زیرا شرک به خدای سبحان، هلاک انسانیت و مرگ فطرت و خاموشی چراغ در درون دل هاست.

یکی از ساز و کارهای اعمال دیپلماسی فعال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بهره گیری لازم از استراتژی جهاد بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به جهاد به مثابه ی یک راه حل اضطراری می نگریست وزمانی که به آن متوسل می شد که ضرورت می یافت. جهاد از دیدگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در شرایط مجاز شمرده می شد که همه ی راه های شرافتمندانه و مسالمت آمیز عاقلانه بسته شده باشد. این شیوه در دیپلماسی، منطبق با قاعده عقلانی «دفع افسد به فاسد» است.

مکانیزم های اجرایی دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

دیپلماسی وسیله ای برای اجرای سیاست است سیاست خارجی هر دولتی اهداف خاصی دارد. هدف عمده ی سیاست خارجی دولت اسلامی مدینه، رسیدن به امت واحد و به وجود آمدن کشور واحد جهانی تحت حاکمیت قانون واحد الهی بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با توجه به دو ویژگی مهم رسالت خویش (جهانی بودن و جاویدان ماندن) برای عملی شدن هدف اساسی اسلام از شیوه های متعددی بهره گرفت. برخی از مکانیزم های اجرایی آن حضرت صلی الله علیه و آله در دیپلماسی اش چنین است:

1 - مذاکره با سفرا و نمایندگان

مذاکره، در روابط خارجی دولت اسلامی از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. این نکته در دعوت های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و آله و ارسال نامه به سران ممالک غیراسلامی مشاهده می شود.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دعوت و مذاکره را برای تمام سفیران خود یک تکلیف دینی می دانست و آنان را موظف می کرد تا دیپلماسی را مقدم بر شیوه های خشونت آمیز بردارند. به دنبال فتح مکه و فراغت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از کارقریش، وی فرصت یافت تا مذاکره با سفرای قبایل و دولت ها و ملوک را فعال ترکند. از سال ششم هجری مدینه شاهد ورود هیأت های نمایندگی دولت ها و گروه های مذهبی بود. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با احترام کامل از هیأت های

نماینده‌گی استقبال و با صداقت و قاطعیت با آنان مذاکره می‌کرد.

با فرارسیدن سال نهم، آثار فتح مکه با سرازیر شدن اعراب به مدینه آشکار شد.

سیره نویسان، سال نهم هجری را به دلیل کثرت حضور اعراب (عالم الوفود) نامیده‌اند. صاحب طبقات الکبری از هفتاد و سه هیأت نمایندگی در این سال نام برده است..

2. اعزام مبلغان و ارسال پیام به سران دولت ها و قبایل

یکی از شیوه‌های معمول در دیپلماسی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اعزام مبلغان و دعوت کنندگان و ارسال پیام به رؤسای قبایل و دولت‌ها بود. این دعوت‌های گوناگونی داشت.

1 - تماس مستقیم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با افراد و سران و هیأت‌هایی که به مناسبت حج به مکه آمدند؛

2 - هجرت مسلمانان به امر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دو نوبت به حبشه، با انگیزه و ماهیت تبلیغی؛

3 - اعزام شخصیت‌های برجسته‌ی مسلمان، مانند: معاذ بن جبل به یمن، علی علیه السلام به یمن و مالک بن مراره، عبدالله مهاجرین ابی امیه، اقرع بن عبدالله حمیر؛

4 - اعزام هیأت‌های تبلیغی مانند هیأت‌هایی که به یمن و نجد و رجب فرستاد.

آن حضرت، در کنار اعزام مبلغان، به ارسال پیام‌ها به سران قبایل و دولت‌های دیگر می‌پرداخت. از سال ششم هجری، با انعقاد قرار داد صلح حدیبیه و فراغت از کار قریش، مانع اصلی پیشرفت اسلام برطرف شد و فصل جدیدی در دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آغاز و روابط بین‌المللی در شکل گسترده‌ای وارد مرحله‌ی جدید شد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نامه و پیام‌های متعددی به سران قبایل و رؤسای مذاهب و دولت‌ها فرستاده که از آن جمله‌اند:

1 - پیام به شاه ایران (کسری)؛

2 - پیام به امپراتور روم (قیصر)؛

3 - پیام به پادشاه مصر (مقوقس)؛

4 - پیام به سلطان حبشه (نجاشی)؛

5 - پیام به فرمانروای بحرین (منذر)،

6 - پیام به زمامدار یمامه؛

7 - پیام به زمامدار عمان؛

8 - پیام به ملک سماده؛

9 - پیام به ملوک غسان؛

10 - پیام به امیر بصره؛

11 - پیام به ملک هند (سربانک)؛

12 - پیام به ملوک یمن.

برخی از محققان تعداد این نامه ها را متجاوز از سیصد مورد ذکر کرده اند. کتاب مکاتیب الرسول مشخصات چهل و چهار نامه ی سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را ذکر می کند که متن کامل آنها به دست ما نرسیده است، اما همین کتاب، متن دقیق یکصد و نود نامه ی مهم دیگر را همراه با ذکر مأخذ و تفسیر و تحلیل ذکر می کند که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همه ی آنها را از مدینه برای سران کشورها، قبایل، اسقف ها و رجال ذی نفوذ در حدود امکانات پیکری و مخابراتی آن ایام ارسال کرده بود.

3 - انعقاد پیمان ها و قراردادهای سیاسی

الف - منشور مدینه یا نخستین قرارداد بین المللی در اسلام

یکی از مهم ترین و جامع ترین پیمان هایی که از سوی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با جوامع دیگر، اهل کتاب و مشرکین برقرار شد، پیمانی است که در آغاز ورود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مدینه، برای حفظ و امنیت داخلی و خارجی تدوین شد (منشور مدینه) و مفاد آن بدین قرار است:

1 - هیچ مؤمنی، مؤمن دیگر را به جای کافری نکشد و کافری را بر ضد مؤمنی یاری نکند؛

2 - عهد و پیمان خداوند یکی است و کوچکترین فرد مسلمان اگر کسی را در

پناه خود آورد، همه آن را می پذیرند؛

3- از یهودیان، هر کس هم پیمان ما باشد از یآوری و برابری برخوردار می شود و کسی به او ستم نمی کند و کسی برضد او یار نمی شود؛

4- انتقام خود (قصاص) ممنوع نیست. هر کس دیگری را به قتل برساند قاتل و خانواده ی او ضامن می باشند.

5- نفقه ی یهودیان بر یهودیان و نفقه ی مسلمانان بر مسلمانان است،

6- برای امضا کنندگان این منشور، شهر یترب حرم شمرده می شود؛

7- این پیمان از ستمکار و گناهکار پشتیبانی نمی کند.

ب - صلح حدیبیه

پیمان صلح حدیبیه که در سال ششم هجری برقرار شد، نقطه ی عطفی در زندگی سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بود. برخی از مفاد پیمان صلح حدیبیه بدین قرارند:

1- قریش و مسلمانان متعهد شدند که تا ده سال با هم جنگ نکنند؛

2- اگر فردی بدون اجازه به مدینه فرارکند، پیامبر در صورت تقاضای قریش اورابه مکه باز گرداند، ولی اگر مسلمانی به قریش پناهنده شود او را تحویل نخواهند داد؛

3- مسلمانان و قریش می توانند با هر قبیله ای که خواستند پیمان ببندند؛

4- طرفین متعهدند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند.

از آثار و پیامدهای صلح حدیبیه این موارد را می توان ذکر کرد:

1- شناسایی دولت اسلامی مدینه؛

2- گشوده شدن راه جهت دعوت بیشتر مردم به اسلام؛

3- وقوف مکیان بر سیاست صلح طلبانه، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

4- فتح مکه و آمد و شدن نمایندگان سیاسی قبایل با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بعد از آن.

ج - پیمان صلح دائمی با مسیحیان نجران

یکی دیگر از معاهدات بین المللی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پیمانی است که آن حضرت با نصاری نجران، بست. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله طی نامه ای به

ابوحارثه، اسقف نجران، ساکنان آن دیار را به پذیرش اسلام دعوت کرد و گروهی به عنوان هیات نمایندگی نجران به منظور مذاکره با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و بررسی دلایل او به مدینه آمدند.

بعد از طرح مباحثه و سرباز زدن مسیحیان از این کار پیمان صلحی میان آن حضرت صلی الله علیه و آله و مسیحیان به امضای رسید و مسیحیان متعهد به پرداخت مبلغی به صورت سالیانه به دولت اسلامی شدند و در برابر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز مسئولیت دفاع و جلوگیری از هرگونه ظلمی از طرف مسلمانان به مسیحیان نجران و آزادی آنان در مراسم مذهبی را به عهده گرفتند.

4 - حکمیت

یکی از شیوه های حل اختلاف دولت ها، بهره گیری از « حکمیت » است. این قاعده از نخستین روزهای زندگی اجتماعی بشر به صورت یک قاعده عرفی در ایران، یونان و روم باستان و در دوره ی جاهلیت عرب قبل از اسلام وجود داشته است.

در فقه اسلامی نیز « حکمیت » به عنوان یک عمل قضایی شناخته شده است.

موارد کاربرد حکمیت در تاریخ اسلام بدین قرارند:

الف - پس از شکست قبیله ی پیمان شکن یهود بنی قریظه و پیشنهاد به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در خصوص حکمیت سعد بن معاذ و قبول ایشان و حکم صادره از سوی او؛

ب - حکمیت در جنگ صفین در سال 37 هجری؛

5 - تألیف قلوب (ابزار اقتصادی).

یکی دیگر از مکانیزم های اجرای دیپلماسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تألیف قلوب بود که تاریخ اسلام شواهد متعددی از این اقدام آن حضرت صلی الله علیه و آله را ثبت کرده است. تألیف قلوب در اصطلاح فقه سیاسی عبارت است از حمایت مالی و اقتصادی امام مسلمین به منظور جذب مردم به اسلام.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر نخستین دولت اسلامی در موارد

عدیده ای از این ابزار اقتصادی برای گسترش اسلام بهره گرفت. و علی رغم مخالفت دیگران در این جهت سرمایه گذاری می کرد.

نتیجه گیری

شناخت ابعاد مدیریتی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و راز و رمز موفقیت آن بزرگوار در روابط خارجی، امری لازم و ضروری است. به ویژه از این نظر که علی رغم ساختار پیچیده ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی جزیره العرب و مشکلات فراوان و فشارهای طاقت فرسا، آن حضرت صلی الله علیه و آله توانستند اسلام را به فراسوی مرزهای عربستان گسترش دهند و با به کارگیری شیوه های مناسب دیپلماسی، توفیق یافتند تا در مدتی کوتاه، علاوه بر توسعه ی اسلام، بر بدنه ی تمدن های بزرگ آن زمان لرزه بیفکنند.

دین مبین اسلام از همان آغاز بعثت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مبنای دستورات و قوانین و اساس دعوت به توحید خود را بر پایه ی علم و عقل گذارد و از روش چانه زنی، استدلال منطقی و عقلایی دیپلماسی استفاده نمود، و نه تنها بر برخی از قوانین دیپلماسی و رفتار سیاسی رایج و متداول آن روزگار صحه گذارد، بلکه اصولی متقن و الهی جهت اعتلای انسان و فهم دستورات قرآن کریم بر آن ها افزود که بسیاری از آن ها معیار منشور حقوق بشر در جهان است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله منابع حقوقی دیپلماسی را با تکیه به وحی و استمرار از عقل کامل نمود، اصل نفی بندگی غیر خداوند را جهان گستر کرد، همزیستی مسالمت آمیز انسان ها را ترویج داد، رعایت احترام متقابل و نزاکت بین المللی را اصل مورد اعتنا در حقوق بین الملل نمود، واصل وفای به عهد و احترام به قراردادهای و پیمان ها را از اصول مسلم مورد اعتنای اسلام خواند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شیوه های سیاسی حل اختلافات در دیپلماسی که عبارت بودند از مذاکره و حکمیت و داوری را با به کارگیری اصول الهی و دستورات قرآنی کامل گردانید و با اتخاذ استراتژی دعوت و صلح، ثابت نمود که اسلام دین منطقی و عقل است و جهاد در راه خدا، تنها در بن بست رسیدن راه حل های

دیپلماسی کاربرد دارد. اصالت در دیپلماسی اسلام با صلح و دعوت است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با اتخاذ مکانیزم های اجرایی دیپلماسی خود، مانند مذاکره و فرستادن نمایندگان، اعزام مبلغان و ارسال پیام به سران دولت ها و قبایل، انعقاد پیمان ها و قراردادهای سیاسی، حکمیت و تألیف قلوب، راهکارهای جدیدی پیش روی انسانیت و کمال و اعتلای مقام آدمیت گذارد.

ص: 309

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملت ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

با توجه به نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. در بیشتر نامه هایی که به وسیله پیامبر برای پادشاهان جهان، که دارای اعتقاد الهی بوده اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ آل عمران (64): (ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما مسلمان هستیم).

در اسلام اصالت با «صلح» و استفاده از روش های مسالمت آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویند مسلمان نیستی، به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورده ای؛ زیرا غنیمت های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است...»

در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می

خواهند به آیین حق بگروند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند. بنابراین، نامه هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت آمیز دعوت او حکایت می کند.

از متون نامه های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. طبق شهادت تاریخ، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با دعوت روبرو یا جنگ، اسلام را پیش نبرد، بلکه نامه های زیاد به پادشاهان و رؤسای ممالک و قبایل، فرستاد و آنها را به اسلام دعوت نمود.

مجله فرهنگ کوثر زمستان 1385، شماره 68 گزارشی از

نامه های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

عصر ابلاغ رسالت

پیمان «صلح حدیبیه» نوعی آرامش نسبی برای جامعه اسلامی به همراه داشت؛ از این رو، پیامبر اسلام ابلاغ رسالت جهانی خویش را آغاز نمود. طبیعی است که اگر تهاجم های ناجوانمردانه عرب نبود، خیلی زودتر از این پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به دعوت زمامداران، رؤسا و رهبران مذهبی می پرداخت ولی موضع گیری های سرسخت قریش و سایر احزاب عرب، این فرصت را از او سلب کرد و آن حضرت ناچار بود قسمت مهمی از اوقات شریف خویش را به دفاع از کیان اسلام اختصاص دهد.

به هر حال، روزی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از حملات قریش مطمئن گردید، بی درنگ ندای خود را به گوش جهانیان رسانید. نامه های آن حضرت به سران و زمامداران به حدود 68 عدد می رسد که بررسی آنها بیانگر این واقعیت است که برخلاف تهمت های ناروای برخی خاورشناسان، زبان اسلام، زبان اندیشه آزاد و استدلال بوده است، نه زبان شمشیر و زور. (لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی). (بقره / 256).

قبل از پرداختن به بررسی نامه های پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پاسخ به سؤالی که از سوی برخی خاورشناسان مطرح گردیده، لازم است و آن اینکه: آیا رسالت آن حضرت، جهانی بوده و آیا اسلام برای همه نژادها و ملیت ها آمده و یا ویژه اعراب و کشور عربستان است ؟

برخی اظهار نموده اند که رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جهانی نبوده است و در این زمینه، به آیاتی از قرآن کریم استشهاد نموده اند؛ نظیر: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ... وَ لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا شعراء / 214. انعام / 92. از جمله آیات دیگر در رابطه با موضوع مذکور می توان به (وَ أُمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ (طه / 132) یا (لِنُنذِرَ قَوْمًا، مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ) (سجده / 3) اشاره نمود.

در پاسخ باید گفت:

اولاً آیات فراوانی وجود دارد که بیانگر جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ نظیر: (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) انبیاء / 107. و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا سبأ / 28. (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ... آل عمران / 64. از جمله آیات دیگر در این قسمت می توان به قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (اعراف / 158) و لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ (توبه / 33) اشاره نمود.

ثانیاً، اگر می بینیم در جایی به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب شده که مثلاً اقارب و خویشان خود را انذار کن، این موضوع در مراحل آغازین رسالت بود و با جهانی بودن آیین اسلام منافاتی ندارد. (ر. ک: تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود خیرالهی، ص 150 و 151؛ مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، ص 107.

همچنین برخی در این زمینه چنین اظهار داشته اند که رسالت اسلام، جهانی نیست و حتی خود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین ادعایی نداشت. به عنوان نمونه، ویلیام مویر چنین می نویسد:

عقیده جهانی بودن اسلام بعدها به وجود آمد. خود محمد (صلی الله علیه و آله) علی رغم اخبار و احادیث نبوی چنین عقیده ای به فکرش نرسیده بود و اگر هم رسیده بود، مبهم و تاریک بود؛ زیرا جهان وی همان عربستان بود و دین جدید نیز برای همان مقرر گردیده بود. رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) از بدو بعثتش تا آخر عمر تنها متوجه اعراب بود و بس. ر. ک: علل گسترش اسلام، آرنولد سرتوماس، ص 93.

مونتگمری وات نیز می نویسد:

«روش انتقادی کنونی نشان می دهد که این بیان اعزام پیک ها به سوی حکمرانان قابل اعتماد نیست و احتمال دارد علت اصلی این، علاقه مفرط مسلمانان به این نکته بوده است که محمد (صلی الله علیه و آله) دین خود را جهانی می دانست و شاید برای منطقی جلوه دادن جنگ های خود علیه ایران و بیزانس بوده است؛ چه این جنگ ها پس از دعوت آنها به اسلام صورت گرفت.» محمد پیامبر و سیاستمدار، وات مونتگمری، ص 244.

در پاسخ به این سخنان باید گفت: اینکه جهانی بودن اسلام برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نبود، بر خلاف حقیقت است؛ زیرا شواهد قطعی زیر نشانگر آن است که آن حضرت رسالت خود را جهانی می دانست:

1. آیاتی که در این زمینه بر آن حضرت نازل شده است و به نمونه هایی از آن، اشاره رفت.

2. وجود نامه هایی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به سران دول و قبایل نوشت و ارسال کرد و هم اکنون برخی از نسخه های اصلی آن نیز زینت بخش موزه های جهان است.

3. از همان روز اول بعثت، آن حضرت اعلام فرموده بود که به زودی رسالت او فراگیر خواهد شد و گنج های قیصر و کسرا به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد.

4. تعبیرات گوناگون دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که بیانگر این

حقیقت است؛ نظیر: أُرْسِلْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَبِي خُتْمِ النَّبِيِّينَ؛ من به سوی همه بشریت فرستاده شدم و به وسیله من، رسالت انبیا خاتمه یافت. (الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 1، ص 192. یا نظیر: «أُرْسِلْتُ إِلَى الْاَبْيَضِ وَالْاَسْوَدِ وَالْاَحْمَرِ؛ من به سوی همه نژادها و ملیت ها، اعم از سفید و سیاه و سرخ، فرستاده شده ام»). (ر. ک: (سیره ابن اسحاق، ص 119.

بنابراین، جهانی بودن رسالت حضرت ختمی مرتبت، چیزی نیست که مسلمانان برای مشروعیت بخشیدن به کشور گشایی خویش آن را ابداع نموده باشند. (ر. ک: بحار الانوار، ج 16، ص 323 و 324.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر سفر شخصی خود به شامات، برای آشنایی با تسلیحات مدرن و اهداف دیگر، به سایر نقاط جهان نیرو اعزام می کرد. با این وصف، چگونه گفته می شود که جهان وی، همان عربستان و مخاطب او، فقط اعراب هستند؟ (ر. ک: الالهیات، جعفر سبحانی، ج 2، ص 470 و 471؛ میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج 9، ص 633.

نویسندگان غیر مسلمان دیگر نیز به این حقیقت اعتراف نموده اند، نظیر:

دولاندن که آیین اسلام را در ردیف آیین های جهانی مطرح نمود، در تاریخ جهانی چنین نوشته است:

«مذهب اسلام نیز مانند مذهب بودا و مذهب مسیح، دیانتی جهانی بود».

تاریخ جهانی، دولاندن، ج 1، ص 358.

جواهر لعل نهرو نیز از بلندای همت و اعتماد به نفس پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تجلیل نموده و چنین نگاشته است:

حتی گفته می شود که این پیام به «تای تسانک» امپراتور نیز چنین رسیده است.

جورج هربرت ولز نیز می نویسد: در سال ششصد و سی، محمد صلی الله علیه و آله نمایندگان خود را به دربارهای هراکلیوس و قباد و تای تسانک و سایر فرمانروایان جهان اعزام داشت. (ر. ک: تاریخ دنیا، ولز؛ ترجمه رضا افشار، ص 5.

لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرأت کرده است به آنها دستور صادر کند؟ از فرستادن همین پیام ها می توان تصوّر کرد که پیامبر چه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و به رسالتش داشته است و

ص: 314

توانست همین ایمان و اعتماد را در مردم کوشش نیز به وجود آورد و به آنها الهام بخشید، به طوری که آن مردان بیابانگرد توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند. ایمان و اعتماد به نفس، چیز بزرگی است و می تواند این ثمرات عالی را به وجود آورد. (نگاهی به تاریخ جهان، نهر، ج 1، ص 320).

بدین ترتیب، هیچ گونه شک و تردیدی در جهانی بودن رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند و انکار یا تردید در این حقیقت جز از روی جهالت و یا دشمنی و لجاجت نخواهد بود.

آغاز نامه ها و نگارش آنها

همان طور که گفته شد، صلح حدیبیه زمینه سامان بخشیدن به اهداف بلند را فراهم نمود. از این رو، آن حضرت در صدد برآمد رسالت خود را به جهانیان ابلاغ نماید. آسان ترین راهی که در آن زمان برای این هدف امکان پذیر بود، ابلاغ رسالت آسمانی خود از طریق «نامه نگاری» بود. اصولاً چنین ابلاغی برای سفیران، توأم با خطر مرگ در غربت بود. (ر. ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، هادی خاتمی، ص 288؛ اسلام شناسی، علی شریعتی، ص 249).

بر همین اساس، روزی نبی اعظم صلی الله علیه و آله به یاران خویش تأکید فرمود که در نماز صبح حضور به هم رسانند و پس از ادای فریضه رو به سوی آنان نمود و فرمود:

« خدای سبحان مرا به عنوان رحمت برای جهانیان و به سوی همه بشریت ارسال فرموده است. بنابراین، انتظار من آن است که در این امر خطیر با من آن گونه برخورد نکنید که حواریین با حضرت عیسی (علیه السلام) برخورد نمودند.» گفتند: یا رسول الله! برخورد آنان چگونه بود؟ فرمود: «عیسی بن مریم نیز نظیر من در صدد برآمد که برای ابلاغ پیام خود، نامه هایی را به وسیله سفیران و پیک هایی به اطراف و اکناف بفرستد؛ ولی آنان با ابلاغ پیام آن حضرت مخالفت کردند؛ بدین صورت که اگر مقصد نزدیک بود، پذیرا می گشتند و اگر دور بود، زیر بار نمی رفتند.» (السیره

ص: 315

یاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله تعهد دادند که دامن همت بر کمر زنند و به هر کجا که آن حضرت پیام فرستد، دور یا نزدیک، آن را ابلاغ نمایند. (ر. ک: تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، ج 2، ص 287 ج 288).

برخی از آنان که از امور سیاسی آگاهی داشتند، توصیه کردند که مَهْری ساخته شود؛ زیرا نام های بدون مهر را نمی پذیرند. آن گاه مَهْری از نقره ساخته شد که بر آن « محمد رسول الله» را در سه ردیف نقش کردند، بدین گونه که در رأس آن «الله» و در پایین «محمد» و در وسط «رسول» آمده بود. سپس آن حضرت، شش نفر از زبندگان را گزینش فرمود و به دست هر کدام نامه ای سپرد که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود و آنان را به نقاط مختلف اعزام کرد. آن سفیران در یک روز رهسپار سرزمین های ایران، روم، مصر، حبشه (اتیوپی)، یمامه، بحرین و حیره شدند.

(ر. ک: التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص 225).

آموزه های دینی در نامه ها

به طور کلی، آموزه های درخشان نامه ها و پیام های پیامبر به سران قبایل و دولت ها را می توان چنین برشمرد:

1. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله سیاست خارجی خویش را بر اعلان رسالت، ترویج توحید، زدودن پیرایه ها و پلیدی های شرک، بنا نهاده است.
2. آن حضرت در صدد بود تا فطرت های خفته را بیدار و با چشمه زلال توحید، رسوبات شرک را شست و شو دهد و «عهد ازل» و «میثاق الست» را به بنی آدم ظلوم و جهول یاد آور شود.

3. حضرت محمد صلی الله علیه و آله با دو وصف «بشارت و انداز» نامه ها را مزین ساخت که این، حاکی از آن است که همه انسان ها در تمام نقاط جهان به یاد داشته باشند در هر مقام و جایگاهی که باشند، روزی باید حساب اعمال خود را پس دهند و فقط با روی آوردن به توحید و یگانه پرستی و اطاعت خداوند و رسول اوست که می توانند «سعادت مند» شوند.

4. پیام توحید در بُعد نظری به آدمیان عزت و کرامت می بخشد و آنها را از بندگی غیر خدا می رهااند و در بعد اجتماعی نیز منادی برابری، مساوات و عدالت اجتماعی است. به همین دلیل، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله امتیازات قبائلی و نژادی را در نامه ها نفی کرد و ملاک «کرامت» را پارسایی، و گرویدن به دین اسلام و توحید برشمرد. بر همین اساس بود که دقیقاً هشت سال بعد وقتی رستم فرخزاد و سپهسالار ایران، در قادسیه از «ربعی بن عامر» نماینده مسلمانان پرسید که: هدف از لشکر کشی شما به ایران چیست؟ پاسخ داد: آمده ایم تا مردم را از بندگی غیر خدا، به بندگی خدا سوق دهیم. (این ماجرا برگرفته از کتاب ابن اثیر (الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 463) است.

اوضاع جهان در روز ابلاغ رسالت

قدرت جهان در آن روز در قبضه دو امپراطوری بزرگ بود، و رقابت و جنگ میان این دو قطب سابقه ممتدی داشت. نبرد و ستیزه میان ایران و روم، از دوره هخامنشیان آغاز گردید و تا عهد ساسانیان ادامه داشت. خاور زمین زیر سیطره امپراطوری ایران بود، و سرزمین عراق و یمن و بخشی از آسیای صغیر نیز از اقمار و مستعمرات دولت شاهنشاهی ایران به شمار می رفت. دولت روم در آن روز به دو بلوک شرقی و غربی تقسیم شده بود. زیرا در سال 395 میلادی «تئودوز کبیر» امپراتور روم، کشور خود را میان دو پسرش تقسیم کرد و دو کشور به نام روم شرقی و غربی پدید آمد. روم غربی در سال 476 به دست وحشیان و بربرهای شمال اروپا منقرض گردید. ولی روم شرقی که مرکز آن «قسطنطنیه» بود و شام و مصر را نیز در اختیار داشت، در زمان ظهور اسلام رشته سیاست را در بخش اعظم جهان در دست

داشت، تا اینکه در سال 1453 که قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم (فاتح) گشوده شد، آفتاب عمر دولت روم شرقی غروب کرد و به کلی متلاشی گردید. سرزمین عربستان نیز میان این دو قطب محصور بود، ولی از آنجا که اراضی حاصل خیز نداشت، و مردم آن چادرنشین و متفرق بودند، هر دو امپراتور رغبتی در تسخیر آن از خود نشان نمی دادند. نخوت و بیدادگری و جنگهای آنها مانع از آن بود که از انقلاب و تحولات اساسی که در این کشور رخ می دهد، آگاه شوند. آنان، هرگز تصور نمی کردند که ملت دور از تمدنی بر اثر قدرت ایمان، به امپراتوری آنها خاتمه خواهد داد و نقاطی که در سایه های بیدادگری آنها در تاریکی فرورفته، با فجر روشن اسلام منور خواهد شد. اگر از وجود این مشعل فروزان آگاهی پیدا می کردند در همان آغاز، آن را نابود می ساختند.

کتاب: زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ص 207 نویسنده: رسولی محلاتی

ص: 318

نهر و در کتاب خود، نگاهی به تاریخ جهان می نویسد:

محمد (صلی الله علیه و آله) از شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنها را به قبول وجود خدای یگانه و رسول او دعوت کرد، لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کردند که این مرد گمنام کیست که جرئت کرده است برای آنها دستور صادر کند.

از فرستادن همین پیامها می توان تصور کرد که حضرت محمدصلی الله علیه و آله چه اعتماد و اطمینان فوق العاده ای به خود و رسالتش داشته است و توانست همین اعتماد و ایمان را در مردم کشورش نیز به وجود آورد و به آنها الهام ببخشد، به طوری که آن مردان توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند، ایمان و اعتماد به نفس چیز بزرگی است و این ثمرات عالی را به وجود می آورد. (نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص 320).

آقای احمدی میانجی در مقدمه کتاب (مکاتیب الرسول) می گوید:

آن مکاتیب (صلی الله علیه و آله) علی قسمین:

نوشته های حضرت بردو قسم است 1 - در علموی که به امیر مؤمنان علیه السلام، املاء کرده و با خط مبارکش نوشته است... 2 - نوشته هائی برای حکام خود در باره وظایف و امانات و غیره آنها، و نامه هائی که برای دعوت به اسلام زمامداران و بزرگان قبایل نوشته تا آنجا که برای ما ممکن بود (255) (نوشته که عین عبارتش به دست ما نرسیده و (229) (نامه که عبارت و الفاظش به ما رسیده علاوه بر اینها نوشته هائی که ناتمام مانده یا از کتابتش مانع شده اند.

البته توجه شود این کتاب دارای سه جلد کامل وزیری، حاوی نامه ها و پیمان نامه های حضرت است که ما قسمت نامه های دعوتی را آورده ایم.

منابع تاریخی تصریح کرده اند که دعوت های همگانی و جهانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سال ششم هجرت و پس از صلح حدیبیه آغاز شده است. طبری، 11443/1135. مسعودی، مروج الذهب، 2/289. ابن کثیر، البدایه والنهایه، 4/569.

گفته می شود که در ماه ذی الحجه هجرت سال، شش نامه مهم پیامبر صلی الله علیه و آله توسط شش تن از سفیران او به سوی پادشاهان ایران، روم، غسان، اسکندریه، حبشه و دیگر قبایل بزرگ عرب فرستاده شد (ابن کثیر، 4/569). از آن پس نیز ارسال این گونه نامه ها تداوم پیدا کرد.

علی احمدی میانجی مجموعه نامه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را، با توجه به موضوع آنها، به چهار دسته تقسیم نموده است

احمدی، مکاتیب الرسول، ج 1/32. ثقفی، ص 225):

الف) نامه های دعوت و تبلیغی پیامبر اسلام (33 نامه)

ب) معاهده نامه ها، پیمان نامه ها و امان نامه ها (44 نامه).

ج) نامه هایی که در مورد اقطاع و واگذاری زمین ها صادر کرده است (19 نامه).

د) نامه هایی که درباره موضوع های گوناگون صادر شده است (41 نامه).

احمدی میانجی اضافه می کند که مضمون همه نامه های دعوتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سران دولت ها و قبایل، به یک شکل است؛ هر چند کلمات و الفاظ گوناگون دارند، اما همگی از دعوت به پذیرش اسلام و آیین حق سخن گفته اند.

بدین سان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ارسال این نامه ها شاید اهداف جهانی و منطقه ای ویژه ای را دنبال می کرد. از جمله اهداف جهانی می توان به دو نکته زیر اشاره کرد:

الف - عرضه محتوای کلی آیین اسلام به جهانیان، یا حداقل اعلان ظهور دین خاتم به مردمان دوردست. روشن است که نامه به سران امپراطوری ها موجب ظنین نام اسلام و پیامبر اسلام در محافل و اجتماعات و خانه ها شده و اذهان کنجکاو را به تکاپو وا می داشت.

ب - اطلاع و ارزیابی از افکار عمومی جهانیان نسبت به دین جدید و نیز آگاهی از نیت ها و سیاست های فرمان روایان مختلف نسبت به دین اسلام و دولت جدید التأسيس مدینه. این نکته از این حیث حیاتی می نمود که تنظیم سیاست خارجی و استراتژی دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دولت های دور و نزدیک، و هم پیمانان آنان در همسایگی شبه جزیره را رقم می زد (معطی، ص 351).

از جمله مهمترین اهداف منطقه ای پیامبر صلی الله علیه و آله در طرح دعوت عمومی رهبران سیاسی، می توان به سه محور اساسی زیر اشاره نمود:

1 فراخوانی قدرت های مسیحی منطقه (مثل یمن و حبشه و مصر) به اتحاد سیاسی در پرتو اصول مشترک اعتقادی.

2 - پیشنهاد اتحاد و حمایت سیاسی و نظامی به مجامع کوچک اهل کتاب (مثل یهود) در مناطق مختلف شبه جزیره ضمن احترام به آزادی مدنی و اعتقادی این اقلیت ها.

3 - دعوت قبایل مشرک به اسلام و یا به اتحاد سیاسی با حکومت مدینه و برخورداری از حمایت های مالی و نظامی ناشی از پیمان با مسلمین. (زرگری نژاد، ص 519).

به هر حال، نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به امپراطور ایران و روم و فرمانروای غسان، اگر چه با پاسخ مساعدی مواجه نشد، اما این کوشش ها به تدریج پایه های اقتدار دولت مدینه را چنان استوار کرد که قدرت های محلی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام یا اتحاد سیاسی و نظامی با دولت اسلامی را به جد مورد تأمل قرار دادند. در طی سال هفتم و هشتم تعداد قابل توجهی از حکام محلی اعم از

پادشاه عمّان، فرمانروای یمامه، بحرین، نجران، همدان و یمن به اسلام گرویده یا از طریق پیمان های سیاسی و پرداخت جزیه به اردوی مسلمانان پیوستند.

1 - سفیر پیامبر در دربار ایران

روزی که سفیر پیامبر اسلام عازم دربار ایران گردید، زمامدار این سرزمین وسیع، «خسرو پرویز» بود. وی دومین زمامدار ایران پس از انوشیروان بود که 32 سال پیش از هجرت پیامبر، بر تخت سلطنت نشست. حکومت وی، در این مدت با حوادث تلخ و شیرین بی شماری روبرو گردید. قدرت ایران در دوران زمامداری وی کاملاً در نوسان بود. روزی نفوذ ایران، آسیای صغیر را فرا گرفت و تا نزدیکی قسطنطنیه گسترش یافت و صلیب عیسی که چیزی مقدستر از آن نزد مسیحیان نبود، به «تیسفون» (مدائن) آورده شد و سلطان روم درخواست صلح نمود و سفیری برای بستن پیمان صلح به دربار ایران گسیل داشت و حدود ایران به حدود شاهنشاهی هخامنشی رسید. ولی روز دیگر بر اثر سوء تدبیر و غرور بی حد و خوشگذرانی زمامدار وقت، ایران در لب پرتگاه سقوط قرار گرفت. نقاط فتح شده یکی پس از دیگری از زیر نفوذ درآمد، و سپاه دشمن تا قلب سرزمین ایران، یعنی دستگرد نزدیک تیسفون رسید و کار به جایی رسید که خسرو پرویز از بیم رومیان پا به فرار گذارد. این عمل ننگین خشم ملت را برانگیخت و سرانجام به دست فرزند خود شیرویه کشته شد.

آسیب شناسان تاریخ، علت عقب گرد قدرت ایران را معلول غرور و خودخواهی زمامدار وقت و تجمل طلبی و خوش گذرانی وی می دانند. اگر او پیام سفیر صلح را پذیرفته بود، شکوه ایران در پناه صلح محفوظ می ماند. اگر نامه پیامبر در روحیه خسرو پرویز اثر خوبی نبخشید، تقصیر نامه و یا نامه رسان نبود، بلکه روحیات خاص و خودخواهی مفرط او مهلت نداد که پیرامون دعوت پیامبر چند دقیقه بیندیشد. هنوز مترجم نامه را به پایان نرسانیده بود که فریاد کشید و نامه را گرفت و پاره کرد. اینک تفصیل جریان:

در آغاز سال هفتم هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله (ابن سعد در) «طبقات»، ج 1/285 تاریخ اعزام سفیران را محرم سال هفت هجرت می‌داند).

یکی از افسران ارشد خود، یعنی عبد الله حذافه سهمی قرشی را مامور کرد که نامه وی را به دربار ایران ببرد، و آن را به خسرو پرویز برساند، تا او را به وسیله نامه به آئین توحید دعوت نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله، ادعوك بدعايه الله فانی انا رسول الناس كافة لا نذر من كان حیا و يحق القول علی الکافرین اسلم تسلم، فان ابیت فعلیک اثم المجوس؟ (طبقات کبری)، ج 1/260، (تاریخ طبری)، ج 2/295 و 296، کامل، ج 2/81، بحار، ج 20/389.

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد، فرستاده خداوند به کسری بزرگ ایران. درود بر آنکس که حقیقت جوید و به خدا و پیامبر او ایمان آورد، و گواهی دهد که جز او خدائی نیست، و شریک و همتائی ندارد و معتقد باشد که «محمد» بنده و پیامبر او است. من به فرمان خداوند ترا به سوی او می‌خوانم. او مرا به هدایت همه مردم فرستاده است تا همه مردم را از خشم او بترسانم، و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا در امان باشی، و اگر از ایمان و اسلام سربرتافتی، گناه ملت مجوس بر گردن تو است».

ر. ک: تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 153 ج 155.

شاعر سخن ساز و شیرین زبان ایران «حکیم نظامی»، این حقایق تاریخی را به نظم درآورده و چنین می‌گوید:

توای عاجز که خسرو نام داری و گر کیخسروی صد جام داری مبین

در خود که خود بین را بصر نیست خدا بین شو که خود دیدن هنر نیست

ص: 323

گواهی ده که عالم را خدائی است نه بر جا و نه حاجتمند جائی است

خدائی کادمی را سروری داد مرا بر آدمی پیغمبری داد

سفیر پیامبر وارد دربار گردید. خسرو پرویز دستور داد تا نامه را از او بگیرند، ولی او گفت: باید نامه را شخصا خودم برسانم و نامه پیامبر را به خسرو تسلیم کرد. خسرو پرویز مترجم خواست. مترجم نامه را باز کرد و چنین ترجمه نمود. نامه ایست از محمد رسولخدا به «کسری» بزرگ ایران. هنوز مترجم از خواندن نامه فارغ نشده بود که زمامدار ایران سخت برآشفته و داد زد و نامه را از مترجم گرفت، و پاره کرد و فریاد کشید: این مرد را ببینید که نام خود را پیش تر از نام من نوشته است. فوراً دستور داد که عبدالله را از قصر بیرون کنند. عبدالله از قصر بیرون آمد، و بر مرکب خود سوار شد و راه مدینه را پیش گرفت. او جریان کار خود را گزارش داد، پیامبر از بی احترامی «خسرو» سخت ناراحت گردید و آثار خشم در چهره او دیده شد و در حق وی چنین نفرین کرد: «اللهم مَرِّقْ ملکه»: خداوند ارشته سلطنت او را پاره کن.

(طبقات کبری «، ج 1/260.

باز حکیم نظامی شاعر و سخنور معروف ایران چنین سروده است:

چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو بجوشید از سیاست خون خسرو

خطی دید از سواد هیبت انگیز نوشته از محمد سوی پرویز

کرازهره که با این احترامم نویسد نام خود بالای نامم

درید آن نامه گردن شکن را نه نامه بلکه نام خویشان را

نظریه یعقوبی

« ابن واضح»، اخباری معروف به «یعقوبی»، در تاریخ خود بر خلاف اتفاق عموم

ص: 324

تاریخ نویسان می نویسند: خسرو پرویز نامه پیامبر را خواند و برای احترام پیامبر مقداری مشک و ابریشم وسیله سفیر پیامبر فرستاد. پیامبر عطر را تقسیم کرده و فرمود: ابریشم شایسته مردان نیست و فرمود: قدرت اسلام وارد سرزمین او می شود «و امر الله اسرع من ذلک» (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 77).

ولی با این وصف، نظر هیچ یک از تاریخ نویسان با نظر یعقوبی موافق نیست، جز احمد حنبل می نویسند: خسرو پرویز، هدیه ای برای پیامبر فرستاد. (مسند، احمد بن حنبل، ج 1، ص 96).

فرمان خسرو پرویز به فرماندار یمن

سرزمین حاصل خیز «یمن»، در جنوب مکه قرار دارد، و حکمرانان آنجا همواره دست نشانده شاهان ساسانی بودند. در آن روز «بازان»، حکمران آنجا بود. شاه ساسانی، از شدت غرور نامه ای به فرماندار «یمن»، به شرح زیر نوشت:

به من گزارش رسیده است که مردی از قریش در مکه مدعی نبوت است.

دو نفر از افسران ارشد خود را به سوی او اعزام کن تا او را دستگیر کرده به سوی من بیاورند. (سیره حلبی «)، ج 3/278.

و بنا به نقل ابن حجر در «الاصابه»، «بازان» دستور داد که این دو افسر، او را وادار کنند تا به آئین نیاکان خود برگردد، و اگر نپذیرفت سر او را از تن جدا کرده برای او بفرستند.

این نامه حاکی از بی اطلاعی زمامدار وقت است. او به قدری بی اطلاع بود که نمی دانست که این شخص مدعی نبوت بیش از شش سال است که از مکه به مدینه مهاجرت نموده است. وانگهی شخصی را که در نقطه ای داعیه نبوت دارد، و نفوذ او به قدری گسترش یافته که پیک برای دربار شاهان جهان می فرستد، نمی توان با اعزام دو افسر دستگیر کرد و او را به یمن احضار نمود.

فرماندار «یمن» طبق دستور مرکز، دو افسر ارشد و نیرومند خود را به نامهای «فیروز» و «خرخسره»، روانه حجاز کرد. این دو مأمور نخست در «طائف»، با یک مرد قرشی تماس گرفتند. وی آنها را راهنمایی کرد و گفت: شخصی که مورد نظر شما

ص: 325

است، اکنون در مدینه است. آنان راه مدینه را پیش گرفتند، و شرفیاب محضر پیامبر شدند. نامه باذان را تقدیم کرده و چنین گفتند: ما به دستور مرکز از طرف فرماندار یمن ماموریم شما را به یمن جلب کنیم و تصور می کنیم که «باذان»، در خصوص کار شما با خسرو پرویز مکاتبه کند و موجبات رضایت او را جلب نماید. در غیر این صورت، آتش جنگ میان ما و شما روشن می شود، و قدرت ساسان خانه های شما را ویران می سازد و مردان شما را می کشد...

پیامبر، با کمال خونسردی سخنان آنان را شنید. پیش از آنکه به پاسخ گفتار آنها پردازد، نخست آنها را به اسلام دعوت نمود، و از قیافه آنها که دارای شاربهای بلندی بودند، خوشش نیامد. و به آنها چنین فرمود: امرنی ربی ان اعمی لحیتی و اقص شاری: خدایم به من دستور داده که ریش را بلند، و شاربها را کوتاه سازم - «کامل»، ج 2/106.

عظمت و هیبت پیامبر و خونسردی او، آنچنان آنها را مرعوب ساخته بود که وقتی پیامبر آئین اسلام را به آنها عرضه داشت، بدنشان می لرزید.

سپس به آنها فرمود: امروز بروید، من فردا نظر خود را به شما می گویم.

در این هنگام، وحی آسمانی نازل گردید و فرشته وحی پیامبر را، از کشته شدن «خسرو پرویز» آگاه ساخت. فردای آن روز که افسران (فرماندار یمن)، برای گرفتن جواب به حضور پیامبر رسیدند، پیامبر فرمود: پروردگار جهان مرا مطلع ساخت که دیشب، «خسرو پرویز»، وسیله پسرش «شیره» کشته شد و پسر بر تخت سلطنت نشست. شبی را که پیامبر معین نمود، شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفت هجری بوده است. (طبقات کبری «، ج 1/260)، بحار «، ج 20/382.

ماموران باذان، از شنیدن این خبر سخت وحشت زده شده گفتند: مسئولیت این گفتار شما به مراتب بالاتر از ادعای نبوت است که شاه ساسان را به خشم درآورده است. ما ناچاریم جریان را به حضور باذان برسانیم و او به «خسرو پرویز» گزارش خواهد داد.

پیامبر فرمود: من خوشوقتم که او را از جریان آگاه سازید، و نیز به او بگوئید: «ان دینی و سلطانی سیبلغ الی منتهی الخف و الحافر» یعنی: آئین و قدرت من به آن نقطه ای که مرکبهای تندرو به آنجا می رسند، خواهد رسید.

و اگر تو اسلام آوری ترا در این حکومت که اکنون در اختیار داری باقی

می گذارم. سپس پیامبر، برای تشویق ماموران، کمر بند گرانبھائی را که برخی از رؤسای قبائل به او هدیه کرده و در آن طلا و نقره به کار رفته بود، به ماموران باذان داد، و هر دو نفر با کمال رضایت از محضرش مرخص شده راه یمن را پیش گرفتند و «باذان» را از خبری که پیامبر به آنها داده بود، مطلع ساختند.

«باذان» گفت: اگر این گزارش درست باشد، حتماً او پیامبر آسمانی است و باید از او پیروی کرد. چیزی نگذشت که نامه ای از «شیرویه»، به مضمون زیر به فرماندار یمن رسید: آگاه باش! من «خسرو پرویز» را کشتم، و خشم ملت باعث شد که من او را بکشم. زیرا او اشراف (فارس) را کشت و بزرگان را متفرق ساخت هر موقع نامه من به دست شما رسید از مردم برای من بیعت بگیر و هرگز با شخصی که ادعای نبوت می کند و پدرم بر ضد او دستور داده بود، با خشونت رفتار مکن تا دستور مجدد من به تو برسد.

نامه «شیرویه»، موجبات اسلام آوردن باذان و کلیه کارمندان حکومت وقت را که همگی ایرانی بودند، فراهم آورد. در این باره، باذان با پیامبر مکاتبه کرد و اسلام خود و کارمندان حکومت را بحضرتش ابلاغ نمود.

خلاصه، وقتی پیک رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت و چگونگی رفتار خسرو پرویز را نقل کرد و خاک را به ایشان ارائه نمود، حضرت فرمود: «مَزَّقَ اللهُ مَلِكَهُ كَمَا مَزَّقَ كِتَابِي وَبَعَثَ إِلَيَّ بِتَرَابٍ أَمَا أَنْتُمْ سَتَمَلِكُونَ أَرْضَهُ؛ (ر. ک: الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، ص 213؛ اعیان الشیعه، محسن الامین، ج 1، ص 244).

خداوند سلطنتش را پاره کند؛ همان گونه که نامه مرا پاره کرد و برای من خاک فرستاد. این را بدانید که به زودی سرزمین او را فتح خواهید کرد».

باذان نیز که مانند سایر ساکنان یمن از سلطه جابرانه و خشن مأموران ایرانی از زمان انوشیروان رنج می برد، از پیدایش قدرت مرکزی نیرومند در عربستان استقبال کرد و برای آنکه خود را از یوغ امپریالیسم ساسانی برهاند، اسلام آورد و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز وی را از جانب خویش بر یمن گماشت. او با اتکا به قدرت رسول الله صلی الله علیه و آله که هیچ قید و بند اقتصادی و یا سیاسی بر او تحمیل نکرد، استقلال خویش را در قبال ایران به دست آورد. (ر. ک: سیره رسول خدا، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، ج 2، ص 1063. همچنین جهت مطالعه تفصیلی داستان و مسائل

مربوط به نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به ایران، می توانید به کتب ذیل نیز رجوع کنید: تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ص 217؛ سیره رسول خدا، همو، ص 553 556.

2 - بیک اسلام در سرزمین روم (قیصر)

اشاره

«قیصر»، پادشاه روم با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد، به شکرانه این پیروزی بزرگ، از مقرر حکومت خود (قسطنطیه) پیاده به زیارت «بیت المقدس» برود. او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پای پیاده رهسپار «بیت المقدس» گردید.

«دحیه کلبی»، مامور شد که نامه پیامبر را به قیصر برساند. او سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف آن کاملاً آشنا بود. قیافه گیرا، صورت زیبا، و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه ی او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می نمود. وی پیش از آنکه شام را، به قصد قسطنطیه ترک کند، در یکی از شهرهای شام یعنی «بصری» (بصری مرکز استانداری استان) حوران «بود که از مستعمرات قیصر به شمار می رفت، و حارث بن ابی شمر و بطور کلی ملوک» غسان «به صورت دست نشانگی از قیصر در آنجا حکومت می کردند.

اطلاع یافت، که قیصر عازم بیت المقدس است. از اینرو فوراً با استاندار «بصری»، «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و ماموریت خطیر و پراهمیت خود را به او ابلاغ کرد. مؤلف طبقات (طبقات کبری)، ج 1/259.

می نویسد: پیامبر دستور داده بود، که نامه را به حاکم «بصری» بدهد تا او نامه را به قیصر برساند. شاید این دستور از این نظر بود، که پیامبر شخصاً از مسافرت «قیصر» آگاهی داشت، و یا از این جهت که شرائط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است. در هر صورت، سفیر پیامبر اسلام با حاکم «بصری» تماس گرفت. استاندار نیز، «عدی بن حاتم» را خواست و او را مامور کرد تا همراه سفیر پیامبر به سوی بیت المقدس بروند، و نامه پیامبر را به حضور قیصر برسانند.

سفیر پیامبر در شهر «حمص» با قیصر ملاقات کرد. او وقتی خواست به حضور

قیصر باریابد، کارپردازان دربار به او گفتند: باید در برابر قیصر سجده کنی، در غیر این صورت به تو اعتنا نکرده و نامه ترا نخواهد گرفت. از این نامه در کتاب «کتانی» (به عنوان صحیح ترین نصّی که تاریخ از نامه های پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) حفظ نموده، یاد شده است). ر. ک: التراتیب الاداریه، کتانی، ج 1، ص 142).

«دحیه»، سفیر خردمند پیامبر اسلام گفت: من برای کوبیدن این سنتهای غلط رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام، من از طرف صاحب رسالتی به نام محمد» ص» مامورم به قیصر ابلاغ کنم، که بشرپرستی باید از میان برود، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد. آیا با این ماموریت، با این عقیده و اعتقاد چگونه می توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم؟.

منطق نیرومند و پرحسبیت سفیر، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت. یک نفر از درباریان خیراندیش به «دحیه» گفت: شما می توانی نامه را روی میز مخصوص «سلطان» بگذاری و برگردی و کسی جز «قیصر» دست به نامه های روی میز نمی زند، و هر موقع قیصر نامه را خواند، شما را به حضور می طلبد.» «دحیه»، از راهنمایی آن مرد تشکر کرد، و نامه را روی میز «قیصر» گذارد و بازگشت.

«قیصر» نامه را گشود. ابتداء نامه که با «بسم الله» شروع شده بود. توجه قیصر را جلب کرد و گفت: من از غیر سلیمان» ع» تاکنون چنین نامه ای ندیده ام. سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد:

نامه ایست بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الی هرقل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، فانی ادعوک بدعایه الاسلام، اسلم تسلّم یؤتک الله اجرک مرتین. فان تولیت فانما علیک اثم» الاریسین «، و یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون، محمد رسول الله. ر. ک: الطبقات الکبری، ج 1، ص 259؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 212؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 77؛ المیزان، علامه طباطبائی، ج 3، ص 293.

از محمد فرزند عبد الله، به «هرقل» بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت، من ترا به آئین اسلام دعوت می کنم. اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو دو پاداش

می دهد، (پاداش ایمان خود، و پاداش ایمان کسانی که زیر دست تو هستند (. اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه» اریسیان» نیز بر تو است. ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم: غیر خدا را نپرستیم، کسی را انباز او قرار ندهیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هرگاه (ای محمد (آنان از آئین حق سربرتافتند بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.

(درباره تفسیر لفظ (اریسیان) میان دانشمندان اختلاف است. ابن اثیر در «نهایه»، ج 1/31 می نویسد: مراد، کارمندان دربار است. برخی می گویند: مراد کشاورزان است، زیرا اکثریت مردم آنروز را طبقه کشاورز تشکیل می داد. مؤید این نظر اینست که در برخی از نسخه ها) کامل ج 2 ص 145) به جای لفظ یاد شده کلمه «اکارین» (موجود آمده و) «اکار» همان کشاورز است. گاهی احتمال می دهند که «اریس» (نام طائفه ای باشد که در روم زندگی می کردند.

قیصر از حالات پیامبر تحقیق می کند

زاممدار خردمند روم، احتمال داد که نویسنده نامه همان محمد موعود تورات و انجیل باشد. از این جهت در صدد برآمد که از خصوصیات زندگی وی، اطلاعات دقیق به دست آورد. فوراً مسئولی را به حضور طلبید و گفت: سراسر شام را زیر پا بگذار، شاید از خویشاوندان و نزدیکان «محمد»، و یا از کسانی که از اوضاع وی اطلاع دارند، افرادی را پیدا کنی، تا من وسیله آنها درباره «محمد» یک سلسله اطلاعاتی به دست آورم. از حسن تصادف، در همان ایام ابوسفیان با گروهی از قریش برای بازگانی به شام آمده بودند. مامور قیصر با آنها تماس گرفت و همه را به بیت المقدس برد، و به حضور او باریافتند. قیصر از آنها پرسید: آیا در میان شما کسی هست که با «محمد» پیوند خویشاوندی داشته باشد؟ ابوسفیان به خود اشاره کرد و گفت: ما با او از یک طایفه هستیم، و در جد چهارم (عبد مناف (بهیم می رسیم. «قیصر» دستور داد که ابوسفیان، پیش روی او بایستد و دیگران پشت سر او قرار گیرند و مراقب سخنان ابوسفیان شوند، که هر گاه وی در پاسخ پرسشهای قیصر، غرض ورزی کرد، فوراً به خطا و یا دروغ او اشاره نمایند. با این اوضاع، قیصر سؤالات زیر را از ابوسفیان پرسید و او نیز به ترتیب پاسخ داد:

1 - حسب «محمد» چگونه است؟

خانواده او شریف و بزرگ اند.

2 - در نیاکان وی کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟

نه هرگز.

3 - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند، از دروغ پرهیز داشت یا نه؟

: بلی محمد مرد راستگوئی بود.

4 - چه طبقه ای از مردم از وی طرفداری می کنند و به آئین او می گروند؟

: اشراف با او مخالفند، و افراد عادی و متوسط هوادار جدی او هستند.

5 - پیروان وی رو به فزونی است؟

: بلی رو به افزایش است.

6 - کسی از پیروان او تا حال، مرتد شده است؟

خیر.

7 - آیا او در نبرد با مخالفان پیروز است یا مغلوب؟

ص: 331

: گاهی غالب و گاهی باشکست روبرو است.

قیصر، به مترجم گفت که: به ابوسفیان و دوستان وی بگوید که اگر این گزارشها دقیق و صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود آخر الزمان است، و در پایان افزود که من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد، و نمی دانستم که از قوم «قریش» خواهد بود. ولی من حاضر در برابر او خضوع کنم، و به عنوان احترام پاهای او را شستشو دهم، و در همین نزدیکیها قدرت و شوکت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

برادرزاده قیصر، گفت: محمد در نامه اسم خود را بر نام تو مقدم داشته است. در این موقع، قیصر به او پرخاش کرد و گفت: کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل می شود، شایسته است نام او بر نام من مقدم باشد.

ابوسفیان می گوید: طرفداری جدی قیصر از محمد، سر و صدائی در دربار به وجود آورد، و من از این پیش آمد سخت ناراحت بودم، که کار محمد به قدری بالا بگیرد که ملت روم از او بترسند. با اینکه من در آغاز سؤال و جواب کوشش کردم که محمد را در نظر قیصر کوچک کنم و می گفتم که محمد کوچکتر از آنست که شنیده ای، ولی قیصر به تحقیر من گوش نکرد و گفت: آنچه من از تو سؤال می کنم به آن پاسخ بده! (تاریخ طبری «، ج 2/290)، بحار الانوار «، ج 20/378-380.

این تمحّص اشاره دارد به ماجرای یافتن تجار مکه و از جمله ابوسفیان و پرس و جوی امپراتوری روم درباره ویژگی های نبی اسلام (صلی الله علیه و آله). جهت مطالعه تفصیلی آن ر. ک: تاریخ الامم والملوک، طبری، ج 2، ص 290؛ تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم ایتی، ص 485 و 486.

تأثیر نامه پیامبر در قیصر

قیصر به گزارشهای کسب شده از ناحیه ابوسفیان اکتفا نکرده، موضوع را بوسیله نامه، با یکی از دانشمندان روم در میان گذارد. وی در جواب نوشت: این همان پیامبر است که جهان در انتظار او است. قیصر برای بدست آوردن طرز تفکر سران روم، اجتماع عظیمی در یکی از صومعه ها تشکیل داد، و نامه پیامبر را بر آنها خواند، و گفت: آیا حاضرید با برنامه و آئین او موافقت کنیم؟! چیزی نگذشت که

ص: 332

تشنج بزرگی در مجلس پدید آمد، به طوری که قیصر از اختلاف و مخالفت آنان بر جان خود ترسید. فوراً از جایگاه خود که نقطه بلندی بود، رو به مردم کرد و گفت: نظر من از این پیشنهاد آزمایش شما بود، صلابت و استقامت شما در آئین مسیح مورد اعجاب و تقدیر من قرار گرفت.

قیصر، دحیه را خواست و او را احترام کرد، و پاسخ نامه پیامبر را نوشت، و هدیه ای نیز به وسیله «دحیه» ارسال کرد، و مراتب ایمان و اخلاص خود را در آن منعکس نمود. (طبقات کبری «، ج 1/259، سیره حلبی «، ج 2/277، کامل «، ج 2/444، بحار «، ج 20/379. مکاتیب الرسول، ص 112 ج 114؛ تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 156.

و در نهایت، در جواب نبی اعظم صلی الله علیه و آله نوشت:

« من مردم را دعوت کردم که به رسالت شما ایمان بیاورند، ولی اطاعت نکردند و اگر اطاعت می کردند، به مراتب برای آنان بهتر و شایسته تر بود. دوست داشتم در محضر شما می بودم و به شما خدمت می کردم و قدم های شما را می شستم!»

سرانجام قیصر، دحیه را خواست و جواب نامه را با هدایایی برای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله همراه نمود و مراتب اخلاص و ایمان خویش را به آن حضرت یادآور شد.

البته در برخی از نقل ها، آمده است که هراکلیوس جوابی بدین مضمون به پیامبر داد:

به محمد رسول خدا، که عیسی به او بشارت داده بود. از طرف قیصر حاکم روم.

نامه ات با رسالت به من رسید و من شهادت می دهم که تو رسول خدایی و ما نام تو را در انجیل یافتیم. عیسی بن مریم به تو بشارت داده است. من اهل روم را به ایمان به تو دعوت کردم ولی آنان نپذیرفتند، گرچه اگر می پذیرفتند به نفعشان بود. من خود، بسیار دوست داشتم که در نزد تو بودم و به خدمتگزاری تو و شست و شوی پاهای تو می پرداختم. (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 109.

3 - پیک اسلام در سرزمین خاطره ها «حبشه»

اشاره

سرزمین حبشه در انتهای آفریقای شرقی قرار دارد و وسعت خاک آن 18000

ص: 333

کیلومتر مربع، و پایتخت فعلی آن شهر» آدیس آبابا» است.

شرقیان، بیش از یک قرن قبل از اسلام با این سرزمین آشنا شده بودند. این آشنائی بر اثر حمله ارتش ایران، در دوران شهریاری انوشیروان صورت پذیرفت، و با مهاجرت مسلمانان از مکه به حبشه تکمیل شد.

روزی که پیامبر تصمیم گرفت شش تن از ماموران زبده و دلاور خود را به عنوان سفیران ابلاغ نبوت جهانی به نقاط دور بفرستد، «عمرو بن امیه ضمیری» را مامور ساخت، که با نامه ای رهسپار حبشه گردد، و پیام او را به «نجاشی»، زمامدار دادگر آن سرزمین برساند. نامه زیر نخستین نامه ای نیست که پیامبر اسلام به زمامدار حبشه نوشته است، بلکه پیش از این نامه، نامه ای درباره مهاجران مسلمان نوشته و آنها را به فرمانروای حبشه توصیه کرده و از «نجاشی» خواسته بود که عنایات خاص خود را در حق آنان مبذول دارد و متن این نامه در تواریخ اسلام موجود است. (تاریخ طبری «، ج 2/294).

گاهی میان این دو نامه (نامه ای که بعنوان ابلاغ رسالت جهانی نوشته شده، و نامه ای که برای توصیه مهاجران نگارش یافته) اشتباه رخ می دهد و عبارات هر دو نامه بهم آمیخته می شود.

روزی که پیامبر، سفیر خود را همراه نامه ای رهسپار کشور حبشه ساخت، هنوز دسته ای از مسلمانان مهاجر در آنجا به سر می بردند. گروهی نیز به مدینه بازگشته بودند، و از رعیت پروری و دادگستری آن زمامدار بزرگ، خاطره شیرینی داشتند. از اینرو سرزمین حبشه برای مسلمانان مهاجر سرزمین خاطره ها بود، و زمامدار آنجا را بسان یک رهبر دادگر ستایش می کردند، و اگر ما، در نامه پیامبر گرامی که به زمامدار آنجا نوشته، یک نوع انعطاف و نوازش و نرمی در سخن مشاهده می کنیم، برای اینست که روحیه زمامدار آنجا برای پیامبر مشخص و روشن بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه های دیگر، زمامداران وقت را با عقوبت الهی تهدید می کرد و می فرمود: اگر ایمان نیاورید، گناه ملتها که از ترس شما ایمان نیاوردند، برگردن شما است، ولی در این نامه از این گفتار خبری نیست.

متن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي

النجاشی ملک الحبشه، سلام عليك فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن، و اشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمته القاها الى مريم البتول الطيبه الحصريه فحملت بعيسى، حملته من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده. و انى ادعوك الى الله وحده لا- شريك له و الموالاه على طاعته، و ان تتبعنى و توقن (تؤمن) بالذی جائنى، فانى رسول الله و انى ادعوك و جنودك (وجيرتك) الى الله عز و جل، و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتى و السلام على من اتبع الهدى. (سبحانى، جعفر، فروغ ابدیت، ج 2، ص 229؛ مكاتیب الرسول (صلی الله علیه وآله)، ج 1) ص 120

به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه. درود بر شما! من خدائی را که جز او خدائی نیست ستایش می کنم. خدائی که از عیب و نقص منزه است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او درامانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است، گواهی می دهم که عیسی فرزند مریم، روحی است از جانب خدا و کلمه ایست که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیروئی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد، من ترا به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می کنم، و از تو می خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید و از آئین من پیروی نمائید، ایمان به خدائی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می کنم، و من وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که بر عهده داشتیم عمل کردم و ترا پند و اندرز دادم، درود بر پیروان هدایت. (سیره حلبی «، ج 3/279)، طبقات کبری «، ج 1/259.

پیامبر نامه خود را با سلام آغاز کرده و شخصا به زمامدار حبشه درود فرستاده است ولی در نامه های دیگر، درود شخصی نامه « کسری » و « قیصر » و « مقوقس » زمامداران ایران و روم و مصر نفرستاده، بلکه نامه را با درود کلی (سلام بر پیروان هدایت) آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصا به زمامدار حبشه سلام فرستاده و از این طریق در حق او احترام خاصی نسبت به سائر زمامداران معاصر وی قائل شده است.

در این نامه به یک سلسله از صفات برجسته خداوند که همگی از نزهت و عظمت او حاکی است، اشاره شده است. سپس، موضوع «الوهیت» (خدا بودن مسیح) را که زائیده افکار منحط کلیسا است، مطرح کرده و با برهان مخصوصی که از قرآن الهام گرفته آن را رد کرده است. همچنین، ولادت حضرت عیسی را با تولد حضرت آدم مقایسه کرده و اثبات نموده که اگر پدر نداشتن دلیل بر خدا بودن و یا فرزندی او باشد، آدم ابو البشر نیز چنین بوده در صورتی که درباره وی چنین عقیده ای وجود ندارد.

در پایان نامه، دعوت خود را به لباس پند و اندرز درآورده و از این طریق از ابراز شخصیت و بزرگی خودداری شده است.

درباره متن نامه اختلافات جزئی وجود دارد، ولی د. م دنلپ، خاورشناس اسکاتلندی، به اصل نامه دست یافته و تصویر آن را در ژانویه 1940 م در مجله انگلیسی زبان «جمعیت سلطنتی آسیایی» (JRAS) چاپ کرده است.

گفتگوی سفیر پیامبر با زمامدار حبشه

سفیر اسلام با تشریفات خاص به حضور زمامدار حبشه رسید و به او چنین گفت: من وظیفه دارم که پیام رهبر خود را برسانم، و سرشت پاک شما نیز داوری می کند که به عرایض من بذل عنایت فرمائید.

ای زمامدار دادگر حبشه! دلسوزیهای شما درباره مسلمانان مهاجر، فراموش شدنی نیست و این عواطف آنچنان باعث خرسندی ما گردیده که شما را از خود می دانیم. ما آنچنان به شما اعتماد و اطمینان داریم که گویا از یاران شما هستیم.

کتاب آسمانی شما انجیل، گواه محکم و غیر مردود است. این کتاب، دادرس دادگریست، که ستم نمی کند و این داور عادل صریحا به نبوت پیامبر ما گواهی می دهد. اگر از این فرستاده جهانی و پیامبر خاتم پیروی نمودید، به خیر بزرگی نائل خواهید آمد. در غیر این صورت، مثل شما مثل یهود خواهد بود، که آئین مسیح را که ناسخ آئین «کلیم» بود، نپذیرفته و بر دین منسوخ باقی ماندند. و آئین اسلام بسان آئین مسیح، ناسخ و بیک معنی تکمیل کننده شرایع پیشین است.

ص: 336

زاممدار دادگر حبشه به سفیر پیامبر اسلام چنین گفت: من گواهی می‌دهم که «محمد»، همان پیامبر است که اهل کتاب در انتظار او هستند. و عقیده دارم که همان طوری که حضرت موسی از نبوت حضرت مسیح خبر داده، مسیح نیز علائم و نشانه‌های پیامبر آخر الزمان را گزارش کرده است. من حاضریم، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلا زمینه برای اعلام آماده نیست، و نیروی من کم است، باید زمینه را آماده ساخت، تا دلها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبران می‌شتافتم. (سیره حلبی «، ج 3/279)، طبقات کبری «، ج 1/259.

سپس نامه ای در پاسخ نامه پیامبر نوشت که آن را در اینجا منعکس می‌سازیم.

نامه نجاشی به پیامبر

به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست به سوی «محمد» رسول خدا از «نجاشی» درود کسی که جز او خدائی نیست، درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را پیرامون نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند آنچه بیان نموده بودید عین حقیقت است و من هیچ مخالفتی با آن ندارم، و از حقیقت آئین شما نیز آگاهی یافتم و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می‌کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می‌دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو که کتابهای آسمانی او را تصدیق می‌کنند می‌باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر بن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم.

من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندانم «ارها» را رهسپار محضر مقدسستان کرده و صریحا اعلام می‌دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم، و اگر دستور فرمائید خودم رهسپار خدمت پرفیضتان شوم، درود بر شما ای پیامبر خدا. (مکاتیب الرسول، ج 1، ص 128 129؛ از تاریخ طبری، ج 2، ص 294 و بحار الانوار، ج 6، ص 398

نجاشی هدایای مخصوصی برای پیامبر گرامی فرستاد و پیامبر هم بعدا دو نامه دیگر برای نجاشی فرستاد.

نامه دیگر به نجاشی و جواب نجاشی:

این همان نامه ای است که پیامبر از نجاشی خواست ام حبیبه را به عقد او درآورد، که نجاشی پذیرفت و جواب داد و هدایایی نیز فرستاد.

جناب نجاشی در نهایت با احترام فراوان جواب نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را مرقوم داشت و مراتب ایمان و اخلاص خویش را به ساحت آن حضرت اعلان نمود و آن حضرت را همان «پیامبر موعود» برشناخت که در کتب آسمانی به او بشارت داده شده است. آن گاه هدایای ویژه ای نیز برای آن حضرت ارسال کرد.

تاریخ الرسل و الامام و الملوک، ج 2، ص 294؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 210.

پیامبر خداصلی الله علیه و آله عنایت ویژه ای به زمامدار حبشه داشت. چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را، که از شر کفار مکه در آزار و اذیت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به زمامدار حبشه درود فرستاد ولی در نامه های دیگر درود شخصی به «کسری»، «قیصر» و «مقوقس»، زمامداران ایران، روم و مصر فرستاد؛

بلکه نامه را با درود کلی: «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصاً به زمامدار حبشه سلام فرستاده و نسبت به او احترام خاصی نسبت به سایر زمامداران معاصر وی، قائل شده است.

عکس العمل نجاشی، زمامدار حبشه

نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد، ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبرصلی الله علیه و آله چنین گفت:

«من حاضر، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلاً زمینه برای اعلام آماده نیست و نیروی من کم است؛ باید زمینه را آماده ساخت، تا دل ها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می شتافتم (محمدبن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر و دار بیروت، 1957 م.، ج 1، ص 259).

ص: 338

نجاشی نامه ای نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق اقرار نمود:

او پس از تقدیم هدایائی به نماینده پیامبر برای آشنا ساختن مبلغان مذهبی « حبشه» به حقانیت آئین پیامبر، سی تن از کشیشان ورزیده را رهسپار سرزمین مدینه ساخت، تا زندگی زاهدانه و ساده پیامبر اسلام را از نزدیک ببینند، و تصور نکنند که او نیز مانند سلاطین روزگار، دستگاهی دارد.

اعزامیان زمامدار حبشه، به حضور پیامبر باریافتند، و عقیده پیامبر را درباره حضرت مسیح خواستند. پیامبر عقیده خود را درباره حضرت مسیح با خواندن یک آیه از سوره مائده روشن نمود. مضمون این آیه، آنچنان آنها را تکان داد که بی اختیار اشک از دیدگانشان جاری گشت. اینک ترجمه آیه:

« هنگامی که خداوند به عیسی بن مریم چنین گفت: به یاد آر ای عیسی! نعمتی را که به تو و مادرت مبذول داشتیم، ترا با روح القدس (فرشته بزرگ) کمک کردیم، در پرتو این عنایات، در کودکی و در بزرگی با مردم سخن می گفتی، کتاب و حکمت، تورات و انجیل را به تو تعلیم کردیم، به فرمان خداوند از گلها صورت مرغ درست می کردی، سپس به اذن خداوند مرغ حقیقی می شدند، نابینایان مادرزاد و بیماران « برص» را شفا می بخشیدی، و مردگان را زنده می کردی.» « بیاد آر» هنگامی را که با دلایل روشن به سوی ملت اسرائیل برانگیخته شدی و من ترا از گزند آنها مصون داشتم، ولی کسانی که کافر (یهود) بودند در برابر این آیات روشن، کارهای ترا سحر و جادو می دانستند.» (سوره مائده/ 110).

این گروه، پس از بررسی دقیق درباره دعوت پیامبر بسوی حبشه بازگشته، و جریان را به عرض سلطان رسانیدند. او نیز مانند مبلغان، اشک در چشمانش حلقه زد. (اعلام الوری «/ 31).

ابن اثیر، (اسد الغابه «، ج 2/62).

سرگذشت اعزام شدگان را به گونه ای دیگر نوشته است. وی گوید: همه آنها در

دریا غرق شدند و پیامبر نامه ای به عنوان تسلیت به نجاشی نوشت. ولی مضمون نامه ای که «ابن اثیر» به آن اشاره کرده، هرگز گواه بر آن نیست که مصیبتی متوجه نجاشی گردیده است.

4 - بیک اسلام در سرزمین مصر (مقوقس)

جُریج [جورج] بن مینا مقوقس، از جانب هراکلیوس قیصر روم، فرماندار اسکندریه مصر بود. پیامبر نامه ای بدین مضمون به او نوشت:

سرزمین مصر، نقطه پیدایش تمدنهای کهن، و مرکز سلطنت «فراعنه» و محل قدرت قبطیان بود. روزی که ستاره اسلام در حجاز درخشید، سرزمین مصر قدرت و استقلال خود را از دست داده بود. «مقوقس»، از جانب قیصر روم، استانداری مصر را در برابر پرداخت 19 میلیون دینار در سال، پذیرفته بود.

«حاطب بن ابی بلتعه»، مرد دلاور و سوارکار چابکی بود، و در تاریخ اسلام حادثه معروفی دارد.

او یکی از آن شش نفری بود که ماموریت یافتند نامه های تبلیغی پیامبر را به دست زمامداران بزرگ جهان آن روز برسانند. پیامبر او را مامور ساخت که نامه وی را به «مقوقس»، حکمران مصر برساند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، من محمد بن عبدالله إلى المقوقس عظيم القبط .

سلام على من اتبع الهدى؛ أما بعد، فإني أدعوك بدعاية الإسلام أسلم تسلم، يؤتك الله أجرک مرتين فإن توليت فإن عليك إثم القبط، ويا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمته سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فاقولوا الله يهدوا بأنا مسلمون الأحمدي، على، مكاتيب الرسول (صلى الله عليه وآله)، تهران: يس، 63، ج 1، ص 97؛ تفسير نمونه، ج 2، ص

452

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله، به مقوقس بزرگ قبطیان.

ص: 340

درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورند.)

و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان بر تو خواهد بود ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگویند گواه باشید که ما مسلمانییم.

هنگامی که مقوقس پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه می فرستاد، و آنها را به سوی اسلام دعوت می کرد، از جمله حاطب بن ابی بلتعه را مأمور ساخت تا نامه ای به مقوقس رهبر مصر برساند سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه است، مأمور پیامبر صلی الله علیه و آله با وسایل مسافرتی آن روز وارد اسکندریه شد، و خود را به کاخ مقوقس رسانید و نامه را به او داد، مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟ فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی در باره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

مقوقس در برابر این منطقی شروع به تحسین نمود و گفت: أحسنت انت حکیم من عند حکیم: آفرین بر تو، مرد فهمیده ای هستی که از طرف شخص فهمیده ای آمده ای.

حاطب سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این کشور حکومت می کرد که مدتها به مردم خدائی می فروخت، خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ما را به آیین پاکی دعوت نمود و قریش با او

سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه توزی خاص با او به مقابله برخاستند، و نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد صلی الله علیه و آله بود، ما شما را به سوی اسلام دعوت می کنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد صلی الله علیه و آله را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، حاطب بن ابی بلتعہ مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله صلی الله علیه و آله را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی مقوقس، حاطب را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری در باره اسلام در اختیار او بگذارد.

حاطب در پاسخ او گفت: محمد صلی الله علیه و آله ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

مقوقس گفت: اینها نشانه های خوبی است، من تصور می کردم که خاتم پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله سلام بر تو ختم نمود.

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند

پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر می داریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی، پیامبر از شخص طیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد).

اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت فرستاد و نام محمد صلی الله علیه و آله را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری می کرد.

« مقوقس » زمامدار مصر از طرف « هرقل » پادشاه روم بود و « قبطی ها » نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند. مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد:

« به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس، بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می نمودم او از نقطه شام برانگیخته می شود.

من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.

سپس در پایان نامه، به هدایایی

که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، اشاره کرد و نامه را با جمله: « سلام بر تو » ختم نمود.

حامل نامه حاطب بن ابی بلیعہ لخمی بود. وقتی حاطب نامه را به مقوقس داد، گفت وگویی بین آنان درگرفت و مقوقس، از حاطب از احوالات کاتب نامه پرسید، و حاطب جواب داد و گفت: او رسول خداست، قریش و یهود دشمن او و مسیحیان دوستان او هستند؛ همان گونه که موسی به عیسی بشارت داد، عیسی نیز به محمد بشارت داد.... مقوقس گفت: من در حرف ها و کارهای او چیزی از سحر، گمراهی و

کذب نمی بینم و گمان می کنم او همان پیامبر بشارت داده شده است... مردم مصر حرف مرا در اطاعت از او نمی شنوند؛ از این رو، نامه ای می نویسم و هدیه ای می دهم و نزد ایشان ببر. سپس نامه ای بدین مضمون نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. برای محمدبن عبدالله از طرف مقوقس، بزرگ مصر.

سلام بر شما. اما بعد، نامه ات را خواندم. و آنچه را گفתי و به آن دعوت کردی درک کردم و یقین کردم تو نبی هستی. ولی من گمان می کردم آن نبی از شام خواهد آمد. فرستادگانت را تکریم کردم و برایت دو کنیز خوب از مصر همراه با جامه و شتری خوب برای سوار شدن فرستادم. درود بر تو باد.

نام این دو کنیز ماریه و سیرین بود. ماریه قبطیه اسلام آورد و به تزویج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درآمد و ابراهیم، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله از اوست. در مکاتیب الرسول چندین موردهدیه از جانب مقوقس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این کار بر مصریان حمدگفت و به مسلمانان گفت: پس از من، خداوند مصر را بر شما می گشاید، با مردمش به نیکی رفتار کنید که آنها با شما خویشاوندی دارند و در پناه شما هستند.

سفیر پیامبر اسلام رهسپار کشور مصر گردید و اطلاع یافت که فرمانروا در یکی از کاخهای بلند لب دریا، در شهر «اسکندریه» بسر می برد. او رهسپار «اسکندریه» گردید و با زورق، خود را به داخل کاخ مقوقس رسانید. وی «حاطب» را به حضور خود پذیرفت، و نامه را باز کرد و خواند و مقداری در مضمون نامه فکر کرد سپس سر خود را بلند نمود و به سفیر اسلام چنین گفت:

اگر راستی «محمد» پیامبر خداست، چرا مخالفان او توانستند که وی را از زادگاه خود بیرون کنند و ناچار شد که در «مدینه» مسکن گزیند. چرا بر آنها نفرین نمی فرستد تا آنها نابود شوند؟!

سفیر فهمیده و توانای اسلام به او چنین گفت: حضرت عیسی پیامبر خدا بود و

شما نیز به رسالت او گواهی می دهید، موقعی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را نابود سازد؟

فرماندار که انتظار چنین پاسخ دندان شکنی را نداشت، در برابر منطق محکم سفیر به زانو درآمد و زبان به تحسین گشود و گفت: «احسنت انت حکیم جئت من عند حکیم»: آفرین بر تو مرد فهمیده ای هستی و از طرف شخص فهمیده و با کمالی پیغام آورده ای. (أسد الغابه)، ج 1/362.

سفیر از حسن استقبال استاندار مصر جرات پیدا کرد و زبان به تبلیغ گشود، و گفت: پیش از شما کسی (فرعون) در این کشور حکمرانی می کرد، که مدتها به مردم خدائی می فروخت خدا او را نابود ساخت، تا زندگی وی، برای شما مایه عبرت شود، و شما باید کوشش کنید که زندگی شما برای دیگران مایه عبرت نباشد.

پیامبر ما مردم را به آئین پاک دعوت نمود. قریش سرسختانه با او پیکار کردند، و ملت یهود با کینه تیزی خاصی با او به مقابله برخاستند، و نزدیکترین افراد به وی ملت نصاری است. به جانم سوگند، همان طوری که «موسی بن عمران»، نبوت حضرت مسیح را به مردم بشارت داده، همان طور نیز حضرت عیسی مبشر نبوت محمد «ص» بوده است.

شما را به آئین اسلام و کتاب آسمانی خود (قرآن) دعوت می نمایم، همان طور که شما، اهل تورات را به انجیل دعوت نموده اید. هر ملتی که دعوت پیامبری را بشنود، باید از او پیروی نماید، و من ندای این پیامبر را به سرزمین شما رسانیدم. شایسته است که شما و ملت مصر از آئین او پیروی نمایید، و من هرگز شما را از اعتقاد به آئین مسیح باز نمی دارم، بلکه به تو می گویم به دنبال آئین او بروید ولی بدانید، صورت کامل آئین حضرت مسیح، همان آئین اسلام است. (سیره حلبی)، ج 3/28.

مذاکرات سفیر با حکمران مصر به پایان رسید، ولی «مقوقس» پاسخ قطعی به وی نداد. «حاطب» باید مدتی توقف کند تا پاسخ نامه را بگیرد و برای پیامبر اسلام ببرد.

روزی «مقوقس»، «حاطب» را خواست و با او در کاخ خود خلوت کرده و از برنامه و آئین پیامبر پرسید. سفیر در پاسخ وی چنین گفت: او مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند. امر می کند که مردم در شبانه روز، پنج بار نماز بخوانند، و ماه رمضان

روزه بگیرند، خانه خدا را زیارت کنند، و به پیمان خود پای بند باشند، از خوردن مردار و خون، خودداری نمایند و...» حاطب» سخنان خود را با شرح حالات و خصوصیات زندگی پیامبر خاتمه داد. زمامدار مصر به او چنین گفت: اینها نشانه نبوت او است، و من می دانستم که خاتم پیامبران هنوز ظهور نکرده است، تصور می کردم که او از سرزمین شام، که مرکز ظهور پیامبران است برانگیخته خواهد شد، نه از سرزمین «حجاز». ای سفیر محمد! بدان و آگاه باش اگر من به آئین او ایمان بیاورم، ملت «قبط» با من همراهی نمی کنند. امیدوارم که قدرت این پیامبر به سرزمین مصر کشیده شود، و یاران او در کشور ما منزل نمایند و بر قدرتهای محلی و عقائد باطل پیروز آیند. من از شما درخواست می کنم که این مذاکرات را سری تلقی کنید و کسی از قبطیان از این گفتگو آگاه نشود. (سیره زینی دحلان «، ج 3/73).

تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر، ص 156 ج 160؛ السیره النبویه، ج 4، ص 254؛ مکاتیب الرسول، ص 97؛ الطبقات الکبری، ج 1، ص 260.

مقوقس به پیامبر نامه می نویسد

حکمران مصر، نویسنده عربی خود را خواست و دستور داد که نامه ای به شرح زیر به پیامبر گرامی بنویسد: نامه ایست به «محمد» فرزند «عبد الله» از «مقوقس» بزرگ «قبط»، درود بر تو، من نامه ترا خواندم و از مقصد تو آگاه شدم و حقیقت دعوت ترا یافتم. من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم که از نقطه شام برانگیخته خواهد شد. من مقدم سفیر تو را گرامی شمردم.

سپس در نامه خود به هدایائی که برای پیامبر فرستاده اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو» ختم نمود (طبقات کبری «، ج 1/260).

احترامی که مقوقس در انشاء نامه به کار برده و نام «محمد» را بر نام خود مقدم داشته بود و نیز هدایای گرانبهائی که برای پیامبر فرستاده، و احترام شایسته ای که از سفیر «محمد» به جا آورده بود، همگی حاکی است، که مقوقس دعوت پیامبر را در باطن پذیرفته بود، ولی علاقه به حکومت و ریاست او را از تظاهر به اسلام و انقیاد عملی بازداشت.

ص: 346

«حاطب»، با همراهی و محافظت دسته ای از ماموران «مقوقس»، به سرزمین شام وارد گردید، و ماموران را مرخص کرد، و خود با کاروانی رهسپار مدینه شد. نامه مقوقس را تسلیم پیامبر نمود و پیام او را رسانید. پیامبر فرمود او از حکومت خود ترسیده و اسلام را نپذیرفته است ولی قدرت و ریاست او به زودی نابود خواهد شد.

«مقوقس» زمامدار مصر از طرف «هرقل» پادشاه روم بود و «قبطی‌ها» نژادی بودند که در مصر زندگی می‌کردند. مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد:

به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس، بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می‌دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصوّر می‌نمودم او از نقطه شام برانگیخته می‌شود. من مّقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.

5 - نامه به حارث بن ابی شمر غسانی

غسانیان، تیره ای از قبیله «ازد» قحطانند که مدت‌ها در سرزمین «یمن» زندگی می‌کردند و اراضی آنها از سد «مأرب» مشروب می‌شد. پس از ویرانی سد، مجبور به کوچ شده در سرزمین شام فرود آمدند. قدرت نفوذ آنان، بومیان آن منطقه را تحت الشعاع قرار داد، و سرانجام دولتی به نام دولت «غسانیه» تشکیل گردید، که در آن منطقه، زیر نظر قیصرهای روم فرمانروائی داشتند. روزی که اسلام نظام حکومتی آنها را برچید، سی و دو نفر از آنها در سرزمینهای «جولان» و «یرموک» و «دمشق» حکمرانی کرده بودند.

«شجاع بن وهب»، یکی از شش سفیری بود که برای ابلاغ پیام جهانی اسلام، عازم سرزمین غسانیها شد. او نامه پیامبر را به حکمران آنان، یعنی «حارث بن ابی شمر»، در نقطه «بعوظه» تسلیم نمود. هنگامی که سفیر پیامبر به سرزمین «حارث» رسید، مطلع شد که زمامدار وقت مشغول تهیه مقدمات استقبال

از «قیصر» است و قیصر به شکرانه پیروزی بر دشمن (ایران)، از مقر حکومت خود قسطنطنیه، پیاده به زیارت «بیت المقدس» می آمد و می خواست به نذر خود جامه عمل بپوشاند.

از این نظر، او مدتی انتظار کشید تا به وی وقت ملاقات داده شد. وی در این مدت، با «حاجب» (رئیس تشریفات) طرح رفاقت ریخت، و او را از خصوصیات زندگی پیامبر و آئین پاک وی آگاه ساخت. بیانات نافذ و مؤثر سفیر انقلاب فکر عجیبی در او پدید آورد، که بی اختیار اشک از دیدگان او سرازیر گردید، و گفت: من انجیل را دقیقاً مطالعه کرده ام و اوصاف پیامبر را خوانده و هم اکنون به او ایمان آوردم، ولی از «حارث» می ترسم که مرا بکشد و خود «حارث» نیز از قیصر ترس دارد و اگر سخنان ترا نیز از صمیم دل باور کند باز هم نخواهد توانست تظاهر نماید، زیرا وی و نیاکان این سلسله همگی دست نشاندهان «قیصر» هستند.

وقتی او به حضور زمامدار وقت باریافت، وی روی تخت نشسته و تاجی بر سر داشت. او نامه حضرت را که به شرح زیر بود، به وی تسلیم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى الحارث بن ابي شمر، سلام على من اتبع الهدى آمن به و صدق و انى ادعوك ان تؤمن بالله وحده لا شريك له بيقى ملكك.

« بنام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد رسول خدا، به حارث بن ابی شمر. سلام بر پیروان حق و هادیان و مؤمنان واقعی. ای حارث! من ترا به خدای یگانه ای که شریک ندارد، دعوت می کنم، اگر اسلام بیاوری سلطنت تو باقی خواهد ماند».

آخرین قسمت نامه، حارث را سخت ناراحت کرد و گفت: هیچ کس نمی تواند، قدرت را از من سلب کند، من باید این پیامبر نوظهور را دستگیر کنم. سپس برای ارباب سفیر دستور داد که لشگر در برابر او رژه روند تا نماینده پیامبر قدرت نظامی او را از نزدیک ببیند. همچنین برای خودنمایی نامه ای به قیصر نوشت و او را از تصمیم خود، دائر بر دستگیری پیامبر اسلام آگاه ساخت. اتفاقاً، نامه وی موقعی به دست قیصر رسید، که سفیر دیگر پیامبر «دحیه کلبی»، در حضور قیصر بود، و سلطان

روم آئین پیامبر اسلام را بررسی می کرد. قیصر از تندروی حاکم غسانی ناراحت شد، در پاسخ نامه او نوشت، از تصمیم خود منصرف شو، و در شهر «ایلیا» با من ملاقات کن.

از طرفی به حکم «الناس علی دین ملوکهم»، پاسخ قیصر طرز تفکر حارث را دگرگون ساخت و روش خود را با نماینده پیامبر تغییر داد و به وی خلعت بخشیده و او را رهسپار مدینه ساخت و گفت سلام مرا به پیامبر برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم. ولی پیامبر به پاسخ دیپلماسی وی واقعی نگذاشت و گفت: در آینده نزدیک رشته قدرت او از هم خواهد گسست. حارث در سال 8 هجرت، یعنی پس از یکسال درگذشت. (سیره حلبی «ج 3/286»، طبقات ابن سعد «ج 1/261»).

6 - ششمین سفیر در سرزمین یمامه

آخرین سفیر پیامبر، به سرزمین «یمامه» که میان نجد و بحرین قرار دارد، رهسپار گردید و نامه پیامبر را به امیر یمامه «هوذه بن علی الحنفی» تسلیم نمود.

هوذه حاکم یمامه و مسیحی بود، ولی هم پیمان کسری و حافظ منافع او بود.

پیامبر صلی الله علیه وآله توسط سلیط بن عمرو بن عبد شمس عامری نامه ای به این مضمون برای او فرستاد:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله الی هوذه بن علی، سلام علی من اتبع الهدی و اعلم ان دینی سیظهر الی منتهی الخف و الحافر، فاسلم تسلّم و اجعل لک ما تحت یدیک.

به نام خدا، سلام بر پیروان هدایت، بدان آئین من به آخرین نقطه ای که مرکبهای تندرو ب آنجا می رسد، «شرق و غرب» خواهد رسید. اسلام آور تا در امان باشی و قدرت و سلطنت تو باقی بماند.

از آنجا که زمامدار یمامه مسیحی بود، سفیری که برای آن نقطه در نظر گرفته شده بود، مردی بود که مدت‌ها در حبشه بسر برده و از منطق و رسوم مسیحیان آگاهی داشت. این مرد «سلیط بن عمرو» بود، که در دوران فشار بت پرستان مکه به فرمان پیامبر به سرزمین حبشه مهاجرت نموده بود. تعالیم عالی اسلام و برخورد با طبقات

مختلف در مسافرتها، آنچنان او را شجاع و نیرومند بار آورده بود، که با سخنان خود زمامدار یمامه را تحت تاثیر قرار داد. او به حاکم یمامه چنین گفت: «بزرگوار کسی است که لذت ایمان را بچشد و از تقوی توشه بگیرد. ملتی که در پرتو سیادت تو، به سعادت رسیدند، هرگز بدفرجام نخواهند شد. من ترا به بهترین چیزها دعوت نموده و از بدترین اعمال باز می دارم. من ترا به پرستش خداوند می خوانم و از پرستش شیطان و پیروی از هوی و هوس جلوگیری می کنم. نتیجه پرستش خدا بهشت و سرانجام پیروی از شیطان آتش است. اگر به غیر آنچه من گفتم گوش فرا دادی، صبر کن تا پرده برافتد و سیمای حقیقت ظاهر گردد».

قیافه متاثر زمامدار «یمامه»، حاکی از آن بود که سخنان سفیر در روان او اثر خوبی گذارده است. از اینرو، مهلت خواست، تا درباره رسالت پیامبر فکر کند. اتفاقاً همان روزها یکی از اسقفهای بزرگ روم وارد سرزمین «یمامه» گردید. امیر «یمامه»، موضوع را با او در میان گذارد. اسقف گفت: چرا از تصدیق او سرباز زدید؟ گفت: من از سرانجام سلطنت و قدرت خود می ترسم. اسقف گفت: مصلحت در اینست که از او پیروی کنی. این همان پیامبر عربی است که مسیح از ظهور او خبر داده و در انجیل نوشته است که محمد پیامبر خدا است.

پند و اندرز اسقف روحیه او را تقویت کرد و سفیر پیامبر را خواست و نامه ای به شرح زیر به او نوشت.

اینک مضمون نامه:

مرا به زیباترین آئین دعوت نمودی. من شاعر و سخنران و سخن ساز ملت خود هستم، و در میان ملت عرب موقعیتی دارم که همه از آن حساب می برند. من حاضر از آئین تو پیروی نمایم، مشروط بر اینکه در برخی از مقامات بزرگ مذهبی (خلافت و نیابت) مرا شریک سازی. او به این مقدار اکتفا نکرد، بلکه هیئتی را به سرپرستی «مجاعه بن مراره» رهسپار مدینه ساخت، تا پیام او را به پیامبر برسانند و بگویند: اگر رشته این زعامت دینی پس از مرگ او در دست او باشد، او حاضر است اسلام بیاورد و او را یاری کند، والا با او از در جنگ وارد خواهد شد. این هیات به حضور پیامبر بار یافتند و نمایندگان ایمان خود را بدون قید و شرط ابراز نمودند و

پیامبر در جواب پیام زمامدار یمامه گفت:

اگر ایمان او مشروط است، او شایستگی حکومت و خلافت را ندارد، و خدا مرا از شر او حفظ خواهد نمود. (طبقات کبری «، ج 1/262. عزالدین ابن اثیر، الکامل «، ج 2/83)، / احمد بن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص 444 / محمد حمید اللہ، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 206 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی المسيحي، ص 135 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 351343.

7 - نامه به اسقف ضُغاطر (ساکوتر، بغاطر و یا ضغاطر معرب (Autacrator) است.

ضغاطر، اسقف اعظم روم در قسطنطنیه بود. پیامبر صلی الله علیه وآله نامه ای به او نوشت و به دحیه بن خلیفه کلبی که نامه قیصر روم را می برد، داد تا به او بدهد.

در نامه چنین آمده بود:

به ضغاطر اسقف.

سلام بر کسی که ایمان آورده. همانا عیسی بن مریم روح الله و کلمه اوست که خداوند او را در وجود مریم پاک قرار داد و من به خدا و آنچه بر ما نازل کرده و آنچه که بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل کرده و بر آنچه موسی و عیسی آورده اند و آنچه را که انبیا آورده اند، بی آنکه فرقی بین آنها بینم، ایمان دارم و همه ما به فرمان خدا و پرستش او گردن نهاده ایم. آن کس که پیرو هدایت است گزند نخواهد دید.

دحیه پس از دادن نامه پیامبر به هراکلیوس، با سفارش و راهنمایی او نزد ضغاطر رفت و نامه را به او داد. ضغاطر گفت او نبی مرسل است؛ من او را به نام و صفت می شناسم و به او در انجیل وعده داده شده است. سپس لباس سفیدی پوشید و به روم رفت و به مردم روم گفت: نامه احمد به دستم رسید که ما را به خدای واحد خواند و من شهادت می دهم که خدایی غیر از الله نیست، و محمد عبد و رسول خداست. دحیه می گوید: او را کشتند و پیکرش را در آتش سوزاندند. دحیه نزد هراکلیوس برگشت و قضیه را به او خبر داد. (عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص 1058 / بسام

ص: 351

داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص 137136 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 410406 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 206.

8 - نامه به حاکم عمان

عمان آن زمان تحت حکومت جَیْفَر و عَبْد فرزندان جَلْتَدی بود که مسیحی بودند و حکومت جیفر، بزرگ تر بود. پیامبر طی نامه ای که توسط عمرو بن عاص به آنها نوشت، آنان را به اسلام دعوت کرد. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد بن عبدالله به جیفر و عبد، فرزندان جلندی.

سلام بر آن کس که پیرو هدایت است. اما بعد، من شما را به اسلام دعوت می کنم. اسلام آورید تا ایمن بمانید. همانا من فرستاده خدا برای همه مردم هستم، تا هر که را که زنده است انذار کنم و کلمه عذاب به کافران مسلم گردد. شما دو نفر، اگر به اسلام اقرار کنید، بر جایتان باقی می مانید، ولی اگر از اقرار به اسلام سر باز زنید، ملک شما از شما زایل می شود و لشکر من به سوی شما می آید و نبوت من بر ملک شما چیره خواهد گشت.

این نامه را ابی بن کعب به دستور نبی اکرم نوشت. عمرو بن عاص ابتدا نامه را به عبد که حاکم کوچک تر بود داد، عبد از عمرو بن عاص از پیامبر و امر و نهی او پرسید. عمرو گفت: او ما را به اطاعت خدا امر و از معصیت او نهی می کند، به صله رحم و نیکوکاری امر، و از ظلم، شرب خمر، زنا، حسادت، بت، سنگ و صلیب منع می کند. عبد از این سخنان خوشش آمد و نامه ای به جیفر حاکم بزرگ تر نوشت.

عمرو بن عاص هم گفت: اگر اسلام آورید، بر ملک خود باقی می مانید. به توصیه رسول الله آنها اسلام آوردند و همراه آنان بسیاری از مردم هم ایمان آوردند. (محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 213212 / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی

9 - نامه به ابی حارث بن علقمه و اسقفان نجران

پیامبر خطاب به ابی حارث بن علقمه اسقف اعظم نجران و سایر اسقفان و کاهنان چنین نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. از محمد نبی و رسول خدا به اسقفان نجران.

من حمد و سپاس می گویم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را. اما بعد، من شما را به عبادت خدا، به جای عبادت عباد، دعوت می کنم و شما را به ولایت خدا به جای ولایت عباد دعوت می کنم. اگر ابا کنید باید جزیه بدهید. اگر ابا کنید پس منتظر جنگ باشید.

اسقف نجران با شخصی از عمان به نام شرحبیل بن وداعه مشورت کرد. او گفت: من فقط می دانم که خدا به ابراهیم وعده نبوت را از ذریه اسماعیل داده است، شاید او همان باشد و من درباره نبوت او نظری ندارم. سپس این اسقف با چند تن دیگر و حتی مردم، مشورت کرد و نتیجه این شد که اسلام را نپذیرند، ولی حاضر به فرستادن عده ای برای گفت و گو شدند و در نهایت کار به مباحله کشید و آنان نپذیرفتند و حاضر به جزیه شدند. پیامبر هم در جواب آنان نوشت: شما، مال و جانتان، زمین و عبادتان و... همه و همه در ذمه محمد رسول الله است و هیچ اسقفی از اسقفیت خود عزل نشده و هیچ راهبی از رهبانیتش تغییر نکرده. این امان نامه پیامبر مفصل است. پیامبر با تعیین مقدار جزیه و امان گرفتن برای نمایندگان، جان، مال، دین، عبادتگاه، راهبان و اسقف های آنان را امان داد.

نویسنده آن نیز علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که به دستور نبی اکرم آن را نوشت. (احمد بن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص 449 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های

سیاسی حضرت محمد، ص 231227 / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص 135 و 136 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص 152148.

10 - نامه به یحَنَه بن رُوبه حاکم ایله

ایله شهری کوچک در مرز میان حجاز و شام و در سواحل دریای سرخ بود و یحنه (بن رُوبه، حاکم مسیحی آنجا بود. در سال نهم هجرت، در ماه رجب، وقتی سپاه اسلام وارد تبوک شد، سپاه روم نیامد و حاضر به جنگ نشد، ولی میان رسول الله و چند قبیله پیمان صلح امضا شد؛ از جمله میان پیامبر و ایله. پیامبر در نامه اش به یحنه بن رُوبه می نویسد:

سلام بر تو. من خدای واحدی را که غیر از او خدایی نیست می پرستم. من نمی خواستم قبل از اینکه برای شما نامه بنویسم، شما را بکشم؛ پس اسلام بیاورید یا جزیه بدهید... من فرستاده حق خدایم، و به خدا و کتاب و رسولانش و به مسیح بن مریم که (کلمه الله) است، ایمان دارم و ایمان دارم که او هم فرستاده خدا بود....

یحنه خود نزد رسول خدا آمد و حتی سر خود را به نشان تعظیم، در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خم کرد. پیامبر به او فرمود: سرت را بالا بگیر و تعظیم نکن.

گرچه او اسلام را نپذیرفت، ولی پذیرفت جزیه دهد و پیمانی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و او نوشته شد. متن این پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این امانی است از سوی خداوند و محمد، پیامبر و رسول خدا برای یحنه بن رُوبه و ساکنان ایله و کشتی های ایشان و کاروان ایشان در خشکی و دریا. برای ایشان است ذمه خدا و ذمه محمد که پیامبر است و نیز برای کسانی که با ایشانند از اهالی شام، یمن و دریا. هر که از آنان پیمان شکنی کند، پس مال او از کشتن او جلوگیری نمی کند و مال او برای هر کس که آن را به دست آورده، مباح است. اهالی ایله نباید از راه های آبی یا خشکی ای که پیامبر و پیروانش از آنها گذر می کنند، ممانعتی به عمل آورند.

این متن را جُهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه، به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله نوشتند. (ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 953 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی، ص 138137 / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح های پیامبر، ص 161159).

11 - نامه به اکیدر بن عبدالملک

دُومَه الجندل، بین راه مدینه و شام است و شخصی به نام اکیدر بن عبدالملک مسیحی، بر آن حکومت می کرد. وقتی سریه سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید به آنجا رفتند، اکیدر را به اسارت درآوردند. گرچه در اینکه او اسلام را پذیرفت یا نه بحث است؛ ولی یقیناً با اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مصالحه کرد.

پیامبر نیز در نامه خود چنین نوشته است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته ای است از محمد رسول خدا، برای اکیدر، زمانی که او به خاطر خالد بن ولید در دومه الجندل به اسلام پاسخ مثبت داد و بت ها و خدایان دروغین را رها کرد».

طبق نامه، شاید او اسلام را پذیرفته باشد، ولی مشهور این است که اسلام را نپذیرفته است و فقط جزیه را پذیرفته و سپس پیامبر در این نامه، مواردی را که برای صلح هست، نام می برد و مواردی را به آنان وامی گذارد و سفارش به نماز و زکات می کند. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 954 / بسام داود عجبک، الحوار الاسلامی، ص 138 / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح های پیامبر، ص 168166 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 352351).

12 - نامه به فَرُوه بن عمرو بن نافرَه جذامی

فروه نماینده روم در منطقه مَعان در اردن امروزی بود. او به پیامبر صلی الله علیه وآله نامه ای بدین مضمون نوشت و اسلام خود را اعلام کرد:

«به محمد رسول خدا. من به اسلام اقرار می کنم و تصدیق می کنم و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداست. تو همان کسی هستی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به تو بشارت داده است.»

ص: 355

و سپس نامه را با هدایایی به مسعود بن سعد داد و پیامبر در جواب نامه اش نوشت: «از محمد فرستاده خدا، به فروه بن عمرو. اما بعد، فرستاده ات نزد ما آمد و آنچه را فرستاده بودی ابلاغ کرد و به ما خبر داد و اسلام تو را به ما رساند، اگر درست کاری پیشه کنی و خدا و رسول او را اطاعت کنی و نماز پباداری و زکات دهی، خداوند تو را هدایت می کند».

در روم وقتی متوجه اسلام او شدند، او را احضار کردند و از وی خواستند که از دین محمد دست بردارد. او نپذیرفت؛ از این رو، او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. (ابن هشام، السیره النبویه، ص 1011 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 139138 / محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 172 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 2، ص 468462).

13 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به جبله بن الایهم:

جبله پسر ایهم پادشاه غسان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند. او اسلام آورد و اسلام آوردن خود را به پیامبر اعلام نمود. (محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ص 174 / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص 205 / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص 136).

قال ابن سعد: "و کتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلى جبله بن الایهم ملک غسان یدعوه إلى الإسلام فأسلم، و کتب یاسلامه إلى رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و أهدی له هدیة و لم یزل مسلماً حتی کان فی زمن عمر بن الخطاب...". أسد الغابه 2:386 و الإصابه 3841/138:2

عمر نسبت به جبله بن الایهم که بزرگ طائفه غسان بود، و تازه اسلام آورده بود، چنان خشونتی کرد که او را وادار به هجرت از مدینه و سپس هجرت از تمام سرزمین اسلام کرد و او از آئین اسلام برگشت و مسیحی شد و پانصد نفر از طائفه اش مرتد شدند و به پادشاه روم پناه بردند. و این به مناسبت سیلی ای بود که عمر به جبله زد.

(شرح نهج البلاغه: 7069 و 81 و 79؛ مروج الذهب: 2/85)

14 - نامه به زیاد بن جهور لخمی:

ص:356

پیامبر نامه ای به زیادبن جهور که در لخم بین شام و فلسطین می زیست و از اتباع روم بود و در جنگ موته علیه مسلمانان نیز شرکت داشت، نوشت و او را به خدا و معاد دعوت کرد و سپس او را به اسلام فراخواند. البته درباره متن این نامه چند قول است که ظاهراً او نپذیرفت و خبر را به قیصر داد. او در جنگ موته و حتی سپس در جنگ انطاکیه که روم شکست خورد، طرفدار قیصر روم بود و در زمان خلیفه دوم نیز در جنگ مسلمانان با مسیحیان، لشکری را به کمک قیصر فرستاد. (علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 2، ص 483480).

15 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به سمعان بن عمرو الکلابی:

قال ابن حجر فی الاصابه فی ترجمه سمعان بن عمرو بن قریظ ... الکلابی:

" ذکر أبو الحسن المدائنی فی کتاب رسل رسول الله (صلی الله علیه و سلم) بأسانیده قالوا: و بعث رسول الله (صلی الله علیه و سلم) إلى سمعان بن عمرو مع عبد الله بن عوسجه فرقع بكتابه دلوه، فقيل لهم بنو المرقع، ثم أسلم سمعان و قدم على رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و أنشده:

أقلني كما أمنت وردا و لم أكن بأسوا ذنبا إذ أتيتك من ورد

او نامه حضرت را به دلوانداخت ولی بعدها اسلام آورد و به خدمت رسول خدا آمد و شعر بالا را گفت: معنایش اینست.

از من در گذر آنگونه که به (ورد) امان دادی *** گناه من بدتر ازورد نیست که آمدم پیشت.

با این شعر به وردبن مرداس اشاره می کند که جریانش خواهد آمد.

16 - نامه آن حضرت صلی الله علیه و آله به ورد بن مرداس:

ورد بن مرداس أحد بنی سعد بن حذیم: و كان (صلی الله علیه و سلم) كتب إليه في عسيب، فعدا على العسيب فكسره ثم أنه أسلم بعد ذلك و غزا مع زيد بن حارثة

ص: 357

نامه حضرت در چوب یاتخته اب به رسید او هم آنرا شکست بعدها مسلمان شد و با زید بن حارثه به جنگ رفت و در وادی القری شهید شد.

سمعان بن عمرو کلابی در شعرش به او اشاره می کند، یعنی ورد را با آن کم احترامی بخشیدی مرا هم ببخش.

17 - نامه آن حضرت به اهل قریتین:

أورد مطین فی الوجدان و البوردی و تقی بن مخلد و أبو نعیم عن عبد الله بن ربيعة النمیری عن أبيه: أن النبي (صلى الله عليه وآله) بعث إلى أهل قریتین بكتابين يدعوهم إلى الإسلام فترب أحد الكتابين و لم يترب الآخر، فأسلم أهل القرية التي ترب كتابهم.

كذا ذكره ابن حجر و لم يسم القریتین (الاصابه 2:4669/304 في ترجمه عبد الله بن ربيعة النمیری، و التراتیب الاداریه 1:127 و أسد الغابه 3:154 في عبد الله بن ربيعة

حضرت به اهل دو قریه نامه نوشت یکی از آن دو مسلمان شدند ولی دیگری نه.

18 - نامه آن حضرت صلی الله علیه و آله به بنی حارثه بن عمرو:

قال ابن حجر: "كان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) بعثه (أى عبد الله بن عوسجه) إلى بنى حارثه بن عمرو بن قريظ يدعوهم إلى الإسلام، فأخذوا الصحيفة فغسلوها و رقعوا بها أسفل دلوهم، فقال النبي (صلى الله عليه وسلم): أذهب الله عقولهم فهم أهل سفه و عجله و كلام مختلط."

ذكر الواقدي: "أن النبي (صلى الله عليه وسلم) كتب إلى بنى حارثه بن عمرو سنة تسع يدعوهم إلى الإسلام، فأخذوا الصحيفة فغسلوها و رقعوا بها دلوهم، فقالت أم حبيبه بنت عامر منكره عليهم:

إذا ما أتتهم آيه من محمد محوها بماء البئر فهو عصير

مكاتب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 199 از الاصابه 2:4869/355 و اسناد

ص: 358

زیاد دیگر.

حضرت نامه ای به بنی حارثه بن قریظ نوشته و به اسلام دعوت نمود، نامه حضرت را با آب شسته به سطل آشغال انداخت خانمی به نام أم حبیبه خوشش نیامد و گفت:

زمانی که نشانه ای برایشان از محمد آمد با آب چاه محو کرده و آنرا

شستند

19 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به عریب و الحارث ابنی عبد کلال:

و کان النبی (صلی الله علیه و سلم) (أرسل إلى الحارث ابن عبد کلال المهاجر بن أبي أميّه فأسلم، و كتب إلى النبی (صلی الله علیه و سلم) (شعرا يقول فيه:

و دینک دین الحق فيه طهاره و أنت بما فيه من الحق أمر

قال ابن حجر في ترجمه مشرح بن عبد کلال أخی الحارث: "أسلم في عهد النبی (صلی الله علیه و سلم)، و قال أبو الحسن: كتب إليه النبی (صلی الله علیه و سلم) و إلى أخويه الحارث و نعيم: "سلم أتم ما أتمتم بالله و رسوله، و أن الله وحده لا شريك له و بعث بكتابه مع عیاش بن أبي ربيع ف آمنوا به" (الاصابه 3: 7029/215 و مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

از چند منبع دیگر.

حضرت نامه ای به حارث بن عبد کلال نوشته و او مسلمان شد و به حضرت نوشت.

دین تو دین حق و پاکیزگیست و تو به آنچه حق است امر میکنی

20 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به جفینه النهدی:

قال ابن حجر: "الجهنی و قیل النهدی و یقال: الغسانی... إن النبی (صلی الله علیه و سلم) (كتب إليه کتابا فرقع به دلوه، فقالت له ابنته: عمدت إلى کتاب سید العرب فرقعت به دلوک، فهرب و أخذ کل قلیل و کثیر هولہ ثم جاء بعد

ص: 359

مسلمًا" مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

المعجم الكبير للطبرانی 2:325 و مجمع الزوائد 6:208 و الكامل لابن عدی 4:1457

و منابع دیگر.

نامه ای به جفینه نهدی نوشت او هم به سطل انداخت دخترش اعتراض کرد و گفت: تو نامه آقای عرب را به دلو می اندازی؟!!

هرچه داشت از دست داد بعدها مسلمان شد.

21 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به قیس بن عرنه:

روی آن رسول الله (صلی الله علیه و آله) کتب إلى قیس بن عرنه البجلی یأمره بالقدوم علیه، فأقبل و معه خویلد بن الحارث الکلبی حتی إذا دنی من المدینه هاب الرجل أن یدخل، فقال له قیس: أما إذ أبيت أن تدخل فکن فی هذا الجبل حتی آتیه، فإن رأیت الذی تحب أدعوك فاتبعنی، فأقام و مضى قیس حتی إذا دخل على النبی (صلی الله علیه و آله) المسجد فقال: یا محمد أنا آمن؟ قال: نعم و صاحبک الذی تخلف فی الجبل (الیعقوبی 2:68 و أسد الغابه 4:223 و الإصابه 3:256. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 201

نامه ای به قیس بن عرنه بجلی نوشت و او را امر کرد به خدمتش بیاید او هم با خویلد بن حارث کلبی تا مدینه آمدند ولی در آنجا ترسید، قیس به او گفت: در یکی از این کوهها خود را پنهان کن من می روم اگر خطری نبود تو هم می آیی.

در مسجد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت ای محمد، من در امانم؟ فرمود: بلی ورفیقت که در کوه گذاشتی هم در امان هستی.

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 209

22 - نامه به اهالی دومه الجندل:

این نامه خطاب به اهالی آنجا و اطرافیان آن بود که در آن، مقدار جزیه را مشخص کرده است.

در نامه های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از

ص:360

حضرت مسیح (علیه السلام) و مادرش حضرت مریم (علیها السلام) به نیکی یاد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نامه به عنوان خیر خواهی نسبت به او تأکید می کنند که:

... وَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ بَلَغْتُ وَنَصَحْتُ فَأَقْبَلُوا نُصْحِي؛ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى». (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 121.) همانا من تو را به سوی خدای بزرگ می خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تو را نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!

قبایل و دسته های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان بر اساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می کردند. تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند. (نک: عمید زنجانی، عباسعلی، (مکاتیب الرسول (صلی الله علیه و آله)، ج 1، ص 111).

23 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به ذی الکلاع الحمیری:

و فیها) ای: فی السنه العاشره (بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) جریر بن عبد الله البجلی إلى ذی الکلاع بن ناکور بن حبیب ابن مالک بن حسان بن تبع، فأسلم وأسلمت امرأته ضریبه بنت أبرهه بن الصباح، و روی الریاشی عن الأصمعی قال: کاتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) ذی الکلاع من ملوک الطائف علی ید جریر بن عبد الله یدعوه إلى الإسلام، و کان قد استقل أمره حتی ادعی الربویه فأطیع، و مات النبی (صلی الله علیه و آله) فوفد علی عمر در سال دهم هجرت، نامه ای با جریر بن عبد الله بجلی به ذی الکلاع بن ناکور نوشت، او و خانمش ضریبه دختر أبرهه اسلام آوردند.

ولی ریاشی از اصمعی روایت کرده، او بی اعتنائی کرد و ادعای ربوبیت کرد و به او اطاعت کردند و بعد از وفات حضرت، به پیش عمر آمد.

الإصابة 382:1/2018 في ترجمه حوشب ذى ظليم، أسد الغابه 3:63 و 143 و الطبقات الكبرى 1 / ق 2:20 و اليعقوبى 2:67. و منابع ديگر.

24 - نامه آنحضرت صلى الله عليه و آله به رعيه:

كتب إليه رسول الله (صلى الله عليه و آله) (في قطعه آدم فرقع دلوه بكتاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقالت له ابنته: ما أراك الا ستصيبك قارعه عمدت إلى كتاب سيد العرب فرقعت به دلوک، و كانت ابنته قد تزوجت في بني هلال و أسلمت و بعث إليه رسول الله (صلى الله عليه و آله) (خيلا فأخذوا ولده و ماله و نجا هو عريانا فأسلم و قدم على رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال:

أغير على أهلي و مالي و ولدي؟ فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله): (أما المال فقد قسم و لو أدركته قبل أن يقسم لكنت أحق به، و أما الولد فاذهب معه يا بلال فان عرفه ولده فادفعه إليه فذهب معه و قال لابنه: تعرفه؟ قال: نعم، فدفعه إليه.

حضرت نامه ای به رعيه در پاره پوست نوشت و او آن را به دلو (سطل آشغال) انداخت دخترش به او گفت: چنان می بینم که به زودی کار شکننده ای به تو رو آورد که نامه بزرگ عرب رابه دلو انداختی.

دختر با یکی از بنب هلال ازدواج کرده بودو مسلمان شد، حضرت لشکری به سوی او فرستاد و اهل و عیال و اموالش را گرفتند و او لخت و عریان فرار کرد و بعد ایمان آورد و به سوی حضرت آمد و گفت: برای اهل و مال و اولادم آمده ام، فرمود:

اموالت تقسیم شده اگر زودتر می آمدی حق تو بود اما اولادت ای بلال او را ببر اگر شناخت به او بده، بلال پیش بیچه هایش برد و گفت: اورا می شناسید؟ گفتند: آری و آنها را به او داد.

الإصابة 1:2659/516 في رعيه و: 241 في جفینه الجهنی و أسد الغابه 2:176 و 177

مکاتیب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 1، ص: 211 از منابع زیاد ديگر.

ص: 362

بعث رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عليا إلى اليمن ليدعوهم إلى الإسلام وقيل: ليخمس ركازهم ويعلمهم الأحكام و يبين لهم الحلال و الحرام و إلى أهل نجران ليجمع صدقاتهم و يقدم عليه بجزيتهم... و قد كان بعث قبله رسول الله (صلى الله عليه وآله) خالد بن الوليد إلى أهل اليمن يدعوهم إلى الإسلام فلم يجيبوه، قال البراء: فكنت مع علي (عليه السلام) فلما دنونا من القوم خرجوا إلينا فصلى بنا علي (عليه السلام) ثم صففنا صفا واحدا، ثم تقدم بين أيدينا فقرأ عليهم كتاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فأسلمت همدان كلها، فكتب علي (عليه السلام) إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فلما قرأ الكتاب خر ساجدا ثم رفع رأسه فقال (عليه السلام): السلام علي همدان السلام علي همدان السيره الحلبيه 3:259 و تاريخ الخميس 2:145 و سيره دحلان هامش الحلبيه 2:384 و فتح الباري 8:53 و مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 1، ص: 212 از منابع زياد ديگر.

آن حضرت امير مؤمنان عليه السلام را به يمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت نمايد و مالشان را تخميس و احكام حلال و حرام را به آنها و همچنين به اهل نجران تا صدقات و جزيه هايشان را جمع کند.

پيش از امير عليه السلام خالد بن وليد را فرستاده بود به او جواب نداده بودند.

براء می گوید: من با علي (عليه السلام) بودم وقتی که به مردم نزدیک شديم، علي (عليه السلام) به ما نماز جماعت خواند و سپس يك صف ايستاديم، حضرت جلورفت و نامه حضرت را به آنها خواند، طايفه همدان اسلام آوردند و علي (عليه السلام) جريان را به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم، نوشت، نامه را که خواند به سجده افتاد و سر از سجده برداشت دوبار فرمود: (سلام بر همدان).

قال ابن الأثير: "بسر بن سفيان بن عمرو... بن ربيعه الخزاعي الكعبي كان شريفا كتب إليه النبي (صلى الله عليه وسلم) يدعو إلى الإسلام" (أسد الغابه 1:181 و الإصابه 1: 646/149 و الطبقات 4/ ق 2:31 في ترجمه بدیل).

بسرین سفیان خزاعی از اشراف بود حضرت به او نامه نوشت و به اسلام دعوت نمود.

27 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به مسیلمه کذاب:

کتب النبی (صلی الله علیه و آله) إلى مسیلمه یدعوه إلى الإسلام... و بعث به مع عمرو بن أمیه الضمری فیما رواه ابن الكلبي و ابن سعد، و لم یرو نص الكتاب فأجابہ مسیلمه و ذکر فی کتابه أنه نبی مثله و یسأله أن یقاسمه الأرض، و یذکر أن قریشا قوم لا یعدلون، فلعنه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و أجابه بما سوف یأتی (الوثائق السیاسیه: 205/304 - الف عن الأهدل و راجع الطبقات 1 / ق 2:25 و 26. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 215

حضرت به مسیلمه (کذاب) نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد، جواب داد من خودم مثل تو پیغمبرم و پیش نهاد کرد زمین را میان خودشان تقسیم نمایند و گفت قریش عدالت ندارد. حضرت او را لعنت کرد.

28 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی سعد بن بکر:

قال أبو عیبید: "حدثنا هشیم... عن سالم بن أبی الجعد قال: جاء رجل من بنی سعد بن بکر إلى رسول الله (صلی الله علیه و سلم) قال هشیم: أما حصین فلم یسمیه، و أما غیره فقال: ضمّام بن ثعلبه، فقال: یا غلام بنی هاشم إنی وافد قومی و سیدهم و إنی سانلک و ناشدک مشتهه نشدتی فلا تجدن علی:

بالله الذی خلقتک و خلق من قبلک و یخلق من بعدک فإنه جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نعبد الله وحده و نذر اللات و العزی أهو أمرک بذلک؟ قال:

نعم.

قال: و جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نصلی فی کل یوم خمس مرات أهو أمرک بذلک؟ قال: نعم.

قال: و جاءتنا کتیبک و جاءتنا رسلک بأن نصوم شهر رمضان أهو أمرک

بذلک؟ قال: نعم... "مردی از بنی سعد بن بکر آمد و گفت: ای جوان بنی هاشم

ص: 364

من فرستاده فامیلم هستم، من از سؤال می کنم و سوگندت می دهن به خدائی ترا و پیشینیان آفرید آیندگان بعد از تو را خلق خواهد نمود نوشته تو و فرستادگانت برای ما آمد و مارابه نماز گزاردن روزانه پنج دفعه و ماه رمضان را روزه بگیریم، آیا خدا ترا به این امر نموده؟ فرمود بلی.

ظاهر الحدیث بل صریحه آن وفوده کان بعد کتبه (صلی الله علیه وآله) إلى بطون سعد بن بكر يدعوهم إلى الإسلام، وأن کتبه إليه کان متعددا.

ظاهر حدیث نشان می دهد که آمدن این مرد بعد از نامه های آن حضرت به قبیله بنی سعد و نامه هم متعدد بوده است.

29 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به الجلندا:

عن ابن عباس قال: "... ثم بعث رسول الله إلى الجلندا يدعوهم إلى الإسلام فقبله وأسلم، وبعث إلى رسول الله (صلی الله علیه وآله) بهديه، فقدمت وقد قبض رسول الله (صلی الله علیه وآله) فجعل أبو بكر الهدیه موروثا و قسمها بين فاطمه و العباس " (مجمع الزوائد 50:10 و المعجم الكبير 12:12948/222 قال في القاموس: "جلنداء بضم أوله و ضم ثانيه ممدوده و بضم ثانيه مقصوره اسم ملك عمان"

به الجلندا نامه نوشت و به اسلام دعوت کرد و او هم قبول نمود و هدیه ای برای حضرت فرستاد و حضرت از دنیا رفته بود و ابوبکر آنرا هدیه حساب کرد و میان عباس (عموی پیغمبر) و فاطمه، تقسیم نمود.

30 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به قبائل العرب:

وفيهآ) أی: سنه تسع (كانت غزوه تبوك و هو جيش العسره فكتب النبي (عليه السلام بعد الفتح إلى القبائل التي لم يقش فيها الإسلام يدعوهم إلى الإسلام و كتب إلى التي فشا فيها الإسلام بغزو الروم و واعدوهم تبوك) الجامع لأبي زيد القيرواني: 295.

به قبیله هائی که اسلام در آنها شهرت نیافته بود، نامه نوشته و دعوت به اسلام نمود و هر قبیله ای که اسلام آورده بودند، برای شرکت در جنگ تبوک، دعوت

ص: 365

31 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی تمیم:

روی أبو الشیخ فی کتابه طبقات المحدثین باصبهان 1:297 یاسناده: "أن کتاب النبی (صلی الله علیه و سلم) جاء إلى بنی تمیم، فقال الأحنف: إلى ما يدعو؟ فقیل: إلى الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، فقال: قول حسن، قال:

فأخبر النبی (صلی الله علیه و سلم) فدعا له". مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 218. به بنی تمیم نامه نوشت احنف پرسید برای چه ما را دعوت می نماید گفته شد: به امر به خوبیها و دوری از بدیها، گفت: گفتار زیباست مسلمان شد و حضرت به او دعا کرد.

32 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به صداء:

روی زیاد بن الحارث الصدائی) نسبه إلى صداء و هی قبيله من الیمن (:

جهز النبی (صلی الله علیه و سلم) جيشا إلى قومه صداء، فقال: یا رسول الله ارددهم و أنا لک یاسلامهم، فرد الجيش و کتب إلیهم، فجاء وفدہم یاسلامهم... "مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 218

حضرت لشکری برای جنگ به قوم (صداء) آماده کرد، زیاد بن حارث صدائی:

انها را برگردان من ضامن اسلام قومم می شوم، لشکر را برگردانید و او هم به قبيله اش نامه نوشت و همگی مسلمان و نمایندگانشان به خدمت رسیدند.

33 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به بنی قینقاع:

روی أنه کتب رسول الله (صلی الله علیه و آله) مع أبي بکر إلى یهود بنی

قینقاع يدعوهم إلى الإسلام و إقام الصلاة و إیتاء الزکاه و أن یقرضوا الله قرضا حسنا، فقال فنحاص أحد علمائهم و أحبارهم و هو جالس فی مدراسهم:

إن الله فقیر و نحن أغنیاء (راجع الدر المنثور 2:106 عن ابن جریر و ابن المنذر و تفسیر أبي

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 219

قال فی القاموس: بنو قینقاع - بفتح القاف و تثلیث النون - شعب من الیهود.

نامه ای با ابوبکر به قبیله بنی قینقاع (از یهود) فرستاد و دعوت به نماز و زکات و قرض الحسنه نمود، فنحاس یکی از علمای آنها گفت: خدا فقیر است و ما غنی هستیم.

34 - نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله به الیمن:

روی مسهر بن عبد الملک بن سلع قال: "أخبرنی أبی قال: قلت لعبد خیر:

کم أتی علیک؟ قال: عشرون و مائه سنه، قال: هل تذاکر من أمر الجاهلیه شیئا؟

قال: نعم، قال: کنا ببلاد الیمن فجاءنا کتاب رسول الله (صلی الله علیه و سلم) قال: فدعا الناس إلی خیر واسع، فکان أبی فیمن خرج و أنا غلام" (الکامل لابن عدی 2449:6 و المطالب العالیه 123:4 عن أبی یعلی و أسد الغابه 3:277 فی عبد خیر بن یزید و مجمع الزوائد 7:10. مسهر بن عبد الملک می گوید: پدرم به من خبر داد، من به عبد خیر گفتم چند سال داری؟ گفت صد و بیست سال، گفتم چیزی از جاهلیت به یاد می آوری؟ گفت: ما در شهرهای یمن بودیم نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به خیر فراوان دعوت نموده بود، پدرم یکی از بیرون روندگان بود و من نو جوان بودم.

فلما رجع قال: مری بهذا القدر فیراق للکلاب، فإننا قد أسلمنا و أسلم" و الصحیح: فکان أبی فیمن خرج کما هو ظاهر". وقتی که (پدرم) برگشت گفت این دیک را بریزید به سگها ما مسلمان شده ایم و اسلام آورد.

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 224.

پیمان و عهد نامه ها

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله، به روشنی می توان دریافت که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان ها محور احترام اند. هر قبیله جایگاه بایسته خود را می یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی و تحمیل جایی نیست.

آن حضرت تمایل داشت با انعقاد پیمان ها و تأکید به همه در لزوم وفای به قراردادهای، زمینه های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان، نه تنها با مهاجران قریش، قبیله «اوس» و قبیله «خزرج»، بلکه برای قبایل مختلف یهودی نیز این امکان فراهم است که در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. روح این پیمان ها همچون منشور مدینه تأمین وحدت اسلامی است با پیوند قبیله های مختلف و تأمین صلح، آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه، حتی در باورهای دین. در منطق پیامبر صلی الله علیه وآله جهاد پاسخی است به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برای جراحی جامعه بشری بر حسب ضرورت های اجتناب ناپذیر و ریشه کن کردن کانون های زورگویی و سرکوبی دشمنان صلح و آزادی.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حتی قبل از بعثت، بر اصل تنظیم روابط عادلانه میان قبایل، بر پایه پیمان اصرار میورزید و مکرر می فرمود:

«لقد شهدت فی دار عبد الله بن جدعان حلفاً ما أحبُّ أن لی به حمر النعم و لو دعیت به فی الإسلام لأجبت». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (، ص 503؛ از سیره ابن هشام ج 1، ص 34؛ البدایه و النهایه؛ ج 2، ص 291

« من در خانه عبدالله بن جدعان، در جاهلیت شاهد بستن پیمان مشترک جهت حمایت از مظلومان، میان نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم، و چنان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.»

پیامبر صلی الله علیه وآله در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن پیمان

حدیبیه، بارها می فرمود:

« لا یسألونی خطه یعضمون فیها حرمت الله إلا أعطیتهم إیّاهما ». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (، ص 503؛ از سنن ابی داود، ج 3، ص 113

« از من وسیله ای که موجب تعظیم به حدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این که بی درنگ به آن ها خواهم داد.»

نیز آن حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با « روم » می بستند، پیشاپیش خبر داد:

« إنّ الروم سیصالحکم صلحاً أمنأ ». (عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی) تهران: امیرکبیر، 1373، چاپ دوم (، ص 503؛ از سنن ابی داود، ج 3، ص 504؛ از: ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج 5، ص 232

« رومیان با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهند کرد.»

رفتار مسالمت آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مقابل مخالفان

از مطالعه تاریخ چنین بر می آید که ایجاد مودت و دوستی با بیگانگان امری بود که پیامبر رحمت در روابط بین الملل و در برخورد با مخالفان عقیدتی خود از آن بهره می گرفت چه این که اولاً: اسلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر سر ناسازگاری ندارد، ثانیاً: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نکته توجه داشت که با ایجاد جو دوستی و روابط مسالمت آمیز می توان با مخالفان عقیدتی به گفت و گو و جدال احسن پرداخت. یکی از ابعاد گسترده قرآن، موضوع احتجاج با کافران، مشرکان و اهل کتاب است. برخی از این احتجاج ها مربوط به پیامبران پیشین است که با مردمان عصر خود انجام داده اند و برخی دیگر مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه و اهل کتاب یثرب و حومه آن می باشد. (برای مطالعه بیشتر احتجاجات قرآنی مراجعه کنید به کتاب: «الحوار فی القرآن».

چند نمونه از پیمان های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

ص: 369

در سیره پیامبرصلی الله علیه و آله تعداد زیادی از پیمان های صلح و همکاری دیده می شود که بررسی کامل آن، نیازمند به تدوین چندین جلد کتاب است. (برای مطالعه آن به کتاب: مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله اثر مرحوم علی احمدی میانجی رحمه الله و کتاب:

مجموعه الوثائق السیاسیه، اثر محمد حمید الله مراجعه نمایید.

در این جا فقط به بیان چند نمونه اشاره می شود:

پیمان یا قانون اساسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شهر مدینه

1 - پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بین مهاجرین و انصار و یهود یثرب:

این پیمان نامه 59 ماده یابند دارد و نسخه های دیگر 47 بند من هر دو پیمان را تطبیق نمودم، باهم یکیست منتهی در نسخه 59 بعضی از بندها را تقطیع نموده و شماره خورده و در نسخه 47 یکجا آمده فقط در نسخه 59 شماره 46 از آنها اضافه است.

و ضمناً در نسخه 47 شماره های 12 و 20 و 36 و 45 دویار تکرار شده و جلوشان (ب) گذاشته شده ولی مطالب متفاوت است.

در این عهدنامه از چند گروه و افراد سخن به میان آمده است: مشرکین، کافران، مومنان و یهودیان. مشرکین کسانی هستند که مخاطب عهدنامه و طرف عهد می باشند؛ حال آن که کافرین طرف معاهده نیستند. (اصل بیستم.) در این عهدنامه ضمن به رسمیت شناخته شدن آزادی مذهب، بر برتری مذهب مومنین تاکید شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از این که از مکه به مدینه مهاجرت کرد، به منظور اداره این شهر اعلامیه ای صادر نمود. این اعلامیه که در فارسی تحت عنوان (میثاق مدینه) و در زبان عربی به عنوان (صحیفه مدینه) شناخته می شود، قرارداد به معنای مرسوم کلمه نیست. چرا که از سوی رسول الله اعلام شد و دیگر گروه های حاضر در مدینه، ضمن پذیرش زعامت ایشان، مفاد این عهدنامه را

ص: 370

برخی اسلام‌گرایان خارج از ایران به ترویج این عهدنامه، با نام قانون اساسی Constitution پرداخته‌اند. برخی اعتقاد دارند نخستین قانون اساسی تاریخ به معنای کلمه، همین عهدنامه بوده است. با این حال، نمی‌توان گفت این عهدنامه، قانون اساسی به معنای مدرن کلمه باشد. البته در این عهدنامه دولت به معنای نهادی و شخصیت حقوقی تاسیس نمی‌شود و برای پیامبر صلاحیت‌هایی به رسمیت شناخته می‌شود. در میثاق مدینه سخن از دولت مسلمین به میان نمی‌آید، بلکه حرف از مجموع مومنین زده می‌شود. حتی تخصیص صلاحیت‌ها نیز مشخصاً نه به یک شخصیت حقوقی که به شخصیت حقیقی صورت می‌گیرد.

این عهدنامه توسط مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به زبان فارسی ترجمه شده است و در زمینه مطالعات بنیادین حکومتی، سندی ارزنده و قابل توجه برای پژوهشگران حقوق عمومی، تاریخ اسلام و فلسفه سیاسی به شمار می‌رود.

عهدنامه مدینه دارای دو بخش اساسی است، نخست مبانی ایجاد معاهده و دوم احکام ارائه شده توسط آن. این پیمان با عنایت به مشکلات احتمالی پیش روی اداره شهر مدینه منعقد شده بود. آن گونه که از بند نخست این عهدنامه برمی‌آید پیمان مذکور برای مسلمین، به مثابه پیامی الهی و برای سایرین به عنوان آن چه امیر شهر بیان می‌کند الزام آور است.

عهدنامه در درجه نخست میان مسلمین قریش و یثرب منعقد می‌شود. یهودیان و مشرکین نیز تحت عنوان کسانی که به این دو گروه (یا مسلمین یثرب) ملحق می‌شوند، شناخته می‌شوند و به عبارت واضح‌تر تبعیت آنان از مسلمین، شرط بهره‌مندیشان از این عهدنامه است. بر خلاف آن چه که برخی اظهار می‌دارند، مفهوم امت دارای تبیین منحصر به فردی در این عهدنامه نیست، جز آن که مفاد عهدنامه مبتنی بر برابری تمام افراد حاضر در مدینه است. این در تمام بندها قابل مشاهده است و استثنائات این اصل برابری تصریح شده‌اند (اصل هجدهم در بیان فرماندهی نظامی).

وفای به عهد اصلی‌ترین تضمین میثاق مدینه است و انذار به کیفر، در صورت

عهدشکنی یهودیان و مشرکین مکمل اصل وفای به عهد است. (اصول چهل و ششم و چهل هفتم).

در این عهدنامه از چند گروه افراد سخن به میان آمده است: مشرکین، کافران، مومنان و یهودیان. مشرکین کسانی هستند که مخاطب عهدنامه و طرف عهد می باشند؛ حال آن که کافرین طرف معاهده نیستند. (اصل بیستم). در این عهدنامه ضمن به رسمیت شناخته شدن آزادی مذهب، بر برتری مذهب مومنین تاکید شده است.

متن عربی پیمان مدینه:

كِتَابُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْيَهُودِ وَهُوَ دُسْتُورُ الدَّوْلَةِ الْبَلَدِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 1 - هذا كتابٌ من محمدٍ النَّبِيِّ [رَسُولِ اللَّهِ] بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ [أَهْلِ] يَثْرِبَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَلِحَقِّ بِهِمْ وَجَاهِدَ مَعَهُمْ.
- 2 - إِنَّهُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ دُونِ النَّاسِ .
- 3 - الْمُهَاجِرُونَ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ بَيْنَهُمْ وَهُمْ يَفُودُونَ عَانِيَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ .
- 4 - وَبَنُو عَوْفٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدِي عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ .
- 5 - وَبَنُو الْحَارِثِ [بْنِ الْخَزْرَجِ] عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقَلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدِي عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ .

6 - وَبُنُو سَاعِدَةَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

7 - وَبُنُو جُشَمَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

8 - وَبُنُو النَّجَارِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

9 - وَبُنُو عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

10 - وَبُنُو النَّبَيْتِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمْ، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

11 - وَبُنُو الْأَوْسِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمِ الْأُولَى؛ وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

12 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتْرَكُونَ مُفْرَحًا بَيْنَهُمْ أَنْ يُعْطَوْهُ بِالْمَعْرُوفِ فِي فِدَاءٍ أَوْ عَقْلِ.

12 ب - وَأَنْ لَا يُحَالِفَ مُؤْمِنٌ مُؤَلَى مُؤْمِنٍ دُونَهُ.

13 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ [أَيْدِيهِمْ] عَلَى [كُلِّ] مَنْ بَغَى مِنْهُمْ، أَوْ ابْتَغَى دَسِيعَهُ ظُلْمٍ، أَوْ إِثْمًا، أَوْ عُدْوَانًا، أَوْ فَسَادًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَّ أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ جَمِيعًا، وَلَوْ كَانَ وَوَلَدَ أَحَدِهِمْ.

14 - وَلَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا فِي كَافِرٍ، وَلَا يَنْصُرُ كَافِرًا عَلَى مُؤْمِنٍ .

15 - وَأَنَّ ذِمَّةَ اللَّهِ وَاحِدَةٌ يُجِيرُ عَلَيْهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَوَالِي بَعْضٍ دُونَ النَّاسِ .

16 - وَأَنَّهُ مَنْ تَبِعَنَا مِنْ يَهُودٍ فَإِنَّ لَهُ النَّصْرَ وَالْأَسْوَةَ غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُتَنَاصِرٍ عَلَيْهِمْ.

17 - وَأَنَّ سِلْمَ الْمُؤْمِنِينَ وَاحِدَةٌ، لَا يُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِنٍ فِي قِتَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا عَلَى سَوَاءٍ وَعَدْلٍ بَيْنَهُمْ.

18 - وَأَنَّ كُلَّ غَازِيَةٍ غَزَتْ مَعَنَا يَعْقُبُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

19 - أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُبِيءُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ بِمَا نَالَ دِمَاءَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

20 - وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ عَلَى أَحْسَنِ هُدًى وَأَقْوَمِهِ .

20 ب - وَأَنَّهُ لَا يُجِيرُ مُشْرِكٌ مَالًا لِقْرِيشٍ وَلَا نَفْسًا، وَلَا يَحُولُ دُونَهُ عَلَى مُؤْمِنٍ .

21 - وَأَنَّهُ مَنْ اعْتَبَطَ مُؤْمِنًا قَتْلًا عَنْ بَيْنِهِ فَإِنَّهُ قَوْدٌ بِهِ، إِلَّا أَنْ يَرْضَى وَلِيُّ الْمَقْتُولِ [بِالْعَقْلِ] وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ كَافَةٌ وَلَا يَحِلُّ إِلَّا قِيَامٌ عَلَيْهِ .

22 - وَأَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَقْرَبًا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَنْصَرَ مُحَدِّثًا أَوْ يُؤْوِيَهُ، وَأَنَّ مَنْ نَصَرَ، أَوْ آوَاهُ، فَإِنَّ عَلَيْهِ لَعْنَةَ اللَّهِ وَغَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُؤْخَذُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ .

23 - وَأَنْتُمْ مَهْمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ.

24 - وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ .

25 - وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّةٌ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ؛ لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ، مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ .

26 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي النَّجَّارِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ .

27 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْحَارِثِ مِثْلَ لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ .

28 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي سَاعِدِهِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ .

29 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي جُشَمٍ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ .

30 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْأَوْسِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ .

31 - وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.

32 - وَأَنَّ جَفْنَةَ بَطْنٍ مِنْ ثَعْلَبَةَ كَانَتْهُمْ .

33 - وَأَنَّ لِبَنِي الشُّطَيْبَةِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، وَأَنَّ الْبَرَّ دُونَ الْإِثْمِ .

34 - وَأَنَّ مَوَالِيَ ثَعْلَبَةَ كَانَتْهُمْ .

35 - وَأَنَّ بَطَانَةَ يَهُودَ كَانَتْهُمْ .

36 - وَأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِ مُحَمَّدٍ.

36 ب - وَأَنَّهُ لَا يَنْحَجِرُ عَلَى ثَارِ جُرْجٍ ، وَأَنَّهُ مَنْ فَتَكَ فَبِنَفْسِهِ وَأَهْلٍ بَيْتِهِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَبْرٍ هَذَا.

37 - وَأَنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ ، وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ التُّصْحَاحَ وَالتَّصِيحَةَ ، وَالتَّبَرُّدُونَ الْإِثْمَ .

38 - وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفِقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ .

39 - وَأَنَّ يَثْرَبَ حَرَامٌ جَوْفَهَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ .

40 - وَأَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ .

41 - وَأَنَّهُ لَا تَجَارُ حُرْمَةٌ إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا .

42 - وَأَنَّهُ مَا كَانَ بَيْنَ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنْ حَدِيثٍ ، أَوْ اشْتَدَّ تَجَارٌ يُخَافُ فَسَادَهُ ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ) ، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَتَقَى مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ .

43 - وَأَنَّهُ لَا تُجَارُ قُرَيْشٌ وَلَا مَنْ نَصَرَهَا .

44 - وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ دَهَمَ يَثْرَبَ .

45 - وَإِذَا دُعُوا إِلَى صَلَاحٍ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ فَإِنَّهُمْ يُصَالِحُونَهُ

وَيَلْبَسُونَهُ، وَأَنْتَهُمْ إِذَا دَعُوا إِلَىٰ مِثْلِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَنْ حَارَبَ فِي الدِّينِ .

45 ب - عَلَىٰ كُلِّ أَنَسٍ حِصَّتُهُمْ مِنْ جَانِبِهِمُ الَّذِي قَبِلَهُمْ.

46 - وَأَنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ عَلَىٰ مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مَعَ الْبِرِّ الْمَحْضِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ، وَأَنَّ الْبِرَّ دُونَ الْإِثْمِ لَا يَكْسِبُ كَاسِبٌ إِلَّا عَلَىٰ نَفْسِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ أَصْدَقِ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَبْرَهُ.

47 - وَأَنَّهُ لَا يَحُولُ هَذَا الْكِتَابُ دُونَ ظَالِمٍ أَوْ آثِمٍ ، وَأَنَّهُ مَنْ خَرَجَ آمِنٌ وَمَنْ قَعَدَ آمِنٌ بِالْمَدِينَةِ ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثِمَ ، وَأَنَّ اللَّهَ جَارٌ لِمَنْ بَرَّ وَاتَّقَىٰ ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

ترجمه پیمان مدینه

نوشته پیامبر خداصلی الله علیه و آله میان مهاجران و انصار و یهود: که آن قانون اساسی دولت - شهر مدینه بود.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

1 - این، نوشته و پیمان نامه ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [مردم] یثرب (یا قوت حموی 0101/4(192] و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان ببیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند [به اجرا درآید.

2 - آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت اند.

3 - مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند، همانند پیش از اسلام، خوبها

می پردازند (ابو مسحل اعرابی، النوادر، ص 40. زمخشری، الفائق، 62.2 ج 3 و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می سازند.

4 - قبیلہ بنی عوف (جمہرہ انساب، ص 4) [074] همانند گذشته خونبہا می پردازند؛ و ہر گروہی بر پایہ روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می سازد.

5 - بنی حارث [بن خَزْرَج (جمہرہ، ص 47 ج 5)] [174] همچون گذشته خونبہا می پردازند و ہر گروہی بر پایہ روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

6 - بنی ساعدہ (ہمان 106) [274-474] چون گذشته خونبہا می پردازند و ہر گروہی بہ شیوہ مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می سازد.

7 - بنی جُشم (ہمان، ص 7) [274] همچون گذشته خونبہا می پردازند و ہر گروہی بہ شیوہ مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

8 - بنی نَجَّار (ہمان) [8] بہ شیوہ گذشتہ، خونبہا می پردازند و ہر گروہی بہ شیوہ مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

9 - بنی عمرو بن عوف (ہمان، ص 9) [074] همچون گذشتہ، خونبہا می پردازند و ہر گروہی بہ شیوہ مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

10 - بنی نَبیت (ہمان) [01] بہ شیوہ پیش از اسلام، خونبہا می پردازند و ہر گروہی بر پایہ روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می سازد.

11 - بنی اوس (ہمان، ص 11) [233] همچون گذشتہ خونبہا می پردازند و ہر گروہی

به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

12 - پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.

12 ب. هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم پیمان شود.

13 - همه مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر پیوراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.

14 - هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کافری در برابر مؤمن، یاری دهد.

15 - پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد (لسان العرب 1121/4) [مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

16 - هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.

17 - آشتی همه مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایه برابری و دادگری [مرسوم
] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید (زمخشری، الفائق، 26-2/25)

18 - پیکار گرانی (همان 1231/2) [62/2] که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.

19 - مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه «بؤأ»).

20 - بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.

20 ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

21 - هر گاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی‌گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضد قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.

22 - هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص 41) [562] را یاری یا پناه دهد، و هر کس که او را یاری یا پناه دهد، بی‌گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد کشت و توبه و سربهایی (زمخشری، الفائق، 51) [292/2] از وی پذیرفته نخواهد شد.

23 - هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیرامون] آن را به خدا و محمدصلی الله علیه و آله باز گردانید؛ راه حل آن را در قرآن و سنت پیامبر بجوید.

24 - تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ با مؤمنان همراه باشند.

25 - یهود بنی عوف، خود و بستگان‌شان امتی همراه با مسلمانان هستند (زمخشری، الفائق ج 2.2) (ج 1361 دین یهود از آن‌ایشان و دین مسلمانان از آن

مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند (الفائق، 2/26) (و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده اش را تباه نخواهد ساخت.

26 - یهود بنی نَجَّار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

27 - یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.

28 - یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

29 - یهود بنی جُشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

30 - یهود بنی الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

31 - یهود بنی نَعْلَبَه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند؛ مگر کسی که [با پیمان شکنی] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.

32 - همانا جَفْنَه (جمهره، ص 372 و 371) [133] همچون مردم نَعْلَبَه، تیره ای از نَعْلَبَه هستند.

33 - بی گمان بنی شَطِیْبَه دارای حقوقی همسان با قبیله بینِ عوفِ اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست (الفائق، 2/26).

34 - وابستگان قبیله نَعْلَبَه، همچون خود آن قبیله اند.

35 - نزدیکان و رازداران (جوامع الجامع، ذیل آیه 118، آل عمران، ج 1) [81] 891/1

یهودان، چون خود ایشانند.

ص: 381

36 - هیچ یک از آنان جز به اجازه محمدصلی الله علیه و آله نباید بیرون رود.

36 ب. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی ماند.

هر کس به ناگاه کسی را بکشد (ابن اثیر، النهایه، 3/409)، بی گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی) می پذیرد (ابن هشام، 2/149 پانوش 3؛ النهایه، 1/17؛ لسان، 4/52).

37 - در پیکار با دشمنان، هزینه یهود بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی هیچ پیمان شکنی (بند 32 پیمان) میان ایشان استوار باشد.

37 ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم پیمان خویش، پیمان شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستمدیده است.

38 - تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.

39 - درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان نامه حرام است (بخاری، 3/25 - معجم البلدان، 91 939/114) [157/3].

40 - پناهنده یا هم پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه دهنده و پیماندار است (لسان، 154/1554).

41 - به هیچ یک از افراد خانواده [که دارای سرپرستی است] بی اجازه کسان

او، نباید پناه داد.

42 - هر گاه میان متعهدان به این پیمان نامه، قتلی (همین پیمان، بند 22 ش 1) یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمدصلی الله علیه و آله روی آورند؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است (سیره ابن هشام، 2/150، پانوش 1).

43 - هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

44 - هم پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.

45 - هر گاه هم پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جستند، باید در آن شرکت جویند؛ و هر گاه هم پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است.

45 ب. هزینه هر گروه، [یا هزینه رزمی هر گروه] 15 بر عهده خود آن گروه است (ابوعبید، ص 294).

46 - یهود اُوس، خود و وابستگانشان، با نیکی محض و استواری (النهاییه، 1/117) بر این پیمان نامه، همان پیمانی را پذیرفته اند که دارندگان این پیمان نامه، بر آن گردن نهاده اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان شکنی است (الفائق، 2/26؛ النهاییه، 1/117 (بر)). این پیمان شکن است که خود زیان پیمان شکنی را خواهد دید. خداوند [گواه] راستینی بر این پیمان نامه است و آن را می پذیرد.

47 - پیداست که این نوشته، ستمگر با پیمان شکنی را از کیفر، باز نخواهد

داشت (الفائق، همان). نیز روشن است که هر کس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمدصلی الله علیه و آله پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند (ابن هشام 102) [051/2].

متن پیمان 52 و 59 ماده ای در روایت دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي بين المؤمنين و المسلمين من قريش و يثرب، و من تبعهم فالحق بهم و جاهد معهم.

2- أنهم امه واحده من دون الناس.

3- المهاجرون من قريش على ربتهم يتعاقلون بينهم، و هم يفدون عانيهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

4- و بنو عوف على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

5- و بنو ساعده على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، كل طائفه منهم تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

6- و بنو الحارث على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

7- و بنو جشم على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

8- و بنو النجار على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه منهم تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

9- و بنو عمرو بن عوف على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه تفدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

10- و بنو النبيت على ربتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفه عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

11 - و بنو الأوس على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الاولى، و كل طائفه منهم تقدى عاينها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

المصدر:

سيره ابن هشام 2:119 و فى ط : 147 - و اللفظ له - و البدايه و النهايه.

224:3 و رسالات نبويه: 230 و الأموال لأبى عبيد: 184 و 185 و 290 و الأموال لابن زنجويه 1 : 331-338 و 466:2 و مدينه البلاغه 2:276 و نشأه الدوله الاسلاميه: 283 و الصحيح من السيره 4 : 248 و سيره النبى (صلى الله عليه وآله) لإسحاق بن محمد همدان قاضى ابرقو: 480-484 و راجع السنه قبل التدوين: 344.

12 - و أن المؤمنين لا يتركون مفرحا بينهم أن يعطوه بالمعروف فى فداء أو عقل.

13 - و أن لا يحالف مؤمن مولى مؤمن دونه.

14 - و أن المؤمنين المتقين على من بغى منهم أو ابتغى دسيعه ظلم أو إثم أو عدوان أو فساد بين المؤمنين، و أن أيديهم عليه جميعا ولو كان ولد أحدهم.

15 - و لا يقتل مؤمن مؤمنا فى كافر، و لا ينصر كافرا على مؤمن.

16 - و أن ذمه الله واحده يجير عليهم أديانهم، و أن المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس.

17 - و أنه من تبعنا من يهود، فإن له النصر و الأسوه غير مظلومين و لا متناصر عليهم.

18 - و أن سلم المؤمنين واحده، لا يسالم مؤمن دون مؤمن فى قتال فى سبيل الله إلا على سواء و عدل بينهم.

19 - و أن كل غازيه غزت معنا يعقب بعضها بعضا.

20 - و أن المؤمنين يبيء بعضهم على بعض بما نال دماءهم فى سبيل الله ..

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 24

21 - و أن المؤمنين المتقين على أحسن هدى و أقومه.

22 - و أنه لا يجير مشرك مالا لقريش و لا نفسا، و لا يحول دونه على مؤمن.

23 - و أنه من اعتبط مؤمنا قتلا عن بينه فإنه قود به إلا أن يرضى ولى

ص: 385

المقتول، وأن المؤمنين عليه كافه، ولا يحل لهم إلا قيام عليه.

24 - وأنه لا يحل لمؤمن أقر بما فى هذه الصحيفه و آمن بالله و اليوم الآخر أن ينصر محدثا و لا يؤديه، وأنه من نصره أو آواه فإن عليه لعنه الله و غضبه يوم القيامه، و لا يؤخذ منه صرف و لا عدل.

25 - وأنكم مهما اختلفتم فيه من شىء فإن مرده إلى عز و جل و إلى محمد (صلى الله عليه و آله .)

26 - وأن اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين.

27 - وأن يهود بنى عوف امه مع المؤمنين لليهود دينهم و للمسلمين.

دينهم مواليتهم و أنفسهم إلا من ظلم و أثم فإنه لا يوتغ إلا نفسه و أهل بيته.

28 - وأن ليهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف.

29 - وأن ليهود بنى الحارث مثل ما ليهود بنى عوف.

30 - وأن ليهود بنى ساعده مثل ما ليهود بنى عوف.

31 - وأن ليهود بنى جشم مثل ما ليهود بنى عوف.

32 - وأن ليهود بنى الأوس مثل ما ليهود بنى عوف.

33 - وأن ليهود بنى ثعلبه مثل ما ليهود بنى عوف إلا من ظلم و أثم، فإنه لا يوتغ إلا نفسه و أهل بيته.

34 - وأن جفه بطن من ثعلبه كأنفسهم.

35 - وأن لبنى الشطيبة مثل ما ليهود بنى عوف.

36 - وأن البر دون الاثم.

37 - وأن موالى ثعلبه كأنفسهم.

38 - وأن بطانه يهود كأنفسهم.

39 - وأنه لا يخرج منهم أحد إلا بإذن محمد (صلى الله عليه و آله .)

40 - وأنه لا ينحجز على ثار جرح.

41 - وأنه من فتك فبنفسه فتك و أهل بيته إلا من ظلم.

42 - وأن الله على أبر هذا.

43 - وأن على اليهود نفقتهم، وعلى المسلمين نفقتهم.

44 - وأن بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفة.

ص: 386

45 - و أن بينهم النصح و النصيحة و البر دون الاثم.

46 - و أنه لم يآثم امرؤ بحليفه، و أن النصر للمظلوم.

47 - و أن اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين.

48 - و أن يثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفة.

49 - و أن الجار كالنفس غير مضار و لا آثم.

50 - و أنه لا تجار حرمة إلا بإذن أهلها.

51 - و أنه ما كان بين أهل هذه الصحيفة من حديث أو اشتجار يخاف فساده فإن مرده إلى الله عز و جل و إلى محمد رسول الله (صلى الله عليه و سلم) و أن الله على أتقى ما فى هذه الصحيفة و أبره.

52 - و أنه لا تجار قریش و لا من نصرها..

53 - و أن بينهم النصر على من دهم يثرب.

54 - و إذا دعوا إلى صلح يصلحون و يلبسونه، فإنهم يصلحون و يلبسونه، و أنهم إذا دعوا إلى مثل ذلك فإنه لهم على المؤمنين إلا من حارب فى الدين.

55 - على كل اناس حصتهم من جانبهم الذى قبلهم.

56 - و أن يهود الأوس مواليتهم و أنفسهم على مثل ما لأهل هذه الصحيفة مع البر المحض من أهل هذه الصحيفة، و أن البر دون الاثم لا يكسب كاسب إلا على نفسه، و أن الله على أصدق ما فى هذه الصحيفة و أبره.

57 - و أنه لا يحول هذا الكتاب دون ظالم و آثم.

58 - و أنه من خرج آمن، و من قعد آمن بالمدينة إلا من ظلم و آثم.

59 - و أن الله جار لمن بر و اتقى، و محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله).

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 44

ترجمه چند بند از پیمان یا منشور مدینه

این پیمان نخستین قرارداد بین المللی در اسلام و مهم ترین و جامع ترین پیمانی است که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، میان مسلمانان، مشرکان و یهود منعقد

شده است. براساس این پیمان، رابطه میان مسلمانان؛ اعم از مهاجر و انصار، و رابطه میان مسلمانان و یهود و همچنین رابطه میان مسلمانان و مشرکین و وظایف هر دسته مشخص گردید. هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز جوامع گوناگونی است که در مدینه می زیسته اند. در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به نقل ترجمه جمع بندی که در کتاب «مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله» پس از نقل اصل پیمان ذکر شده، اکتفا می کنیم:

حقوق متقابل مسلمانان با یکدیگر در منشور مدینه

1. مسلمانان در برابر دیگر مردمان، یک ملت اند. بنابراین، میان هیچ مسلمان و کافری پیوند نیست؛ هر چند پدر یا فرزند باشند و جدایی میان مسلمان با مسلمان دیگر نیست.
2. هر تیره از مسلمانان در میان خود فدییه (دیه یا غرامت (می پردازند، همان گونه که پیش از اسلام بوده است.
3. مسلمانان در برابر کسانی که ستم یا گناه یا دشمنی یا فساد میان مسلمانان را توطئه نمایند، متحدند.
4. هیچ مؤمنی به خاطر کافری کشته نمی شود و هیچ کافری بر ضد مؤمنی یاری نمی شود.
5. عهد و امان خداوند یکی است.
- بنابراین، شخص مطرح نیست و می تواند پایین ترین شخص پناه دهد بر مسلمین، (کنایه از این که اگر شخصی به دیگری پناه داد و او را کفالت نمود، باید تمامی مسلمانان امان او را محترم بشمارند.)
6. در هنگام نبرد در راه خداوند، هیچ مؤمنی بدون موافقت افراد دیگر نمی تواند صلح نماید؛ بنابر این، صلح باید با نظر جمع انجام شود.
7. گروه های رزمنده، هر یک باید پس از دیگری و به نوبت بجنگند. بنابراین، هیچ طایفه ای دو مرتبه متوالی به نبرد الزام نمی شود.
8. هرکس مؤمنی را بدون دلیل بکشد، حکمش قصاص است؛ مگر این که ولی مقتول راضی شود.

9. داور نهایی در اختلافات مسلمانان، خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.

10. مسلمانان هیچ بدهکاری را که بدهی بر او سنگینی کرده، رها نمی کنند، مگر این که او را کمک نمایند؛ چه بدهی به خاطر خون بهایی باشد یا غرامتی که به عنوان سرشکن بر خویشان پدری نصیب شخص شده باشد.

11. بعضی از مؤمنان سرپرست بعضی دیگرند. بنابراین، هیچ کافری سرپرست مؤمنان نیست.

12. هیچ کس نمی تواند بدون رعایت مصالح سایر لشکریان، کافری را در پناه خود بگیرد.

مواد صلح مسلمانان با یهودیان

1. یهودیانی که تحت این پیمان هستند، باید مورد یاری و حمایت قرار گیرند و ستمی بر آنان نشود و دشمنانشان یاری نگردند. هرگاه مسلمانان، یهود را به مصالحه دعوت کردند، باید بپذیرند و همچنین هرگاه یهود، مسلمانان را به مصالحه دعوت کردند.

2. در هنگام جنگ، یهودیان نیز باید در هزینه با مسلمانان شرکت کنند.

مسلمانان هزینه خود و یهود، هزینه خودش را پرداخت نماید.

3. مسلمانان و یهودیان هم پیمان، یک امت اند، مسلمانان دین خود را دارند و یهودیان دین خود را؛ مگر کسی که ستم و گناه مرتکب شود.

4. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که بر ضد دشمنان منطقه هماهنگی و همراهی نمایند.

5. هیچ انسانی به خاطر گناه هم پیمانش مواخذه نمی شود.

6. لازم است مظلومان را در میان خود یاری نمایند.

7. هیچ کافری پناه داده نمی شود، مگر با رعایت مصالح مسلمانان و یهودیان.

8. همسایه همانند خویشان است و نباید مورد تعدی قرار گیرد.

9. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که در

صفحه 86 میان خود، بر مهاجمانی که به مدینه هجوم آورند، همیاری نمایند.

10. میان مسلمانان و یهودیان پند، اندرز و خیرخواهی حاکم است.

حقوق ساکنان منطقه) اعم از مسلمان، یهودی و مشرک)

1. این پیمان نمی تواند به عنوان سیری برای ستمگر یا گناهکار محسوب شود.

2. یثرب بر حسب این پیمان بر تمامی اهل منطقه حرم (و مورد احترام) است؛ چنان که «مکه» بر حسب فرمان الهی حرم می باشد.

3. قریش و هوادارانش نباید پناه داده شوند.

ماده مخصوص مشرکین در پیمان

مشرکین مدینه حق ندارند قریش را، مالی یا جانی پناه دهند. (الاحمدی، علی، مکاتیب الرسول)، بیروت: دارالمهاجر، بی تا (، ج 1، صص

261 263

2 - پیمان میان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و رییس مسیحیان ایلا

بسم الله الرحمن الرحيم

این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این پیمان، کشتی ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آن ها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملک در می آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند». (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی)، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم (، ج 2، ص 974

3 - پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسیحیان سرزمین سینا

بسم الله الرحمن الرحيم، این مکتوبی است که محمد بن عبدالله که بشیر و نذیر و نسبت به ودیعه الهی امین جمله خلاق است، آن را نوشته است تا حجت و بهانه ای پس از پیامبران بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است.»

ص: 390

آن را برای کسانی نوشته است که پیرو آیین وی هستند، تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین، بر دین نصرانیت هستند، نسبت به آن هایی که دور هستند یا نزدیک، عرب یا عجم؛ آنان که شناخته می شوند و آنان که شناخته نمی شوند. این مکتوبی است که بر طبق آن، با آن پیمان بسته است؛ هرکس با مواد آن مخالفت ورزد نسبت به وی و سایر مسلمانان متجاوز شناخته خواهد شد. این چنین کسی به عهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت به دین خود استهزا نموده است و مستحق لعنت خواهد بود؛ چه سلطان باشد یا از سایر مسلمان مؤمن عادی.

هرجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه و یا بیابان و یا جای آباد و یا هموار و یا کنیسه و معبدی به سر می برند، ما پشت سر آنان حافظ و پاسدارشان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از جانشان و از اموال آن ها دفاع می کنم؛ زیرا آنان جزو رعیت من و هم پیمان و متحد من می باشند.

آنان به جز آنچه که با رضایت خاطر، به عنوان خراج و جزیه می دهند، به هیچ نحو مسؤول و به پرداخت چیزی مجبور نخواهند بود. قضات، رهبانان، خلوت گزینان و سیاحان آنان، مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسایی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مالکیت آنان داخل خانه مسلمین گردد. قضات و رهبانان از خراج معاف اند و همچنین آنان که به عبادت اشتغال ورزیده اند از ثروتمندان و ارباب تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود. هیچ کدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهند شد، بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کرده و با آنان، بنا به پیروی از آیه کریمه: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» به نیکوترین روش گفتگو و بحث نمایند. آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می کنند. هرجا که باشند و در هر مکانی که منزل گزینند، از بروز چیزهایی که موجب رنج و ناراحتی آنان باشد، جلوگیری می شود. (عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیت ها،) تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1362، چاپ سوم، صص 76-78؛ از سیره ابن هشام، ج 2، ص 902

4 - پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (لحارث بن مسلم:

قال ابن الأثير: "الحارث بن مسلم بن الحارث التميمي و يقال: مسلم بن الحارث،

ص: 391

و الأول أصبح يكنى أبا مسلم... قال عبد الرحمن... قال (يعني الحارث بن مسلم): ثم قال لي رسول الله (صلى الله عليه وسلم): أما إنني سأكتب لك كتابا وأوصي بك من يكون بعدى من أئمة المسلمين، ففعل و ختم عليه و دفعه إلي... فلما قبض الله تعالى رسوله (صلى الله عليه وسلم) أتيت أبا بكر بالكتاب ففضه و قرأه و أمر لي و ختم عليه، ثم أتيت عمر ففعل مثل ذلك، ثم أتيت به عثمان ففعل مثل ذلك... (أسد الغابه 1: 347 و 348 و كنز العمال 7: 28 و مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 1، ص: 239 از منابع دیگر).

5 - پیمان میان پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله (لبعض يهود خيبر:

روى فى كتاب الفضائل و كتاب الروضة بإسناد يرفعه إلى عبد الله بن أبى أوفى عن رسول الله (صلى الله عليه وآله): أنه لما فتحت خيبر قالوا له: إن بها حبرا قدمضى له من العمر مائه سنة و عنده علم التوراه فأحضر بين يديه - فذكر القصة إلى أن قال: فعند ذلك قال - أى: الحبر - مد يدك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله و أنك - أى أشار إلى على (عليه السلام) - معجزه و أنه يخرج منك أحد عشر نقيبا، فاكتب لى عهدا لقومى، فإنهم كتقبا بنى إسرائيل أبناء داود (عليه السلام) (فكتب له بذلك عهدا" (البحار 36: 213).

در کتاب فضایل و روضه از ابن ابی عوفى از رسول خدا (صلى الله عليه وآله): نقل کرده است وقتى که خيبر فتح شد به آن حضرت گفتند، در آنجا (حبرى) عالمى صدساله هست و علمى از تورات را داراست، حضرت او را احضار نمود (قصه را شرح داد تا اینکه حبر گفت) دستت را دراز کن من شهادت مى دهم جز خدا، خدائى نیست و محمد فرستاده خداست و (به على عليه السلام اشاره کرد و گفت:) تو معجزه اى و از نسل تو یازده نفر نقيب به دنیا مى آید، پس یک عهدى برای قوم من بنویس چون آنها مانند نقيبان بنى اسرائیل و فرزندان داوود عليه السلام هستند، پس آن را برای او نوشت.

6 - پیمان میان پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله در معاهده بین او و بین يهود:

قال على بن إبراهيم القمى: " و جاءت يه يهود: قريظه و النصير و قينقاع فقالوا:

ص: 392

يا محمد إلى ما تدعو؟ قال: إلى شهادة أن لا إله إلا الله، وأنى رسول الله، وأنى الذى تجدونى مكتوبا فى التوراه... فقالوا له: قد سمعنا ما تقول وقد جئناك نطلب منك الهدنه على أن لا نكون لك ولا عليك، ولا نعين عليك أحدا ولا نتعرض لأحد من أصحابك، ولا نتعرض لنا ولا لأحد من أصحابنا حتى ننظر إلى ما يصير أمرك وأمر قومك، فأجابهم رسول الله (صلى الله عليه وآله)

على بن ابراهيم گوید: يهودان قريظه و نصير و قينقاع پیش پیامبر آمده و

گفتند: ای محمد برای چه دعوت می کنی؟! فرمود: به شهادت لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، و من همان کسی هستم که در تورات پیدا می کنید،

گفتند: آمده ایم از تو مهلت بخواهیم که ما نه بر (له) و نه بر (علیه) باشیم و بر

احدی برای ضرر تو یاری نرسانیم و بر یاران تو متعرض نشویم و به ضررت به کسی کمک ننمائیم و تو هم به ضرر ما و یاران ما متعرض نشوی تا منتظر شویم که کارتو و اصحابت، آخر به کجا می انجامد.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) قبول نمود و عهد نامه و نوشته ای به شرح ذیل نوشت

و کتب بینهم کتابا: أن لا يعينوا على رسول الله (صلى الله عليه وآله) و لا على أحد من أصحابه بلسان و لا يد و لا بسلاح و لا بكراع رسول الله، فى السر و العلانية لا- بليل و لا- بنهار، الله بذلك عليهم شهيد، فإن فعلوا فرسول الله فى حل من سفك دمايهم و سبى ذرايهم و نسايهم و أخذ أموالهم. و كتب لكل قبيله كتابا على حده. و بر هر قبيله ای مانند مطالب فوق نوشت.

وكان الذى تولى أمر بنى النضير حبي بن أخطب، فلما رجع إلى منزله قال له إخوته: جدى بن أخطب و أبوياسر ابن أخطب: ما عندك قال: هو الذى نجده فى التوراه و الذى بشرنا به علماؤنا، و لا أزال عدوا له، لأن النبوه خرجت من ولد إسحاق و صارت فى ولد إسماعيل، و لانكون تبعا لولد إسماعيل أبدا.

(در این جریان) نماینده بنی نضیر حبی بن اخطب بود به منزلش که برگشت برادرانش جدی بن اخطب و یاسر بن اخطب گفتند، چه خبر؟ گفت: این همان است که ما در تورات، پیدا می کنیم و کسی است که علمای ما بمامزده و خبر داده اند و من تا آخر دشمن اویم، زیرا نبوت از اولاد اسحاق خارج و در اولاد اسماعیل، قرار

يشكون ذلك، فذكرهم النبي (صلى الله عليه وآله) (ما فعل ابن الأشرف ثم دعاهم إلى المعاهده فأجابوا، فكتبوا بينهم وبينه (صلى الله عليه وآله) كتابا فى دار رمله بنت الحارث، و كان ذلك الكتاب عند على (عليه السلام)

پس يهوديان ترسيدمد و آمدند پيش رسول خدا صلى الله عليه وآله آمدند شکایت کردند، حضرت پیمان شکنی ابن اشرف و پیروانش را به آنها گوشزد کرد (ولى باز آنها را) به پیمان نامه دیگر دعوت نمود و در خانه بنت الحارث نوشته ای نوشتند و ن و شته على بت ابى ذالب سلام الله عليه است.

(راجع المصنف لعبد الرزاق 5: 9388/204 و تاريخ المدینه لابن شبه 2: 461 و الطبقات 2 / ق 2:

مکاتیب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 1، ص: 262 و چندین منبع دیگر.

8 - پیمان میان پیامبر اسلام بایهود (یهود یان انصار:

1 - أن لليهود المعاهدين النصر و الأسوه غير مظلومين.

2 - إذا دعا المسلمون اليهود إلى الصلح مع حليف لهم فعليهم القبول، و إذا دعا اليهود المسلمين إلى مثل ذلك فعليهم القبول إلا من حارب فى الدين.

3 - أن اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين.

4 - أن اليهود أمه مع المؤمنين، لليهود دينهم، و للمسلمين دينهم، مواليتهم و أنفسهم..

5 - أنه لا يأتهم امرؤ بحليفه.

6 - أن يثرب حرام جوفها.

7 - أن عليهم النصح و النصيحة.

8 - لا تجار قريش و لا من نصرها.

مکاتیب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 3، ص: 55

9 - پیمان میان پیامبر اسلام با بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و إن لم یرو نص الوثيقه:

1 - أن لا یعینوا على رسول الله (صلى الله عليه وآله) (بلسان و لا ید و لا بسلاح و لا بکراع فى سر و علانیه لا بلیل و لا بنهار.

ص: 395

2 - أن لا يعينوا على أحد من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) (بلسان ولا يد ولا سلاح ولا بكراع في السر والعلانية بليل ولا بنهار).

3 - فإن فعلوا ذلك فرسول الله (صلى الله عليه وآله) (في حل من سفك دمائهم و سبي ذراريهم و نسائهم و أخذ أموالهم).

10 - ييمان میان پیامبر اسلام با همگان.

1 - لا يحول الكتاب بدون ظالم و آثم.

2 - أن يثرب حرام على أهل هذه الصحيفه حسب المعاهده، كما أن مكة حرام بتحریم الله، هذا عدا تحريم المدينة لجميع الناس كما تقدم.

راجع الكتاب و تدبر مواده، فإنها كثيره دقيقه عميقه (نقلنا منها هنا ما).

فهنا (قليل لفظها غزير معناها وسيع مغزاها، ثم ارجع النظر كرتين و تفكر في جزئياته، لأن النبي العظيم كان سيد الحكماء كما كان سيد الأنبياء، و آتاه الله رشده من قبل أن يأتيه الكتاب، فهدها إلى الصراط المستقيم و أعطاه الدين القويم).

مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله و سلم، ج 3، ص: 56

11 - ييمان أن حضرت صلى الله عليه وآله به أبى الحارث علقمه أسقف نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبي إلى الأسقف أبى الحارث و أساقفه نجران و كهنتهم و من تبعهم و رهبانهم: أن لهم ما تحت أيديهم من قليل و كثير من بيعهم، و صلواتهم، و رهبانيتهم، و جوار الله و رسوله، لا يغير أسقف من أسقفية، و لا راهب من رهبانية، و لا كاهن من كهانته، و لا- يغير حق من حقوقهم، و لا سلطانهم، و لا شىء مما كانوا عليه [على ذلك جوار الله و رسوله أبدا] ما نصحوا و صلحوا فيما عليهم غير مثقلين بظلم و لا ظالمين. و كتب المغيرة".

المصدر:

الطبقات الكبرى 1:266 و فى ط 1 / ق 2:21 و البدايه و النهايه 5:55 و رسالات نبويه: 66 و حياه الصحابه 1:123 و زاد المعاد 3:41 و جمهوره رسائل العرب 1:76 و مدينة العلم 2:297 و الوثائق: 179

ص:396

95/ عن جمع ممن قدمناه وإمتاع المقریزی (خطیه کوپرلو): 1038 و سبل الهدی للشامی خطیه باریس/ 1992: ورقه 65 - الف و راجع أيضا: 718. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 1، ص: 262 از منابع زیاد دیگر.

لفظ الكتاب بروایه ابن القیم:

"بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبي إلى الاسقف أبي الحرث وأساقفه نجران وكهنتهم ورهبانهم وأهل بيعهم ورقيقهم وملتهم وسواطتهم وعلى كل ما تحت أيديهم من قليل وكثير جوار الله ورسوله لا يغير أسقف من أسقفه، ولا راهب من رهبانيته، ولا كاهن من كهنته، ولا يغير حق من حقوقهم، ولا سلطانهم، ولا مما كانوا عليه، على ذلك جوار الله ورسوله أبدا ما نصحوا وأصلحوا عليهم غير متقلبين بظالم ولا ظلم، وكتب المغيرة بن شعبه.

و يوافق ما في رسالات نبويه.

12 - پیمان آن حضرت صلی الله علیه و آله به أهل نجران:

"بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما كتب النبي رسول الله محمد لنجران إذ كان له عليهم 168 ظ حكمه في كل ثمره، و صفراء، و بيضاء، و سوداء، و رقيق، فأفضل عليهم و ترك ذلك ألفى حله حلال الأوقى في كل رجب ألف حله، و في كل صفر ألف حله، كل حله أوقيه و ما زادت حلال الخراج أو نقصت عن الأوقى فبالحساب، و ما (قصوا) من درع أو خيل أو ركاب أو عرض أخذ منهم بالحساب.

و على نجران مثواه رسلى شهرا فدونته، ولا يحبس رسلى فوق شهر، و عليهم عاريه ثلاثين درعا، و ثلاثين فرسا، و ثلاثين بعيرا إذا كان كيد باليمن ذو مغدره، و ما هلك مما أعاروا رسلى من خيل أو ركاب فهم ضمن يردوه إليهم، و لنجران و حاشيتها جوار الله و ذمه محمد النبي رسول الله على أنفسهم، و ملتهم، و أرضهم.

و أموالهم (و بيعهم و رهبانيتهم و أساقفتهم) (و غائبهم و شاهدهم) (و كلما تحت أيديهم من قليل أو كثير) (و غيرهم و بعثهم و أمثلتهم) لا يغير ما كانوا عليه، ولا يغير حق من حقوقهم و أمثلتهم".

ص: 397

المصدر:

فتوح البلدان: 76 وفي ط: 87 و البدايه و النهايه 5:55 و تاريخ المدينه لابن شبه 2:584

مكاتب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج 1، ص: 262 از منابع زياد ديگر.

و حيث كان النص على روايه المفيد و يعقوبى مخالفا للمشهور لا بد من ايرادهما:

نص المفيد رحمه الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي رسول الله (صلى الله عليه وآله) لنجران و حاشيتها في كل صفراء، و بيضاء، و ثمره، و رقيق، لا يؤخذ منهم شيء غير ألفى حله من حلال الأوقى، ثمن كل حله أربعون درهما، فما زاد أو نقص فبحساب ذلك، يؤدون ألفا منها في صفر، و ألفا منها في رجب، و عليهم أربعون دينارا مثواه رسولى فما فوق ذلك، و عليهم في كل حدث يكون باليمن من كل ذى عدن عاريه مضمونه ثلاثون درعا، و ثلاثون فرسا، و ثلاثون جملا مضمونه، لهم بذلك جوار الله، و ذمه محمد بن عبد الله، فمن أكل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتى منه بريئه.

نص يعقوبى:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من النبي محمد رسول الله لنجران و حاشيتها إذ كان له عليهم حكمه في كل بيضاء و صفراء و ثمره و رقيق كان أفضل ذلك كله لهم غير ألفى حله من حلال الأوقى قيمه كل حله أربعون درهما، فما زاد أو نقص فعلى هذا الحساب ألف في صفر و ألف في رجب، و عليهم ثلاثون دينارا مثواه (1) رسلى شهرا فما فوق، و عليهم في كل حرب كانت باليمن دروع عاريه مضمونه، لهم بذلك جوار الله و ذمه محمد، فمن أكل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتى منه بريئه، و لا يؤخذ أحد بجنايه غيره، شهد عمرو بن العاص و المغيرة بن شعبه و كتب على بن أبى طالب".

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتب محمد النبي رسول الله (صلى الله عليه وآله) [هذا كتاب النبي (صلى الله عليه وآله) (محمد رسول الله خ) لأهل نجران إذ كان له حكمه عليهم] [إذ كان عليهم حكمه - حكمه خ] إن في كل سوداء و بيضاء [و حمراء] و صفراء و ثمره و رقيق [أ] و أفضل عليهم و ترك [ذلك] لهم ألفى حله، في كل صفر ألف حله، و في كل رجب ألف حله، كل حله أوقيه، ما زاد الخراج أو نقص فعلى الأواق [الأواقى] يحسب [فليحسب 16] و ما قضا من ركاب أو خيل أو درع [درع] أخذ منهم بحساب.

و على أهل نجران مثنى [مقرى] رسلى عشرين ليله فما دونها، و عليهم عاربه ثلاثين فرسا، و ثلاثين بعيرا، و ثلاثين درعا إذا كان كيد باليمن ذو معذره.

مغدره] و ما هلك مما أعاروا رسلى فهو ضمان [ضامن] على رسلى حتى يؤدوه إليهم.

و لنجران و حاشيتها ذمه الله و ذمه رسوله على دمائهم و أموالهم و ملتهم و بيعهم و رهبانيتهم و أساقفتهم و شاهدهم و غائبهم، و كل ما تحت أيديهم من قليل أو كثير على [و على] أن لا يغيروا [لا يغير - لا يغيره] أسقفا من سقيفاه، و لا واقها من وقيفاه [واقفا من وقيفاه] و لا راهبا من رهبانيتها، و على أن لا يحشروا و لا يعشروا و لا يطاء أرضهم جيش، [و] من سأل منهم حقا فالنصف بينهم بنجران.

و على أن لا يأكلوا الربا فمن أكل الربا من ذى قبل فذمتى منه بريئه، و عليهم الجهد و النصح فيما استقبلوا غير مظلومين و لا معنوف عليهم.

شهد بذلك عثمان بن عفان و معقيب و كتب".

و فى آخر حديث ابن لهيعة: "شهد أبو سفیان بن حرب، و غيلان بن عمرو، و مالك بن عوف من بنى نصر، و الأقرع بن حابس الحنظلى و المغيرة بن شعبه".

مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 1، ص: 262

13 - پیمان آن حضرت صلى الله عليه و آله به قبیله سلمان در کازرون:

ص: 399

هذا كتاب من محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه وآله) (سأله الفارسي سلمان وصيته بأخيه مهدي بن فروخ بن مهيار وأقاربه وأهل بيته وعقبه من بعده ما تناسلوا من أسلم منهم، وأقام على دينه: سلام الله، أحمد الله إليكم، إن الله تعالى أمرني أن أقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له أقولها وأمر الناس بها، والأمر كله لله خلقهم وأماتهم وهو ينشرهم وإليه المصير - ثم ذكر فيه من احترام سلمان إلى أن قال - وقد رفعت عنهم جز الناصيه، والجزيه، والخمس، والعشر، وسائر المؤن، والكلف، فإن سألوكم فأعطوهم، وإن استغاثوا بكم فأغثوهم، وإن استجاروا بكم فأجروهم (كذا)، وإن أساءوا فاغفروا لهم وإن أسىء إليهم فامنعوا عنهم، وليعطوا من بيت مال المسلمين في كل سنه مائتي حله، ومن الأوقى مائه فقد استحق سلمان ذلك من رسول الله (ثم دعى لمن عمل ودعى على من آذاهم) (وكتب على بن أبي طالب".

والكتاب إلى اليوم في أيديهم ويعمل القوم برسم النبي (عليه السلام) (فلولا ثقته بأن دينه يطبق الأرض لكان كتابه هذا السجل مستحيلا.

المصدر:

المناقب لابن شهر آشوب 1:76 الطبعة الحجرية وفي ط قم: 111 ونفس الرحمن في أحوال سلمان للعلامة المحدث النوري) رحمه الله (في الباب الثالث: 43 و 44 و مستدرک الوسائل للعلامة النوري) رحمه الله (2:262 وفي الطبعة الحروفية 11:100

"محمد عبد المعيد خان" أصلية وثيقه نبويه مهمه في مجله الثقافه الاسلاميه حيدرآباد الركن (كذا) (يناير 1942 م: 96-104 ثم نقل الكتاب هكذا:

بسم الله الرحمن الرحيم نسخه منشوره بخط أمير المؤمنين على ابن (كذا) (أبي طالب) (رضى الله عنه)، كتبها على الأديم الأحمر.

"هذا كتاب من رسول الله (صلى الله عليه وسلم) (بمهدى) (كذا) (فروح ابن شخسان، أخي سلمان الفارسي) (رضى الله عنه) (وأهل بيته من بعده وما تناسلوا من أسلم منهم وأقام على دينه: سلام الله إليكم، إن الله أمرني أن أقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له، أقولها وأمروا (كذا) (الناس، الخلق خلق الله والأمر كله لله، خلقهم وأحياهم وأماتهم ثم ينشرهم وإليه المصير، وكل أمر يزول ويفنى، وكل

ص:400

نفس ذاته الموت، ولا مرد لأمر الله، ولا نقصان لسلطانيته (كذا)، ولا نهايه لعظمته ولا شريك له في ملكه، سبحانه مالك السموات والأرض، الذى يقرب الامور كما يريد، ويزيد الخلق على ما يشاء سبحانه الذى لا يحيط به صفه القائلين، ولا يبلغ وهم المتفكرين، الذى افتتح بالحمد كتابه، وجعل له ذكرا ورضى من عباده شكرا، أحمده لا يحصى أحد عدده (؟) (ممن حمد الله، وأشهد أن لا إله إلا الله فهو فى الغيب والسر الكلاه (؟) (و العصمه. يا أيها الناس اتقوا واذكروا يوم ضغظغه (كذا) (الأرض و نفخ (نار الجحيم و الفزع الأكبر و الندامه، و الوقوف بين يدي رب العالمين. آذنتكم كما آذن المرسلون لتسئلن عن النبأ العظيم و لتعلمن نبأه بعد حين.

فمن آمن بي و صدق ما جاء فيما اوحى إلى من ربي فله ما لنا و عليه ما علينا، و له العصمه فى الدنيا و السرور فى جنات النعيم مع الملائكة المقربين، و الأنبياء و المرسلين، و الأمن و الخلاص من عذاب الجحيم، هذا ما وعد الله به المؤمنين، و إن الله يرحم من يشاء، و هو العليم الحكيم شديد العقاب لمن عصاه و هو الغفور الرحيم لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (الحشر: 21).

و من لا يؤمن به و هو (كذا) (من الضالين، و من آمن بالله و بدينه و رسله و هو فى درجات الفائزين.

و هذا كتابي: أن له ذمه الله و على (كذا) (أبنائه، على دمائهم و أموالهم فى الأرض التى أقاموا عليها، سهلها و جبلها و عيونها و مراعيها، غير مظلومين و لا مضيق عليهم، و من قرئ عليهم كتابي هذا فليحفظهم و يبروهم (كذا) (و يمنع الظلم.

عنهم، و لا يتعرض لهم بالأذى و المكاره و قد رفعت عنهم جز الناصيه و الزناره و الجزيه إلى الحشر و النشر، و سائر المؤمن و الكلف، و أيديهم مطلقه على بيوت النيران و ضياعها و أموالها، و لا يمنعوهم من اللباس الفاخر و الركوب، و بناء الدور و الإصطبل و حمل الجنائز، و اتخاذ ما يتخذونه فى دينهم و مذاهبهم، و يفضلوهم على سائر الملل من أهل الذمه، فإن حق سلمان (رضى الله عنه) (كذا) (واجب على جميع المؤمنين - يرحمهم الله - (كذا) (و فى الوحي إلى أن الجنة إلى سلمان أشوق من سلمان إلى الجنة، و هو ثقتي و أميني، و ناصح لرسول الله (صلى الله عليه و سلم) (و للمؤمنين، و سلمان منا، فلا يخالفن أحد هذه الوصيه مما أمرت به من الحفظ و البر،

و الذى لأهل بيت سلمان و ذراريتهم من أسلم منهم أوقام (كذا) على دينه، و من قبل أمرى فهو فى رضى الله تعالى، و من خالف الله و رسوله فعليه اللعنه إلى يوم الدين، و من أكرمهم فقد أكرمنى و له عند الله خير، و من آذاهم فقد آذانى و أنا خصمه يوم القيامة، و جزاؤه نار جهنم و برئت منه ذمتى و السلام عليكم، و التحية لكم من ربكم.

و كتب على بن أبى طالب بأمر رسول الله (صلى الله عليه و سلم)، بحضور أبى بكر و عمر و عثمان و طلحه و زبير (كذا) (و عبد الرحمن بن عوف، و سلمان و أبو (كذا) ذر و عمار و صهيب، و بلال و مقداد بن الأسود، و جماعه من المؤمنين رضوان الله عليهم و على الصحابه أجمعين هذا الخاتم كان فى كتف النبى العربى، محمد القرشى صلى الله عليه و على آله و صحبه و سلم تسليما كثيرا".

و لا يخفى على المتتبع المتأمل ما فى الكتابين من الاشكال بل الاشكالات و إن كان الأول أقل إشكالا من الآخر..

بر پژوهشگر و محقق مخفى نماند كه اين دو پيمان خالى از اشكال بلكه اشكالات نيست اگرچه اشكال اولى کمتر از دومى است.

مكاتب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج 3، ص: 291

ماهم بعلت طولانى بودن از ترجمه آن بفارسى، صرف نظر كرديم.

14 - پيمان آن حضرت صلى الله عليه و آله در باره فديه

(وقيمت) سلمان

هذا ما فادى محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله) فدى سلمان الفارسى من عثمان بن الأشهل اليهودى ثم القريظى بغرس ثلاثمائة نخله و أربعين أوقيه ذهباً، فقد برأ محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله) لثمن سلمان الفارسى، و ولاؤه لمحمد بن عبد الله رسول الله و أهل بيته، و ليس لأحد على سلمان سبيل.

این فدا (قيمتى است كه) محمد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله) برای خرید سلمان فارسى، به عثمان بن أشهل يهودى قريظى (تعهد) داد كه سيصد نخل خرما و چهل وقيه طلا، محمد بن عبدالله قيمت سلمان را تبرئه (و پرداخت) نمود و دوست داشتن او را برای خود و اهل بيتش واگذار كرد و هيچكس (بعد ازين) به سلمان راه

ص: 402

(ادعاء) ندارد (و بردگی بیرون آمد و آزاد است).

و شهد علی ذلك: أبو بكر الصديق، و عمر بن الخطاب، و علی بن أبي طالب و حذیفه بن الیمان و أبو ذر الغفاری و المقداد بن الأسود و بلال مولى أبي بكر و عبد الرحمن بن عوف.

و كتب علی بن أبي طالب يوم الاثنين في جمادى الاولى مهاجر محمد بن عبد الله رسول الله (صلى الله عليه و آله و ..).

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 3، ص: 401

المصدر:

تهذیب تاریخ ابن عساکر 6:199) و الوثائق السیاسیه: 278

مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج 3، ص: 401 از منابع زیاد دیگر.

15 - پیمان با سه طایفه بزرگ یهود

این پیمان غیر از آن پیمانی مشهوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم مدینه و یهودیان این شهر به امضاء رساندند. (یهودیان بعد از کشته شدن کعب بن اشرف به قصد گلاویه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: « او ما را آزار داد و در شعر خود به ما ناسزا گفت در صورتی که از هیچ یک از شما چنین کاری سر نزده است که در پی آن شمشیر به میان آمده باشد.» سپس دو طرف موافقت کردند که پیمان نامه ای بین طرفین به امضا برسد. بر پایه این پیمان، یهودیان متعهد شدند که احدی از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش را به زبان و با دست و با سلاح و سپردن حیوانات در خفا و آشکارا کمک ندهند. در صورت عهد شکنی یهود، بر رسول خداست که خونشان را بریزد و زنان و کودکانشان را به اسارت بگیرد و اموالشان را تصاحب کند. سپس حضرت با هر یک از این قبایل، پیمان جداگانه امضاء کردند. (بعلاوه اینکه مقریزی، در کتاب خود (امتاع الاسماع) تنها به ذکر کتابت چنین پیمانی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله اکتفا کرده است. (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، اسلامیه، ج 19، ص 111. طبرسی، حسن بن فضل، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص 158.

ص: 403

« ایله شهری است کوچک و آباد از آن یهود بر ساحل دریای سرخ از سوی شام.

گویند که این شهر پایان حجاز و آغاز سرزمین شام است.» (حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، چاپ دوم، 1995، ج 1، ص 292.

متن این پیمان بدین قرار است:

در هنگام بستن این پیمان مردم ایله سیصد نفر بودند و مریحنه (نام وی را یوحنا هم گفته اند). بن رؤیه فرمانروای این شهر بود؛ از واقدی نقل شده که هنگامی که مردم دومه الجندل، ایله و تیماء از پذیرش اسلام اعراب آگاه شدند، از آن واهمه داشتند که همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله سپاهی به سوی اکیدر گسیل داشت به سوی آنان نیز گسیل دارد از این رو پادشاه ایله به همراه مردم جریاء و اذرح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده با ایشان صلح کردند، حضرت صلی الله علیه و آله برای ایشان جزیه ای معین نمود و برای هر یک آنان پیمان نامه ای نوشت. (واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 3، ص 1031. ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. جزیه ای که حضرت بر ایشان قرار داد پرداخت یک دینار در سال به ازاء هر فرد بالغ در ایله بود. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988، ص 67.

مسعودی، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیلی الصاوی، قاهره، دارالصاوی، بی تا، ص 236.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، امتاع الاسماع، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، دارالکتب العلمیه، 1420 ق، چاپ اول، ج 2، ص 66.

که با توجه به جمعیت آنها، این فقره از سیصد دینار بالغ می شد و بر ایشان شرط کردند که هر مسلمانی که بر آنان می گذرد از وی پذیرایی کنند. بر اساس این عهدنامه آنها مورد حفظ و حمایت مسلمین قرار گرفتند. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1998، ص 67.

17 - پیمان با مردم جریاء و اذرح

میان جریاء و اذرح دو سه شب، راه است حضرت صلی الله علیه و آله پیمان نامه ای را با این دو طایفه امضاء کردند که متن آن بدین قرار است:

ص: 404

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته ای است از سوی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم اذرح

ایشان در پناه خدا و محمدند صلی الله علیه و آله برایشان است که در هر ماه رجب یکصد دینار تمام و سره بپردازند. (بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988، ص 67.

در برابر نیک اندیشی و نیکی ایشان به مسلمانان و به آن دسته از پیروان اسلام که هنگام ناامنی و به انگیزه هراس از دشمن و آزار وی، به آنان پناه می برند. خداوند سرپرست ایشان خواهند بود آنان در آرامش و آسایش خواهند بود؛ مگر آنکه محمد صلی الله علیه و آله پیش از بیرون رفتن خود فرمانی تازه صادر کند.» (ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. بیهقی، ابوبکر، دلائل النبوه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1405، ج 5، ص 347. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السنا و دیگران، بیروت، دار المعرفه، بی تا، ج 1، ص 225 226. ابن کثیر، اسماعیل بن محمد، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 5، ص 51

18 - پیمان با مردم مقنا

مقنا در نزدیکی ایله واقع شده است و از سرزمین هایی بود که یهودیان و مسیحیان را در خود جا داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین قرار با آنها صلح کردند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

از محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا به بنی جنبه و مردم مقنا

پس از حمد و سپاس الهی؛ نمایندگان شما هنگام بازگشت به سرزمین تان نزد من آمدند زمانی که این نوشته بدست شما برسد، شما در پناه خدا و پیامبر وی خواهید بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه کرده های شما و گناهاتتان چشم پوشید و بی گمان، بی آنکه هیچ گونه ستمی بر شما رود در پناه خدا و پیامبرش خواهید بود.

بی شک پیامبر خدا از هر گزندی که خود را از آن نگره می دارد، شما را نیز از آن نگاه خواهد داشت. جامه های شما و همه بردگان و اسب و سلاح تان به جز آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا فرستاده وی آن را ندیده گیرند، از آن پیامبر خداست

ص: 405

به علاوه بر شماسست که یک چهارم خرما و یک چهارم صید ماهی خود را به همراه یک چهارم از نخهای بافته شده زنانان را پردازید، شما پس از پرداخت آنچه که گفته شد از دادن هر گونه جزیه و بیگاری به دور خواهید بود. چنانچه سخن بشنوید و فرمان برید بر رسول خداست که نیکوکار شما را گرامی دارد و گنهکارانتان را ببخشایید هر کس، مردم مقنا را به کاری نیک آگاه سازد آن نیکی از آن خود وی خواهد بود هر کس آنان را به کاری بد آشنا کند به خود بدی ساخته است. هیچ کس جز از خود شما یا از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر شما فرمان نخواهد راند.» محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 221. و اسناد دیگر در مکاتب الرسول.

این پیمان توسط امام علی علیه السلام در سال نهم هجری نوشته شد.

19 - نامه به قبیله عبدالقیس

از محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا به اکبر بن عبدالقیس

ایشان با وجود لغزش های بزرگ و کارهای ناروایی که در جاهلیت مرتکب شده اند در پناه خدا و پیامبر او هستند بر ایشان است که بر پیمان خویش استوار باشند کسی نباید راه خواری بر ایشان ببندد و از آب باران بازشان دارد نیز نباید هنگام رسیدن میوه ها آنان را از چیدن آنها جلوگیری کند علاء بن حضرمی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر صحرا و دریا و شهر و بزرگان آنجا و آنچه از آنجا به دست می آید نماینده اوست؛ مردم بحرین در برابر ستم و ستمگر و در میدان کارزار یاران و پشتیبان اویند در برابر محتوای این نوشته بی آنکه سخنی را جا به جا کنند و یا آنکه تفرقه در سر پیوراندند با خدا پیمان بسته اند. بر سپاهیان اسلام است که ایشان را از فیء بهره مند سازند در داوری، راه عدالت در پیش گیرند و در رفتار میانه رو باشند این فرمانی است که هیچ یک از دو گروه نباید آن را دگرگون سازند خدا و پیامبرش بر ایشان گواهند.» ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 216.

20 - پیمان با مسیحیان نجران

ص: 406

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی درخواست صلح از سوی سید و عاقب نمایندگان مردم نجران یمن، با ایشان قرار داد صلحی را به امضا رساندند:

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست برای مردم نجران

رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی بر ایشان فرمان می راند که همه دارایی های آنان را، بدست خودشان سپرد که در برابر آن سالانه دو هزار دست جامه از جامه های اوقی تقدیم کنند هزار جامه در ماه رجب هر سال و هزار جامه دیگر در ماه صفر، هر سال بهای هر دست جامه یک اوقیه نقره باشد که وزن آن چهل درهم است و اگر حله ای دهند که بیش از یک اوقیه بیارزد زیاده با ایشان حساب آید و اگر ارزشش کمتر از یک اوقیه باشد، کاستی آن در محاسبه منظور خواهد شد و اگر به جای حله ها چیزی مثل اسلحه، اسب یا شتر و یا هر متاعی به همان قیمت دهند، عوض حله ها از آنها پذیرفته می شود. هزینه زندگی و آسایش فرستادگان به یمن به مدت بیست روز یا کمتر از آن به عهده مردم نجران خواهد بود و نباید فرستادگان من، بیش از یک ماه نزد آنان نگاه داشته شوند.

بر مردم نجران است که هنگام پدید آمدن شورش و هجوم دشمنان در یمن، سی زره، سی راس اسب و سی نفر شتر، به امانت به مسلمانان بدهند آنچه از زره ها و اسب و شتر و کالاها که به عاریت به فرستادگان من داده اند تباه گردد فرستادگان من باید عوض آنها را به ایشان بازگردانند.

دارایی های مردم نجران و مردم پیرامون آن، جانهایشان، آیین و پرستش گاههایشان، کسان حاضر و غایب و بستگان نزدیک ایشان و آنچه از اندک و بسیار در دست دارند در پناه خدا و در حمایت فرستاده خدا محمد رسول خداست هیچ اسقفی از مقام خویش و هیچ راهب و کاهنی از مقام خود بر کنار نخواهد شد؛ هیچ گونه پستی و خون زمان جاهلیت دامن ایشان را نخواهد گرفت برای پیکار با دشمنان اسلام گسیل نخواهند شد یک درهم دارایی از ایشان ستانده نخواهد شد پای هیچ لشکری به سرزمین آنان نخواهد رسید. هر کس از ایشان حقی بخواد، دادگری و انصاف در میانشان حاکم خواهد بود به گونه ای که نه ستم کنند و نه ستم ببینند؛ از این پس هرکه رباخواری کند از پیمان و امان من بدور است هیچ کس از

مردم نجران نباید به جرم ستمکاری کسی دیگر کیفر ببینند تا آنگاه که اینان نیکخواه و در پیمان خویش درستکار و از سنگینی گناه ستمگری، به دور باشند پناه خدا و تعهد محمدرسول خدا صلی الله علیه و آله بر این پیمان نامه استوار خواهد بود تا آنکه خداوند فرمان خویش را به کار گیرد.

تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، 1988، ج 2، ص 81. ابن کثیر، اسماعیل بن محمد، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، 1407 ق، ج 5، ص 66. و چندین سند دیگر در مکاتب الرسول.

21 - پیمان با خزاعه

در روز حدیبیه نمایندگان خزاعه، پیمان نامه ای که سالها قبل با عبدالمطلب بسته بودند نزد حضرت آورده تقاضای تجدید پیمان کردند متن این پیمان نامه چنین بود:

« آنگاه که سران و اندیشمندان خزاعه نزد عبدالمطلب بن هاشم آمدند این پیمان میان او و خزاعه بسته شد کسانی از خزاعه که حضور ندارند به تصمیم حاضران قبیله خویش گردن می نهند بی گمان پیمان ها و پیوندهای آفریدگار و آنچه که هرگز به فراموشی سپرده نخواهد گشت، میان ما و شما استوار گشته است تا آنگاه که خورشید از کوه ثبیر سرزند و کوه حرا بر جای است و دریایی است که پشمی را تر کند دست های ما و شما و پیروزی هایمان یکی است و پیوسته و برای همیشه میان ما و شما چیزی جز استواری بر پیمان فزونی نخواهد یافت.» (بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 1996، ج 1، ص 71-72)

پیامبر صلی الله علیه و آله به شرط افزودن یک بند دیگر به این پیمان نامه، با این تقاضا موافقت کردند و آن اینکه دو طرف به هیچ ستمگری یاری نرسانند و تنها به یاری ستمدیده برخیزند. (ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، 207. واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 2، ص 281-282.)

22 - پیمان با بنی غفار

ص: 408

بی گمان ایشان از مسلمانان و در سود و زیان نیز با آنان برابرند پیامبر خدا به حقیقت دارایی ها و جانهای ایشان را در پناه خدا و پیامبر او نهاده است. بنی غفار در برابر کسی که به ایشان ستم آغاز کند از یاری مسلمانان برخوردار خواهند گشت.

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به یاری خویش فرا خواند تا زمانی که دریایی پشیمی را ترکند باید به ندای او پاسخ دهند و به یاری او بشتابند؛ مگر آنکه با دین به پیکار برخیزد. این نوشته جلو گناهی را نخواهد گرفت.» (یعنی در صورتی که یکی از طرفین پیمان نامه مرتکب گناهی می شود این نوشته نمی تواند او را از کیفر گناه برهاند. (ابن حبیب، ابو جعفر محمد، المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیر، بیروت، دارالافاق الجدیده، بی تا، ص 111. ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990، ج 1، ص 210.

23 - پیمان صلح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مشرکان مکه).

قبلا شرح آن گذشت.

24 - پیمان به رعبه و مردم ایلا

بسم الله الرحمن الرحيم،

این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این پیمان، کشتی ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آن ها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملک در می آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند.» (ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، 1361 ش. چاپ دوم، ج 2، ص 974.

اشاره

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

معاونت آموزش و پژوهش

گروه علوم اجتماعی

الگوی نبوی گفتگوی اسلام و مسیحیت

(واکاوی پیمان نامه تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان از کتاب مکاتیب الرسول مرحوم علی احمدی).

نام طلبه دانشجو: طاهر امینی گلستانی

مقطع: دکترا

رشته: فرهنگ و ارتباطات

عنوان درس: جامعه شناسی ادیان در جهان معاصر

1393

بسم الله الرحمن الرحيم

الگوی نبوی گفتگوی اسلام و مسیحیت

(واکاوی پیمان نامه تاریخی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان از کتاب مکاتیب الرسول).

طاهر امینی گلستانی

چکیده

پرسش از ضرورت های گفتگوی بین ادیان، یکی از مهم ترین سئوالات دانشمندان دینی شرکت کننده در جلسات گفتگوی بین دینی در دو دهه اخیر بوده

ص: 410

است. این پرسش نه از موضع بیان تردید و تزلزل در لزوم و اصل انجام گفتگو، بلکه به منظور شفاف تر شدن الزامات، ضرورت ها و فواید گفتگوی ادیان مطرح شده است. ضرورت های «معرفت شناختی»، «دین شناختی»، «توهم زدایانه» و «تعامل جویانه» متعددی قابل شمارش می باشند که در جهان کنونی، گفتگوی بین دینی را اجتناب ناپذیر کرده اند. بدیهی است از طریق گفتگوی بین دینی، درک و شناخت روشن و نزدیک از معارف ادیان دیگر حاصل می شود، بسیاری از سوء تفاهمات بینشی و نگرشی مرتفع می گردد و راه برای همگرایی اعتقادی، ارزشی و رفتاری هموار می شود. ارتباطات میان دینی در عصر حاضر که مشهور به عصر (برخورد تمدنها) یا (جنگ جهانی سوم، جنگ ادیان) است از اهمیت خاصی برخوردار است. پراختن به این مساله از چند جهت دارای اهمیت است؛ ابتدا این که خط بطلانی است بر شبهه خشونت طلب بودن دین اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اثبات دیالوگ محور و صلح مدار و حامی اقلیت های دینی بودن آن حضرت و دین اسلام است که این مضاف بر معرفی تمدن اسلامی و جایگاه ارتباطات در آن است. از سوی دیگر به لحاظ اثر جامعه شناختی، این بحث باعث ایجاد الفت و دوستی بین پیروان ادیان بویژه رهبران دینی می شود؛ مهمتر از همه اینکه پرداختن به این مساله با الگوگیری از اندیشه های ناب اسلامی باعث شناساندن صلح مدار بودن این دین کامل به جهان و معارف اهل بیت علیهم السلام و زمینه ساز مناسب جهت نیل به جهان مملو از عدالت، صلح، دوستی و همزیستی مسالمت آمیز می گردد. در این میان، این صلح و دوستی بین دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت که بیش از نصف جمعیت جهان را تشکیل می دهند، چه بلحاظ پراکندگی و چه بلحاظ تنوع کشورها از اهمیت ویژه تری برخوردار است. این نوشتار می کوشد با تکیه بر یک سند مهم تاریخی که در واقع نامه آن حضرت به راهبان و اسقفان صومعه سنت کاترین که در محرم سال دوم هجری انشا نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مهر کردند به الگوگیری پردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله این پیمان را از عهدنامه ای با مسیحیان اعلام نمودند که شکستن آن عهد را شکستن عهد با خداوند دانسته و این پیمان را پیمانی تاروز قیامت نامیدند. با استناد به مفاد این نامه و ذکر چند سند قرآنی، روایی و تاریخی دیگر با روش اسنادی

تحلیل مضامین، به الگوگیری خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: ارتباطات میان دینی، الگوی نبوی، اسلام و مسیحیت.

1 - طرح تحقیق

1-1 مقدمه و بیان مساله

دین، تمدن و فرهنگ، بالاترین سطوح هویتی اجتماعی آحاد یک جامعه می باشند که افراد با این مؤلفه ها خودشان را تعریف میکنند. کشورها هر کدام معیاری برای تبیین تمدن (تمامیت فرهنگی) اظهار می دارند که مهمترین معیارهای آن معمولاً میان کشورها و فرهنگ های مختلف مشترک است.

تمدن اروپا محور، توسط گفتمان دفاعی و پایان تاریخ «فوکویاما» مطرح شد و با بیان پارادایم (ستیز تمدنها) یا (برخورد تمدنها) توسط هانتینگتون تکمیل شد.

(مستقیمی، 1384)؛ وی ساختار جهانی برخورد تمدنها را به این صورت کالبدشکافی می کند که هشت تمدن در جهان در حال برخورد با همدیگر هستند.

این تمدنها عبارتند از: تمدن غرب، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوس، تمدن ژاپنی، تمدن هندو، تمدن ارتدوکس، تمدن آمریکای لاتین و آفریقا.

هانتینگتون برای تحکیم نظریه دشمن فرضی، غرب را از نزدیک شدن تمدن اسلامی به تمدن کنفوسیوس و اتحاد احتمالی این دو تمدن می ترساند.

(Huntington, Samuel, 3991). البته پیش بینی وی بر این است که در نهایت تمدن غربی در برابر تمدن اسلامی پیروز می شود. در مقابل، هانس کونگ، یکی از فیلسوفان و متالهین آلمانی در ذیل سه گزاره معروف به یک نتیجه مهم کاربردی اشاره دارد. وی می گوید: 1 - هیچ صلحی میان ملتها صورت نخواهد گرفت مگر با صلح میان ادیان؛ 2 - هیچ صلحی میان ادیان نخواهد بود مگر با دیالوگ میان ادیان؛ 3 - هیچ دیالوگی میان ادیان نخواهد بود مگر با جستجو و شناخت اصول یکدیگر (Hans K ng, 5002).

از درون دو نظریه بالا می توان به دو مساله پی برد؛ اول اینکه در آینده نزدیک بین تمدنها که عمدتاً بر پایه ادیان بنا نهاده شده اند تصادمی صورت خواهد گرفت؛

دوم اینکه، اگر قرار است بین این تمدنها و ملتها دوستی و صلحی برقرار شود، بهترین راه مراجعه به همان ادیان و گفتگوی میان ادیان و شناخت اصول همدیگر و احترام به آن اصول است. با مراجعه به تاریخ آنچه عمدتاً مشاهده می شود تلاطم میان ادیان و مذاهب بوده است. از جنگهای صلیبی و عصر بازخیزی و تفتیش عقاید و انقلاب فرانسه گرفته تا کشتارهای دینی ج قومیتی دو جنگ جهانی، قتل عام مردم بی گناه بوسنیایی در دهه های قبل، توهین به مقدسات دینی، کشتار مسلمانان در فلسطین و میانمار، جنگهای داخلی سوریه بالجمله نشانگر جریان و سریان جنگها و درگیریهای مذهبی و اعتقادی در دل آنها بوده است. این وضعیت همچنان هم در جریان بوده و تحقق یافتن پیش بینی های مربوط به گسل میان ادیان و تمدنها دور نمی نماید. در این شرایط است که برجسته سازی بحث کلامی، اجتماعی و ارتباطاتی قضیه ارتباطات میان دینی و میان تمدنی رخ می نمایند و جملگی نظریه پردازان و متالهین را بر آن می دارد تا در این راستا قلم فرسایی کنند.

واقعیت دیگری که هست این است که در یک نگاه غرب از زمانی که خواست با حربه دیگر سازی، منافع خود را دنبال کند، پدیده ای به نام شرق ساخت و مسایل شرق شناسی خود را سامان داد، تا خود را مظهر پیشرفت، ترقی و تمدن و دیگری یعنی شرق را مظهر عقب ماندگی، توحش و بربریت نشان دهد. این مساله، خود را در تئوری ها نشان می دهد، حال چه تئوری شرق شناسی باشد و چه تئوری هایی که در قالب توسعه مطرح شده است. باید با تحلیل مناسب از دیگر سازی غرب، گفت وگویی مدنی فرهنگی انجام شود. این گفت وگو بین نهادهای رسمی نیست بلکه بین نهادهای مدنی است. نهادهای مدنی در واقع همان نهادهایی هستند که رهبران دینی و پیروان ادیان مختلف از آن جمله اند بویژه در کشورهای مولتی کالچرالیزم یا چند فرهنگی و چند دینی. پیرو چنین تحولی است که همزیستی مسالمت آمیز صورت خواهد پذیرفت.

حال سوال مهمی مطرح می شود که چرا در میان ادیان مختلف، به لحاظ جامعه شناختی، گفتگو و ارتباط اسلام و مسیحیت از اهمیت بالاتری برخوردار است.

بلحاظ کلامی قرآن کریم از ادیان مختلفی نام برده است. در میان ادیان دین مسیحیت به عنوان یکی از بزرگترین ادیان الهی یاد شده است. این نکته اهمیت و

عظمت دین مسیحیت را برای مخاطبین روشن میکند. تعداد آیات و روایاتی که در باره حضرت مسیح علیه السلام، حضرت مریم، حواریون و تشریح خود دین مسیحیت آمده بسیار بیشتر از پیروان دیگر ادیان می باشد. در خلال این نوشتار به چند مورد مهم اشاره خواهیم داشت. بلحاظ جمعیت و پراکندگی جغرافیایی نیز این دودین در صدر جدول قرار دارند. جمعیت مسیحیان در حال حاضر 2.1 میلیارد نفر می باشد که 31.59% جمعیت فعلی جهان و جمعیت مسلمانان 1.5 میلیارد نفر است که 23.2% جمعیت کل جهان می باشد که با تجمیع این دو 53.79% این نتیجه گرفته می شود که بیش از نیمی از جمعیت جهان را در مقایسه با 6 دین بزرگ دیگر مورد بررسی واقع شده مرکز تحقیقات دینی پیو در سال 2012 می باشد. البته تعداد واقعی تمامی ادیان در جهان که البته بشکل دقیق مشخص نیست، متجاوز از 2000 می باشد. می توان از آمار بالا- چنین نتیجه گرفت که اگر پیروان و رهبران دینی این دو دین بزرگ باهم متحد گردند، درواقع نصف جهان در صلح و دوستی بوده و این می تواند یک الگور واقعی برای دوستی میان ادیان و ملتها باشد.

برای به دست آوردن یک نظام الگویی ارتباطی بین این دو دین بزرگ، بهترین گزینه رجوع به منابع دینی این دودین بزرگ می باشد و از آنجایی که در این نوشتار تلاش بر آن بوده که الگوی صحیح ارتباطات میان دینی از دیدگاه اسلام و بویژه مکاتیب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، لذا مبادرت اصلی بر رویکرد اسلامی است و انشالله در مقاله ای دیگر میتوان به منابع مسیحی نیز رجوع کرد که البته در این مقاله هم به مختصر به بعضی از آنها پرداخته خواهد شد.

1-2 - سوالات تحقیق

سؤال اصلی این پژوهش این است که (بارجوع به سیره علمی و عملی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بویژه مکاتیب آن حضرت می توان الگوی عملی و کاربردی در خصوص تعامل و گفتگو با مسیحیان) چه الگوی جامعه شناسانه ای می توان استخراج نمود؟ البته این تحقیق سؤال یا سوالات فرعی ای چون تعاملی بودن یا تقابلی بودن رفتار و گفتار پیامبر با مسیحیان می تواند داشته باشد.

این پژوهش از آن جهت اهمیت دارد که در راستای شناخت بهتر تاثیرات بشردوستانه و جامعه شناسانه و همچنین، شبهه زدایی از خشونت آمیز بودن دین اسلام یا رفتارهای پیامبر با اقلیتهای مذهبی زمان ایشان بویژه مسیحیان می باشد و اینکه با یک نگاه تمدنی با هدف استخراج الگوی عملی و کاربردی مناسب و انطباق آن به عصر حاضر، مانیفستی اسلامی مبتنی بر اصالت ماهیت صلح جویانه بودن اسلام و اهمیت حقوق بشر نزد اسلام اشاره داشت؛ علاوه بر آن تاکید داشت که پیامبر اکرم اسلام و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین هیچگاه به زور شمشیر یا خشونت اقلیت های مذهبی ای را به اسلام دعوت نکرده و همواره اصالت بر گفتگو و جدال احسن و تعامل بوده، نه تقابل بویژه آن زمان که اسلام در اوج قدرت و مکتب بوده است..

1-4 - پیشینه تحقیق

پژوهش هایی که در زمینه گفتگوی ادیان نگاشته شده زیاد است ولی عمدتاً بشکل عمومی بر ضرورت تعامل ادیان نگاشته شده و تخصیص زدن آن به اسلام و مسیحیت بویژه با رجوع به عهدنامه معروف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مسیحیان کمتر اتفاق افتاده و عمده تحقیقات تاریخی و توصیفی بوده و اهتمام به الگوگیری از سیره نبوی در منابع آن چنان یافت نشد. مهمترین تحقیقاتی که در زمینه تعاملات اسلام و مسیحیت یافت شد که به نام مذکور پرداخته باشد مربوط می شود به کتاب پیشینه تاریخی گفتگوی اسلام و مسیحیت نوشته محمدحسین طاهری آکردی، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی سال 1387. و همچنین مکاتیب الرسول علی احمدی میانجی انتشارات دارالحدیث تهران، 1419 ق که اختصاصاً به این نامه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مسیحیان پرداخته است. در بین منابع انگلیسی هم مواردی که یافت شد بیشتر از دیدگاه اهل سنت بدان پرداخته شده که بشکل نامعلوم حجم نامه مذکور در بین منابع اهل سنت که به انگلیسی نوشته شده یک سوم نامه ای است که در بین منابع شیعی یافت می شود. یکی از تحقیقات انگلیسی ای که نامه مذکور را عیناً با همان حجم اصلی ترجمه کرده مربوط به نگارنده می باشد که تحت عنوان "Theoretical

Dialogue and Communications" Approaches for Developing Muslim-Christian Interfaith
2012 در کنفرانس "دین و اخلاق در زندگی بشری و جامعه" در رم و واتیکان ارائه شد و مؤسسه آموزشهای کوتاه مدت جامعه المصطفی
العالمیه نیز آنرا جز، یکی از منابع درسی انگلیسی موجود در زمینه گفتگوی ادیان به شکل الکترونیکی منتشر کرد.

1-5 - چارچوب مفهومی و محورهای اصلی بحث

چارچوب مفهومی بحث مبتنی بر مسأله یابی توصیفی - اکتشافی بوده و بر دو محور اصلی اصالت گفتگو محور بودن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصول اخلاقی ج سیاسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان می باشد. فرضیه اصلی بحث این نوشتار مبتنی بر این است که الگوی ارتباطاتی و دیالوگ محور پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، یکی از جامع ترین دستورالعمل های موجود تعامل ادیان با یکدیگر می باشد. رویکر اصلی بحث نیز رویکرد اثباتی - تفسیری می باشد.

1-6 - روش تحقیق

در این نوشتار روش تحقیق کتابخانه ای و روش جمع آوری داده ها اسنادی است که مدل روش تحلیل کیفی تحلیل مضمون و شبکه مضامین خواهد بود و مراجعه اصلی به جلد سوم کتاب مکاتیب الرسول نوشته احمدی میانجی می باشد. هرچند در کتاب های دیگری چون نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد نوشته محمد حمیدالله، ترجمه سیدمحمد حسینی و همچنین کتاب مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحي نوشته محمد السماک، صفحات 13 و 14 می باشد. البته ذکر این نکته لازم است که متن فارسی برگرفته از کتاب طاهری آکردي می باشد

2 - متن نامه

یکی از اسناد مکتوب متقن تاریخی که مورد اتفاق جملگی تاریخ نویسان اعم از مسلمان و مسیحی می باشد، پیمانی است که پیامبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در سوم

محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشا نمودند و امام علی علیه السلام آن را نوشتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را مهر کردند. اهتمام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رابطه دوستانه و مسالمت آمیز با دیگران، بخصوص مسیحیان روم و نجران، و اعتقاد ایشان به زندگی صلح آمیز امت اسلامی با دیگر ادیان، به ویژه مسیحیان، و تأکیدی که بر مدارا با ساکنان مناطق مورد جنگ و حتی بر عدم قطع درختان و نکشتن بی گناهان، اسیران، مجروحان، زنان و کودکان در زمان جنگ داشتند و امان نامه معروف ایشان به مسیحیان درباره آزادی های دینی و مدنی خود، بهترین گواه بر صلح طلب بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و خود دلیلی است که آن حضرت همواره از جنگ، خون ریزی و منازعه های بی مورد گریزان بودند و منطق گفت و گور را بر هر امر دیگر مقدم می داشتند.

متن اصلی پیمان بدین شرح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

این عهدی است که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه ای است که آن را محمد بن عبدالله برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انذار کند... تا برای مردم بر خدا بعد از نبی حجتی نباشد، و خداوند عزیز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن... برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم... هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ

چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است. بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند. و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرکس با عهد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، سعد بن معاذ، سعد بن عباده، ثابت بن نفیس و زید بن ثابت شاهد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله مفاد این پیمان نامه را بیان فرمودند و علی بن ابیطالب علیه السلام هم آن را نوشتند.

نقل است که اصل نسخه پیمان نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال 1630 م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال 1655 م در لندن به عربی و لاتین و در 28 شوال 1298 ق (22 سپتامبر 1881) در مصر. این سند تاریخی بهترین گواه بر روحیه صلح طلبی و سیره مبتنی بر گفت و گوی آن حضرت است که شاید بتوان آن را شاهکار دفاع از حقوق اقلیت های دینی که امروزه شعار کشورهای به ظاهر دموکراتیک جهان است دانست. (طاهری آکردی، 1387)

در این که آیا این نامه در خطاب به کدام گروه از مسیحیان نوشته شده دو قول مشهور وجود دارد که یا خطاب به مسیحیان نجران در جنوب عربستان نوشته شده که ابتدا بیت پرست بوده ولی قبل از اسلام مردمش به دعوت مبشر و عابد و زاهد و صاحب معجزات فیمیون به دیانیت نصرانیت مسیحی گرویدند و در زمان حیات پیامبر هم مسیحی ماندند، و یا اینکه بنا خطاب به اسقفان و راهبان مستقر در

صومعه سنت کاترین جنوب مصر در حوالی کوه سینا نوشته شده است. این نامه در واقع امان نامه ای است که به درخواست خود متصدیان این صومعه از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درخواست شده و محتوای این پیمان نامه نیز گواه بر این مطلب است.

برای بررسی بهتر مفاد نامه به بررسی عبارتهای مهم آن می پردازیم که در واقع مدخلی خواهد بود برای نتیجه گیری و اقتباس الگوی صائب از آن.

3 - تحلیل محتوای مضامین نامه

مقوله بندی محتوای نامه با رویکرد تحلیل محتوای مضمونی یا تماتیک نتایج مهم تری را منتج می سازد و از شایع ترین روشهای تحلیل محتوای کیفی است.

بدین معنا که درون مایه و مضمون کلیدی هرفراز را که پیام اصلی را داراست بدست آورده و سپس با کنار هم قراردادن مضامین ترسیم شبکه مضامین و شناور ساختن آنها به رابطه آنها راحت تر پی برد و در نهایت می توان به الگوی نهایی رسید.

3-1 - مضمون جاودانه بودن پیمان

اولین جمله و آخرین جمله این نامه بسیار حیاتی و تعیین کننده است. اول اینکه پس آغاز نامه با نام خدا و آوردن صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند باری تعالی، نامه را تخصیص به گروه خاصی از مسیحیان زنده و آنرا به تمامی نصاری تعمیم داده است: «این عهدی است که محمد بن عبدالله، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است». و حال اینکه عده خاصی از آن حضرت امان نامه درخواست کرده بوده اند. جمله آخر این پیمان نامه نیز آنرا همیشگی و زنده تا روز قیامت دانسته؛ پس در واقع این یک پیمان نامه ای است برای جملگی مسیحیان تا روز قیامت که پایندی به آن برای تمامی مسلمانان اعم از عرب و عجم، امیر و اسیر و غنی و فقیر مفترض بوده و تعدی از آن مساوق تعدی عن عهد الله می باشد:

"کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد."!

پس عمومیت نامه و همیشگی بودن یا ابدی بودن آن دو مضمون اصلی جملات اولیه و البته استثنا جملہ آخر می باشد که بسیار مورد توجه خود

3-2 - مضمون اصلی پیمان نامه

دومین مضمون اصلی نامه، عهدنامه بودن نامه است. نکته قابل توجهی که در ابتدای نامه وجود دارد تعبیر لفظ عهد یا پیمان است و آن را از صرف نامه که معمولاً جنبه اخباری یا دعوت دارد خارج می کند. وقتی عهدی بسته شود در ضممه ایقانات و لازم الاجرا خواهد بود و جنبه شرعی پیدا می کند. در مفردات الفاظ قرآن کریم ذیل تفسیر آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» عقد و عهد را از عموم هصوص مطلق دانسته و عمل به پیمان های صحیح و انسانی را واجب کرده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمودند: «آن کسی که حرمت پیمان را نگاه ندارد، دین درستی ندارد» (یا در حدیثی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کان اوفی الناس بدمه یعنی از همه مردم نسبت به آنچه (پیمان بسته و) تعهد کرده بود، با وفادارتر بود. در قرآن مجید، راجع به نکوهش پیمان شکنی در قسمتی از آیه 13 سوره مائده چنین آمده است: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» پس به خاطر این پیمان شکنی ایشان، آنها را لعنت کردیم و دلهایشان را به سختی مبتلا نمودیم..

لذا از آنجایی که این امان نامه صرفاً یک نامه نبوده و از آن تعبیر به عهد و پیمان شده، حیثیت حقوقی پیدا کرده و متعهد بودن به آن واجب است؛ از اینرو همان گونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان شکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است. عدم وفای به عهد و پیمان شکنی هم نوعی خیانت محسوب می شود و سبب نابودی افراد و ملتها می گردد.

آن نظام و سازمانی که پایبند به قراردادها و پیمانها و وعده های خود نیست، به سوی هلاکت سیر می کند، چنانکه احمد بن حنبل آورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مردم هرگز هلاک نمی شوند؛ مگر آنکه به خیانت و پیمان شکنی افتند». نمونه آن: عهد شکنی یهود بنی قینقاع و بنی نضیر و سرنوشت آنها. پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنانکه خود سخت پایبند به عهد و پیمانها بودند و به اصحاب و یاران خود تاکید و توصیه می فرمودند، با پیمان شکنان ج بخصوص زمانی که پای مصالح عمومی جامعه در میان بود ج به شدت بر خورد میکردند.

این پیمانی هم که فی الحال مشغول بررسی آن هستیم پیمانی است از سوی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به تمام مسلمانان تا روز قیامت و تخطی از آن موجبات آزدگی آن حضرت و جزء مغضوبات الهی است. پس سومین مضمون تحلیل شده، مضمون عهد بودن این نامه و لزوم تعهد به آن است.

3-3 - مضمون تبشیری و تنذیری بودن پیمان نامه

مضمون این نامه طبق فحوای آن هم بشارت دهنده است و هم بیم دهنده.

بشارت دهنده مسلمانان عمل کننده به پیمان به صلح و دوستی و ماجور بودن و بیم به تخطی از مفاد نامه که در واقع به سخریه گرفتن پیمان بوده و متخطی مستحق عقاب خواهد بود.

در یکی از آیات می خوانیم: «ما تو را بحق برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته انذارکننده ای داشته است!». «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده». همین قدر که در انجام وظیفه (بشارت) و (انذار)، کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پاداشهای الهی بشارت ده، و از کیفهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

نکته این است که گویی لحن این آیه نیز تنذیری است که ای پیامبر، تو وظیفه ات را انجام بده، اگر پذیرفتند که ماجور بوده و به راه صواب رفته اند و اگر سخنان تو را به سخریه گرفتند، خداوند توانا و حکیم به عقوبت آنهاست و آوردن دو صفت عزیز و حکیم بلافاصله بعد از جمله قبلی از این رو می باشد که برگرفته از آیه 165 سوره نساء میباشد: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، و بر همه اتمام حجت شود (و خداوند، توانا و حکیم است).

و این دو صفت خود ماهیت انذاری دارد همانگونه که دز آیه 56 همین سوره می خوانیم: "کسانی که به آیات ما کافر شدند، بزودی آنها را در آتشی وارد می کنیم که هر گاه پوستهای تشنان) در آن (بریان گردد) و بسوزد (، پوستهای دیگری به جای آن

قرار می دهیم، تا کیفر) الهی (را بپوشند. خداوند، توانا و حکیم است) و روی حساب، کیفر می دهد".

اگر در آیه 24 سوره فاطر بیشتر روی انذار تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است، منتها در پایان این آیه مجدداً روی نذیر تکیه می کند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق "انذار" بوده است.

. پس مضمون تبشیری و تذیری بودن، دیگر مضمون مهم این پیمان نامه است

3-4 - مضمون تجری ناپذیری و معذور نبودن متعدی از پیمان

مضمون مهم دیگر این پیمان نامه، بهانه بردار نبودن آن است.. هیچ گونه تجری و جرات تخلف از این پیمان جایز نیست. حجت بودن از دو جنبه منطقی و اصولی قابل بررسی است که بلحاظ اصولی، برای حجیت چند معنا ذکر شده که مشهورترین آنها «معدّرت (و) منجزیت» است. بر این اساس پیامبر اکرم مفاد نامه را بینه و حجت می داند و می فرمایند که این نامه حجت را تمام می کند و هیچ عذری برای تخطی از قول نبی را موجه نمی داند.

3-5 - مضمون فراگیری و مجاورت دینی

"...این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب فصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدی است برای آنان..."

طبق مفاد این عبارات، در پیمان و امان نامه ای که حضرت ابراز می دارند، فراگیری زمانی، زبانی، مکانی و انسانی مشهود است؛ بدین معنا که تمام مسیحیان جملگی تحت ذمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیرق اسلام هستند و این امان نامه مختص فرقه یا مذهب خاصی از مسیحیان در منطقه خاص یا زبان خاص نمی باشد و ملیت متمایزی رادر بر نمی گیرد، لذا مجاورت فیزیکی ملاک نیست بلکه مجاورت فکری

و اعتقادی مهم است.

این فراز از پیمان نامه حقیقتا شاه برگ دفتر حقوق بشر از دیدگاه و تمدن اسلامی است که پیام ضد نژادپرستانه داشته و از پیام طرفداری حقوق بشر و اقلیتهای مذهبی طرفداری می کند. این همان الگویی است که مسلمانان امروزه در مخالفت با نظریه نبرد تمدن های هانتینگتون و حتی به گونه ای پایان تاریخ فوکویاما قلم فرسایی کنند. یعنی غربی ها با توجه به همان دیگرسازی های تاریخی خود، این مساله را آغاز کردند، دامن زدند و به انحاء مختلف سعی کردند جهان را به این سمت هدایت کنند، اما این واقعی نیست. آنچه عملا امروزه اتفاق می افتد اغلب با جنگ های رسانه ای، تبلیغات، القائات و این اغواءهایی که صورت می گیرد، در حال سامان دادن به آن اهداف استراتژیک، بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت خود هستند و مابا برجسته سازی این الگوی بشردوستانه نبوی می توانیم تئوری سازی، فرهنگسازی و تمدن گشایی کنیم.

... چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن....

جنبه دیگر این فراگیری، جنبه حکومتی آن است که حتی حاکمان که صاحبان قدرتند و شخصیت حقوقی دارند جایگاهی همانند جایگاه افراد حقیقی داشته و در تعامل با اقلیتها حق زورگویی ندارند و حتی مسئولیتشان سنگین تر است.

اینجاست که جمله معروف حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام تداعی می شود که خطاب به مالک اشتر فرمودند: «الناس صنفان: إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق»؛ مردم دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند و یا انسانند و از نظر آفرینش با تو یکسان. پس مضمون فراگیری زمانی، مکانی و انسانی به همراه مضمون مجاورت اعتقادی و فکری بجای مجاورت فیزیکی پیام این فراز از پیمان نامه می باشد.

3-6 - مضمون مغضوب و ملعون الهی بودن متعدی از پیمان

"...این نامه عهدی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است...."

ص: 423

عجیب است که این فراز از پیمان سه بار در متن نامه آمده و متعددی از این بند و بندهای دیگر امان نامه در حکم ناقض میثاق الهی و به سخریه گیرنده دین خداست و مخالف و محارب بارسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. این انذارها و فرازها بسیار تکان دهنده است و گویی نگرانی خاصی ذهن مبارک آن حضرت را در بر گرفته بوده که گویی حضرتش از وضعیت یابشامدی در آن زمان یا زمان آینده ناخرسند و نامطمئن بوده اند که مدام ناقض پیمان نامه را ناقض عهد خدا دانسته اند. البته شاید هم بیراه نبوده چراکه آنچه در زمان تعدادی از خلفا رخ داد اخراج مسیحیان از سرزمین مسلمانان بود و آنچه ما در زمان جنگهای صلیبی در تاریخ می خوانیم که پس از 800 سال قرابت و دوستی بین مسلمانان و مسیحیان چه در آندلس گذشت و یا آنچه امروزه از اهانت کشیشان مسیحی به اسلام می بینیم یا آنچه که بر مسیحیان ساکن بعضی از کشورهای مسلمان توسط تندروهای مسلمان نما می گذرد می بینیم، متوجه می شویم که نگرانیهای آن حضرت بیجا نبوده است و حقیقتاً « وَ مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَا » چه بسا اگر از این الگوی نبوی و مانیفست حقوق بشری حضرت پیروان تمامی ادیان بهره می جستند، تاریخ این تعداد از کشتارها و نسل کشی ها را به چشم نمی دید.

در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها آن دسته از یهودیانی که بر ضد اسلام فتنه انگیزی کرده و پیمان خود را با پیامبر شکستند از حجاز تبعید شدند. بنابراین، بررسی سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیانگر حق اقامت اهل کتاب در حجاز و به طور کلی جزیره العرب است. اینکه عمر، حدیث لایجمع دینان فی الجزیره العرب را به پیامبر نسبت می دهد با سیره نظری و عملی پیامبر مطابقت ندارد.

پس مضمون اصلی و پیام مرکزی این فراز از نامه مورد غضب الهی بودن و ملعون بودن ناقض این عهدنامه می باشد..

3-7 - مضمون اصل همزیستی مسالمت آمیز و ممنوعیت ایذاء مسیحیان

"...برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف داران من

است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می کنیم..."

طبق این اصل از اصول بشری مکنون در دل این نامه، اصل همزیستی مسالمت آمیز و صلح مدارانه است که حضرت با ذمی خواندن مسیحیان ایشان را تحت تکفل خود دانسته و آنان را خویشاوند خود شمرده است. همانطور که در درون یک خانواده، اعضای آن اصول مجاورت را رعایت می کنند و در عین داشت اختلافات احتمالی، در مواجهه با اهل خارج از خانه خود را متحد نشان می دهند، مسیحیان و مسلمانان نیز همچو دو برادر می بایستی با صلح و دوستی کنار هم باشند و اختلافات فتنه برانگیز را کنار گذارند.

حکم اقامت اهل کتاب در سرزمین اسلامی بلحاظ فقهی اینگونه بوده است که آنان در قلمرو حکومت اسلامی بین سه امر مخیر بودند: پذیرش اسلام، جنگ یا التزام به شرایط ذمه. با پذیرش امر سوم، موظف به پرداخت جزیه بودند. جزیه اصطلاحاً به مالیاتی اطلاق می شود که دولت اسلامی از اهل کتاب در قبال اقامت آنان در بلاد اسلامی و مصونیت از تعرض دیگران به آنان، بر اساس قرارداد ذمه، دریافت می کند و حکم گرفتن جزیه - به تصریح قرآن و سنت - نه تنها مشروع، بلکه واجب است و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پس از آن حضرت از اهل کتاب دریافت می شد. پس ذمه به معنای امان است و کافر یا اهل کتاب ذمی آن است که در کشور اسلامی زندگی می کند و با مسلمانان، پیمان بسته که مقررات اجتماعی آنان را مراعات کند و مالیات معینی هم پردازد و در مقابل، جان و مال وی در امان باشد. این عده را اهل ذمه یا ذمی می نامند.

نتیجه گیری می شود که هر آنکس از اهل کتاب و حتی کافران تحت ذما اسلام درآمد، حفظ جان و مال و ناموس آنان مانند دیگر شهروندان هم کیش واجب است و ایذاء ایشان شرعاً حرام است. حتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پارا فراتر می نهد و رهبران دینی اعم از راهبان و اققان را از پرداخت جزیه معاف می داند.

3-8 - مضمون امنیت اعتقادی و اجتماعی و اصل اخوت

"...هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت آنان نباید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است..."

آزادی عقیده، امنیت اعتقادی و اجتماعی مضمون و اصل دیگر مقتبس از این پیمان نامه نبوی است. با رویت این فراز است که معنای حقیقی لا إكراه فی الدین تفسیر می گردد. همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خواستند که او همچون طاغوت و حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلایل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است. جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر در باره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: "پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسانهای طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» چراکه طاغوت و حاکمان جبار در پی تفرقه افکنی و انقطاع اتحاد میان آحاد اجتماع است. چه

زیباست همخوانی این آیه و آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» می باشد که همواره دعوت به اخوت و دوستی می کند.

بلحاظ امنیت اجتماعی نیز استفاده کردن از ابنیه مربوط به اقلیتهای مذهبی، مصادره اموال ایشان و تعدی به مملوکات ایشان حرام شمرده شده و حساسیت این مساله بلحاظ سیاسی بویژه در عصر حاضر بسیار بالاتر از دیگر زمانها می نماید که اسلام و مسلمانان متهم به خشونت هستند.

حقیقتاً این بخش از عهد نامه بسیار آگاهی ساز و دلنشین است و همانا به سبب وجود همین فرازها می باشد که این نامه را جاودانه ساخته که پس از 14 قرن هنوز تازگی داشته و همچو دری نایاب رخ می نماید. اینکه هیچ اسقفی لازم نیست از اسقفیت دست بکشد یا راهبی از رهبانیت دست بردارد، بسیار آموزنده است. و چه زیبا و بجاست که اطمینان بخشی قرآن کریم در شان مسیحیان و راهبان و اسقفان را اینجا گوشزد نماییم: «وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّةً بَيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» - و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: « ما نصاری هستیم » این بخاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا) راهب (هستند و آنها) در برابر حق (تکبر نمی ورزند).

3-9 - مضمون احترام ویژه به رهبران دینی و مصونیت خاص اجتماعی

بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هر جا که باشند، حفظ می کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امان اند....

این بخش از نامه با بخش 3-7 و 3-8 به نوعی هم پوشانی دارد ولی از آن جهت که راهبان و اسقفان مسیحی را که در واقع رهبران دینی مسیحیت شمرده می شوند از مشمولیت پرداخت ذمه معاف می داند، متمایز ساخته و این بنوعی تجلیل از مقام رهبران دینی بشمار می آید و مضاف بر آن، ایشان را از مزیت مصونیت از تمامی شرور و بدی های اجتماعی نیز برخوردار می داند.

.... و همچنین هرکس که در کوه ها یا مواضع مبارک، عبادت می کند، این گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرد.....

احترام گذاشتن و تقدیس اماکن مقدس مسیحیان و دیگر پیروان اهل کتاب و معافیت ایشان از پرداخت ذمه، جزیه، خراج و زکات باز از نکات مهم این عهدنامه است. متأسفانه در برهه هایی از تاریخ مشاهده شده که از اماکن مقدس پس از تسخیر و تصرف یک کشور، بعنوان اسطبل یا محل نگهداری غنناتم استفاده می شده که طبق این فراز، جان و مال ساکنین این مواضع مبارک محترم و حفظ این ابنیه از ملزومات است.. در ذیل آیه 40 سوره حج می خوانیم: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيُنَصَّرَنَّ اللَّهُ مَنْ يُنَصَّرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» - «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند) و از آیینش دفاع نمایند (یاری می کند خداوند قوی و شکست ناپذیر است)».

آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیت های ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی بینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است، و محراب میدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است، و اصولاً هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد..

نتیجه می توان گرفت که مشیت الهی بر آن است که اماکن مبارکه و مقدسه تکریم شده و در حفظ آنها کوشا بود و تعبیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از عبادتگاه های اهل کتاب به مواضع مبارکه و تطبیق آن با آیه مذکور، اهمیت و جایگاه دینی و اجتماعی آن مشخص می گردد.

... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید...

می توان شاه بیت این عهدنامه را که بسیار در آیات و روایات بدان پرداخته شده، همین مضمون جدال احسن دانست.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» ج «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و) به آنها (بگویید: «ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم!»

در آیات قبل از این آیه بیشتر سخن از نحوه برخورد با (بت پرستان) لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت، و معبودانشان را سستتر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد، و در آیات مورد بحث، سخن از مجادله با (اهل کتاب) است که باید به صورت ملایمتر باشد، چه اینکه آنها حد اقل بخشی از دستوره‌های انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقیات سخن گفت. تعبیر به «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن. بنا بر این مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جویی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می دهد چرا

که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است.

در ذیل تفسیر آیه علامه طباطبایی (ره) می آورند که مجادله وقتی نیکو به شمار می رود که با درشتخویی و طعنه و اهانت همراه نباشد، پس یکی از خوبیهای مجادله این است که: با نرمی و سازش همراه باشد، و خصم را متاثر نکند که در این صورت مجادله دارای حسن و نیکی است، یکی دیگر اینکه شخص مجادله کننده از نظر فکر با طرفش نزدیک باشد، به این معنا که هر دو علاقه مند به روشن شدن حق باشند، و در نتیجه هر دو با کمک یکدیگر حق را روشن سازند، و لجاجت و عناد به خرج ندهند، پس وقتی این شرط با شرط اول جمع شد، حسن و نیکویی مجادله دو برابر می شود، آن وقت است که می توان گفت این مجادله بهترین مجادله ها است.

تمام نکات مذکور و دیگر تکنیک های ارتباطات میان فردی همگی در این فقره قابلیت بکارگیری دارند و می توان از آنها بهره جست. تکنیکهایی چون گشودگی (17) Openness هم‌دلی (18) Empathy حمایتگری (19) Supportiveness مثبت گرایی (20) Positiveness تساوی (21) Equality زبان بدنی (Body language) (و دیگر تکنیکهای ارتباطی بهره جست.

3-10-1 - اقسام جدل

قرآن عمدتاً به چهار نوع جدال اشاره دارد. به نظر می رسد که نمی توان همه گونه های جدل را به عنوان روش درست گفت و گو پذیرفت. گونه هایی که قرآن برای جدال ذکر می کند می توان به جدال احسن، جدال باطل، جدال جاهلانه و جدال عالمانه اشاره کرد.

3-10-1-1 - جدال احسن

جدال احسن به حکم پسندیدگی به طور طبیعی امری مستحب است ولی به حکم و دستور خاص الهی امری واجب و لازم شده است. قرآن پیامبرش را در مجادله با اهل کتاب به مجادله احسن دعوت می کند تا با تکیه بر اصول و اعتقادات پذیرفته شده و باور همگانی هر دو طرف مجادله آنان را به حق بخواند. آن چه در این دستور مورد اهتمام است، تاکید بر اصول پذیرفته شده دو طرف است که به نظر

می رسد به مولفه اصلی در مجادله اشاره دارد. به این معنا که در مجادله احسن آن چه مولفه اساسی و اصلی را شکل می بخشد، اهتمام و توجه به اصول مشترک و باورهای دو سوی مجادله است.. این نکته را می توان با اشاره و تاکید دیگر قرآن در همین آیه تقویت کرد؛ زیرا به مسلمانان دستور می دهد که ظالمان و ستمگران اهل کتاب به مجادله بر نخیزد؛) همان (چون ستمگران در این آیه کسانی هستند که حق را نادیده گرفته و با علم به آن، کتمان حق کرده و به مجادله با اهل حق می پردازند.

چنین افرادی چون به اصول و باورهای مشترک خود پای بند نیستند و آن را به ستم نادیده می گیرند، در مقامی قرار می گیرند که امکان جدال احسن با ایشان وجود نخواهد داشت. بنابراین جدال احسن و تکیه و تاکید بر اصول و باورهای مشترک، امری لغو و بیهوده خواهد در زمانی که سویه دیگر مجادله آن را کتمان کرده و به ظلم آن را نادیده می گیرد.

یکی از مهمترین مثالهای مناظراتی متکی بر مشترکات مناظرات امام رضا علیه السلام می باشد که بشکل تفصیلی در کتاب سیره پیشوایان مهدی پیشوایی و دیگر کتب تاریخی بشکل کبسوط آمده است. امام رضا علیه السلام در مواضع متعددی با اهل کتاب و رهبران دینی به گفتگو پرداخته اند. هدف امام رضا (علیه السلام) در مناظرات خود با سران ادیان به دنبال برتری جویی نبودند یا اینکه که اعتقادات اسلام را برای طرف مقابل حق بالقوه فرض کند، بلکه از طریق استدلال عقلی و براساس مشترکات اعتقادی و دینی به رفع اشکالات می پرداختند و با منط و اصول عقلایی به جدال احسن می پرداختند چراکه بدون تعقل نمی توان تناقضات بین ادیان را رفع نمود. این شیوه، یک روش ضابطه مند در مناظرات است و غیر از این، مناظرات راه به جایی نخواهد برد.

پس در واقع جدال احسن، از روش هایی است که در تبلیغ دین پس از به کارگیری روش های دعوت برهانی و حکیمانه و پند و اندرز مورد توجه و تاکید قرآن قرار گرفته است. برخی بهره گیری از خود قرآن و برخی از آیات آن را همان جدال احسن بر شمرده اند. به این معنا که قرآن در برخی از آیات خود به مجادله رو آورده و با مشرکان به زبان جدل سخن می گوید و آنان را به اسلام دعوت می کند..

3-10-1-2 - جدال باطل

ص: 431

جدال باطل، در تعبیر قرآنی، جدالی است که در آن یک سوی مجادله به استهزاء و تمسخر روی می آورد و هدف از آن کوبیدن حق است. به این معنا که یک سوی استهزا هم در روش و آداب مجادله، رعایت ادب را نمی کند و به حيله تمسخر و استهزا روی می آورد تا طرف مقابله را از نظر شخصی و شخصیت خرد و کوچک نماید و هم با علم به حق بودن آن را نادیده گرفته و بکوشد تا آن را بکوبد و یا نابود سازد. این روش در بیشتر مواردی که در قرآن از آن یاد شده، مواردی است که از سوی مشرکان و کافران مورد بهره برداری قرار گرفته است و به عنوان روش اصلی مخالفان پیامبران به کار رفته است.

3-1-10-3 - جدال جاهلانه

جدال جاهلانه از سوی کسانی به کار می رود که از اهل کتاب و علم و دانش نیستند و در حقیقت توده مردمی هستند که بدون هیچ علم و دانشی تنها بر پایه تقلید کورکورانه از نیاکان به چیزی باور داشته و از آن حمایت می کنند. قرآن درباره این گونه از جدال های بیان می کند که اهل مجادله باطل، بدون داشتن هیچ دانشی نظری و یا هدایت و کتاب آسمانی و دلیل وحیانی و یا شهودی تنها بر پایه پیروی از شیطان و یا نیاکان خود به مجادله با اهل حق و خود حق می پردازند. هدف مجادله گران جاهل نیز بقا در گمراهی خود و گمراه سازی دیگران است؛ زیرا بدون آن که حق را بشناسند و تنها بر پایه باورهای خرافی و غلط می کوشند آن را حفظ و یا ترویج کنند.

3-1-10-4 - جدال عالمانه

جدال عالمانه، مجادله ای است که با توجه به داده های علمی، دلیل معتبر عقلی و یا نقلی و یا شهود معتبر و مانند آن انجام می گیرد. این روش مورد توجه و تایید قرآن است. روشی است که از سوی خردمندان و پیامبران مورد استفاده بوده و هست.

3-10-2 - آداب قرآنی جدال احسن

برای این که شخص در هنگام جدال نیکو گرفتار نابهنجاری ها نشده و از دایره اخلاق خارج نشود مجموعه ای از مسایل را به عنوان آداب جدال نیک بیان می

شود که برخورد منطقی، حسن معاشرت، گوش دادن، پرهیز از قضاوت سریع، صبر و شکیبایی، تسلط به مباحث مورد بحث، مخاطب شناسی، عدم تمسخر، عدم تعصب، میانه روی در بحث، خضوع و تواضع در بحث، قول لین و پرهیز از تندخویی و دیگر آداب از جمله آدابی است که بسیار در گفتگو و ارتباطات میان دینی موثر می افتد. روش های صحیح گفتگو و جدال نیکو از دیدگاه قرآن می تواند در برگیرنده موارد زیر باشد:

1. از رقیب، دلیل بخواهد. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»

2. از اول خود را برتر نبیند. «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» .

آن چه را حق است بپذیرد گرچه به دلیل مصلحت آن را رد کند. «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»

4. به رقیب، فرصت فکر کردن بدهد. «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»

5. ادب و متانت را رعایت کند. «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»

6. منصف باشد و همه را به یک چشم نبیند. «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي»

7. تقوای در کلام داشته و سخن منطقی بگوید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»

8. سخن نرم بگوید. «قَوْلًا لَيِّنًا»

9. عدم پافشاری در «کلام لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»

10. خوب گوش دادن «يَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»

11. پیشی گرفتن تکریمی از مخاطب «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».

12. رد کردن کریمانه «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».

13. مخاطب شناسی «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ».

4 - تحلیل شبکه مضامین عهدنامه

در ابتدا لازم است توضیحی در خصوص تحلیل شبکه مضامین داده شود.

شبکه مضامین روش مناسبی در تحلیل مضمون است که آتراید - استیرلینگ (2001)، آن را توسعه داده است. آنچه شبکه مضامین عرضه می کند نقشه ای شبیه تارنما به مثابه اصل سازمان دهنده و روش نمایش است. شبکه های مضامین به صورت گرافیکی و شبیه تارنما نشان داده می شوند تا باعث شناوری مضامین شود و بر وابستگی و ارتباط متقابل میان شبکه تاکید شود. با این حال، لازم است توجه شود که این شبکه ها صرفاً ابزاری تحلیلی هستند و نه خود تحلیل. وقتی یک شبکه مضمونی ساخته شد میتوان از آن به مثابه ابزاری تصویری برای تفسیر متن استفاده کرد تا نتایج حاصل از متن و خود متن برای محقق و خوانندگان تحقیق، روشن و فهمیدنی شود.

در عهدنامه مذکور نیز با ترسیم شبکه مضامین به راحتی می توان همگی مضامین پایه و اصلی را کنار هم دید تا بتوان به یک تصمیم گیری شفاف و سهل رسید. در عهدنامه مذکور 11 مضمون کنار هم گذاشته شده اند تا الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان را استخراج نمود.

تمامی این مضامین در ارتباط تنگاتنگ و تاثیرگذاری در الگوگیری و تفسیر آنها مهم می باشند.

نمودار نهایی شبکه مضامین

الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان مستخرج از عهدنامه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبتنی بر تحلیل مضمون و شبکه مضامین

5 - الگوی کارکردی ارتباطات میان دینی

به گفته تالکوت پارسونز چهار کارکرد برای تمامی نظام ها ضروری است؛ تمام نظام ها اگر بخواهند بقا یابند باید در چهار مجموعه فعالیت که هدفش بر آوردن نیازهای آنها است شرکت کنند. این فعالیت ها عبارتند از:

1. سازگاری و تطبیق،

یک نظام باید با محیطش سازگار شود و محیط را با نیازهایش تطبیق دهد. به طور مشخص تر، یک نظام باید با حوادث و خطرات محلی بیرونی مقابله کند. یک

ص: 434

نظام نمی تواند برای مدت طولانی با محیطش اختلاف داشته باشد.

2. دستیابی به هدف،

شامل نیاز یک نظام به تعریف کردن و رسیدن به اهداف اصلی اش می شود.

هدف غایی هر نظامی آن است که نه تنها در آینده باقی بماند، بلکه در عین حال رشد کند و و گسترش یابد.

3. یکپارچگی و انسجام،

منظور آن است که هر نظامی در صدد تنظیم کردن روابط اجزای سازنده اش است. یکپارچگی همچنین متضمن مدیریت رابطه میان سه کارکرد دیگر است.

4. حفظ الگو یا پایداری،

نظام باید انگیزه های افراد، هنجارها و ارزش هایی را که از چنین نظامی حمایت می کنند، تولید، حفظ و تجدید کند. (ریترز، 1389، ص 139-135)

با اینکه پارسونز مهمترین نظریه پرداز کارکردگرایی ساختی است؛ اما شاگردش رابرت کی. مرتون، سه فرض اصلی تحلیل کارکردی را مورد انتقاد قرار داد:

1. وحدت کارکردی؛ اگر چه وحدت کارکردی ممکن است برای جوامع بدوی کوچک درست است، نمی توان آن را در مورد جوامع بزرگتر و پیچیده تر بسط داد.

2. کارکردگرایی مثبت؛ اینکه تمام ساختارها و اشکال فرهنگی و اجتماعی یکدست شده، کارکردهای مثبت دارند. مرتون به کارکردهای منفی (کژکارکردها) اشاره می کند.

3. ضرورت؛ بر اساس این اصل، تمام جوانب یکدست شده جامعه نه تنها کارکرد مثبت دارند؛ بلکه به لحاظ کارکردی برای جامعه ضروری اند... مرتون این اصل را رد می کند. (همان، ص 155).

با اقتباس از نگاه قبادی و علی پور (1391) در خصوص مراسم های دینی در بعد فرهنگی، می توان این گونه برداشت کرد که گفتگوی هیئت های ادیانی دربردارنده این کارکردها هستند: کارکرد نمادی، آموزشی، هویتی و تحمل پذیری.

در بعد اجتماعی نیز شامل این کارکردها هستند: انسجام اجتماعی، حیات اجتماعی، انتظام بخشی و پیوند بین نسلی.

کارکرد نمادین به معنای نمادگرایی است. کارکرد هویتی ناظر به دو بعد خرد و

کلان است. از یک سو فرد با حضور در مراسم گفتگوی دینی هویت کسب می کند و از سوی دیگر انجام مراسم ها و مناسک دینی مشترک، بخشی از هویت میان فرهنگی را به شکل فرامنطقه ای شاکله می بخشد. کارکرد تحمل پذیری به معنای تحمل پذیر ساختن صدای مخالف بلحاظ کلامی و اعتقادی و همچنین فرعنگی - اجتماعی است که مراسم و مناسک به شیوه ای سامان مند نسبت به برطرف کردن یا کاهش سوء تفاهمات ختم می شود.

منظور از کارکرد پیوند بین نسلی آن است که نشست های گفتگوی میان دینی و فرهنگی، میان نسل های مختلف با رویکردهای دینی - فرهنگی مختلف، بر اساس بسترهای واحد یا چند گانه فرهنگی با وحدت رویه، صورت های عملی یکسان دارند و در چنین فضایی است که توافق اجتماعی و فرهنگی شکل می گیرد.

(قبادی و علی پور، 1391، صص 80 ج 89).

با اقتباس از نگاه محسن حسام مظاهری (1390) کارکردهای آشکار هیئت ها گفتگوی ادیان عبارتند از نقش آفرینی سیاسی، اسوه سازی، تقویت باورهای دینی؛ کارکردهای پنهان نیز عبارتند از تقویت همبستگی میان فرهنگی، تثبیت نظام اخلاقی جهانی، حفظ الگوی جامعه و اخذ ادیان ابراهیمی.

1-5 - کارکردهای اجتماعی ارتباطات میان دینی

فهرست الزامات، ضرورت ها و فواید گفتگوی بین دینی به اندازه ای بلند است که در اینجا چاره ای بجز اکتفا به اهم موارد آن نیست.

1 - گفتگوی ادیان، تنها راه مستقیم رسیدن به درک متقابل اعتقادی و دینی از ادیان یکدیگر است.

2 - گفتگوی ادیان، مسیر حل و فصل اختلافات بین ادیان را هموارتر و کوتاه تر می کند و با کاهش مناقشات بین ادیان، دنیای امن تری برای پیروان ادیان و عموم انسان ها می سازد.

3 - بسیاری از کسانی که در گفتگوی ادیان شرکت کرده اند، نه تنها با ادیان و سنت های دینی و میان فرهنگی یکدیگر آشنا شده اند و توانسته اند دوستی های پایدار با پیروان آنها برقرار کنند، بلکه شناخت بهتری نیز نسبت به سنت دینی

خویش پیدا کرده اند.

4 - تعامل با مؤمنان ادیان دیگر بویژه مسیحیت، موجب افزایش روحیه دینی بسیاری از شرکت کنندگان در گفتگوی ادیان شده و آنان را بر آن داشته است که با دین خود تجدید بیعت کنند.

5 - برای فهم درست ادیان و جامعه شناسی دین، علاوه بر اطلاع از تاریخ گذشته ادیان، آگاهی از وضعیت کنونی ادیان نیز ضرورت دارد. گفتگوی ادیان این فرصت را در اختیار رهبران و دانشمندان ادیان می گذارد که از وضعیت ادیان دیگر از نزدیک آشنا شوند. (گزارش همایش، 1384).

6 - غایت گفتگوی ادیان، همدلی رهبران و پیروان ادیان نسبت به ادیان و مقدسات است. پیامبران رسالت خود را در همدلی دیده اند. در مرحله عرفان، ادیان با همدلی کامل می توانند با یکدیگر گفتگو کنند. در مرحله فقه و کلام، فاصله و مجادلات بین ادیان بیشتر است و گفتگو با دشواری های خاص خود روبروست.

(گزارش همایش، 1381، شورای جهانی کلیساها، WCC).

7 - تلاش برای درک اصطلاحات و استعارات درون دینی از سوی گفتگوکنندگان، خودداری از توهین و دور شدن از تعصبات و امتیازاتی که هر طرف برای خود قائل است، سه شرط اصلی و راهگشای مسیر گفتگوی ادیان است.

8 - هدف از گفتگوی بین دینی، نباید منحصر به همزیستی ادیان شود، بلکه هدف رسیدن به جایگاهی متعالی تر است که همان گفتگوی ادیان و حل مشکلات بین دینی است. هر دینی که مخاطبان خود را به تفکر و اندیشیدن توصیه کرده و پیروان خود را به تفاهم با پیروان ادیان دیگر سفارش کرده باشد، می تواند جایگاه مؤثری در گفتگوی ادیان احراز کند. (مجموعه مقالات، 1374).

9 - امروزه جهان، نیازمند نوآوری دینی است. ادیان مختلف دارای مشترکاتی هستند که برنامه ریزی برای آن ها ضروری است؛ چراکه دین قصد ماندن دارد و به منظور برنامه ریزی برای پر کردن خلأ- معنویت بشر آمده است. گفتگوی بین دینی می تواند به برنامه ریزی های مشترک ادیان منجر شود.

10 - از مهم ترین مشخصه های جامعه کنونی جهان، کثرت گرایی عام است و تفاوت ها و گوناگونی های دنیای امروز باعث می شود پیرون ادیان الهی گرد هم

آیند و با همکاری و مشورت با یکدیگر درباره مشکلات و موضوعاتی که منافع کل بشریت را تهدید می کند، چاره اندیشی کنند. هماهنگی و تعامل بین ادیان و پیروان آن ها، بویژه اسلام و مسیحیت، یکی از ملزومات ضروری این برهه از زمان به شمار می آید.

11 - امروزه در شرق و غرب که زمانی به طور سنتی خاستگاه ادیان بودند و مرزبندی های دینی و قومی وجود نداشت، همه ملت ها و پیروان ادیان در همجواری هم زندگی می کنند. این امر ناشی از تداوم گفتگوها و معاشرت های بین دینی تاریخی و مستمر است و ضروری است که در دنیای کنونی نیز همان راه ادامه یابد.

12 - همزیستی پیروان ادیان، قدمتی به بلندای قرن ها دارد و این مراودت ها به تکامل دوستی ها، نزدیکی سنت ها و یافتن نقاط مشترک انجامیده است. این مراودت ها و معاشرت ها بویژه میان مسیحیان و مسلمانان، اگرچه همیشه صلح آمیز نبوده و گاهی منازعات و مناقشات و تضادها، روابط و معاشرت میان آنان را بحرانی کرده است، اما همه این ها به همزیستی مسالمت جویانه منجر شده اند. در جهان کنونی نیز، گفتگوی ادیان می تواند به این معاشرت ها درخشندگی و ویژگی خاص ببخشد. می توان به تفاوت های میان ادیان به عنوان گنج و ثروتی نگاه کرد که بشریت را به سوی تعامل و ترقی بیشتر و بهره مندی متقابل از توانمندی ها هدایت می کند.

13 - دنیا پر از انسان های گوناگون و پیرو ادیان متنوع است. جهان هستی به روایت همه پیامبران، در تنوع و رنگارنگی شکل گرفته و این خلقت الهی است.

گفتگوی بین دینی، موقعیت های فعلی و گذشته طرف های گفتگو را با حفظ تنوع انسان ها به یکدیگر نزدیک می کند و بینش ها و نگرش های پیروان ادیان را توسعه می دهد و از تعصب ها و جزمیت های دینی یکسویه می کاهد.

14 - ادیان مهم ترین عامل شکل گیری و تنوع فرهنگ هایند. گفتگوی ادیان به دلیل تقدس حوزه دین، دشوارترین سطح گفتگوها میان دانشمندان و عموم انسانهاست. لذا وقتی ادیان گفتگو را بپذیرند و سنت گفتگو میان آنها نهادینه شود، راه برای گفتگو در تمامی عرصه های فرهنگ ها و تمدن ها باز می شود و تعامل

15 - در برابر مسائل و معضلاتی که همه ادیان را در معرض نگرانی‌ها و تهدیدات مشترک قرار داده، نه تنها گفتگوی ادیان ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، بلکه اکنون می‌بایست پا را از حوزه گفتگو فراتر گذاشته و عملاً برای مقابله با تهدیدات و نگرانی‌های موجود، با اشتراک مساعی ادیان، خط مشی واحد و سیاستگذاری مشخص و مشترکی را اتخاذ کرد. ادیان باید با یکدیگر گفتگو کنند و یافته‌هایی را که تاکنون از گفتگوها منتج شده است را با مشارکت و همفکری و تعمیم و گسترش همکاری‌ها، از قوه به فعل در آورند.

16 - بشریت همواره با مسائلی همچون لزوم احیای روحیه ظلم‌ستیزی و گسترش عدالت و صلح مبتنی بر برابری انسان‌ها و عدالت، دست و پنجه نرم کرده است. این مسائل فارغ از ماهیت سیاسی‌شان، اولاً و بالذات ماهیت دینی دارند و ادیان نقش مهمی در تبیین و تحقق آنها ایفا می‌کنند. این که چگونه می‌توان صلح مبتنی بر عدالت برقرار کرد، چگونه می‌توان حقوق بشر را رعایت کرد، و یا جوامع بشری روابط متقابل خود را چگونه بر اساس وظایف، تکالیف و تعهدات و حقوق متقابل پایه‌ریزی کنند، از جمله مسائلی‌اند که می‌بایست ادیان با هم‌اندیشی و تبادل اصول و موازین و تجربیات خود، آنها را ترسیم نمایند و جوامع را هدایت کنند. (گزارش همایش، 1384، سازمان فرهنگ).

17 - امروزه بخش بزرگی از آلام و مصایب بشری نظیر نژادکشی‌ها، قتل‌عام‌ها و کشتارها، مسائل ذاتاً سیاسی نیستند بلکه موضوعاتی معنوی و اخلاقی و مرتبط با حقوق بشرند. ادیان در این موارد مواضع روشنی دارند و هر گونه اقدام جنایت‌آمیز، قتل و نژادکشی را محکوم می‌کنند. کشتن نفس آدمی، کشتار انسان‌ها به دست قدرت‌های برتر، نابودکردن ارزش‌های معنوی، دینی و اخلاقی، مورد محکومیت بی‌چون و چرای همه ادیان است. این موارد می‌تواند در گفتگوی بین‌ادیان به سرعت تبدیل به ارزش‌ها و مواضع اجماعی ادیان شود و وضعیت نامطلوب کنونی را دگرگون سازد.

18 - گفتگوی ادیان می‌تواند تبدیل به حرکتی گسترده برای ایجاد عدالت اجتماعی جهانی شود. در حقیقت، به رغم تمامی تمایزات دینی ادیان، ارزش‌های

ادیان در زمینه توجه به نیازمندان و ضعیفان، مشترک و مورد اتفاق نظر است و از این روست که تنها ادیان صلاحیت پرچمداری برقراری عدالت در دنیای کنونی را دارند. بدیهی است تلاش برای حرکت بر پایه ارزش های مشترک میان ادیان، نباید شیوه خاص یک دین را برای تحقق آن ارزش ها تحلیل ببرد.

19 - دادوستد معنوی به رغم تفاوت ها و تمایزات سنن و مناسک دینی ادیان، وجوه مشترک فراوانی را میان ادیان نشان می دهد. این راهی برای ابراز احترام نسبت به سنت های گوناگون جهان و راهی برای یافتن عناصری در میان تکالیف معنوی هر دین است که پیروانش را با قدرت و اطمینان کامل مخاطب قرار می دهد.

گفتگوی ادیان می تواند موفق به کشف یا پرورش مناسک معنوی مشترکی شود که شرکت کنندگان را با همان قدرت و قاطعیت موجود در متون مقدس دینی شان مورد خطاب قرار دهد! بدیهی است دادوستد معنوی باید طوری انجام گیرد که هیچ دینداری مجبور نشود از مناسک مذهبی ادیان دیگر تبعیت کند.

20 - امروزه ادیان نیازمند تشریح مساعی عملی اند. اگرچه در شرایط دشوار کنونی، گفتگوی بین دینی صرفاً گفتگو نیست، بلکه نوعی عمل برای حرکت به سوی همگرایی و همزیستی مسالمت آمیز پیروان ادیان مختلف است، در عین حال باز هم طرح این مسئله مهم است که چگونه برنامه های مختلف گفتگوی ادیان، می تواند منجر به فعالیت های عملی ملموس تر شود. حرکت های نمادینی که توسط رهبران دینی ادیان صورت پذیرند، حائز اهمیت اند. این موارد می توانند به صورت اعتراف به اشتباهات گذشته و اظهار پشیمانی از آنها بیان شوند و یا به شکل یک سفر زیارتی به احترام ادیان یکدیگر باشد. پی ریزی ساختارهای لازم که بتواند جوامع مذهبی را قادر سازد در کنار هم نشسته و در مورد خوب و بد مسایلی که شامل حال همه می شوند صحبت کنند، از ضرورت های غیرقابل اغماض گفتگوی بین ادیان است.

5 - جمع بندی و نتیجه گیری

با تجزیه و تحلیل شبکه مضامین موجود در متن عهدنامه و سه اصل اساسی محبت، مراعات و مدارا و تکیه بر روش های صحیح ارتباطات میان دینی، میان

فرهنگی و میان تمدنی الگوی مقتبس از فحوای این عهدنامه می تواند الگوی نبوی دیالوگ محور و مجاورت صلح مدارانه مسلمانان و مسیحیان باشد. در واقع این مدل برگرفته از روح جاری در متن عهدنامه می باشد که اصل را دیالوگ و گفتگو گذاشته نه اجبار به تشرف به اسلام یعنی دیالوگ برای دیالوگ و همزیستی براساس صلح و اتحاد در برابر دشمن واحد که همانا الحاد و بت پرستی بوده است. پیامبر کرم (صلی الله علیه و آله) در این نامه مجاورت فکری و فیزیکی مسالمت آمیز را بسیار حیاتی و تعیین کننده میدانند و تأکیدهای مکرر عدم تعدی و تخطی از این پیمان و همچنین تکریم رهبران دینی مسیحی، معافیت پرداخت زکات، جزیه و خراج از ایشان و همچنین احترام به اماکن و مواضع مبارک ایشان را دست مایه اصلی یک دعوت حکم آمیز به دیالوگ و گفتگوی صلح مدارانه دوطرفه می دانند. در سیره ائمه اطهار علیهم السلام که در مقاله مختصراً به بعضی موارد اشاره شد نیز تکیه بر همین الگو و اصل است. با اقتباس از مفاد این عهدنامه، می توان کارکردهای مهمی را در خصوص بحث گفتگوی ادیان ترسیم نمود که به شکل مشروح بیان شد.

6- تقدیر و تشکرات

ضمن تقدیر از استاد عزیز و فرزانه جناب حجت الاسلام پارسانیا، که بنده حقیقتاً استفاده های فراوانی از کلاس درس ایشان داشتم و درس های اخلاقی متهددی از ایشان کسب نموده ام، با اجازه ایشان، بنده ثواب نگارش این مقاله را تقدیم میکنم به روح برادر عزیز و بزرگوارم مرحوم حجت الاسلام آقای دکتر حاج حسن امینی گلستانی که در سنّ 41 سالگی، در سال 1392/9/21 شمسی، به رحمت خدا رفته و در قطعه 12 خانوادگی بهشت معصومه، شهر مقدس «قم» بخاک سپرده شدند رحمه الله علیه.

منابع اصلی

1. 1389، درآمدی بر علم اصول، قم، لیله القدر

2. ابن هشام عبدالملک، سیره النبویه، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابچی، چاپ هفتم، 1384) ج 1، صص 333

ص: 441

3. ابن هشام، سیره النبویه، ج 2، ص 50-53 و ص 199-212.

4. - آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ص 405؛ سید حسین بروجردی، لمحات الاصول، ص 410؛ سید مصطفی خمینی، تحریرات فی الاصول، ج 6، ص 22؛ سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج 2، ص 35 و ج 4 ص 193

5. پیشینه تاریخی گفتگوی اسلام و مسیحیت نوشته محمد حسین طاهری آکردی، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی سال 1387.

6. جواهر الکلام، ج 21، ص 227

7. - دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی (صلی الله علیه و آله)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، (1373)، ج 3، ص 447.

8. ریترز، جرج، 1389، مبانی نظریه های جامعه شناختی معاصر و ریشه های کلاسیک آن، تهران، ثالث

9. سورین، ورنر جی و جیمز دبلیو تانکارد، 1388، نظریه های ارتباطات، تهران، دانشگاه تهران

10. سید عباس نبوی - نشریه در گستره فرهنگ بین الملل - مقاله رهیافت های پیشنهادی در گفتگوهای بین دینی دهه های اخیر

11. شریعتی، سارا، 1392، تشیع؛ امر نزدیکی که از آن غافلیم) سخنرانی (، قابل دسترسی در:

www.socio-shia.com (تاریخ بازیابی: 24/8/93)

12. صفایی حائری، علی، 1388، مسئولیت و سازندگی، قم، لیلہ القدر

13. عماد افروغ "ضرورت های پیش رو جهان اسلام" 1392

14. قبادی، علیرضا و پروین علی پور، 1391، تحلیل کارکردی مراسم و مناسک دینی، فصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، سال چهارم، شماره 8، پاییز و زمستان 1391، صص 74-92

15. قصص انبیاء، جزایری، باب فی قصه اصحاب الاخدود وهمچنین ذیل تفسیر آیات 1 تا 8 سوره بروج.

16. - کریمی فریدنی، علی، برگردانی از نهج الفصاحه، قم: انتشارات حلم، چاپ اول، (1384) ص 464

17. کوئن، بروس، 1388، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت

18. گزارش همایش «دین و معنویت برای دنیای پر از صلح» - مؤسسه گفتگوی ادیان - تهران - شهریور

19. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی ادیان » - دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه - تهران - اسفند 1379
20. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی ادیان » - شورای جهانی کلیساها و مؤسسه گفتگوی ادیان - تهران - تیرماه 1381
21. گزارش همایش « ضرورت گفتگوی دینی و نقش دین » - مرکز گفتگوی ادیان - سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی - تهران - مرداد 84
22. گیدنز، آنتونی و کارن بردسال، 1392، جامعه شناسی، تهران، نی
23. مجموعه مقالات دومین سمپوزیوم بین المللی اسلام و مسیحیت ارتدوکس - نشر مرکز تحقیقات فرهنگی بین المللی - 1374
24. محمد حمیدالله، نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، ترجمه سیدمحمد حسینی، ص 636632 با توضیح اختلاف نسخ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 3، ص 762757 / محمد السماک، مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، ص 13 و 14.
25. مستدرک الوسائل، ج 13، ص 160، ح 15018
26. مظاهری، محسن حسام، 1390، رسانه شیعه؛ جامعه شناسی آیین های سوگواری و هیئت های مذهبی در ایران، تهران، بین الملل
27. - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، 1362)، ج 11، ص 383.
28. مستقیمی، بهرام و مشیرزاده، حمیرا، گفتگوی تمدن ها، مجموعه مقالات، ترجمه، تهران، دانشگاه تهران 1384 ص 46
29. - منصور، خلیل؛ گفتمان جدلی در قرآن

منابع لاتین

1. Hans K. University opening of the Exhibit on the World's Religions at Santa Clara 1996 by Continuum, and also stated in March 31, 2005, at the ng , Christianity: Essence, History, Future

ص: 443

Retrieved 18 March 2013 Religion Victoria Clarke 6. Guest, Greg (2012). Applied thematic . 2012 analysis. Thousand

Thematic Network, Attridge-Stirling, 1002- .5

University, Qom, Iran, and the University of St. Thomas, June in Life and Society "A Conference 9-6, 2102 between Al-Mustafa 4. "Muslim-Christian Dialogue: "Religion and Spirituality

.Muqtedar Khan, 0102 3. Prophet Muhammed's Promise to Christians, Dr

Affairs; Summer 1993; 72, 3; ABI/INFORM Global 2. The clash of civilizations? Huntington, Samuel P, Foreign

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور: ایران، استان: اردبیل روستای گلستان.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (38). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف از مراجع و غیرهم (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهم قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل نزدیک شهرستان (نیر) به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و

ص: 444

غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملائی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدو زانی و غیرهم) استفاده نموده ام، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و مراجع دیگر و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده ام. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده ام. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته ام.

مانند.

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

5 - اگر عمری باقی باشد در فضای حیاط آن حوزه علمیه خواهران، تأسیس نمایم انشاءالله.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغات اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده ام.

ص: 445

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب.

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته ام. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده ام. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدم.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، دوباره به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام دادم.

در این سفر باز در سرعین و اطراف، به کارهای امور خیر شروع و ادامه دادم از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الان مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که اگر عمری باقی باشد، تأسیس حوزه علمیه برادران و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایم انشاءالله.

2 - در زادگاهم روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساندم.

3 - در سال 1382 مسجد مجللی در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4 - احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5 - با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمودم.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته ام، که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانم.

تالیفات چاپ شده از مؤلف.

1 - سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2 - سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر مجالس روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و در نهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضا علیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا (یعنی من) رو برو نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود

ص: 447

و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هر هفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود: به هرکس که از آش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید شیعیان، قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدلله.

3 - از مباحثه تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا علیهم السلام و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4 - والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده

و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوییهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثمّ اُشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا وفيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرّمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوج الرجال بالرجال و یتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری. پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نوآوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی ام و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد و زیری 1480 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - جلد اول «ولایت شرط قبولی اعمال» در 320 صفحه در باره ولایت امیر مؤمنان و شاید ائمه علیهم السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه مبارک رمضان در 328 صفحه که طی مصاحبه نشریه حوزه علمیه قم با اینجانب ضبط و هر روز در اینترنت پخش گردید.

13 - جلد دوم «ولایت شرط قبولی اعمال» در 510 صفحه زیر چاپ.

14 - کتاب «اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان» در 2 جلد (همین کتاب) که برای چاپ آماده می شود.

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف

1 - آیا و چرا - درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلایل و اسناد خودشان.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها.

این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب

- مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.
- 5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.
- 6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/6/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی ام را می نویسم.
- 7 - دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.
- 8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.
- 9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.
- 10 - مرز خوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.
- 11 - نواذر - روایات و سرگذشت ها و نواذر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.
- 12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهایی درباره وی.
- 13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبودند.
- 14 - یاد داشتهای انترنتی ام در سایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله (مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوز هم ادامه دارد.
- 15 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون.
- و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.
- 16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن.
- 17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.
- 18 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هیچکدام بیوه نبود.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمکران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران قم به سی دی ریخته می شود که همه بتوانند از آن استفاده نمایند و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

قرآن کریم

نهج البلاغه

الف:

22 - آثار ملی اصفهان: ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات اعجاز آثار ملی ایران، 1352 ه ش 1369 ش، 294.

23 - آشنایی با ادیان بزرگ: حسین توفیقی،

24 - آشنایی با علوم قرآنی،

25 - آن چه باید از قرآن بدانیم،

26 - از مباحثه تا عاشورا: محمد امینی گلستانی.

27 - ادیان در جوامع امروز، گروه نویسندگان، جهان مذهبی: ترجمه ی دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر

28 - ادیان زنده جهان، رابرت ا. هیوم، ترجمه دکتر عبدالکریم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، چ اول،
(1374)

29 - أعيان الشيعة 266-43.

30 - اسلام و حقوق بین الملل، ضیایی بیگدلی، محمد رضا.

31 - اسلام و حقوق بین الملل، خلیلیان، سیدجلیل.

32 - اسلام و حقوق بشر بوزار، مارسل، ترجمه: محسن مؤیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1358 ش

33 - اسلام و حقوق بین الملل عمومی، رشید، احمد، تهران: دانشگاه تهران.

34 - اسلام و همزیستی مسالمت آمیز.

35 - اسلام و حقوق بین الملل عمومی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. تهران،

36 - اسلام از دیدگاه دانشمندان جهان،

- 37 - اسلام شناسی غرب،
- 38 - اسلام شناسی، علی شریعتی،
- 39 - اسباب النزول واحدی نیشابوری (چاپ الهندیه مصر).
- 40 - اساس البلاغه، زمخشری،
- 41 - اعترافات دانشمندان بزرگ جهان،
- 42 - اخبار الطوال، دینوری،
- 43 - اتحاف السائل بمالفاطمه من الفضائل: مناوی.
- 44 - اعلام الوری، طبرسی، حسن بن فضل، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- 45 - أمتاع الاسماع، مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی، دارالکتب العلمیه، 1420 ق، چاپ اول.
- 46 - امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، سراج، محمد ابراهیم،
- 47 - امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی جرداق، ترجمه ی هادی خسرو شاهی
امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه، اسد علیزاده، اکبر.
- 48 - امام خمینی، صحیفه نور
- 49 - احکام القرآن، ابن الاثیر، علی بن محمد الشیبانی، تهران؛ اسماعیلیان، 1397 ق.
- أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، أبو عبد الله محمد بن أحمد مقدسی، ص 420، إقليم فارس.
- 50 - العبر: ابن خلدون، عبد الرحمن؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363.
- 51 - احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت:
دارالمعرفه، 1378 ق.
- 52 - اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی: الحسن بن علی الطوسی، دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات، 1348 ه. ش
- 53 - اشیاء مقدسه اصفهان: مجله ایرانشهر، شماره 7، سال 1305 ه. ش

54 - اسطوره يا تاريخ؟ رابرتسون، آرچيبالد، عيسى:، ترجمه حسين توفيقى، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1378.

55 - انجمن كليمان تهران.

56 - المقنع فى الامامه، سدآبادى، عبيدالله بن عبدالله، تحقيق شاکر شيع، قم، جامعه مدرسين،

ص:454

- 57 - إمتاع المقریزی
- 58 - امام علی مشعلی و دژی، سلیمان کتانی، ترجمه جلال الدین فارسی.
- 59 - ابوالشهاد، ص 181
- 60 - امام حسین آفتاب تابان ولایت.
- 61 - امام حسین (علیه السلام) و ایرانیان کورت فریشر، ترجمه ذبیح الله منصورى.
- 62 - اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل: قوام سید عبدالعلی، تهران: سمت؛ 1370 ش.
- 63 - ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری،
- 64 - المكاسب، انصاری، شیخ مرتضی، تبریز، 1357 ش.
- 65 - الأمالی، مفید.
- 66 - الارشاد، محمّد بن محمّد نعمان،
- 67 - المقنع فی الامامه، / عبیدالله بن عبدالله سدآبادی، تحقیق شاکر شبع.
- 68 - الاعلام: خیر الدین زرکلی، ناشر بی نام، بی تا
- 69 - اعیان الشیعه: سید محسن امین، بیروت - لبنان، دار التعارف للمطبوعات، 1403 هـ. ق/ 1983 م
- 70 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام: عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، انتشارات شرکت سهامی انتشار، 1363 هـ. ش
- 71 - السیره النبویه، ابن هشام، ابو محمد عبد الملک، قاهره: حلبی، 1955.
- 72 - انساب الاشراف، البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی؛ تحقیق محمّد حمیدالله، قاهره: 1959 م.
- 73 - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی مکتبه مدبولی القاهره 1411 قمری / 1991 میلادی الطبعه الثالثه.
- 74 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه عز الدین بن الاثیر ابو الحسن علی بن محمد الجزری دار الفكر بیروت 1409 قمری/ 1989 میلادی.

75 - النوادر: ابو مسحل اعرابي،

76 - الامام على بن ابيطالب، عبدالفتاح عبد المقصود، (مقدمه).

77 - الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، ط الأولى، 1990 م

78 - الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلّم) و الثلاثة الخلفاء حميري

ص:455

كلاعى، ابو الربيع، بيروت، دارالكتب العمليه، چاپ اول، 1420.

79 - البدايه و النهايه، ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن محمد، بيروت، دارالفكر، 1407 ق، ج 5، ص 51

80 - الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، اندلسى، قاضى عياض، عمان، دارالضيحاء، چاپ دوم، 1407، 81 - انساب الاشراف، بلاذرى، تحقيق سهيل زكار و رياض زركللى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، 1996.

82 - احقاق الحق قاضى نور الله شوشترى طبع جديد

83 - افكار جديده فى علاقه المسلم بنفسه و بالآخرين، الطالبى د. محمد، عيال الله؛ سلسله ثقافه التسامح يرئسها الدكتور عبدالجبار الرفاعى، الناشر: مدين، الطبعة الاولى، 1427 ه / 2006 م، مطبوعه سرور.

84 - الكامل لابن عدى

85 - المعجم الكبير للطبرانى

86 - الاصابه حافظ احمد بن حجر عسقلانى (چاپ مصطفى محمد - مصر).

87 - الفصول المهمه ابن صباغ مالكى (چاپ نجف).

88 - السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق مصطفى السقا و ديگران، بيروت، دار المعرفه، بى تا، ج 1، 89 - الروض الانف فى شرح السيره النبويه، سهيلى، عبدالرحمن، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، 1412.

90 - الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، محمود بن عمر، تحقيق على محمد البجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، لبنان؛ دارالمعرفه، 1997.

91 - التاريخ السياسى والعسكرى لدوله المدينه فى عهد الرسول (صلى الله عليه و آله)، معطى، على؛ بيروت: مؤسسه 92 - المعارف، 1419.

93 - الدرر الثمينه فى تاريخ المدينه النجّار، محمد بن محمود؛، قاهره: 1956.

94 - المنار، محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفه .

95 - الاحكام السلطانيه، تأليف ماوردى و ابويعللى

96 - الاسلام؛ بين الدوله الدينيه و الدوله المدينه، عبد الكريم، خليل، قاهره: مركز السينا للنشر، 1996.

97 - التشريع الدولى فى الاسلام، فاروق حماده، رباط مراكش، كليه الاداب و العلوم الانسانيه بالرباط ، 98 - التنبيه والاشراف، المسعودى، ابى الحسن على بن الحسين؛ ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى، 1365.

- 100 - الدرہ الثمینہ فی تاریخ المدینہ النجّار، محمد بن محمود؛، قاہرہ: 1956.
- 101 - السیر و المغازی، ابن اسحاق، محمّد، تہران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، 1368.
- 102 - السیرہ النبویہ، الصلابی.
- 103 - اسفار پنج گانہ «باروخ اسپینوزا»، مصنّف واقعی، ترجمہ علیرضا آل بویہ، ہفت آسمان.
- 104 - الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی، تہران، اسوہ، چ دوم، 1416 ق.
- 105 - الحوار الاسلامی المسیحی (المبادئ، التاريخ، الموضوعات، و الاهداف (، عجک، بسام داود، دمشق، دارقٹیہ، 1998 م.
- 106 - الارشاد، مفید، محمّد بن نعمان، قم، مؤسسہ آل البيت لإحياء التراث، 1374.
- 107 - المقنع فی الامامہ، اسدآبادی، عبیداللہ بن عبداللہ، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعہ مدرسین، 1414 ق.
- 108 - المغازی، واقدی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسہ اعلمی، چاپ سوم، 1989، ج 3، ص 1031.
- 109 - المحبر، ابن حبیب، ابو جعفر محمد، تحقیق ایلزہ لیختن شیتتر، بیروت، دارالافاق الجدیدہ، بی تا، ص 111.
- 110 - المفسر، الراوی لتفسیر الإمام العسکریّ علیہ السلام، محمّد بن القاسم الأسترآبادیّ شیخ ابن بابویہ،
- 111 - النہایہ فی غریب الحدیث و الاثر، الجزری، مبارک بن محمد، تحقیق طاہر احمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت؛ مکتبہ العلمیہ، 1979.
- 112 - الوفاء بأحوال المصطفی:
- 113 - الوثائق السیاسیہ، محمّد حمیداللہ، نامہ ہا و پیمان های سیاسی حضرت محمّد.
- 114 - الكامل فی التاريخ: معز الدین ابن اثیر، بیروت - لبنان، دار صادر، 1385 هـ. ق/ 1965 م
- 115 - الوثائق: محمد حمید الله، ترجمہ محمد مہدوی دامغانی، قم، مکتبہ الشہید الصدر، 1363 هـ. ش
- 116 - التراتیب الاداریہ، کتّانی، ج 1، ص 142.)
- 117 - الملل والنحل محمد بن عبد الکریم بن ابی بکر احمد الشہرستانی تحقیق محمد سید کیلانی دار المعرفہ بیروت 1404 قمری.
- 118 - اسلام ایرانیان و عمر بن خطاب محمدعباس عطایی اصفہانی حضرت عباس علیہ السلام قم 1388 شمسی.

- 119 - الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم مسلم بن الحجاج ابو الحسين القشيري النيسابوري تحقيق 28. تحقيق في كلمات القران الكريم مصطفوى حسن بنگاه ترجمه و نشر كتاب تهران 1360 شمسى.
- 120 - الجامع لاحكام القران قرطبي محمد بن احمد انتشارات ناصر خسرو تهران 1364 شمسى چاپ اول.
- الغدیر فی الكتاب و السنه و الادب علامه عبد الحسين امینی مركز الغدير للدراسات الاسلاميه قم 1416 قمرى چاپ اول.
- 121 - الأربعون فی أن حملة العلم فی الإسلام أكثرهم العجم.
- 122 - البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى، بور سعيد وقعه الجسر.
- 123 - اسلام ايرانيان و عمر بن خطاب، محمدعباس، عطائى اصفهانى به نقل از: فتوح البلدان،
- 124 - الايضاح، فضل بن شاذان نيشابورى، تحقيق: سيد جلال الدين ارموى؛ تاريخ (54).
- 125 - أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عز الدين بن الأثير أبو الحسن على بن محمد الجزرى، أمه ابنه الفارسية.
- 126 - الغارات، ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، محقق / مصحح: محدث، جلال الدين غاره سفيان بن عوف الغامدى على الأنبار و لقيه أشرس بن حسان البكرى و سعيد بن قيس؛ (82). رساله صراط مستقيم فتاوى صحابى كبير سلمان فارسى، كمره اى، خليل.
- 127 - التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، مصطفوى حسن، واژه عرب.
- 128 - التشريع الدولى فى الاسلام، فاروق حماده، (رباط مراكش، كلية الاداب و العلوم الانسانيه بالرباط ، 1997
- 129 - التوضيح فى بيان حال الانجيل و المسيح، تأليف محمد حسين كاشف الغطاء.
- 130 - الوفاء بأحوال المصطفى،
- 131 - المحقق: البرهان فورى،
- 132 - السيره النبويه: الصلابى.
- 133 - السيره الحلبيّه.
- 134 - التراتيب الاداريه، كتّانى،
- 135 - الجامع لأبى زيد القيروانى:
- 136 - المصنف لعبد الرزاق.

137 - المحبر، ابن حبيب، ابو جعفر محمد، تحقيق ايلزه ليختن شتير، بيروت، دارالافاق الجديده، بي تا،

138 - الأموال لأبي عبيد:

139 - الأموال لابن زنجويه

ب:

140 - بحار الانوار، مجلسي، محمد باقر، تهران، اسلاميه.

خميني، 1383.

برخورد تمدنها، برنارد لوئيس، ترجمه بهمن دخت اويسي، نشر و پژوهش فرزنان، 1380 ش، 8.

141 - بين الدوله الدينيه و الدوله المدنيه، عبد الكريم، خليل، الاسلام؛ قاهره: مركز السينا للنشر، 1996.

142 - بيست مقاله: علامه محمدبن عبدالوهاب قزويني، بمبئي، انجمن زرتشتيان بمبئي، 1307 ه.

ق/ 1928 م

143 - بررسي تاريخي صلح هاي پيامبر، منتظري مقدم، حامد، قم، مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، 1383.

144 - برخورد آراي مسلمانان و مسيحيان: تقاهمات و سوء تقاهمات، وات، ويليام مونتكمرى، 1373، ترجمه محمدحسين آريا، بي جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

145 - بستان السياحه شيرواني زين العابدين بن اسكندر سنابي تهران بي تا چاپ اول.

پ -

146 - پايگاه اطلاع رساني حوزه: نامه جامعه خرداد 1386، شماره 33

147 - پايگاه اطلاع رساني حوزه - گنجينه معارف

148 - پايگاه اطلاع رساني دفتر آيت الله مكارم شيرازي

149 - پايگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب)

150 - پاسخ به شبهات

151 - پرسشكده < مذهب

152 - پدر آریوس.

153 - پاسدار اسلام: دی 1387 ج شمار

154 - پیام امام امیر المومنین علیه السلام ناصر مکارم شیرازی تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء دارالکتب

ص: 459

الاسلامیه تهران 1386 شمسی چاپ اول.

155 - پیامبر: زین العابدین رهنما.

156 - پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر دانشمندان شرق و غرب،

157 - پیشرفت سریع اسلام،

158 - پنجگام،

159 - پاسخ ما به مشکلات جوانان، جلد 2،

ت:

160 - تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات).

161 - تابش اسلام در اروپا،

162 - تاریخ و شناخت ادیان

163 - تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی، قم، انتشارات منطق، چاپ اول، 1373

164 - تاریخ تحلیلی اسلام، تاریخ تحلیلی اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین، تهران: انجمن معارف اسلامی ایران، 1381 ش.

165 - تاریخ و معارف اسلامی، 1368.

166 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.

167 - تاریخ تمدن اسلام و عرب.

168 - تاریخ الدیانه اليهودیه، احمد، محمد خلیفه حسن، قاهره، دارقبا للطباعة والنشر والتوزیع، 1998 م.

169 - تاریخ طبری المعروف بتاريخ الرسل والملوک: محمدبن جریر الطبری، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1403 ه. ق.

170 - تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، حسن، ابراهیم حسن، بیروت، دارالاندلس، 1964 م.

171 - تاریخ کامل، ابن اثیر، عزالدین، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، 1374.

172 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام جعفریان، رسول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

173 - تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، سال 1378

174 - تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، 1362

ص: 460

175 - تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، انتشارات دلیل، سال 1380

176 - تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، چاپ دوم، 1988.

(تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش،

177 - تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلیم، قم: در راه حق، 66).

178 - تاریخ سیاسی اسلام، دکتر ابراهیم حسن، حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، 1362، چاپ پنجم)

179 - تاریخ ادیان، جان. بی. ناس، ترجمه ی علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج چهارم، 1370)،

180 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، گروه مترجمین، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

181 - تاریخ الطبری، ابی جعفر محمدبن الجریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت:

روائع التراث العربی،

182 - تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، 1375.

183 - تاریخ الاسلام. محمدحسین طاهری، ابراهیم حسن، حسن؛ بیروت: دارالاندلس، 1964.

184 - تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1373.

185 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

186 - تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین؛ بیروت: دارالمکتبه العلمیه، 1994.

187 - تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسین؛ تهران: سمت، 1378.

188 - تاریخ الدیانه اليهودیه،

189 - تاریخ تحول دولت در اسلام

190 - تاریخ عرب و اسلام، امیرعلی، 1366، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه.

191 - تاریخ اسلام، حسنی، علی اکبر، تهران: دانشگاه پیام نور، 1378 ش.

192 - تاریخ اسلام، سبحانی، جعفر، قم: لوح محفوظ و امام عصر (علیه السلام)، 1377).

193 - تاریخ پیامبر اسلام، 10. آیتی، محمد، 236؛

194 - تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد 4 عصر ایمان، 260.

195 - تاریخ جنگهای صلیبی، استیون رانسیمان، ترجمه منوچهر کاشف.

ترجمه تفسیر المیزان، 1. طباطبایی، محمد حسین، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1363 ش.

ص: 461

- 196 - تاریخ جرجان سهمی حمزه بن یوسف عالم الکتب بیروت 1407 قمری چاپ چهارم.
- 197 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی محمدی ملایری محمد انتشارات توس تهران 1379 شمسی چاپ اول.
- 198 - تاریخ صدر اسلام، غلامحسین زرگری نژادتهران، انتشارات سمت، 1378 ش، چاپ اول.
- 199 - تاریخ ایران اسلامی از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی جعفریان رسول کانون اندیشه جوان تهران 1378 شمسی چاپ هفتم.
- 200 - تاریخ گزیده حمد الله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی تحقیق عبدالحسین نوایی تهران امیر کبیر 1364 شمسی چاپ سوم.
- 201 - تاریخ بخاری نرشیخی / تعریب امین عبدالمجید بدوی - نصرالله مبشر طرازی نرشیخی محمد بن جعفر دارالمعارف قاهره بی تا چاپ سوم.
- 202 - تاریخ ایران اسلامی) از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی (، جعفریان، رسول.
- 203 - تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، جعفریان، رسول.
- 204 - تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم، پیرنیا، حسن، شاهنشاهی ساسانی، تورج دریایی، 205 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی،
- 206 - تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، سلمان الفارسی.
- 207 - تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی زط و سیابجه؛
- 208 - تاریخ أصبهان، ابو نعیم، احمد بن عبد الله، محقق / مصحح: حسن، سید کسروی، سلمان الفارسی؛ معجم البلدان، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی.
- 209 - تاریخ جرجان، سهمی، حمزه بن یوسف، ص 19، تاریخ جرجان و ترتیبه و رواته و النقل عنه.
- 210 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 211 - تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم طاهری.
- 212 - تاریخ کلیسای کاتولیک؛ کونگ، هانس؛ حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384 ه ش، چاپ اول.
- 213 - تاریخ اسلام: حسنی، علی اکبر. به نقل از: طبقات الکبری.
- 214 - تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی.

- 215 - تاریخ اسلام، حامد، نامه ی معاونت امور اساتید، 1381 ش.
- 216 - تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس.
- 217 - تاریخ جامع ادیان، جان بی. ناس،
- 218 - تاریخ مختصر ادیان بزرگ، فلیسین شاله،
- 219 - تاریخ قرآن، زنجانی.
- 220 - تاریخ جهانی، دولاندن،
- 221 - تاریخ دنیا، ولز؛ ترجمه رضا افشار،
- 222 - تاریخ و علوم قرآن،
- 223 - تاریخ تمدن اسلام و عرب، هادی خاتمی
- 224 - تاریخ الخمیس:
- 225 - تاریخ المدینه لابن شبه
- 226 - تاریخچه سیاسی اقتصادی صدر اسلام، حسینی، سید مجتبی، تهران) چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، (1378)
- 227 - تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی صانعی، مرتضی، 1392،، معرفت ادیان، ش 14، ص 98-115.
- 228 - تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، نجفی، موسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (1377)،
- 229 - تحقیقی در دین مسیح، جلال الدین آشتیانی.
- 230 - تحف العقول
- 231 - تحلیلی کوتاه بر پیک ها و پیام های پیامبر صلی الله علیه و آله، محمود خیرالهی.
- 232 - تقشیر عقاید، دبورا بکراش، ترجمه مهدی حقیقت خواه.
- 233 - تذکره الخواص ابن جوزی (چاپ نجف).
- 234 - تهذیب تاریخ ابن عساکر.
- 235 - تعلیم خط : حبیب الله فضاییلی، تهران، انتشارات سروش، 1363 ه. ش

236 - تفسير العياشى ابى النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى، تهران: المكتبه العلميه الاسلاميه، بى تا، ج 1، صص 49-50.

237 - تفسير الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، طنطاوى، بيروت: دار احياء التراث العربى، چ چهارم،

ص: 463

238 - تفسیر الدر المنثور فی تفسیر الماثور سیوطی جلال الدین کتابخانه ایه الله مرعشی نجفی قم 1404 قمری.

239 - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.

240 - تفسیر مجمع البیان، طبرسی.

241 - تفسیر نمونه، نیز مکارم شیرازی،.

242 - تفسیر طبری چاپ میمنیه - مصر).

243 - تفسیر فخر رازی (چاپ البهیه مصر).

244 - تفسیر قاضی بیضاوی (چاپ مصطفی محمد مصر).

245 - تفسیر روح المعانی آلوسی چاپ منیریه مصر

246 - تفسیر الجواهر طنطاوی (چاپ مصطفی البابی الحلبی - مصر).

247 - تفسیر الکشاف زمخشری (چاپ مصطفی محمد - مصر).

248 - تفسیر المراغی، مراغی احمد بن مصطفی.

249 - تفسیر المنار،

250 - تفسیر السراج المنیر

251 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن علامه قرطبی (چاپ مصر سال 1936).

252 - سنن ابی داود

253 - سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق،

254 - تمدن و علوم اسلام،

ج:

255 - جامع الاحادیث نور

256 - جنگ و صلح در اسلام شلتوت، شیخ محمود، ترجمه: رحمانی؛ شریف، تهران: بعثت، 1354 ش.

257 - جنگ و صلح در اسلام، خدوری، ص 348.

258 - جامع الاصول ابن اثیر (طبع السنه المحمديه - مصر).

259 - جهان مذهبی.

260 - جان والوورد،

ص: 464

261 - جهاد نوری همدانی حسین دفتر نشر فرهنگ اسلامی قم 1376 شمسی چاپ هشتم.

262 - جمهره انساب،

263 - جوامع الجامع،

264 - جمهره رسائل العرب

چ -

265 - چهارده معصوم، مظاهری، حسین،

ح -

266 - حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص 223

267 - حقوق در اسلام، خدوری، مجید، ترجمه: رهنما، زین العابدین، تهران، اقبال، 1366 ش.

268 - حقوق دیپلماتیک کنسولی صدر جواد،، تهران: دانشگاه تهران، 1376 ش.

269 - حقوق بین الملل در اسلام میری زاده، حسین،، تهران: دانشگاه پیام نور، 1380 ش.

270 - حقوق اقلیت ها، عمید زنجانی، عباسعلی تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1362، چاپ سوم

271 - حقیقت اسلام در نظر دیگران،

272 - حیاة القلوب، علامه مجلسی،

273 - حلیه الاولیاء، ابونعیم.

خ:

274 - خداوند ما عیسی مسیح، جان والوورد، ترجمه ی مهرداد فاتحی، (کلیسای جماعت ربانی)، ص

275 - خلقت اسلام در نظر دیگران

د -

دانشنامه آزاد ویکی پدیا.

276 - داستان غدیر، جمعی از دبیران،

278 - دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر

279 - تاریخ ابن خلدون عبد الرحمن بن محمد بن خلدون تحقیق خلیل شحاده دار الفکر بیروت 1408 قمری / 1988 میلادی الطبعة الثانية.

280 - دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، اسلام و حقوق بین الملل عمومی، تهران: سمت، 1382 ش.

281 - دانشجوی دکتری ادیان و عرفان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت:

19/10/88 پذیرش: 29/1/89.

282 - دائره المعارف الشيعيه العامه: شيخ محمد حسين الاعلمى العائرى، بيروت لبنان، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، 1413 هـ. ق/ 1993 م.

283 - دو فرمان از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و حضرت امير المؤمنين عليه السلام: ل.

ميناسيان، اصفهان، چاپخانه داد، 1376 هـ. ش

284 - دلائل النبوه، بيهقى، ابوبكر، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول، 1405.

285 - دلائل النبوه حافظ ابو نعيم اصفهانى چاپ حيدر آباد

286 - دلائل النبوه، بيهقى، ابوبكر، بيروت، دار الكتب العلميه، چاپ اول،

287 - دولت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) احمد العلى، صالح، ترجمه هادى انصارى، قم: پژوهشكده حوزه و دانشگاه، 1381

288 - در آستانه آفتاب رضايى، عبدالرحمن،

289 - ديپلماسى و رفتار سياسى در اسلام موسوى، سيد محمد، تهران: انتشارات باز، 1382 ش.

290 - دعوت و جنگ و صلح در قرآن شيرخانى، على، فصلنامه ي علوم سياسى، سال چهارم، ش 15، پاييز 1381 ش.

291 - دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشريعه، ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى، المحقق: عبد المعطى قلجى. ذكر سبب اسلام سلمان الفارسى، رضى الله عنه.

292 - ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأکبر) تاريخ ابن خلدون (، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، تحقيق: خليل شحاده، الفصل الثالث.

293 - درسى که حسين به انسانها آموخت.

294 - درسهائى از مکتب اسلام، سال 14، ش 4

295 - درس هاى از مکتب اسلام، ش 10، ص 3533.

296 - درآمدى به مسيحيت، ويور، مری جو؛ ترجمه حسن قنبرى، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب 1381

297 - دارالمنهل اللبنانى شريعتمدارى، بيروت،، 1996، فصلنامه هفت آسمان، شماره

298 - دليل إلى قراءه تاريخ الكنيسه؛ كمبى، الأب جان؛ دار المشرق، 1994 م، چاپ اول

299 - ذخائر العقبي، ابو نعيم.

ص: 466

ر:

300 - راسخون.

301 - روزنامه کیهان، 4/11/1385

302 - روزنامه ی پرتو، ش 356 354، شرح حال و زندگی نامه ی پاپ بندیکت شانزدهم.

303 - رهبر آزادگان: رجبعلی مظلومی.

304 - راه تکامل، جلد 3

305 - رسالات نبویه:

ز:

306 - زرقانی 9/289

307 - زاد المعاد: مجلسی.

308 - زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نویسنده: رسولی محلاتی.

س:

309 - ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ثقفی، سید محمد، قم: هجرت، 76).

310 - سامانه نشریات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی محمد طاهری.

311 - سالنامه کشور ایران، سال 1335

312 - سایت پژوهه، برگرفته از مقاله « معاهده پیامبر با طوایف عربستان »،

313 - سایت قرانی پارس قران، قران کریم (ترجمه ی فارسی فولادوند.

314 - سایت پاسخ به شبهات.

315 - سایت پرسشکده (مذهب).

316 - سایت (خانه)

317 - سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد محمد بن یوسف، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1414.

318 - سایت حوزه و حدیث لایب.

319 - سخنان پاپ خشم مسلمانان را برانگیخت، وبگاه بی بی سی فارسی

320 - سرگذشت زکریا و مریم. اندیشه قم.

321 - سفر حزقیال، 6-5:9.

ص:467

322 - سرور شهیدان امام حسین (علیه السلام)، شهداد محمّد.

323 - سیره رسول خدا، رسول جعفریان،

324 - سیره: زینی دحلان

325 - سیره رسول خدا، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی.

326 - سیاست خارجی در قرآن»، فصلنامه ی علوم سیاسی، سال چهارم، ش 15، پاییز 1381 ش.

327 - سیاست خارجی از دیدگاه، امام علی علیه السلام سجادی، عبدالقیوم، فصلنامه ی علوم سیاسی، ش 11، ص 99.

328 - سیر اعلام النبلاء شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی مؤسسه الرساله بیروت 1413 قمری / 1993 میلادی الطبعة التاسعه.

329 - سیرت رسول الله قاضی ابرقوه، تهران، تحقیق اصغر مهدوی، خوارزمی، چاپ سوم، 1377، 330 - سیره نبوی دلشاد تهرانی، مصطفی،

331 - سیره ابن اسحاق السیر و المغازی، ابن اسحاق، محمّد، تهران، دفتر مطالعات

332 - سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جعفریان، رسول؛، قم: نشر دلیل، 1380.

ش -

333 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

334 - شرح نهج البلاغه، محمدتقی جعفری.

335 - شهبوار کربلا.

336 - شرح فقه اکبر.

337 - شرح تجرید ملاً علی قوشچی

338 - شناخت مسیحیت، رسول زاده، عباس و باغبانی، جواد، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.

339 - شورای واتیکان دو، میعادگاه کلیسای کاتولیک با تجدّدگرایی مصطفوی کاشانی، لیلی، 1378، تهران، انتشارات بین الملل الهدی.

ص:

340 - صحيح البخارى محمد بن اسماعيل ابو عبدالله البخارى الجعفى تحقيق مصطفى ديب البغا دار ابن كثير اليمامة بيروت 1407
قمرى ج 1987 ميلادى الطبعه الثالثه.

341 - صحيح مسلم بن حجاج نيشابورى

ص: 468

342 - صحیح الترمذی،

343 - صحاح سته، سید محمد شفیعی مازندرانی، پیام حوزه، تابستان 1377، شماره.

344 - صوره الارض ابن حوقل محمد بن حوقل دار صادر بیروت 1938 میلادی چاپ دوم.

345 - صفوه السقا: بکری حیانی

346 - صوت العدالة الاسلامیه، شماره، 4 ص 76

347 - صحنه های صلح و آشتی در خشش در کارنامه ی رسول خدامنتظری مقدم،

ط :

348 - طبقات مفسرین شیعه،

349 - طبقات الکبری، ابن سعد، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، 1990.

350 - طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها ابو الشیخ عبد الله بن محمد محقق / مصحح بلوشی عبدالغفور عبدالحق حسین موسسه الرساله بیروت 1412 قمری چاپ دوم.

ع:

351 - علی علیه السلام فراسوی ادیان، کریم خانی، صمدانی،

352 - علی علیه السلام اسوه تقوا و عدالت، احمد احمدی بیرجندی.

353 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: تهران، انتشارات گلمر، 1378 ه. ش

354 - عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان: دکتر محسن جعفری مذهب، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 10، 1379 ه. ش

355 - عهدنامه منسوب به حضرت علی علیه السلام در موزه چهلستون اصفهان: عبدالحسین سپنتا، ماهنامه وحید، شماره 9

356 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟، رابرتسون، آرچیبالد ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1378.

357 - عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین، پترسون، مایکل و دیگران، 1379، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چ سوم، تهران، طرح نو.

358 - عیسی: اسطوره یا تاریخ؟ آرچیبالد، رابرتسون، ترجمه حسین توفیقی / محمد خلیفه حسن احمد، تاریخ الدیانه الیهودی،

359 - علی (علیه السلام) و ایرانیان، دکتر محسن حیدر نیا، مجله صحیفه مبین، شماره 25.

ص: 469

360 - علل شکل گیری خوارج، شکرالله خاکرند.

361 - عهد عتیق، کتاب اشعیاء باب چهل و پنج.

362 - علی علیه السلام ابر مرد مظلوم: رهبر، محمد تقی،

363 - علل الشرائع: صدوق.

364 - علل گسترش اسلام: آرنولد سرتوماس.

غ:

365 - غایه المرام

366 - غیث الامم، تألیف امام الحرمین جوینی

367 - فقه سیاسی: حقوق بین الملل اسلامی عمید زنجانی، عباسعلی، تهران: امیر کبیر، 1364 ش.

368 - فقه سیاسی: حقوق تعهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام، تهران: سمت، 1379 ش.

فروپاشی دولت ساسانی و گروه ایرانیان به اسلام، علوی مجتبی، نشریه هفت آسمان، بهار 80.

369 - فقه سیاسی، شکوری، ابوالفضل، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1377 ش.

370 - فضائل فاطمه: لابن شاهین.

371 - فتوح البلدان، بلاذری، بیروت، دار مکتبه الهلال، 1988.

372 - فروغ ابدیت، جعفر سبحانی. (قم: دفتر تبلیغات، 1372).

373 - فروغ جاویدان.

374 - فرهنگ عاشورا.

375 - فرهنگ ادیان جهان، هیلنز، جان، آر؛ ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

376 - فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، ج 6، ص 3566، سوره جمعه، آیات 1 الی 11.

377 - فتح الباری: عسقلانی.

378 - فعالیت‌های اسلامی ایرانیان.

ق:

379 - قرآن بر فراز آسمانها،

380 - قرآن و کتاب های دیگر آسمانی،

381 - قرائه سیاسیه للسیره النبویه، قلعه جی، محمد رواس؛ بیروت؛ دار النفائس، 1996.

ص: 470

382 - قرآن در نظر اروپاییان،

383 - قرآن و دیگران،

384 - قصه های قرآن، محمد اشتهاودی،

385 - قیام حسین و یارانش، ص 20

ک -

386 - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به تصحیح احمد سرورش.

387 - کیف نعمل علی ازاله الاحکام الخاطئه وضعف الثقه التی لا زالت تفرق بیننا، ابراهیم د. غزالدین، موسسه الظواهر، 15 فبرایر 1976.

388 - کتابهای دیگر آسمانی

389 - کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تهران: نشر اسلامی، 1395 ق.

کنز العمال: متقی هندی.

گ:

390 - گنجینه معارف حوزه علمیه.

391 - گلستان قرآن «شماره 84» صفحه 25

ک:

392 - کتاب سلیم بن قیس الهاللی هاللی سلیم بن قیس محقق / مصحح انصاری زنجانی خوینی محمد الهادی قم 1405 قمری چاپ اول.

393 - کتاب مقدس مسیحیت، نوشته حسین توفیقی.

394 - کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علی بن حسام الدین الممتقی الهندی البرهان فوری، المحقق: بکری حیانی - صفوه السقا، ج 12، ص 90، ح 34126.

395 - کری ولف، درباره ی مفهوم انجیل ها، ترجمه ی محمد قاضی، انتشارات فرهنگ، چ دوم، ص 20 21.

396 - کتابخانه احادیث شیعه.

ل:

397 - لوقا، باب اول / 38 26 و نیز متی، باب اول، / 25 18.

398 - لغت نامه دهخدا: علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، 1377 ه ش 399 - لسان العرب ابن منظور
محمد بن مکرم دار صادر بیروت 1414 قمری چاپ سوم.

ص: 471

- 400 - محمد پیامبر و سیاستمدار، وات مونتهگمری،
- 401 - محمد و قرآن،
- 402 - موسسه گفتگوی ادیان
- 403 - مستدرک الصحیحین: جاکم نیشابوری.
- 404 - مسند احمد بن حنبل،
- 405 - مبادی اسلام و فلسفه احکام، (مودودی، ابو الأعلى، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، انتشارات شفق 1342 ش، 108.
- 406 - مروج الذهب و معادن الجوهر ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی تحقیق سعد داغر دار الهجره قم 1409 قمری چاپ دوم.
- 407 - مدینه البلاغه:
- 408 - موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت عليهم السلام
- 409 - مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دانشجوی دکتری ادیان و عرفان.
- 410 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام باب کراهه الافتخار.
- 411 - مستدرک حاکم (چاپ حیدر آباد دکن).
- 412 - مستدرک سفینه البحار نمازی شاهرودی علی جامعه مدرسین قم 1418 قمری چاپ اول.
- 413 - مستدرک الوسائل للعلامه النوری) رحمه الله
- 414 - معجم الرجال الحديث، موسوی الخویی، سیدابوالقاسم، تالیف: حسینی بغدادی، محمد جواد، سلمه بن الخطاب.
- 415 - (مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات.
- 416 - مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی

417 - مجله دراسات اسلاميه مسيحيه: ميشل لاكارد،

418 - مجله كلام اسلامي: جعفر سبحاني به پاپ،

419 - مجله فرهنگ كوثر

420 - مجله الكترونيكي

421 - مجله گلبرگ، شماره 36

ص: 472

422 - مجله نور دانش، شماره 3، سال 1341 ش

423 - مجله شاهد، شماره 307، ص 25.

424 - متی، باب دوم.

425 - مجله صباح از سایت اندیشه قم Andisheqom.com

426 - مجموعه الوثائق، محمد حمیدالله،

427 - محمد (صلی الله علیه و آله) در مکه، عاطف الزین، سمیح؛ ترجمه مسعود انصاری، تهران: جام، 1379.

428 - محمد حسین طاهری.

429 - مروج الذهب و معادن الجواهر، المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین؛ بیروت: دارالاندلس، 1996 م / 1416 ه. ق.

430 - مرکز پاسخگوئی به سؤالات دینی

431 - مجمع الزوائد

432 - مسیحیت از لابلای متون، وان وورست، رابرت وان، ترجمه جوادباغبانی وعباس رسول زاده، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1384 چاپ اول.

433 - مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، استاد شهید مرتضی مطهری

434 - مقدمه الی الحوارالاسلامی المسيحي، سماک، محمد، بیروت، دارالفنانش، 1998 م.

435 - مقدمه الی الحوارالاسلامی المسيحي، محمد السماک.

مقارنه الاديان، دکتر احمد شلبي (مسیحیت)، قاهره: مکتبه النهضه العصریه، چ دهم، 1998 م

436 - مسند احمد بن حنبل: چاپ مصر).

437 - مرقس، باب اول، متی، باب سوم، لوقا، باب های سوم و چهارم.

438 - مصنف واقعی اسفار پنج گانه باروخ اسپینوزا، «، ترجمه علیرضا آل بویه، هفت آسمان.

439 - من الفقه السياسی فی الاسلام، الظالمی، محمد صالح، بیروت: دارالمکتبه للحیاه، 1979، م.

440 - معجم البلدان شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی بیروت دار صادر 1995 میلادی الطبعه الثانيه.

441 - مقدمه الى الحوار الاسلامى المسيحى، محمد السماك،

442 - مقارنة الاديان، دكتور احمد شلبي، (،) مسيحيات (،) قاهره: مكتبه النهضه العصريه، ج دهم، 1998 م (،) ص 138.

443 - مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، احمدى ميانجى، على، 3 جلد، دار الحديث - ايران؛

ص:473

قم، چاپ: اول، 1419 ق.

444 - مناقب آل ابی طالب: ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی، بیروت - لبنان، دار الاضواء، 1374 ه. ش.

445 - معجم البلدان شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی بیروت دار صادر 1995 میلادی الطبعه الثانيه.

446 - معانی الاخبار، شیخ صدوق،

447 - مقاله علی فصیحی

448 - مقاله داود فیرحی

449 - مقاله محمد مهدی کریمی نیا

450 - مقاله حسن فصیحی.

451 - مقاله حسن تهرانی

452 - مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحی، سماک، محمد، بیروت، دارالفائس، 1998 م.

453 - مقتل ابی مخنف، ترجمه حجت الله جودکی.

454 - مهر تابان، حسینی تهرانی، محمد حسین، انتشارات باقر العلوم، 267.

455 - منشور جاوید، سبحانی، جعفر، (قم: توحید، 1375)،

456 - منتخب الاثر: صافی گلپایگانی.

457 - میزان الحکمه: محمد محمدی ری شهری.

ن:

458 - ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر، محمد تقی لسان الملک سپهر.

459 - نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد، حمیدالله، محمد، ترجمه سید محمد حسینی، تهران، سروش، 1374.

460 - نامه دانشوران ناصری، ج 9، ص 298؛ مرآه العقول، ج 8، ص 496؛ بصائر، ش، 7.

461 - نفس الرحمن فی أحوال سلمان للعلامه المحدث النوری) رحمه الله)

462 - نقش ایرانیان در حرمین شریفین، محمدجواد طبسی نژاد.

463 - نبرد با اسلام! واتیکان و مفهوم همزیستی مسالمت آمیز!، خسروشاهی، سیدهادی، 1344،

464 - نظریه دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد (صلی الله علیه و آله)،

465 - نهج البلاغه: ترجمه و شرح حاج سید علینقی فیض الاسلام، تهران، انتشارات فیض الاسلام،

ص:474

466 - نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اسناد صدر اسلام، حمید الله، محمد؛ ترجمه سید محمد حسینی، تهران: سروش، 1374.

467 - نوادر الاصول فی احادیث الرسول، الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحکیم، بیروت؛ دار الجیل، 1992.

468 - نهایه الارب فی فنون الادب، نویری، قاهره، دارالکتب و الوثائق القومیه، چاپ اول، 1423.

469 - نوادر الاصول فی احادیث الرسول، الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحکیم، بیروت؛ دار الجیل، 1992.

470 - نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه ی محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، چ نهم، 1372،

471 - نشأه الدوله الاسلامیه:

472 - نویسنده - محمد مهدی کریمی نیا

و:

473 - واتیکان: کلیسای جهانی کاتولیک عبدخدایی، مجتبی، 1385، چ دوم، تهران، بین المللی الهدی.

474 - وبگاه بی بی سی فارسی

475 - وفاء الوفاء، سمهودی، بیروت؛ 1955.

476 - ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

477 - ویکی فقه دانش نامه حوزوی.

ی:

478 - یوحنا باب بیستم / 17 و نیز باب هشتم / 31 و 40 و باب هفدهم 3.

479 - یوم مهران و هو یوم النخیله. بلاذری، احمد بن یحیی، ص 249،

منابع لاتین

.First Edition, London, Geoffrey Chapman

,Bea, Augustin, 1966, The Church and the Jewish People

.Vol 3, ed. Herbert Vorgrimler, New York, Herder and Herder

Nostra aetate), in Commentary on the Documents of Vatican II, Osterreicher, John M, 1969, Introduction and
Commentary)on

.Catholic University of America, USA, Vol. 4, pp 303–306

Theology of", The New Catholic Encyclopedia, Second Edition, ?rsy, L. M. , 2002, "Councils, General
,((Ecumenical

.University Press

Renewal within Tradition, First Edition, New York, Oxford Lamb, Matthew Levering, Matthew, 2008,
:Vatican II

.tory, translated by John Bowden, The Modern Library

Kung ,Hans , 2001, The Catholic Church: A Short His

USA, Thomson Gale, Vol. 3, pp 2074–2077 Encyclopedia of Religion, ed.: Lindsay, Jones, Second , 2005
:Eddition

,"Froehlich, Karlfried, 1987," Crusades: Christian Perspective

.USA, Catholic University of America, Vol. 4, pp 298–303

History of", The New Catholic Encyclopedia, Second Edition, Dvornik, F., 2002, "Councils, General
,((Ecumenical

.USA, Thomson Gale, Vol. 3, pp 2039–2046 , 2005

:Encyclopedia of Religion, ed.: Lindsay, Jones, Second Eddition

,"Daley, E. Brain, 1987, " Councils: Christian Councils

.Edition, the University of Michigan, McGraw-Hill

Von Galli, Mario, 1966, The Council and the Future, First

.Vatican II, First Edition, London, I.B.Tauris

Movements, Religious Practice and the Papacy from Nicaea to Tanner, Norman, 2011, The Church in
Council, Conciliar

.Michigan, Georgetown University Press

Nicaea I to Lateran V, First Edition, the University of Tanner, Norman, 1990, Decrees of the Ecumenical
:Councils

.Gale, v.14, p 9533-9539

Lindsay, Jones, Second Edition: 2005, USA, Thomson Vatican II [First Edition]", Encyclopedia of
:Religion, ed

:Rahner, Karl Darlap, Adolf, 1987, "Vatican Councils

.Garden City Publishing Co, 6391 -

translated From The German By Hunter Paterson, New York, Kastein, Josef, History And Destiny of The
,Jew

.New York, Continuum, 6991 -

,Kung, Hans, Judaism: Between Yesterday and Tomorrow

Abraham Malamat, "Origins and Formative period", in: A Hans Kung, Judaism: Between Yesterday and -
Tomorrow, P. 48 65/Josef Kastein, History And Destiny of The Jew, P. 9

.Cambridge, Harvard University Press, 4991

History of the Jewish People, ed. by: H. H. Ben-Sasson, Malamat Abraham, "Origins and Formative period",
in: A

.Between Yesterday and Tomorrow, p. 48

:History of the Jewish People, p. 28 Hans Kung, Judaism

.p1128

, (Britannica Encyclopedia of World Religions, (Encyclopedia Britannica INC, 2006 .]17]

ص:478

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

